

روز به روز همراه با کلیسای جفا دیده

خواندنی‌هایی برای ۳۶۵ روز سال

گردآورنده: یان پیت
ترجمه: رامین بسطامی

امیدوارم نوشته‌هایم آنقدر کوتاه و آنقدر قدرتمند بوده باشند که هرگز از خاطر هیچ کس نروند. این کتاب به راستی شایسته چنین آرزویی هست. اکنون، بر این باورم که آن را یافته‌ام. حتماً این کتاب را بخوانید. آنگاه پای سخنان کسانی بنشینید که در زندگی تأثیری ژرف بر من نهاده‌اند.

برادر اندرو
سپتامبر ۱۹۹۵

پیشگفتار

این کتاب عاری از تفکرات نظری است، در عوض مشحون از تأملات عملی می‌باشد. این تأملات بر پایه کلام خدا و تجربیات کسانی بنا شده که به خاطر ایمانشان به عیسی مسیح متحمل رنج و آزار شده‌اند. بیش از بیست و پنج نفر از رهبران روحانی از سراسر جهان در گردآوری و تهیه این کتاب همکاری داشته‌اند. همه آنها مفهوم مسیحی بودن در جامعه‌ای ضد مسیحی را با پوست و گوشت خود تجربه کرده‌اند. بسیاری از آنها برای سال‌ها به دلیل ایمانشان در زندان یا زیر آزار بوده‌اند. اگر مدت زمان این سال‌ها را با هم جمع کنیم، از یکصد سال هم بیشتر می‌شود.

برخی تأملات مخفیانه نوشته شده‌اند و بعضی از آنها در گوشه عزلت سلول انفرادی. برخی از کسانی که در گردآوری مطالب این کتاب نقش داشته‌اند، اکنون دیگر زنده نیستند. آنها بالاترین بها را پرداختند و جان شیرین را بر سر ایمان خویش نهادند، اما با وجودی که مرده‌اند، باز از طریق این کتاب با مخاطبان خود سخن می‌گویند، اما آنچه ایشان می‌گویند نه درباره رنج‌هایی که کشیده‌اند، بلکه درباره خدا و نجات‌دهنده‌شان است.

راز اینان در چیست؟ چگونه می‌توانند به رغم دردها استوار بایستند. چگونه می‌توانند به رغم نبرد سنگینی که پشت سر نهاده‌اند، باز پیروز باشند؟ این کتاب به همین موضوعات پرداخته است. آنها در این کتاب پرده از راز خویش برمی‌دارند. این رازها با سادگی و در عین حال ژرفایی که دارند ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند، چرا که آنان در زندگی روزمره خود با این حقایق زیسته‌اند. در مطالب این مردان و زنان خدا ناله و شکایت نمی‌بینیم؛ هر چه هست ستایش خدایی است که همواره و به ویژه در مواقع خطر به ایشان وفادار بوده است.

تلاش من این بوده که تأملات آنها را تا حد ممکن به شیوه نگارش خودشان به خواننده منتقل نمایم. برای برخی از تأملات ناگزیر توضیحاتی به متن اصلی افزوده‌ام، اما در موارد دیگر ضرورتی در این کار ندیده‌ام. پیام آنان به خودی خود کاملاً گویاست. برخی از نویسندگان مطالب این کتاب تحصیلات دانشگاهی داشته و برخی دیگر حتی به سختی قادر به خواندن و نوشتن بوده‌اند، اما با خواندن تأملات آنها به همان اندازه تحت تأثیر قرار می‌گیرید که از اعمال رسولان ۱۳:۴ «... در شگفت شدند و دریافتند که از یاران عیسی بوده‌اند.» بسیاری از ایشان هنوز در معرض خطر زندگی می‌کنند. به هنگام خواندن این کتاب به یاد داشته باشید که برای‌شان دعا کنید.

نکته جالب درمورد آنها این است که اغلب از مزامیر داوود نقل قول می‌کنند. به این خاطر من شماری از مزامیر داوود را برگزیده‌ام تا به عنوان رشته پیونددهنده بخش‌های مختلف این کتاب از آنها بهره ببرم. هر ماه را با مطلبی پرستشی درباره یکی از شخصیت‌های کتاب مقدس آغاز کرده‌ام. رنج‌هایی که نویسندگان امروزی تأملات کتاب حاضر کشیده‌اند، اصلاً چیز تازه‌ای نیست، زیرا در کتاب مقدس شاهد هستیم که بارها و بارها کسانی چون نوح، ابراهیم، موسی و بسیاری دیگر معنای رنج کشیدن به خاطر پادشاهی خدا را می‌دانسته‌اند. پس با این نمونه‌ها، نمونه‌های کتاب مقدسی، می‌آغازیم و پس از آن پای صحبت کسانی می‌نشینیم که در زمانه خود ما زندگی کرده‌اند.

گزینش شخصیت‌های کتاب مقدسی از سوی من، گزینشی ناقص بوده است، خودم می‌دانم. جای کسانی چون ارمیا، یحیی‌ای تعمیددهنده و استیفان خالی است. جای دریغ است، ولی چاره دیگری نداشتیم. شاید نام برخی از شخصیت‌های امروزی برای‌تان آشنا باشد. شاید قبلاً برایشان دعا کرده‌اید یا از آنها نوشته‌هایی خوانده‌اید. بسیاری از نام‌ها را

نخواهید شناخت. در آخر هر ماه چندتایی پرسش گنجانیده‌ام. پاسخ‌های چشمگیری که به پرسش‌ها داده شده، خوراک خوبی برای اندیشه شما خواهد بود. بعضی از نقل قول‌ها ممکن است توسط چندین نفر به کار برده شده باشند. گاهی پیدا کردن منبع اصلی نقل قول کار دشواری است. در جایی که منبع نقل قول برایم ناشناس بوده نوشته‌ام «ناشناس». در غالب موارد مهم نیست که چه کسی گوینده بوده، بلکه این خود پیغام است که اهمیت دارد. در آغاز هر ماه نویسندگانی که در آفرینش تأملات آن ماه نقشی داشته‌اند، به طور اختصار معرفی شده‌اند تا شما ایشان را بشناسید. برخی از نام‌ها را به دلایل امنیتی تغییر داده‌ایم. در مورد تأملات شخصی خودم هم عبارت ساده «یک کسی» را به کار برده‌ام.

در گردآوری و آماده شدن این کتاب خیلی‌ها از جمله شماری از همکارانم در Open Doors در سر تا سر جهان دست داشته‌اند که می‌خواهم از همین جا از ایشان قدردانی نمایم. از همیاری ایشان بی اندازه سپاسگزارم، چرا که اغلب در شرایط سخت و حتی خطرناک مطالب این کتاب را از نویسندگان گردآوری کرده‌اند. از همه بالاتر از او ممنونم که کلیسایش را در طی سده‌ها و اعصار بنا و حفظ کرده و می‌کند. ما نیز همراه با کلیسای زیر جفا چشمان خود را به سوی او برمی‌فرازیم و می‌گوییم: «اعانت من از کجا می‌آید؟» و اعلان می‌نماییم که «اعانت من از جانب خداوند است که آسمان و زمین را آفرید که تا به ابد امین می‌ماند و عمل دست‌های خویش را رها نخواهد کرد.» باشد که خداوند این کتاب را برای تغذیه روزانه شما به کار گیرد. باشد که این تأملات شما را برانگیزانند تا برای آنانی که هنوز در بند و زندان هستند، دعا کنید.

یان پیت

نویسندگان این ماه

ایرینا راتوشینسکایا (Irinr Ratushinskaya) از روسیه. وی به خاطر ایمانش هفت سال در اردوگاه کار اجباری زندانی بوده است. وی تجربیات خود را در کتاب تکان دهنده‌ای تحت عنوان «خاکستری رنگ امید است» به رشته تحریر درآورده که در سال ۱۹۸۹ از سوی انتشارات Sceptre Books چاپ و منتشر شده است.

گرهارد هم (Gerhard Hamm) از روسیه. وی سال‌های زیادی را در اردوگاه کار اجباری در شمال سیبری زندانی بوده است.

کنستانتین کارامان (Constantin Caraman) از رومانی. وی سه سال به خاطر ایمانش زندانی بوده است.

اول ژانویه

«با ایمان بود که نوح هنگامی که از جانب خدا درباره اموری که تا آن زمان دیده نشده بود هشدار یافت، آن را با خداترسی به جد گرفت و برای خانواده خویش کشتی ساخت...» (عبرانیان ۱۱: ۷).
«و نوح با خدا راه می‌رفت» (پیدایش ۹: ۶).

نوح

یکی از جنبه‌های فوق‌العاده فصل ۱۱ رساله به عبرانیان این است که داستان آدمهایی را بازگو می‌کند که همگی کاری کردند که تا پیش از آن هیچ کس دیگر آن کار را انجام نداده بود. آنان به سوی ناشناخته‌ها گام برداشته بودند. نوح بدون اینکه هیچ سابقه قبلی وجود داشته باشد تا از آن کمک بگیرد، دست به کار ساختن یک کشتی شد تا پیش از آن زمان هیچ کس یک کشتی نساخته بود. حتما مردمانی که شاهد کارهای نوح بودند وی را آدمی عجیب و غریب و پسرانش را افرادی ساده و ابله قلمداد می‌کردند که کورکورانه پا جای گام‌های ایمان پدر خود می‌گذارند. نوح با ایمانی کور و بی‌چون و چرا مطابق مکاشفه خدا عمل کرد.

«پس نوح چنین کرد و به هرچه خدا او را امر فرمود، عمل نمود» (پیدایش ۲۲: ۶). وی با این کار خود نشان داد که ایمانی تزلزل‌ناپذیر و فرمانبرداری‌ای مطلق دارد.
راز او: وی در میان همه مخالفت‌ها با خدا راه می‌رفت. ما در طول این سال با شرایطی رو به رو خواهیم شد که ممکن است پوچ و بی‌معنی به نظر برسند، اما بیایید از نوح یاد بگیریم که آنانی که با خدا راه می‌روند، هرگز در تاریکی سالک نمی‌شوند، بلکه نور زندگی را با خود دارند.

دوم ژانویه

«... آفرین، ای خادم نیکو و امین! در چیزهای کم امین بودی، پس تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. بیا و در شادی ارباب خود شریک شو!» (متی ۲۵: ۲۱).

نوح

ساختن کشتی طولانی‌ترین آزمایش ایمانی است که در کلام خدا به ثبت رسیده است. نوح به مدت یکصد و بیست سال به پارسایی موعظه کرد که این موعظه دربرگیرنده داوری قریب‌الوقوع خدا نیز می‌شد. وی به رغم تمام ناملایمات و شرایط سخت درایمان خود پایدارماند. نه تأییدی دال بر اینکه در راهی درست گام برمی‌دارد، دریافت کرد و نه کسی از بیرون خانواده‌اش بدو پیوست. چه ایمان و وفاداری‌ای؛ بروی یکصد سال موعظه کنی و بشارت دهی و حتی یک نفر هم توبه نکند.

ایمان چشم انتظار آیات و تأییدات نیست. فقط از دستورها و راهنمایی‌های خدا پیروی می‌کند. خدا به آنانی که با ایمان با وی راه می‌روند، می‌گوید: «آفرین! ای خادم نیکو و امین»، نه: «آفرین! ای خادم نیکو و موفق». خدا از ما ایمان می‌خواهد، نه موفقیت. بنابراین کسانی که امینند زیباترین کلمات را خواهند شنید: «بیا و در شادی ارباب خود شریک شو!»

سوم ژانویه

«بیایید عبادت و سجده نماییم و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زنیم! زیرا که او خدای ماست! و ما قوم مرتع... او می‌باشیم! امروز اگر آواز او را می‌شنیدید، دل‌های خود را سخت مسازید...» (مزمور ۹۵: ۶-۸).

نوح

نوح به مدت یکصد و بیست سال با گفتار و کردار خود بر ضد فساد و توحش زمانه خویش موعظه کرد. وی درمورد داوری قریب‌الوقوع هشدار داد، اما حتی یک مرد یا زن ایمان نیاوردند. برای مدت بیش از صد سال مردم کشتی نجات را پیش روی خویش می‌دیدند، اما همگی، حتی کارگرانی که در ساختن کشتی به نوح کمک می‌کردند و شنونده موعظت نوح بودند و زندگی خداپسندانه‌اش را با چشم می‌دیدند، از پذیرش هشدارهای نوح سر باز زدند. همه به خاطر بی‌ایمانی بیرون کشتی‌ای که خودشان ساخته بودند، ماندند و هلاک شدند. چه تراژدی غم‌انگیزی اینقدر

نزدیک و آن همه دور. زمانه انسان‌ها را عوض نکرده است. خدا هنوز در مورد داوری قریب‌الوقوع به مردم هشدار می‌دهد. او هنوز در کشتی نجات؛ یعنی ایمان به عیسای مسیح را نبسته است.

«زمان ظهور پسر انسان مانند روزگار نوح خواهد بود. در روزهای پیش از توفان، قبل از اینکه نوح به کشتی درآید، مردم می‌خوردند و می‌نوشیدند و زن می‌گرفتند و شوهر می‌کردند و نمی‌دانستند چه در پیش است. تا اینکه توفان آمد و همه را با خود برد. ظهور پسر انسان نیز همین گونه خواهد بود. از دو مرد که در مزرعه هستند، یکی برگرفته و دیگری واگذاشته خواهد شد... پس بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید سرور شما چه روزی خواهد آمد» (متی ۲۴:۳۷-۴۰ و ۴۲). «بیاید عبادت و سجده نمایم و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زنیم! زیرا که او خدای ماست!...» (مزمور ۹۵:۶ و ۷).

چهارم ژانویه

«قوس خود را در ابر می‌گذارم، نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود» (پیدایش ۹:۱۳). «هان با ابرها می‌آید، هرچشمی او را خواهد دید...» (مکاشفه ۱:۷).

نوح

نوح در یکی از دشوارترین برهه‌های تاریخ و در جهانی بی‌خدا زندگی می‌کرد، دورانی که مردم خود محور و فاسد بودند. «و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیال‌های دل وی دائماً محض شرارت است و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان، اما نوح در نظر خداوند التفات یافت» (پیدایش ۶:۵-۸). «پس فرود آمدن داوری خدا، نوح به دورانی نوین از تاریخ جهان پای گذارد: «قوس خود را در ابر می‌گذارم، نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود» (پیدایش ۹:۱۳).

رنگین کمان یادآور گذشته و تضمینی برای آینده بود، نشانی قابل رویت از وعده خدا. اگرچه در پایان این عصر زمین یک بار دیگر ویران خواهد شد (به وسیله آتش)، اما اکنون بشر در دوره فیض و وعده به سر می‌برد. پیش از آنکه خدا زمین را نابود کند، چیزی دیگر در ابرها دیده خواهد شد که این بار رنگین کمان نیست و آن پسر انسان است. میان رنگین کمان نوح و بازگشت مسیح این فرصت برای ما مهیاست تا با خدا راه برویم.

راه رفتن با خدا یعنی راه رفتن در طریق‌های خدا و سلوک مطابق دستورهای او. این کار مستلزم بریدن از کسانی است که در مسیر مخالف راه می‌روند. شاید ما جزو معدود کسانی باشیم که در طریق خدا سالکند، اما جماعتی کثیر پیرامونمان باشد که همه در خلاف جهت حرکت می‌کنند. مردان و زنانی که جرأت کرده‌اند تا در برابر مسیح بایستند. پس بیاید با پایداری و ثبات قدم و در حالی که چشمانمان را به عیسی دوخته‌ایم، بدویم، تا اینکه او را در جلالش به هنگام بازگشت ببینیم.

پنجم ژانویه

«... در خداوند، ... نیرومند باشید. اسلحه کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر هیله‌های ابلیس بایستید» (افسیان ۶:۱۰-۱۱).

نوح

کتاب مقدس کتابی بی‌غل و غش است. نه تنها از ایمان نوح به خدا صحبت می‌کند، بلکه ضعف‌هایش را نیز آشکار می‌نماید. این تفاوت را در دو آیه از کلام خدا می‌توان مشاهده کرد:

«و نوح مذبوحی برای خداوند بنا کرد...» (پیدایش ۸:۲۰).

«و نوح... تاکستانی غرس نمود» (پیدایش ۹:۲۰).

در آیه نخست او را در حضور خدا می‌بینیم و در آیه دوم در تاکستان، جایی که مجال وسوسه شدن از سوی ابلیس را فراهم می‌نماید. پیروزی و شکست اگرچه در دو سر یک طیف قرار دارند، اما چندان از هم دور نیستند. «... دشمن

شما ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد» (اول پطرس ۵:۸). ساعت پیروزی خیلی آسان می‌تواند به موعد شکست تبدیل گردد. ما هیچ وقت از وسوسه در امان نیستیم. باید همیشه سپر ایمان را به عنوان بخشی از اسلحه روحانی در دستان خود بگیریم. «راه رفتن با خدا» همین طوری خودکار انجام نمی‌شود. تمرین هر روزه برای راه یافتن به حضور او، شنیدن از دستورها و رهنمون‌های او و پیروی کردن بی‌قید و شرط از آن دستورها لازم است تا کسی بتواند با خدا راه برود. کسانی که چنین می‌کنند، تنها راه رفتن را هیچگاه تجربه نخواهند کرد.

ششم ژانویه

«اما نوح در نظر خداوند التفات یافت» (پیدایش ۶:۸).

نوح

در دوران تاریکی و فساد اخلاقی، نوح با خدا راه می‌رفت. هنگامی که خدا خواست نسل بشر را از روی زمین محو سازد، نوح در نظر خداوند التفات یافت. وقتی درباره دنیایی که درش زندگی می‌کنیم لب به گلایه می‌گشاییم، بیایید این درس‌های مهم از زندگی نوح را در ذهن خود مرور کنیم:

- ۱- اینکه راه رفتن با خدا به رغم محیط پیرامون فاسد و بی‌قانون و بی‌خدا، امکان‌پذیر هست.
- ۲- اینکه زمانی که خدا از نوح خواست تا وظیفه‌ای عجیب و دشوار را به انجام برساند، وی اطاعت کرد.
- ۳- اینکه نوح به همسایگانش درمورد داوری قریب‌الوقوع هشدار داد و راه توبه و نجات را بدیشان نشان داد.
- ۴- اینکه خدا از نوح محافظت کرد و او را نجات داد و ایمان وی را با وعده‌ای ابدی حرمت گذارد.

زمانی که توفان داوری زمین را پوشانیده بود، نوح درون کشتی در امنیت کامل به سر می‌برد. به راستی که کشتی نوح چه نمونه عالی‌ایست از نجاتی که عیسی مسیح برای رهانیدن ما از آتش داوری که بر جهان خواهد آمد، فراهم کرده است. «پس چون از راه ایمان پارسا شمرده شده‌ایم، میان ما و خدا به واسطه خداوندان عیسی مسیح صلح برقرار شده است» (رومیان ۵:۱). هر چقدر هم که اوضاع وخیم باشد، برای شما و خانواده‌تان امید هست.

هفتم ژانویه

داوود این مزمور را زمانی سرود که داشت از دست ابشالوم می‌گریخت. چه غم‌انگیز است که انسان مجبور باشد از دست فرزند خود فرار کند! واکنش مردم به فرار داوود غیر انسانی بود: «به جهت او در خدا خلاصی نیست». داوود از هر لحاظ حق داشت شکایت کند، اما وی چنین نکرد. او اعلان می‌کند که خداوند خدا همیشه و به ویژه در زمان‌های درد و رنج نزدیک است. نزدیک بودن خدا برای وی تجربه‌ای عملی بود، نه یک تئوری. «من خسبیده، به خواب رفتم و بیدار شدم، زیرا خداوند مرا تقویت می‌دهد».

داوود

«ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده‌اند. بسیاری به ضد من برمی‌خیزند. بسیاری برای جان من می‌گویند: «به جهت او در خدا خلاصی نیست» لیکن تو ای خداوند گرداگرد من سپر هستی، جلال من و فرازنده سر من. به آواز خود نزد خداوند می‌خوانم و مرا از کوه مقدس خود اجابت می‌نماید و اما من خسبیده، به خواب رفتم و بیدار شدم، زیرا خداوند مرا تقویت می‌دهد. از کرورهای مخلوق نخواهم ترسید که گرداگرد من صف بسته‌اند. ای خداوند، برخیز! ای خدای من، مرا برهان! زیرا بر رخسار همه دشمنانم زدی؛ دندان‌های شیران را شکستی. نجات از آن خداوند است و برکت تو بر قوم تو می‌باشد» (مزمور ۳).

هشتم ژانویه

«برای هر که نفرینتان کند برکت بطلید و هر کس را که آزارتان دهد دعای خیر کنید» (لوقا ۶:۲۸).

ایرینا راتوشینسکایا

تقریباً هر درخواستی که مسیح از ما کرده اجرانشدنی به نظر می‌رسد. با این حال، اگر ما می‌خواهیم از خداوند پیروی نماییم، پس راه دیگری نداریم. من زندان‌های کاگب را بارها تجربه کرده‌ام. واکنشی که دنیا به شکنجه‌گران کا

گ ب نشان می‌دهد، حس نفرت است و کا گ ب هم هر ساعت دلیلی برای انزجار به مردم جهان می‌دهد، اما من خیلی زود دریافتم که اگر من هم از آنها منزجر باشم، از درون خورده خواهم شد.

من هم‌بندانی را می‌شناختم که سر تا پای وجودشان مالا مال از نفرت بود و در اثر همین نفرت عقلشان را از دست دادند و شخصیت‌شان تخریب شد و این دقیقا همان چیزی است که کا گ ب می‌خواهد. ما به عنوان مسیحی چگونه باید این قبیل احساسات را کنترل کنیم؟ مسیح به ما فرمان داده که نفرت را با محبت بیرون برانیم. این کار آسانی نیست. این درخواست مسیح اجرا نشدنی به نظر می‌رسد، اما راه دیگری نیست. «هر کس را که آزارتان دهد دعای خیر کنید.» چنین دعایی شاید سبب نجات آنها شود، اما در هر صورت یقیناً ما را نجات خواهد داد.

نهم ژانویه

«چرا که یوغ من راحت و بار من سبک است» (متی ۱۱:۳۰).

ایرینا را توشینسکایا

این کلمات از زبان عیسی عجیب به نظر می‌رسند. چه چیز راحت و چه چیز سبک است؟ حتی گرفتن تصمیم برای شروع نرمش هم سخت است، اما هنگامی که تصمیم گرفته شد، درمی‌یابیم که راحت است. من این را زمانی تجربه کردم که با زندانیان سیاسی در یک اردوگاه به سر می‌بردم. زندگی که نگهبانان زندان برای ما ترتیب داده بودند، چونان کابوسی تیره به نظر می‌رسید، اما این کابوس با نگرش من و دوستانم به کلی تغییر کرد.

چرا؟ چون که ما هاله عجیبی از حفاظت را گرداگرد خود احساس می‌کردیم. ما متقاعد شده بودیم که همه تنش‌هایی که شریر از طریق نگهبانان زندان ایجاد می‌کند، در نهایت به نزدیکی هرچه بیشتر ما به پادشاهی آسمان می‌انجامد. آیا سرما و گرسنگی ما را از پانینداخته بود؟ یا آیا زندگی‌مان را مرگ تهدید نمی‌کرد؟ اما مگر نه این است که ما خداوند را خدمت می‌کنیم؟ وقتی کسی خدمتی را پذیرا می‌شود، ترس از رنج کشیدن دیگر قدرتش را از دست می‌دهد. اندوه ناگزیر تنها می‌تواند لایه بیرونی روح را بخراشد، اما هرگز نمی‌تواند به درون آن نفوذ نماید. آنجا در درون فقط نور است و شادی و آرامش و از همان جاست که قدرت صادر می‌شود. هر بار که متحیر می‌شوید، به یاد آورید که مسیح وعده داده که بارش سبک خواهد بود!

دهم ژانویه

پطرس گفت: «سرورم، چرا اکنون نتوانم از پی‌ات بیایم؟ من جانم را در راه تو خواهم نهاد» (یوحنا ۱۳:۳۷).

ایرینا را توشینسکایا

پطرس انسان عجولی بود که همیشه دوست داشت پا را فراتر از محدودیت‌ها و امکاناتش بگذارد. او نه می‌خواست و نه می‌توانست این محدودیت‌ها را قبول کند. او بر روی آب راه رفت، اما خیلی زود دچار تردید شد و در آب فرو رفت. در هنگام دستگیری عیسی به دفاع از وی برآمد، در حالی که تنها اندک زمانی پیش از آن تسلیم خواب شیرین شده بود. آماده جانفشانی برای خداوندش بود، اما کمی بعد سه بار وی را انکار کرد.

همین اندازه برای دلسرد کردن‌تان کافی است تا توجه‌تان را از پطرس برگرفته، به خود به دیده یک شکست خورده و گناهکاری اصلاح ناپذیر نگاه کنید. آری و این همان چیزی است که قرار بود بر سر پطرس هم بیاید، اگر وی آدمی خودمحور می‌بود. اما همه توجه و جان و وجود او بر دوستش متمرکز شده بود؛ بر همان کسی که وی برای نخستین بار به عنوان مسیح و پسر خدای زنده شناخت. این همان مسیح است که وی به هنگام فرو رفتن در آب به یاری خواند و نجات یافت.

او مسیح خود را آنقدر دوست دارد که نمی‌گذارد مشکلاتش وی را از هر چه نزدیکتر شدن به وی بازدارند. از این روست که مسیح شهادت او را به عنوان مبنایی برای رشد ما برگزید: «بر این صخره (Petra)، کلیسای خود را بنا می‌کنم...» باید همیشه به شکست‌های خود معترف باشیم، اما هرگز همه توجه‌مان را به آنها معطوف ننماییم. «بیایید چشمان خود را بر عیسی بدوزیم.» نه بر مشکلات، بلکه بر وفاداری او.

یازدهم ژانویه

«پس شما کامل باشید چنانکه پدر آسمانی شما کامل است» (متی ۵: ۴۸).

ایرینا راتوشینسکایا

این تکان دهنده ترین درخواست از یک انسان است؛ کمال مطلق و نه کمتر از آن. آیا مخاطب این درخواست به راستی ما هستیم؟ ما که در بهترین شرایط می توانیم به گناهکار بودن خودمان وقوف پیدا کنیم؟ بعضی ها فکر می کنند که اعتراف به گناهکار بودن یک دستاورد عالی روحانی است، اما آیا این کمکی می کند؟

این تشخیص پزشکی صرف نیست که بیمار را درمان می کند، بلکه برای بهبودی بیمار به مداوا نیاز هست. اغلب از مردم این حرف را می شنویم که: «من که قدیس نیستم.» و تازه با لحنی این حرف را می زنند که از خودشان رفع گناه نمایند، گویی می خواهند بگویند: «من تصدیق می کنم که قدیس نیستم، پس دیگر وظیفه ام را انجام داده ام.» اما این تنها بخشی از وظیفه ماست.

هر درخواستی که مسیح از ما کرده، با وعده ای همراه است. او فقط دستور نمی دهد که فلان کار را بکنید، بلکه خودش هم ما را در انجام آن کار یاری می دهد. اگر تنها ایمان داشته باشیم همین کافی است! کمال مفهومی بی اندازه جسورانه است. حتی فکر کردن به آن نیز مستلزم جرأت و جسارت است. با این وجود این درخواست خطاب به من و شماست. دل ما به این درخواست... و به وعده این معجزه چه واکنشی نشان می دهد؟

دوازدهم ژانویه

«بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم، اما اکنون یارای شنیدنش را ندارید» (یوحنا ۱۶: ۱۲).

ایرینا راتوشینسکایا

برای ما تجسم شکلی از پادشاهی آسمان کاری دشوار است. قوای خیال پردازی عادی ما از تصور آن قاصر است، زیرا این قوا بسیار محدودند، اما درک این مطلب حایز اهمیت است که پادشاهی آسمان واقعیت دارد و در انتظار ماست. بیا باید تنها خودمان را تصور بکنیم که می خواهیم برای جنین یک انسان، جهانی را توصیف کنیم که قرار است به زودی بدان پای بگذارد. بیا باید فرض کنیم که جنین هم واقعا تمام تلاش خود را برای درک سخنان ما بکند. چگونه می توانیم آفتاب، مفهوم خانواده یا کلیسا را برایش توصیف نماییم؟

با این حال، اگر جنین بر پایه این واقعیت که نمی تواند هیچ تصویری از جهان بیرون داشته باشد، تصمیم بگیرد که هرگز زاده نشود... در زهدان خواهد مرد و دیگر جهان بیرون را نخواهد دید. ما هم جنین هایی هستیم که قرار است در آینده زندگی روحانی جاودانه داشته باشیم. به تصویر کشیدن زندگی که در پیش روی مان قرار دارد بسیار دشوار است، اما به هر روی آن روز خواهد آمد. چقدر عالی است که حیات ابدی بهتر از هر تصویری خواهد بود که ما در خیال خود پرورده ایم.

سیزدهم ژانویه

«پس به شما می گویم، هر آنچه در دعا درخواست کنید، ایمان داشته باشید که آن را یافته اید و از آن شما خواهد بود» (مرقس ۱۱: ۲۴).

ایرینا راتوشینسکایا

ما به طور معمول به دعاها ی مان این عبارت را میفزاییم: «نه خواست من، بلکه اراده تو کرده شود.» خیلی ظاهر دیندارانه ای دارد، اما آیا واقعا چنین است؟ وقتی دعایی اجابت نمی شود، آیا به این خاطر است که بر ضد اراده خدا بوده یا چون ما به راستی ایمان نداشته ایم که دعایمان شنیده خواهد شد؟ با این وجود دعایی هست که همواره با اراده خدا هماهنگ است. همه شما آن را بلدید. کلمات آغازین آن چنین هستند: «ای پدر ما...»

بیا باید برای لحظاتی به دعایی که مسیح به ما آموخت توجه نماییم. پادشاهی خدا حقیقتا بر زمین خواهد آمد، اراده

او چنان که در آسمان است بر زمین نیز کرده خواهد شد. نان روزانه ما نیز به ما داده خواهد شد و گناهانمان نیز بخشوده خواهند گردید! و دیگر گناهی مرتکب نخواهیم شد. حملات شریر موفقیت آمیز نخواهند بود، زیرا خدا از ما محافظت خواهد کرد. آیا این معجزه از جسورانه‌ترین آرزوهای ما نیز بزرگتر نیست؟ امروز، همین حالا می‌توانیم با کمک خدا انجامش بدهیم. آیا از این می‌ترسیم که در نهایت تحقق پیدا نکند؟ که چه بشود؟ می‌توانیم از خداوند درخواست کنیم که ایمانمان را تقویت نماید. او می‌تواند این کار را بکند. همین حالا.

چهاردهم ژانویه

آدم‌هایی که گرداگرد داوود جمع شده بودند، دیگر رمقی برای جنگیدن نداشتند. آیا در جنگ شکست خورده بودند؟ آیا سپاهیان‌شان درهم شکسته شده بود؟ ما نمی‌دانیم، اما آنچه از ظاهر امر پیداست این است که آنها ایمانشان را به خدا از دست داده بودند و داوود را به این دلیل که هنوز بر خدا توکل داشت، مورد انتقاد قرار می‌دادند. واکنش داوود به این شکست و انتقادهای اطرافیانش چیست؟ او دعا می‌کند.

داوود

«ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو. ای فرزندان انسان تا به کی جلال من عار خواهد بود، و بطالت را دوست داشته، دروغ را خواهید طلبید؟ اما بدانید که خداوند مرد صالح را برای خود انتخاب کرده است، و چون او را بخوانم خداوند خواهد شنید. خشم گیرید و گناه مورزید. در دل‌ها بر بسترهای خود تفکر کنید و خاموش باشید. قربانی‌های عدالت را بگذرانید و بر خداوند توکل نمایید. بسیاری می‌گویند: «کیست که به ما احسان نماید؟» ای خداوند نور چهره خویش را بر ما برافراز. شادمانی در دل من پدید آورده‌ای، بیشتر از وقتی که غله و شیره ایشان افزون گردید. به سلامتی می‌خسبم و به خواب هم می‌روم، زیرا که تو ای خداوند مرا در اطمینان ساکن می‌سازی» (مزمور ۴).

پانزدهم ژانویه

«براستی، حکیم کجاست؟ عالم دین کجاست؟ فیلسوف این عصر کجاست؟ مگر خدا حکمت دنیا را جهالت نگردانیده است؟» (اول قرن‌تیاں ۲۰:۱).

گرهارد هم

در اینجا پولس تفاوت میان حکمت انسانی و حکمت الهی را توضیح می‌دهد. دنیا تنها حکمت انسانی را مورد تأیید قرار می‌دهد و در کشور ما (منظور روسیه است - م) نیز وضع بدین منوال بود. ما مسیحیان شهروند درجه دو به شمار می‌رفتیم. بچه‌های خانواده‌های مسیحی در غالب مواقع مورد تحقیر و بدرفتاری واقع می‌شدند. در مدرسه به آنها نمره‌های پایین‌تر می‌دادند و جزو بچه‌های بد محسوب می‌شدند.

از سال ۱۹۸۹ در روسیه خیلی چیزها تغییر کرده است. تاکنون چنین آزادی و استقبالی نسبت به انجیل وجود نداشته است. یکبار، در خلال ملاقاتی که در فضای باز برگزار شده بود، زنی بسیار تحصیل کرده نزد من آمد. او در یکی از دانشگاه‌های الحادی تدریس می‌کرد. رنگ پریده و گیج به نظر می‌رسید. وقتی از وی پرسیدم که چه کاری می‌توانم برایش انجام دهم، پاسخ داد: «من بیست سال بود که با خدای شما، کتاب مقدس شما و مسیحیان مبارزه می‌کردم...» لحظه‌ای مکث کرد و سپس گفت: «اما در اشتباه بودم.» مدتی در سکوت گذشت و بعد افزود: «و اکنون می‌خواهم بیشتر در مورد حقیقت بدانم. کمک کنید.» این خانم ملحد پیش روی یک مسیحی که تا چندی پیش شهروند درجه دو محسوب می‌شد، با گردن خمیده ایستاده بود. با او در مورد انجیل حرف زدم و با هم دعا کردیم. سپس در حالی که در نور سالک بود، روانه خانه‌اش شد. «او که بر آسمانها نشسته است، می‌خندد» (مزمور ۴:۲)، زیرا فرمانده اصلی اوست. هیچ چیز برای وی آنقدر سخت نیست که نتواند از عهده‌اش برآید. پرده آهین فرو افتاد و خدا مشغول بنا کردن کلیسایش می‌باشد. آیا چیزی برای خداوند دشوار است؟

شانزدهم ژانویه

«ولی من دائماً با تو هستم. تو دست راست مرا تأیید کرده‌ای. موافق رأی خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید» (مزمور ۷۳:۲۳ - ۲۴).

گرهارد هم

همیشه نزدیک به خدا زندگی کردن کار ساده‌ای نیست، زیرا نیروهای شریر همواره مشغول وسوسه هستند تا رابطه ما را با خدا دستخوش تلاطم گردانند، اما خدا را شکر که عیسی خیلی نیرومندتر از شیطان است. کسانی که مسیح را می‌شناسند، می‌توانند روی محافظت او در مواقعی که شریر زیرکانه می‌کوشد وسوسه‌شان نماید، حساب کنند. من این را اغلب در سیبری تجربه کرده‌ام. هنگامی که هنوز در منطقه قطبی که درجه برودتش در زمستان چیزی زیر ۵۶ درجه صفر است، زندگی می‌کردم، روزی کاگ ب به من پیشنهاد کرد که از سرما خلاصم کند، به شرطی که در «یک مورد کوچک» به ایشان کمک کنم. به من یک کار خوب و راحت در اردوگاه زندان با اتاقی راحت و گرم پیشنهاد شد تا از آنجا بتوانم به صحبت‌هایی که میان دیگر زندانیان مسیحی رد و بدل می‌شد گوش بدهم.

تنها کاری که لازم بود انجام دهم این بود که محتوای گفتگوها را به کاگ ب گزارش دهم. «ما فقط می‌خواهیم بدانیم اینها درباره چه جور مسایلی حرف می‌زنند.» پیشنهادشان بسیار وسوسه کننده بود: به دور از سرما و کار اجباری، اما خداوند آنجا بود تا یاریم دهد. من متوجه پلیدی و شرارتی که در پس این پیشنهاد بود، شدم. پرسیدم: «آیا می‌دانید یهودا پس از خیانتش چه کار کرد؟» آن مرد سرش را تکان داد. گفتم: «یهودا خودش را کشت... و من می‌خواهم زنده بمانم.»

گفتگوی ما به پایان رسید. من جای گرم و کار راحت را از دست دادم. مجبور بودم به میان سرما بازگردم، اما دلم گرم گرم بود. همیشه شیطان به ما پیشنهاد سازشکاری و اغماض می‌کند، پس باید مراقب باشید. مسیحیانی که تن به سازش می‌دهند، دیگر نه برای خدا ارزشی دارند و نه برای انسان. تنها آنانی که در هر جا و تحت هر شرایطی به خداوند وفادار باقی می‌مانند، ارزش دارند.

هفدهم ژانویه

«من به شما می‌گویم، چشمان خود را بگشایید و ببینید که هم‌اکنون کشتزارها آماده درو است» (یوحنا ۴: ۳۵).

گرهارد هم

اگرچه در روسیه برای سالیان متمادی مسیحیان شهروند درجه دو به شمار می‌رفتند، خوشحالیم که اکنون شاهد آن هستیم که بسیاری از مردم به ما ابراز علاقه می‌نمایند. خیلی از ملحدان و کمونیست‌ها سرخورده شده‌اند و در جستجوی ایدئولوژی تازه‌ای می‌گردند. آنها از مسیحیان می‌خواهند تا از انجیل عیسای مسیح برایشان بگویند. آری، در اتحاد شوروی سابق کشتزارها آماده درو است.

پس از فروپاشی کمونیسم، در ملاقاتی که در سیبری برپا شده بود سخنانی ایراد کردم. بیش از ۴۰۰۰ نفر برای شنیدن آمده بودند. من آن مکان را که در دل جنگل قرار داشت به خوبی می‌شناختم، زیرا ۵۰ سال پیش در همین ناحیه گاوان پدرم را به چرا می‌بردیم. بسیاری از حاضران به خداوند عیسی ایمان آوردند و او را به عنوان خداوند و نجات‌دهنده‌شان پذیرفتند. در میان آنها یک آموزگار هم بود. او پیش ما آمد و گفت: «آه، خداوند مرا ببخش، خواهش می‌کنم مرا ببخش.»

چون سال‌ها من به بچه‌ها گفته‌ام که خدایی وجود ندارد، اما در همه آن اوقات در دلم می‌دانستم که اشتباه می‌کنم. از امروز به بعد به بچه‌ها خواهم گفت که خدایی وجود دارد که گناهانمان را می‌آمرزد. بله، کشتزارها آماده درو است. اگر خدا می‌تواند سبب ساز به وجود آمدن چنین شکافی در دژ کمونیسم شود، تنها چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که: «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟» (پیدایش ۱۸: ۱۴). خدا همه چیز را نو می‌کند. در زندگی من و در زندگی شما. همین امروز.

هجدهم ژانویه

«پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خود مسألت و تضرع می‌نماید» (دانیال ۶: ۱۲).

گرهارد هم

دانیال به رغم فرمان پادشاه دعا می‌کرد. او از خطرناک بودن این کار آگاهی داشت، اما از طرف دیگر می‌دانست که دعا از اهمیتی حیاتی برخوردار است. شگفت این‌که دعا کردن می‌توانست به بهای جان‌ش تمام شود، در حالی که دعا نکردن ممکن بود به مرگ روحانی‌اش بینجامد. گزینش چندان سختی نبود. برای دانیال داشتن رابطه با خدا خیلی مهم‌تر از موقعیت یا حتی زندگیش بود.

در روسیه هم مخالفت‌های زیادی با دعا می‌شد. شریر هم خیلی خوب می‌داند که مردان و زنان دعا مردمانی پیروزند. یک روز مرا به همراه ۳۰ نفر دیگر از برادران، در مسکو دستگیر کردند. ما را به اداره پلیس بردند و در بازداشتگاه، که اتاقی سرد و یخزده بود افکندند. چند روزی بیشتر تا کریسمس نمانده بود و ما با خود میندیشیدیم که به احتمال زیاد کریسمس را در خانه نخواهیم بود. شکوه کردن سودی نداشت، پس یکی از برادران گفت: «بیاید دعا کنیم». همگی بر کف سرد و سیمانی بازداشتگاه زانو زدیم و و هنوز ساعتی بیش نگذشته بود که معجزه به وقوع پیوست.

افسر پلیس گیج و گنگ تماشا می‌کرد، اما بالاخره گفت: «شما دیگر چه جور خشکه مقدس‌هایی هستید؟ چطور جرأت می‌کنید در بازداشتگاه پلیس یک دولت منکر خدا دعا کنید؟» گفتگویی طولانی در گرفت. سرانجام، سروکله افسری دیگر پیدا شد و گفت: «ما نمی‌دانیم با شما چکار کنیم؟ اگر یکی از شما را در زندان نگه داریم، او یکی دیگر از زندانیان را مسیحی خواهد کرد. اگر دو نفر را زندانی کنیم، دو نفر دیگر را مسیحی خواهند کرد. بروید به خانه‌هایتان، لااقل آنجا مزاحمتی برای ما تولید نمی‌کنید.» و حق با او بود. دعا قدرت می‌بخشد و درها را باز می‌کند. نه تنها در سلول‌های زندان را، بلکه در دل‌های کسانی که در زندانند را نیز می‌گشاید. چه سلاح قدرتمندی! آن را به کار گیرید.

نوزدهم ژانویه

«ای سرور ما، دعا کردن را به ما بیاموز» (لوقا ۱۱:۱).

گرهارد هم

من خیلی سپاسگزار پدر و مادرم هستم که دعا کردن را به ما آموختند و از همه مهم‌تر، برای اینکه خودشان هم اهل دعا بودند. ما ارزش و قدرت دعا را در زندگی والدینمان می‌دیدیم. پدرم به خاطر همین گلوله خورد و درگذشت و مادرم به سیبری تبعید شد و در همان جا مرد. ما یعنی فرزندانمان، هرگز به این این مسایل به دید یک تراژدی ننگریستیم، بلکه آن را یک جور پیروزی روحانی قلمداد کردیم.

فرشتگان دعا‌های آنان را به آسمان بالا بردند و بر بخوردان‌های طلا نهادند (مکاشفه ۸:۳ و ۴) و آن دعاها شنیده شدند. آنها بیست فرزند داشتند که ده تای ایشان اکنون دیگر زنده نیستند، و اکثر آنها هم در سیبری مرده‌اند. ما، ده فرزند باقی مانده، در سیبری بسیار رنج کشیدیم، اما خدا نسبت به ما خیلی نیکو و مهربان بوده است. هر ده نفرمان در زمرة خادمان خداوند قرار داریم. در زمان آزارهای شدید، می‌دیدیم که چگونه والدینمان از طریق دعا و ایمان، از خداوند قوت می‌گیرند. ما می‌خواهیم از آنها پیروی کرده دنباله رو راهشان باشیم. آیا فرزندان ما هم قدرت دعا را در زندگی ما می‌بینند؟
«ای سرور ما، دعا کردن را به ما بیاموز».

بیستم ژانویه

«آنانی که با اشکها می‌کارند، با ترنم درو خواهند نمود» (مزمور ۱۲۶:۵).

گرهارد هم

گریستن جزو خصوصیت‌های طبیعی انسان است. گریه هم می‌تواند ناشی از اندوه باشد و هم شادی. هم خشم می‌تواند سبب گریه شود و هم احساس ترحم. در خلال ملاقاتی که با شرکت ۱۱۰۰۰ نفر در سیبری تشکیل شده بود، با زنی دیدار کردم که خیلی افسرده بود. او هم به خاطر زندگی خودش گریه می‌کرد و هم به خاطر دخترش که شدیداً برایش احساس نگرانی می‌کرد.

«خواهش می‌کنم کمک کنید، من خیلی نگران فرزندم هستم. او الکلی است و تمام روز مشغول نوشیدن. شوهرش بارها کتکش زده. زندگی‌اش به معنای واقعی کلمه جهنم است. آیا هنوز برایش امیدی هست؟» به او گفتم که خدا می‌تواند همه چیز را تازه سازد. می‌تواند مردمان را از دام گناه، الکلی و عادات بد رهایی بخشد و از ما مخلوقاتی جدید بیافریند. دریافتیم که آن زن هنوز برای تسلیم زندگی‌اش به مسیح مردد است. پس پرسیدم: «چطور می‌توانی از خدا انتظار داشته باشی برای فرزندت کاری بکند، در حالی که خودت از او پیروی نمی‌کنی؟»

فردای آن روز، زن بار دیگر به محل جلسه که در فضای باز برپا شده بود، آمد. اشکهای شادی بر روی گونه‌هایش می‌درخشیدند. گریه‌کنان گفت: «من زندگی‌ام را تسلیم خداوند کردم. اکنون آرامش او وارد قلبم شده و ایمان دارم که می‌تواند دخترم را هم ببخشد و شفا دهد. از این به بعد هر روز برایش دعا می‌کنم.» چه تحولی! و تحول تأثیر خودش را بر دختر آن زن خواهد گذاشت. از اشکها به ترنم. «آنانی که با اشکها می‌کارند، با ترنم درو خواهند نمود.» زیرا خدا شنواست!

بیست و یکم ژانویه

احتمالا داوود این مزمور را زمانی نوشته که ابشالوم نقشه سرنگونی‌اش را از سلطنت می‌کشیده است. چنین به نظر می‌رسد که داوود از طرح توطئه مزبور آگاه بوده. اکنون برای متوقف کردن نقشه چه می‌تواند بکند؟ او به خداوند، خدایش رو می‌آورد.

داوود

ای خداوند، به سخنان من گوش بده! در تفکر من تأمل فرما! ای پادشاه و خدای من، به آواز فریادم توجه کن، زیرا که نزد تو دعا می‌کنم. ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید؛ بامدادان (دعای خود را) نزد تو آراسته می‌کنم و انتظار می‌کشم، زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و گناهکار نزد تو ساکن نخواهد شد... ای خداوند، به سبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما و راه خود را پیش روی من راست گردان، زیرا در زبان ایشان راستی نیست؛ باطن ایشان محض شرارت است؛ گلوی ایشان قبر گشاده است و زبان‌های خود را جلا می‌دهند.

ای خدا، ایشان را ملزم ساز تا به سبب مشورت‌های خود بیفتند و به کثرت خطایای ایشان، ایشان را دور انداز زیرا که بر تو فتنه کرده‌اند و همه متوکلان شادی خواهند کرد و تا به ابد ترنم خواهند نمود، زیرا که ملجای ایشان تو هستی و آنانی که اسم تو را دوست می‌دارند، در تو وجد خواهند نمود، زیرا تو ای خداوند مرد عادل را برکت خواهی داد، او را به رضامندی، مثل سپر احاطه خواهی نمود» (مزمور ۵: ۱ - ۸۹: ۱۲).

بیست و دوم ژانویه

«س ابرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد» (پیدایش ۱۲: ۴).

کنستانتین کارامان

تأملات زیر درباره آدم‌های عادی‌ایست که کارهای غیر عادی از ایشان سر زد. آدم‌هایی که آزاردهندگان خود را برکت دادند. آدم‌هایی مانند خنوخ که در دنیای پر شتاب، با خدا راه می‌رفت. کسانی همچون ایوب که برای نیک و بد خود به خدا توکل کرد. آیا این همان چیزی نیست که خدا از ما هم انتظارش را دارد؟ اگر چنین است، پس قوتش را هم خواهد داد. از قرار معلوم، ابراهیم به مأموریتی غیر ممکن اعزام شده بود. مهاجرت در سن ۷۵ سالگی و ترک میهن بدون اینکه حتی بداند به کجا خواهد رفت. ابراهیم کلام خداوند را شنید و از آن اطاعت کرد.

هیچ اعتراضی هم نکرد، از قبیل: «خداوند، آیا تو کاملاً مطمئنی؟ اینجا در اور امکانات بیشتری برای خدمت به تو وجود دارد. اینجا مرکز فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جهان است.» به هیچ وجه؛ ابراهیم بدون چون و چرا از خداوند اطاعت کرد و خداوند نام وی را تغییر داد ابرام (پدر عالی) شد ابراهیم (پدر قوم‌ها). ابراهیم کار غیر عادی‌ای انجام داد که او را بالاتر از دیگران قرار داد (پدر عالی) و همچنین منشأ برکت شد (پدر قوم‌ها). ابراهیم، دوست خدا، راز او چه بود؟ اطاعت بی قید و شرط از خداوند.

بیست و سوم ژانویه
«خنوخ با خدا راه می‌رفت» (پیدایش ۵: ۲۴).

کنستانتین کارامان

«راه رفتن با خدا»... آیا چنین کاری امروز هم ممکن است؟ آیا برای خنوخ راه رفتن با خدا خیلی آسانتر نبود؟ آیا او در «عصر زرین گذشته» زندگی نمی‌کرد؟ نه، آن روزها هم به بدی امروز بود. زمانه، زمانه تغییر و ارتداد بود. در واقع، مردم مطابق معیارهای خودشان زندگی می‌کردند، به طوری که پیدا کردن شخصی که بر طبق معیارهایی دیگر یعنی معیارهای خدا، زندگی می‌کند، کار چندان دشواری نبود: او با خدا راه می‌رفت. او این کار را به رغم افتراها و وسوسه‌های جهان پیرامونش انجام می‌داد. نه، راه رفتن با خدا اصلاً کار ساده‌ای نیست.

خیلی آسانتر است که در دل خود به خدا ایمان داشته باشید و مثل بقیه دنیا زندگی کنید، اما این دیگر راه رفتن با خدا نیست. این یعنی سازشکاری که هر گونه راه رفتنی را با خدا ناممکن می‌سازد. پس چگونه می‌توان با خدا راه رفت؟ با شناختن او در همه امور، با جستن او و زیستن برای او. «در همه راه‌های خود او را بشناس و او طریقه‌هایت را راست خواهد گردانید» (امثال ۳: ۶). چقدر راه رفتن با خدا در این طریقه‌ها، دلپذیر است.

بیست و چهارم ژانویه

«به خداوند گناه کرده‌ام» (دوم سموئیل ۱۲: ۱۳)

کنستانتین کارامان

گفتن حقیقت به یک پادشاه جرأت و جسارت می‌خواهد، به ویژه هنگامی که نتیجه آن حقیقت مجازات باشد. مجازات برای پادشاه (به دست خدا) و مجازات برای گوینده حقیقت (به دست پادشاه). یحیای تعمید دهنده نیز همین کار را کرد و جان‌ش را بر سر گفتن حقیقت نهاد. وقتی داوود خطاهایی بسیار فاحش مرتکب شد، خدا ناتان نبی را فرستاد تا آن خطاها را برای داوود برشمارد. برای ناتان این تکلیفی بس دشوار بود، اما ناتان رفت تا پیامدهای گناه را برای پادشاه بازگو نماید.

واکنش داوود به آن گفته‌ها چه بود؟ آیا دستور داد ناتان را بکشند؟ نه، داوود کاری غیر عادی انجام داد انتقاد را پذیرفت و گناهش را تصدیق کرد: «به خداوند گناه کرده‌ام.» او سعی نکرد از خودش دفاع کند، بلکه خویشتن را در برابر خدا فروتن ساخت. آیا این ویژگی مردی نیست که موافق دل خدا است؟ «ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرای مرا بدان و ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریقه جاودانی هدایت فرما» (مزمور ۱۳۹: ۲۳ و ۲۴)

بیست و پنجم ژانویه

«خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد» (ایوب ۱: ۲۱).

کنستانتین کارامان

زمانی که در نواحی روستایی رومانی به کار پزشکی مشغول بودم، یک بار پیرمردی را دیدم. او داشت گریه‌کنان در وسط جاده راه می‌رفت. ایستادم و پرسیدم آیا کاری از دستم برمی‌آید که برایش انجام دهم؟ او گفت: «من هفت پسر داشتم و حالا همه آنها کشته شده‌اند.» به چهره این مرد که زندگی دیگر برایش معنایی نداشت، نگریستم. به طور خودکار این پرسش از دهانم بیرون پرید: «ای خداوند، آخر چرا این همه رنج؟» پیرمرد گفت: «دیگر نه می‌توانم و نه می‌خواهم ادامه دهم.»

در چنین لحظاتی بهترین کار خاموشی است. سپس تنها کاری که به عنوان پزشک می‌توانستم انجام دهم این بود که به وی اطمینان دهم که شفا دهنده بزرگ ما مراقب اوست و برایش در دعا آرامش و قوت طلب کنم. داشتم به ایوب میندیشیدم. اگر او به جای من بود، حتماً هم بهتر این پیرمرد را درک می‌کرد و هم بهتر می‌توانست کمکش نماید، اما ایوب آنجا نبود، ولی او که در هر چیز به مانند ما آزموده شد، عیسیای مسیح، در آنجا حضور داشت. او می‌تواند

با ضعف‌های ما همدردی نماید. هیچ کس نیست که معنای اندوه را با عمقی که ایوب آن را لمس کرد، درک نماید. واکنش وی به رنج، واکنش یک فرد تقدیرگرا نبود. تقدیرگرایان می‌گویند: «این اتفاقی است که برایت افتاده و دیگر در این مورد کاری از کسی بر نمی‌آید.» اما ایوب به رغم همه کشمکش‌ها و پرسش‌هایی که در ذهن داشت، آرامش خود را در خداوند می‌جست. او به قدری مطیع بود که از آزمایش سربلند بیرون آمد. زندگی من در دستان خداوند است. هر اتفاقی می‌خواهد رخ بدهد، جان من در آنجا امن است.

بیست و ششم ژانویه

«اما من به شما می‌گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می‌رسانند، دعای خیر کنید» (متی ۵: ۴۴).

کنستانتین کارامان

این تکلیف آسانی نیست. ما بیشتر بدان سمت متمایل هستیم که از کسانی که به ما آسیب می‌رسانند، منزجر باشیم. بالاترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که ایشان را نادیده بگیریم، اما خدا از ما چیزی کاملاً متفاوت می‌خواهد. او از ما می‌خواهد که برای آنانی که آزارمان می‌دهند، دعای خیر کنیم. برای کسانی که ما را مورد جفا قرار داده‌اند، دعا کنیم. این غیرممکن به نظر می‌رسد. نباید از یاد برد که دعای خیر برای کسی به معنای تأیید کارهایی که کرده، نیست. در واقع ما اعمال آنان را تقیح می‌نماییم، اما ایشان نیز به خدا نیاز دارند. از این روست که ما باید برای آنها دعا کنیم، با محبت خداوند برایشان برکت بطلبیم.

عیسی در موعظه سر کوه خود (متی ۵: ۴۴-۴۸) حتی به ما می‌گوید که آنان را محبت کنیم. این دقیقاً مخالف طبیعت ماست. هرگز نمی‌توانیم توان این را که برای دشمنانمان دعا کنیم، در وجودمان بیابیم. در کجای دنیا می‌توانید کسی را پیدا کنید که بتواند چنین کند؟ فقط در میان کسانی می‌توان این را جست که دیگر از آن این دنیا نیستند، بلکه اکنون به پادشاهی خدا تعلق دارند. در مسیح است که ما می‌توانیم کارهای غیر عادی، حتی در قبال دشمنانمان، انجام دهیم و حتی کسانی را که از ما متنفرند دوست بداریم، برای آنان که آزارمان رسانیده‌اند، دعای خیر کنیم و کسانی را که ما را لعن می‌نمایند برکت دهیم، چرا که نخست او بود که ما را آمرزید و مسیح هم از طریق ما می‌تواند دل‌های سخت ایشان را لمس نماید تا آنها هم آمرزش مسیح را دریابند و حیات جاودانی بیابند.

بیست و هفتم ژانویه

«خداوندا، این گناه را به پای ایشان مگذار» (اعمال رسولان ۷: ۶۰)

کنستانتین کارامان

دلم می‌خواهد فهرست آدم‌های عادی‌ای را که کارهای غیرعادی انجام دادند، با استیفان به پایان ببرم. پس از اینکه استیفان انجیل را در اورشلیم اعلان کرد، سخت به دردرس افتاد. گروهی از حاضران بدو حمله‌ور شده، او را کشان کشان از شهر بیرون بردند و قصد جانش را نمودند. آنها فریاد می‌زدند: «خاموشش کنید، دیگر نمی‌خواهیم چیزی از دهانش بشنویم.» استیفان انتظار واکنشی جز این را از آن جماعت نداشت. از این گذشته تا آن زمان بارها شاگردان را گرفته و مجازات کرده بودند. با این وجود، هیچ کدام از رسولان سنگسار نشده، به قتل نرسیده بود. بنا بود که استیفان نخستین شهید باشد. زمانی که مردم شروع به سنگ انداختن به سوی وی کردند، می‌توانست فریاد بزند: «خداوندا، یاریم نما، دیگر دارند پا را از گلیمشان فراتر می‌گذارند. خداوندا، آتشی از آسمان فرو بفرست و این قوم را نابود کن. تو که نمی‌خواهی من بمیرم، می‌خواهی؟»

در حالی که باران سنگ بر سر و رویش باریدن گرفته بود، زانو زد و دعا کرد، اما او چه دعایی کرد؟ آیا دعا کرد که قوت یافته تا به آخر وفادار بماند؟ نه، او برای کسانی که نفرینش می‌کردند، دعا کرد: «خداوندا، این گناه را به پای ایشان مگذار.» تا آخرین نفسش نسبت به آزاردهندگان خود شفقت نشان داد و با این کارش، از الگوی مسیح پیروی نمود. آیا ما هم آمادگی چنین کاری را داریم؟

بیست و هشتم ژانویه

«عیسی دلسوزانه چشمان آنها را لمس کرد و در دم بینایی خود را بازیافتند و از پی او روانه شدند» (متی ۲۰:۳۴).

ایرینا را توشینسکایا

به طور معمول توجه ما بیش کسی که شفا می‌یابد، بر خود شفا معطوف و متمرکز است. واکنش شفا گیرندگان به عمل شفا متفاوت بود. برخی بی‌درنگ خداوند را پیروی کرده، گروهی دیگر آنچه را که مسیح بدیشان فرموده بود، انجام دادند. ما چطور؟ مسیح ما را هم، چه جسمانی و چه روحانی، لمس کرده است. واکنش ما چگونه بوده است؟ آیا ما از پی او روانه شده‌ایم؟ یا اینکه به زندگی خود ادامه داده‌ایم، گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده است؟ شاید راه میانه را در پیش گرفته و گفته‌ایم: «خداوند، من از تو بسیار ممنونم و می‌خواهم تو را پیروی نمایم، اما اول باید به یکسری کار دیگر برسم. برای خانم اسباب و اثاثیه بخرم. اتاق‌ها را کاغذ دیواری کنم. فلان پروژه جدید را به پایان برسانم.» و از این قبیل حرف‌ها.

هر چه انسان بیشتر برای انجام کارهایش نقشه بکشد، کمتر فرصت به پایان رساندنشان را پیدا می‌کند. انجیل لوقا به طرز معنی‌داری به این واقعیت اشاره می‌کند که از ده نفری که از جذام شفا یافتند، تنها یکی برای سپاسگزاری به نزد عیسی بازگشت و عیسی از او پرسید: «مگر آن ده تن همه پاک نشدند؟ پس نه تن دیگر کجايند؟» (لوقا ۱۷:۱۷). مباد که هیچ وقت لازم شود خداوند چنین پرسشی از من و شما بکند.

بیست و نهم ژانویه

«و فرشته‌ای دیگر آمد که بخورسوزی از طلا با خود داشت و پیش مذبح ایستاد. به او بخور بسیار داده شد تا آن را با دعا‌های همه مقدسان بر مذبح طلایی پیش تخت تقدیم کند» (مکاشفه ۸:۳).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

او سالیان بسیاری را در سیبری زندانی بوده است. سال‌های رنج و شکنجه و شستشوی مغزی. زمانی که پس از رهاییش از زندان با وی به گفتگو نشستیم، در پاسخ این پرسش ما که «راز پیروزی در دوران طولانی زندان چه بود؟» دفترچه یادداشتی را از جیبش بیرون آورد و گفت: «راز من این است. در این دفترچه نام کسانی نوشته شده که وقتی در زندان بودم، برایم دعا می‌کردند و یا کارت پستال می‌فرستادند و من نام همه آنها را در این دفتر یادداشت حفظ کردم. نمی‌توانید تصورش را بکنید که ما چقدر به این کارت پستال‌ها وابسته بودیم. آنها به ما و دیگر زندانیان دلیری می‌دادند.»

وقتی ما دعا می‌کنیم، خدا صدای ما را می‌شنود. دعا برای کسانی که در رنجند. دعا برای خانواده‌مان. دعا برای مشکلاتمان. هرگز از درخواست کردن باز نایستید. روزی همه چیز آشکار می‌شود. دعا‌های مقدسان را خدا پیش خود نگه می‌دارد. دعا‌های شما را نیز.

سی‌ام ژانویه

داوود در اینجا از چه نوع رنجی حرف می‌زند؟ آیا منظورش بیماری است یا رنج جسمانی دیگر؟ عذابی روحی است یا آزار؟ در هر صورت، دشمنانش در کمین نشسته بودند تا پس از مرگش سلطنت وی را منقرض نمایند. زندگی داوود در خطر است و نزد خدا فریاد بر می‌آورد.

داوود

«ای خداوند، مرا در غضب خود توبیخ منما. و مرا در خشم خویش تأدیب مکن! ای خداوند، بر من کرم فرما زیرا که پژمردهام! ای خداوند، مرا شفا ده زیرا که استخوان‌هایم مضطرب است و جان من به شدت پریشان است. پس تو ای خداوند، تا به کی؟ ای خداوند، رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش مرا نجات‌بخش! زیرا که در موت ذکر تو نمی‌باشد! در هاویه کیست که تو را حمد گوید؟ از ناله خود وامانده‌ام! تمامی شب تخت‌خواب خود را غرق می‌کنم و بستر خویش را به اشکها تر می‌سازم! چشم من از غصه کاهیده شد و به سبب همه دشمنانم تار گردید. ای همه بدکاران از من دور شوید، زیرا خداوند آواز گریه مرا شنیده است! خداوند استغاثه مرا شنیده است. خداوند دعا

مرا اجابت خواهد نمود. همه دشمنانم به شدت خجل و پریشان خواهند شد. رو برگردانیده ناگهان خجل خواهند گردید» (مزمور ۶)

سی و یکم ژانویه نکته‌های جالب توجه

پیروز در زیر فشار

- میخائیل خورف (Michael Khorev) - اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی:
«خداوندا، اگر در بند بودن من بیش از آزادیم تو را جلال می‌دهد، چرا باید خواهان آزادی باشم؟»
- مبشری چینی در نامه‌ای از زندان به همسرش:
«پس از اینکه پیاله رنج را نوشیدی، آنگاه است که چشمه برکت جوشیدن می‌گیرد.»
- در نامه‌ای دیگر به همسرش:
«تا کوره آتش نباشد، طلا چگونه ناب شود. تا پتک و قلم سنگتراش نباشد، صخره چگونه پیکره شود. تا فشار نباشد، چگونه انگور به شراب تبدیل شود.»
- یک مسیحی اهل نپال پس از سال‌ها زندان:
«جفا فقط نشانه درد زه است که به زایش کلیسا منجر خواهد شد.»
- پاول کلودل (Paul Claudel):
«عیسی نیامد تا رنج را بردارد، بلکه آمد تا با حضور خودش آن را پر سازد.»
- «... اگر دانه گندم در خاک نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند، اما اگز بمیرد بار بسیار می‌آورد» (یوحنا ۱۲:۲۴).
«چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با من هستی» (مزمور ۴:۲۳).

نویسندگان این ماه

لی آن (Li An) از چین. از آنجایی که وی به خوبی در چین شناخته شده است، درخواست کرده که نام حقیقی‌اش منتشر نشود. ما هم برای وی نام مستعار لی آن را برگزیده‌ایم.

سموئل لمب (Samuel Lamb) از چین. این شبان برجسته بیش از بیست سال در زندان بوده است و هنوز از سوی مقامات دولت چین زیر آزار و فشار فراوان قرار دارد. در کلیسای به اصطلاح خانگی او بیشتر از صدها تن و به ویژه جوانان حضور می‌یابند. داستان زندگی وی را می‌توانید در کتاب «بی‌باک چون بره» که در سال ۱۹۹۱ از سوی انتشارات Zondervan منتشر گردیده، مطالعه فرمایید.

اول فوریه

«با ایمان بود که ابراهیم هنگامی که فراخوانده شد، اطاعت کرد و حاضر شد به جایی رود... و هرچند نمی‌دانست کجا می‌رود، روانه شد» (عبرانیان ۱۱:۸).

ابراهیم

داستان ابراهیم با خدا آغاز می‌شود. خداوند وی را فراخواند تا هر آنچه را که دوست داشت رها کند و به سرزمینی که خدا برگزیده بود، برود. تا آن زمان هیچ کس چنین کاری نکرده بود. او هیچ نمونه‌ای پیش رو نداشت تا بداند خدا در این قبیل موارد با دیگران چه کرده است. نمی‌توانست بگوید همانگونه که خداوند ایشان را راهنمایی کرد، مرا نیز راهنمایی خواهد نمود. با این حال روانه شد با ایمان. اطاعت از دعوت خدا اظهار راستی از ایمان شخص نسبت به خداست. چنین اطاعتی ممکن است با سختی همراه باشد. ترک شهر و دیار و بستگان و رفتن به سرزمینی ناشناخته، برای ابراهیم کار آسانی نبود. باید هر روزه برای برداشتن صلیب خود و پیروی از او آماده باشیم.

در هر گام شاید با مذبجی رو به رو شویم که در آن مذبج ناگزیریم بخشی از نیازهای زندگی شخصی خود را تقدیم نماییم. ابراهیم بارها و بارها به چنین مذبجهایی برخورد و متوقف شد. گاهی پیروز و سربلند از آنها گذشت و گاهی با شکست و سرافکندگی. ابراهیم نمی‌دانست به کجا می‌رود. برایش همین کافی بود که بداند با خدای خود همان طور که یکی گفته: «من سفر کردن با خدا در شب را به مسافرت تنها در روز ترجیح می‌دهم.» چنین آدم‌هایی هستند که دوست خدا می‌شوند.

دوم فوریه

«به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن. در همه راه‌های خود او را بشناس و او طریق‌هایت را راست خواهد گردانید» (امثال ۳:۵ و ۶).

ابراهیم

مرد ایمان مرد شکست هم بود. این واقعیت برای همه آنانی که می‌خواهند خدا را پیروی نمایند، اما از شکست خود آگاهند، مایه دلگرمی است. همچنین به ما این اطمینان را می‌بخشد که خدا دوست دارد از مردان و زنان عادی استفاده کند. این بدان معنا نیست که شکست پذیرفتنی است. ما می‌توانیم از شکستهای ابراهیم عبرت بگیریم تا نسبت به دام‌های ابلیس هشیار باشیم. این شکست‌ها در زندگی ابراهیم اتفاقی روی می‌دادند، نه با زمینه قبلی. هر وقت ابراهیم میفتاد، خدا او را عقب می‌کشید و او هم نسبت به خدا واکنش انجام می‌داد.

«و قحطی در آن زمین شد، قحطی؟ آن هم در زمین وعده؟ آیا ابراهیم با آمدن به زمین کنعان مرتکب اشتباه شده بود؟ ایمان ابراهیم تزلزل‌ناپذیر بود، اما فکرش را به خدا نسپرده بود تا از او هدایت بگیرد.» و ابرام به مصر فرود آمد. اما مصر آن زمینی نبود که خدا نشان داده بود. در ضمن خدا وی را به سوی مصر راهنمایی نکرده بود. خودش، بدون مشورت با خدا این تصمیم را گرفته بود. همواره این قبیل ناطاعتی‌ها مسایل را پیچیده‌تر می‌سازند. ابراهیم در پایان حاضر شد همسرش را فدای امنیت شخص خویش کند. اگر خدا را در همه راه‌های خود نشناسیم، خیلی زود به جای آرامش از ترس پر خواهیم شد. در مصر مذبجی بود، نه مشارکتی با خدا و نه وعده‌ای تازه. فقط خانه‌ای متروک و محنتی طولانی.

چقدر باید سپاسگزار باشیم که کتاب مقدس داستان گناهان مقدسان را هم ثبت کرده است. نه از این رو که از اشتباهات ایشان چشم‌پوشی نماید، بلکه تا ما آگاه شویم که خدا خواهان اطاعتی محض و بی‌چون و چراست. تنها در این صورت است که سخن کوری تن بوم را خواهیم فهمید که می‌گوید: «امن‌ترین مکان روی زمین قرار گرفتن در مرکز اراده خداست؛ خطرناک‌ترین جای روی زمین هم هنگامی است که بیرون از اراده خدا باشید.»

سوم فوریه

«عیسی برای شاگردان مثلی آورد تا نشان دهد که باید همیشه دعا کنند و هرگز دلسرد نشوند... حال، آیا خدا به داد برگزیدگان خود که روز و شب به درگاه او فریاد برمی‌آورند، نخواهد رسید؟ آیا این کار را همچنان به تأخیر خواهد

افکند؟ به شما می‌گویم که به زودی به داد ایشان خواهد رسید» (لوقا ۱۸: ۷ و ۸).

ابراهیم

هیچ چیز شیطان را به اندازه مسیحی‌ای که از قدرت دعا آگاه است، نمی‌ترساند. چند وقت پیش برادر اندرو کتابی درباره دعا نوشت، تحت عنوان «و خدا نظرش را تغییر داد، زیرا قومش جرأت کرده از او درخواست نمودند.» ابراهیم این جرأت را به خود داد و برای مردم سدوم و عموره دعا کرد و خدا هم در پاسخ به شفاعت وی نظرش را تغییر داد. «به خاطر آن ده (سدوم و عموره) را هلاک نخواهم ساخت.» ابراهیم برای نجات مردمان این دو شهر شش بار دعا کرد. افسوس که او روی ده نفر توقف کرد. که می‌داند که اگر ابراهیم به دعا کردن ادامه می‌داد، چه اتفاقی می‌فتاد؟

مردان و زنان خدانشناس شهرهای گناه‌آلود نمی‌دانند که تا چه اندازه مدیون حضور قوم خدا در میانشان هستند. مردم خدانشناس اغلب از مسؤولیتی که برای دعا کردن به خاطر دنیای پر از شرارت دارند، هیچ آگاهی ندارند. ابراهیم به مسؤولیت خود آگاه بود و دعا کرد. بیایید ما هم برای کشورهایی که حضور وی را ممنوع کرده‌اند، دعا کنیم تا خدا روزنه‌ای باز نماید. همچنین بیایید هنگام دعا کردن برای آن عده از اعضای خانواده‌هایمان که هنوز بدون مسیح زندگی می‌کنند دست نیاز به سوی خدا دراز نماییم. دعا شرایط را تغییر می‌دهد، تسلیم نشوید.

چهارم فوریه

«لازم است پایداری کنید تا آنگاه که اراده خدا را به انجام رسانیدید، وعده را بیایید» (عبرانیان ۱۰: ۳۶).

ابراهیم

انگیزه‌ای درست، اما روشی نادرست. این همان اشتباهی است که ابراهیم با گرفتن هاجر به همسری برای به وجود آوردن فرزندان، مرتکب شد. او به جای اینکه منتظر زمانبندی خدا بماند، کوشید برای تحقق وعده خدا به یاریش بشتابد. گرفتن همه امور در دست‌های خود همیشه کاری خطرناک بوده و هست. ابراهیم برای رسیدن به هدفی روحانی از وسایل جسمانی استفاده کرد. این کار وی پیامدهای بزرگی در پی داشت که امروز هم احساس می‌شود. اسحاق جانشینی بود که خدا برای ابراهیم برگزیده بود هم او که عیسای مسیح از نسلش به دنیا آمد. نقشه‌ای که ابراهیم برای بقای نسل کشید اسماعیل بود. ابراهیم به واسطه ایمان خود موجب برکت همه قوم‌ها گردید، اما پیامدهای بی‌ایمانی وی در نقشه خدا جایی نداشت. ابراهیم اسماعیل را با مشکی آب و قرصی نان از پیش خود راند، اما خدا از اسماعیل نگهداری کرد. زمانی که نزدیک بود کودک از تشنگی بمیرد، خدا به جای مشک آب، چاهی پر از آب برایش مهیا نمود. او هنوز هم همین کار را می‌کند. باشد که همه فرزندان اسماعیل از چشمه آب زنده‌ای که به وسیله خدا از طریق عیسای مسیح، پسرش، مهیا شده بنوشند. باشد که ما کانال‌های رسانیدن این آب به ایشان باشیم.

پنجم فوریه

«با ایمان بود که ابراهیم هنگامی که آزموده شد، اسحاق را به عنوان قربانی تقدیم کرد» (عبرانیان ۱۱: ۱۷).

ابراهیم

وسوسه روش شیطان برای کشاندن ما به اردوگاه خویش و دور ساختن از خدا- است. آزمایش هم روش خدا برای نزدیک ساختن ما به خویش و دور نمودن از شیطان می‌باشد. ابراهیم فرق میان این دو را می‌دانست.

ابراهیم

حتما خیلی مورد اعتماد خدا بوده و خودش هم اعتماد زیادی به خدا داشته است. رأی اعتماد خدا به ابراهیم نه تنها به خاطر اطاعت وی، بلکه به سبب ایمان و محبتش بود. اطاعت وقتی خداوند به ابراهیم فرمان داد تا پسرش را به عنوان قربانی تقدیم نماید، بی‌درنگ لبیک گفت. او با محاسبه پیامدهای این کار، زمانی را به التماس و خواهش نگذراند. با خدا بحث هم نکرد. «بامدادان ابراهیم برخاسته...» (پیدایش ۲۲: ۳).

اطاعت بدون قید و شرط.

ایمان

اسحاق فرزند وعده بود. چگونه خدا می‌توانست هم به وعده‌اش پایدار بماند و هم بگذارد اسحاق بمیرد؟ زیرا ابراهیم می‌دانست: «خدا قادر است حتی مردگان را زنده کند» (عبرانیان ۱۱: ۱۹). چه ایمانی. ابراهیم هرگز از کسی نشنیده بود که مرده‌ای زنده شود، با این وجود ایمان داشت: خدا قادر است. ایمان بدون تردید.

محبت

چه کسی در مقام اول اهمیت قرار دارد؟ اسحاق اجابت وعده خدا، فرزند سال‌های کهولت، گل لبخند و حاصل عمر ابراهیم و بزرگترین دارایی وی بود. با این حال، خدا مقام اول را داشت.

محبت بی نهایت.

ابراهیم از آزمایش سربلند بیرون آمد. شما چطور؟ اگر ابراهیم قرار بود پاداشی دریافت کند، این توصیف هم شامل آن می‌گردید: «ابراهیم، پیشتاز ایمان دوست خدا».

ششم فوریه

«یهوه یایرا، خداوند مهیا خواهد کرد» (پیدایش ۱۴: ۲۲)

ابراهیم

رستگاری حقیقی تنها زمانی اتفاق می‌افتد که ما به کوه قریانی رسیده باشیم. مادامی که به چیزهایی که برایمان ارزشمندند چسبیده‌ایم، خدا نمی‌تواند زمام امور را در دست بگیرد. به مجردی که از دلبستگی دست بشوییم، خدا وارد عمل می‌شود. این مرا به یاد آن پسر بچه‌ای می‌اندازد که می‌خواست هدیه ارزنده‌ای را از درون یک بطری درآورد. او برای بیرون کشیدن هدیه تلاش می‌کرد، اما مشتتش با هدیه در گردنه بطری گیر می‌کرد و نمی‌توانست آن را درآورد. برای بیرون آوردن دستش تنها یک راه داشت و آن رها کردن هدیه بود. در زندگی روحانی ما نیز وضع بدین منوال است. کار معجزه را به خدا واگذارید. ابراهیم این را تجربه کرد. «خداوند مهیا خواهد کرد.» اطاعت او از خدا به برکت یافتن همه قوم‌ها منجر گردید. «... و از ذریت تو، جمیع امت‌های زمین برکت خواهند یافت، چون که قول مرا شنیدی» (۱۸: ۲۲).

هفتم فوریه

دعایی برای رهایی از دست دشمن.

داوود متهم و گناهکار شناخته می‌شود. او نزد خدا، داور آسمانی، که می‌داند داوود انسانی شریف و عادل است، فریاد برمی‌آورد. او ایمان خود را بر خدا می‌گذارد. خدایی که داور عادل است.

داوود

«ای یهوه خدای من، در تو پناه می‌برم. از همه تعاقب کنندگانم مرا نجات ده و برهان. مبادا او مثل شیر جان مرا بدرد، و خرد سازد و نجات‌دهنده‌ای نباشد. ای یهوه خدای من اگر این را کردم و اگر در دست من ظلمی پیدا شد، اگر به خیراندیش خود بدی کردم و بی‌سبب دشمن خود را تاراج نمودم، پس دشمن جانم را تعاقب کند و آن را گرفتار سازد و حیات مرا به زمین پایمال کند و جلالم را در خاک ساکن سازد. ای خداوند در غضب خود برخیز، به سبب قهر دشمنانم بلند شو و برای من بیدار شو! ای که داوری را امر فرموده‌ای! و مجمع امت‌ها گرداگرد تو بیایند. و بر فوق ایشان به مقام اعلی رجوع فرما. خداوند امتها را داوری خواهد نمود. ای خداوند، موافق عدالت‌م و کمالی که در من است مرا داد بده! بدی شیرین نابود شود و عادل را پایدار کن، زیرا امتحان‌کننده دل‌ها و قلوب، خدای عادل است» (مزمور ۷-۹: ۱).

هشتم فوریه

«خداوند نور و نجات من است از که بترسم؟» (مزمور ۱: ۲۷).

لی آن

در خلال ایامی که به خاطر انجیل مورد آزار بودم، یکبار به مرگ محکوم شدم، اما خداوند از من حفاظت نمود. آنها به جای آنکه جانم را بگیرند، مرا به زندان افکندند. مدتی بعد، اتفاق عجیبی افتاد. قاضی‌ای که مرا به مرگ محکوم کرده بود، خود به دردرس افتاد. او را به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش به زندان طولانی مدت محکوم کردند. او نه تنها به همان زندانی که من درش محبوس بودم، بلکه درست به سلول من منتقل گردید. پس از اینکه نامم را دانست، شروع به گریستن کرد: «ای خدا، من تسلیمم. آه عیسی من به راستی تسلیمم.»

چهار یا پنج دقیقه‌ای به گریه و زاری ادامه داد، سپس رو به من کرده و گفت: «خوب پس باز هم تو. آیا مرا به خاطر می‌آوری؟ زندگی تو در دست‌های من بود. من تو را به مرگ محکوم نمودم و بارها همه تلاشم را کردم تا آن حکم اجرا گردد، اما هر بار که می‌خواستم حکمت را به اجرا درآورم، یک حادثه‌ای روی می‌داد که اجرای حکم را به تعویق می‌فکند، اما چه کسی فکرش را می‌کرد که من روزی گذارم به اینجا بیفتد؟ می‌بینم که خدایت زندگی تو را حفظ کرده است. تو در دستان او جای داری، اما من در چنگال مارکسیست‌ها هستم. آنان نخواهند گذاشت که من زنده بمانم. لطفا مرا ببخش. من به عیسی تو نیاز دارم.»

به او نگاه کردم. او قاضی من بود. اکنون من داور او شده بودم. و خداوند به من گفت که باید چه حکمی درموردش صادر نمایم. «آیا دو گنجشک به یک پول سیاه فروخته نمی‌شوند؟ با این همه، حتی یک گنجشک نیز بدون خواست پدر شما به زمین نمی‌فتد» (متی ۱۰: ۲۹). خدا می‌بخشاید، پس ما هم باید چنین کنیم.

نهم فوریه

«مسیح که زندگی شماست...» (کولسیان ۳: ۴).

لی آن

برادری را به خاطر ایمانش به عیسی مسیح به زندان انداختند و تازه پس از آنکه زمانی دراز را در زندان سپری کرده بود، محاکمه کردند. گفتگویی که در ذیل می‌آید بخشی از محاکمه اوست: بازپرس با تحقیر از وی پرسید: «آیا هنوز به مسیحیت ایمان داری؟» آن برادر پاسخ داد: «من به مسیحیت ایمان ندارم.» بازپرس خندید: «پس بالاخره ما توانستیم تو را اصلاح کنیم.» اما برادر در جواب گفت: «من هیچ وقت به مسیحیت ایمان نداشتم، من به مسیح ایمان دارم.» بازپرس نعره زد: «با کلمات بازی نکن. مسیحیت و مسیح یکی هستند.»

«نه، یکی نیستند، تفاوت بزرگی میان آنها هست.» قاضی پرسید: «چه تفاوتی؟» «اینکه مسیحیت یک دین است. کلیسا دارد. ترتیبات و مقامات و خادمان و دیگر کارمندان کلیسایی دارد. شما می‌توانید در کلیسا را ببندید، مقامات روحانی را خلع لباس نمایید و خادمان را هم دستگیر کنید، اما عیسی مسیح در قلب من زنده است، او زندگی من است. شما هرگز نمی‌توانید او را از آنجا بیرون نمایید. او همیشه حتی امروز در این دادگاه با من است. چگونه می‌توانم کسی را که نجاتم داده، رد نمایم؟ نمی‌توانم به او ایمان نداشته باشم.» اگر توکل و اعتمادمان را بر دین بگذاریم، ممکن است محدود شویم، اما اگر در مسیح زندگی کنیم، شرایط هر چه که باشد، می‌توانیم بی‌تزلزل باقی بمانیم. به عنوان یک مسیحی در زندان بودن، بهتر است از به عنوان یک «شخص مذهبی» بیرون از زندان. از همه اینها که بگذریم، کیست که بتواند ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ او در ما زندگی می‌کند و همین ما را در هر حال پیروز می‌سازد.

دهم فوریه

«پس ایمان به تنهایی و بدون عمل، مرده است» (یعقوب ۲: ۱۷).

لی آن

من شوهر خواهری دارم که برای دولت چین کار می‌کند. او به مارکسیسم و عقل‌گرایی به شدت عقیده داشت. او می‌کوشید مرا متقاعد سازد تا دست از ایمان به خدا بردارم. من نیز همه تلاشم را صرف قانع کردن وی می‌نمودم تا به حقیقت انجیل ایمان بیاورد. در پایان هیچ کدام در بحث پیروز نشدیم، اما بعد او حرف جالبی زد: «من نه به خدا عقیده دارم و نه باور دارم که اصلاً عیسایی وجود داشته. با این حال باید به چیزی اعتراف کنم و آن این است که من

اعمال پدر تو را تحسین می‌نمایم. اگر خدایی وجود داشت، مطمئناً کسی بود شبیه عیسیایی که تو از او حرف می‌زنی. چند سال بعد، او و همه اعضای خانواده‌اش مسیحی شدند. این به من درسی بسیار مهم آموخت. ایمان من باید با اعمال همراه باشد. «ایمان به تنهایی و بدون عمل، مرده است». «پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستانند» (متی ۱۶:۵).

یازدهم فوریه

«... زنی با ظرفی مرمرین از عطری بسیار گرانبها، از سنبل خالص، نزد عیسی آمد و ظرف را شکسته، عطر را بر سر او ریخت» (مرقس ۱۴:۳).

لی آن

راز پراکنده شدن عطر خداوند از طریق ما، همین شکسته و ریخته شدن است. خیلی وقت‌ها نمی‌توانیم ریخته شویم، چون دوست نداریم شکسته شویم. پیش از ریخته شدن باید نخست شکسته شد. هر یک از ما در درون خود «عطری» دارد، اما ظرف خود خواهی باید شکسته شود. هنگامی که خودخواهی و خودمحوری هنوز شکسته نشده است، رایحه شیرین عطر نمی‌تواند به بیرون بترآورد. «قربانی‌های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد» (مزمور ۵۱:۱۷).

این شکستگی ممکن است نتیجه توبه از گناه، پذیرش شرایط یا آمادگی قلبی برای تقدیم چیزی بسیار عزیز به خداوند باشد. ثمره این شکستگی آن خواهد بود که رایحه‌ای دلپذیر از روح ما بلند خواهد شد و مشام کسانی را که پیرامونمان هستند، نوازش خواهد کرد.

دوازدهم فوریه

«و همانگونه که برای آنان شناخت خدا ارزشی نداشت، خدا نیز آنان را به ذهنی فرومایه وا گذاشت تا مرتکب اعمال ناشایست شوند» (رومان ۱:۲۸).

لی آن

برادری را به خاطر ایمانش به خداوند محاکمه می‌کردند. هنگام بازجویی، بازپرس از آن برادر پرسید: «تو که به خدا ایمان داری، بگو ببینم خدای تو کجاست؟» برادر در جواب گفت: «او در قلب من زندگی می‌کند.» ثابت کن. ما به عوالم روحانی اعتقادی نداریم. بنابراین برادر ما شهادت زندگی‌اش را داد. وقتی سخنانش به پایان رسید، بازپرس با عصبانیت گفت: «تو یک مشت پرت و پلا سر هم کرده‌ای. همه اینها دروغ است.» برادر پاسخ داد: «می‌توانید خودتان بروید و تحقیق کنید.» دو سال بعد برادر را از زندان به دادگاه احضار کردند. او در کمال شگفتی از بازپرس شنید که می‌گوید: «چیزهایی را که گفته بودی با دقت بررسی و درموردشان تحقیق کردیم؛ ۸۰٪ آنها راست بود، اما ما هنوز باور نمی‌کنیم که خدا وجود داشته باشد.» برادر ما پرسید: «پس آن ۲۰٪ را چگونه توجیه می‌کنید؟» «ما نیازی به توجیه نداریم. آنقدر شواهد کافی در اختیار داریم که نتیجه بگیریم که تو آدمی مرموز و جادوگر هستی.» پس این برادر را دوباره به سلولش بازگرداندند...

از این مطالب چه می‌توان آموخت؟

- اینکه هرگز نباید سازش کنیم. باید آماده پرداخت بها، هر بهایی، برای ایمانمان باشیم.
- اینکه چون برای مردم شناخت خدا ارزشی نداشت، خدا نیز آنان را به ذهنی فرومایه وا گذاشت تا در تاریکی‌ای عمیق‌تر از گذشته فرو بروند.

آیا شما هرگز خدا را در حال عمل کردن دیده‌اید؟ آیا واکنشی نشان داده‌اید؟

سیزدهم فوریه

«می‌خواهم مسیح... را بشناسم» (فیلیپیان ۳:۱۰).

لی آن

بزرگترین هدف پولس در زندگی این بود که: «او را، شخصیتش را اعمالش را و فیضش را بشناسد.» اما آیا این هدف دست یافتنی است؟ خدا به راستی یک راز است. نه آغازی دارد و نه پایانی. این برای چه کسی قابل درک است؟ ما انسان‌های ساده، ناقص‌العقل، ابله و بی‌مقدار چگونه می‌توانیم چنین خدای عظیم و قدوسی را بشناسیم؟ اگر به زبان انسانی بخواهیم بگوییم، پاسخ منفی است، اما خدا را شکر که او خودش را مکشوف ساخته است. او ابتکار عمل را شخصا به دست گرفته. این میل و خواست وی بوده که ما بشناسیمش. این به من اطمینان قلبی می‌دهد. لازم نیست برای دیدار او بالا برویم. او خود پایین آمد و خویشتن را همسطح ما گردانید و با ما ارتباط برقرار نمود. این تازه نقطه شروع است. هرچه راه رفتن ما با او نزدیکتر باشد، بهتر وی را خواهیم شناخت. آه، برای هر چه نزدیکتر راه رفتن با تو، ای خداوند و ای نجات‌دهنده من.

چهاردهم فوریه

این مزمور در ستایش بزرگی خدا در آفرینش سروده شده است. خدای بزرگ و قادر مطلق که همه چیز آفریده دست اوست، نگران ما موجودات ناچیز انسانی است.

داوود

«ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین، که جلال خود را فوق آسمان‌ها گذارده‌ای! از زبان کودکان و شیر خوارگان به سبب خصمانت قوت را بنا نهادی تا دشمن و انتقام گیرنده را ساکت گردانی. چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشتهای توست و به ماه و ستارگانی که تو آفریده‌ای، پس انسان چیست که او را به یاد آوری و بنی آدم که از او تفقد نمایی؟ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی. او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی، و همه چیز را زیر پای وی نهادی، گوسفندان و گاوان جمیعاً، و بهایم صحرا را نیز؛ مرغان هوا و ماهیان دریا را و هر چه بر راه‌های آب‌ها سیر می‌کند. ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین!» (مزمور ۸).

پانزدهم فوریه

«تیرهای قادر مطلق در اندرون من است و روح من زهر آنها را می‌آشامد و ترس‌های خدا بر من صف آراایی می‌کند» (ایوب ۴:۶)

شبان سموئل لمب

وقتی رنج می‌کشیم، هرگز نباید به خدا شکایت کنیم. خیلی‌ها توان تحمل رنج را ندارند. اینان همه وقت غرغر و گلایه می‌کنند. ایوب رنج بسیاری را تجربه کرده بود. او در آغاز مصائب از لحاظ روحانی قوی بود. حتی زن خودش را توبیخ کرد: «...آیا نیکویی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟ (ایوب ۲:۱۰). بدبختانه، پس از گذشت مدتی ایوب به جایی رسید که حتی روز تولد خودش را نیز لعنت کرد. آری، او حتی به خدا لب به غرغر و شکایت گشود. بعضی‌ها وقتی گرفتار رنج می‌شوند، جرأت ندارند به خدا مستقیماً شکایت کنند. از این رو ناراحتی خود را سر اطرافیان خویش خالی می‌نمایند.

این اتفاق در زندگی ایوب، هنگامی که ۲۱ سال به خاطر ایمانم در زندان بودم برایم مفهوم پیدا کرد. من می‌توانم پیروزی‌ها و شکست‌های ایوب را درک کنم. به من آموخت که غرغر کردن، نه به خدا و نه به آزاردهندگان، به رفع مشکل هیچ کمکی نمی‌کند. زمانی که در زندان بودم، همسر عزیزم از دنیا رفت. حتی به من اجازه ندادند در مراسم خاکسپاری او شرکت کنم. این مثل یکی از تیرهای قادر مطلق بود تا اینکه فهمیدم: خدا اجازه می‌دهد که ما درد و فقدان و شکنجه را تحمل کنیم، اما این ما هستیم که باید از طریق آنها رشد نماییم.

«برای کسانی که به شما آزار می‌رسانند، برکت بطلبید؛ برکت بطلبید و لعن نکنید» (رومیان ۱۲:۱۴). «خوشا به حال کسی که به سبب من نلغزد» (متی ۱۱:۶). باشد که خدا به ما لذت بردن در شرایط ناگوار را با علم به اینکه در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند... همه چیزها با هم برای خیریت در کاراست (رومیان ۸:۲۸) بیاموزد.

شانزدهم فوریه

«پس چون مسیح در عرصه جسم رنج کشید، شما نیز به همین عزم مسلح شوید، زیرا آن کس را که در عرصه جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست» (اول پطرس ۴:۱)

شبان سموئل لمب

هرکس ممکن است برای رنج کشیدن دلیلی داشته باشد. دلایل رنج کشیدن متفاوتند. نیازی به گفتن نیست که در رنج چیزی نصیب انسان نمی‌شود که عاملش گناه باشد. ما مسیحیان هر کدام به نوبه خود درجاتی گوناگون از رنج را تجربه می‌کنیم. از این رو، باید خویشتن را با عزمی درست مسلح سازیم عزم پذیرش رنج روحانی به عنوان نشانه‌ای از شاگردی حقیقی. عیسی فرمود: «شکی نیست که از جام من خواهید نوشید» (متی ۲۰:۲۳). حتی اگر خدا ما را برای هر روزه رنج کشیدن فرانخوانده باشد، ما باید با میل و رغبت آماده رنج هر روزه باشیم. اگر در آزمایش‌هایی که در سر راهمان قرار دارند، شکست بخوریم، معنی‌اش آن است که عزم درستی برای رنج کشیدن نداریم.

رنج محدود است، اما عزم برای پذیرش رنج باید نامحدود باشد... حتی تا پای مرگ. آیا ما عزم درستی داریم؟ وقتی غرغر می‌کنید آرامش خود را از دست می‌دهید، هنگامی که بر رنج لعنت می‌فرستید دیگر پیروزی مال شما نیست. باید همیشه ذهنمان معطوف به این نکته باشد که آماده رنج کشیدن برای مسیح باشیم. آنگاه، و تنها آنگاه است که می‌توانیم برکت، آرامش و پیروزی را تجربه نماییم.

هفدهم فوریه

«مرا نیکوست که مصیبت را دیدم، تا فرایض تو را بیاموزم» (مزمور ۷۱:۱۹).
«اگر از آن سبب رنج می‌برید که مسیحی هستید، شرمسار مباشید، بلکه خدا را تمجید کنید که این نام را بر خود دارید» (اول پطرس ۴:۱۶).

شبان سموئل لمب

یک مسیحی در رنج هیچوقت نباید به رنجی که می‌کشد، افتخار کند. بعضی‌ها به خاطر گناهایی که مرتکب شده‌اند رنج می‌کشند. رنج‌های ایشان اصلاً جایی برای بالیدن ندارد، اما اصولاً رنج کشیدن برای ایشان «نیکوست» چرا که خدا از طریق همین رنج‌هاست که آنها را به سوی خود باز می‌خواند. من بیش از بیست سال به خاطر ایمانم در زندان بوده‌ام. در خلال این سال‌ها رنج‌ها و آزارهای بسیاری را تجربه کردم. هر روز از خداوند می‌خواستم یاریم دهد تا در آن روز درد و اندوه هر چه که می‌خواهد باشد، نسبت به وی وفادار بمانم.

خدا را شکر که دعاهایم را مستجاب فرمود. من به این نمی‌بالم، چون خودم کاری نکردم، بلکه او بود که به من قدرت می‌داد. اگر به قدرت خودم می‌خواستم متکی باشم، تا به حال سی بار، یا اصلاً سیصد بار او را انکار کرده بودم. آنکه به خاطر گناهش در رنج است، بگذار توبه کند و به سوی خدا بازگردد. آنکه برای مسیح محکم می‌ایستد، بگذار به خداوند فخر نماید.

هجدهم فوریه

«خوشا به حال شما، آنگاه که مردم به خاطر من، شما را دشنام دهند و آزار رسانند و هر سخن بدی به دروغ علیه‌تان بگویند» (متی ۵:۱۱).

شبان سموئل لمب

آنانی که به خاطر پارسایی مورد آزار هستند، «خوشابه حالشان». وقتی مردم به خاطر اینکه مسیحی هستید شما را دشنام می‌دهند «خوشابه حالتان». رنج کشیدن به خاطر پارسایی یعنی شریک شدن در رنج‌های مسیح. هر مسیحی باید در این رنج‌ها سهیم باشد «خوشابه حال شما، آنگاه که مردم به خاطر من، شما را دشنام دهند... زیرا پاداشتان در آسمان عظیم است» (متی ۵:۱۲). من ترجیح می‌دهم به پاداش نگاه کنم، نه به شرایط. در اینگونه مواقع سختی و جفا بزرگترین کمک این است که نگاهمان را از عیسی برنداریم. او همیشه نزدیک است. هر چه آزار بیشتر باشد، او نزدیکتر است. پاداش آسمانی تنها یک جایزه اضافی است. «خوشابه حالتان». متبارک است نام او.

نوزدهم فوریه

«ای برادران من، هرگاه با آزمایش‌های گوناگون روبرو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگارید» (یعقوب ۲:۱).

شبان سموئل لمب

در عهد عتیق، مردم پس از سپری کردن رنج شادی می‌کردند، اما در عهد جدید شاگردان در حین رنج کشیدن شادی می‌نمودند (اول پطرس ۴:۱۴؛ متی ۵:۱۱ و ۱۲). هنگامی که برای مسیح رنج می‌کشیم، نه تنها باید شادی نماییم، بلکه باید شادی عظیم نماییم. «و در این بسیار شادمانید...» (اول پطرس ۱:۶). «خوشابه حال شما آنگاه که مردم به خاطر پسر انسان، بر شما نفرت گیرند... در آن روز، شادی و پایکوبی کنید» (لوقا ۲۲:۶ و ۲۳). «رسولان شادی کنان از حضور اهل شورا بیرون رفتند، زیرا شایسته شمرده شده بودند که به خاطر آن نام اهانت ببینند» (اعمال رسولان ۵:۴۱). در لوقا ۶ مسیح به شاگردان می‌فرماید که شادی کنند و پایکوبی نمایند، چرا که در آسمان پاداشی عظیم دریافت خواهند کرد.

در اعمال رسولان ۵:۴۱ رسولان به خاطر یکی شدن با عیسی شادی کردند. چون ما او را دوست داریم، جهان از ما نفرت دارد. به جای نگرستن به نفرت‌ها، دشنام‌ها، آزارها یا سختی‌ها باید به عیسی نگاه کنیم. او رنج کشید، پس ما هم رنج خواهیم کشید. او جلال یافت، ما هم جلال خواهیم یافت. او تا ابد خواهد زیست، ما نیز جاودانه خواهیم زیست. «در نظر من، رنجهای زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است.» بیست سال زندان کم نیست. خیلی طول می‌کشد. اما در قیاس با ابدیتی که در انتظار ماست، هیچ می‌باشد. وه که چه آینده شادی!

بیستم فوریه

«اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد» (دوم تیموتاؤوس ۲:۱۲).

شبان سموئل لمب

در اینجا تحمل؛ یعنی رنج. در زبان انگلیسی واژه patient هم برای بیمار به کار می‌رود و هم برای کسی که تحمل می‌کند. فرد بیمار هم چاره‌ای جز تحمل کردن ندارد. او باید بردباری نماید. هنگامی که ما برای مسیح رنج می‌کشیم، باید مانند بیمار (patient) باشیم که ناگزیر است متحمل (patient) باشد. آنانی که برای خاطر مسیح متحمل رنج می‌شوند، بیمارانی هستند که اتفاقاً بسیار هم سالمند. آنها برکت روی برکت ذخیره می‌کنند و روزی در جلال با او سلطنت خواهند کرد.

وقتی در رنج‌های او سهیم می‌گردیم، در جلالش نیز شریک خواهیم گشت. به دلیل رنج‌های خود شکایت نکنید، بلکه برای تحمل رنج دعا نمایید. «بخواید که به شما داده خواهد شود؛ بجوید که خواهید یافت؛ بکوید که در به رویتان گشوده خواهد شد» (متی ۷:۷). نه تنها درهای زندان، بلکه درهای روحانی تاریکی و شکست تا ما بتوانیم در نور گام برداریم. «من نور جهانم. هر که از من پیروی کند، هرگز در تاریکی راه نخواهد پیمود، بلکه از نور زندگی برخوردار خواهد بود» (یوحنا ۸:۱۲).

بیست و یکم فوریه

داوود خداوند را به خاطر کمک و رهایی‌اش شکر می‌کند. داوود امداد خداوند را تصدیق می‌نماید و او را به خاطرش شکر می‌کند. نه تنها احترام گذاشتن به پادشاه الزامی است بلکه احترام گذاردن به پادشاه آسمان هم واجب است.

داوود

خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت؛ جمیع عجایب تو را بیان خواهم کرد. در تو شادی و وجد خواهم نمود، نام تو را ای متعال خواهم سراپید. چون دشمنانم به عقب بازگردند، آنگاه لغزیده، از حضور تو هلاک خواهند شد، زیرا انصاف و داوری من کردی. داور عادل بر مسند نشسته‌ای. امت‌ها را توبیخ نموده‌ای و شیران را هلاک ساخته، نام ایشان را محو کرده‌ای تا ابدالابد.

و اما دشمنان نیست شده خرابه‌های ابدی گردیده‌اند. و شهرها را ویران ساخته‌ای، حتی ذکر آنها نابود گردید. لیکن

خداوند نشسته است تا ابدالابد و تخت خویش را برای داوری برپا داشته است و او ربع مسکون را به عدالت داوری خواهد کرد و امت‌ها را به راستی داد خواهد داد و خداوند قلعه بلند برای کوفته‌شدگان خواهد بود، قلعه بلند در زمان‌های تنگی و آنانی که نام تو را می‌شناسند بر تو توکل خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده‌ای» (مزمور ۱۰-۹:۱).

بیست و دوم فوریه

«خدا ملجا و قوت ماست و مددکاری که در تنگی‌ها فوراً یافت می‌شود» (مزمور ۴۶:۱).

شبان سموئل لمب

هنگامی که به خاطر ایمانمان به عیسی مسیح متحمل رنج می‌شویم، نباید به هیچ روی به خدا گله و شکایت نماییم یا از آنانی که مسبب رنج ما شده‌اند، متنفر شویم. کتاب مقدس بارها و بارها به ما می‌آموزد که رنج کشیدن یکی از نشانه‌های شاگردی راستین است. آنانی که لب به شکایت می‌کشایند، تنها رنج بیشتری می‌برند و از این رو پیروزی خود را از دست می‌دهند و از دست دادن پیروزی برابر با از دست دادن برکات خداست. بنابراین سختی‌ها و زحمات، هنگامه تجربه مدد الهی هستند و آیا این همان چیزی نیست که ما می‌خواهیم: کمک خدا؟ «خدا ملجا و قوت ماست و مددکاری که در تنگی‌ها فوراً یافت می‌شود» من این فرصت مغتنم را داشتم که ۲۱ سال در زندان دوران کیفری خود را بگذرانم. کیفر اصطلاحی بود که متهم‌کنندگان من بر این دوره نهاده بودند، اما برای من یک فرصت مغتنم از کار درآمد. سختی‌ها بسیار بودند. آه که چقدر مشتاق یاری خدا بودم.

این حقیقت روحانی را آنجا آموختم که: هرچه نیاز بیشتر باشد، مدد نیز بیشتر خواهد بود. چه برکتی. به جرأت می‌گویم اگر واعظی هرگز رنج نکشیده باشد، نمی‌تواند مفهوم مدد الهی را به طور کامل درک نماید. من زحمات بسیاری را تجربه کرده‌ام... همین زحمات راه را برای دیدن کمک‌های فراوان خدا گشود. مدد الهی هم در دسترس من است و هم در دسترس شما.

بیست و سوم فوریه

«عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابد همان است» (عبرانیان ۱۳:۸).

شبان سموئل لمب

ما غالب اوقات فکر می‌کنیم که خدا تنها در مواقعی معجزه می‌کند که عیسی بر روی زمین راه می‌رفت. چنین تفکری جای افسوس دارد. نه تنها از این رو که تفکری نادرست است، بلکه چون جلوی انتظار ما را برای دیدن معجزات خدا در زندگی امروز خودمان می‌گیرد. وقتی بچه بودم، روزی سخت بیمار شدم. پزشکی که مرا معاینه کرد، به پدرم گفت که من تنها ده درصد شانس زنده ماندن دارم. مرا به بیمارستانی بردند و در آنجا هم پزشکی دیگر تأیید کرد که شانس زندگی برای من بسیار کم است. پدرم گفت: «اگر پسر من فقط ده درصد شانس زنده ماندن دارد و قرار است به زودی بمیرد، می‌خواهم در خانه خودم بمیرم.» هنگامی که به خانه رسیدیم، او از همه مسیحیان روستا خواست تا برای دعا به خانه‌مان بیایند. آنها تمام شب را در دعا سپری کردند.

فردای آن شب که پزشک به خانه‌مان آمد، در این فکر بود که لابد من تا حالا مرده‌ام. وقتی مرا دید و معاینه کرد، تنها چیزی که توانست بگوید این کلمه بود: «معجزه». من کاملاً شفا یافته بودم. می‌بینید، خدا نه تنها از رنج‌های روحانی ما آگاه است، بلکه از دردهای جسمانی‌مان نیز خبر دارد. عیسی مسیح امروز همان است. او امروز هم معجزه می‌کند، به او اعتماد کنید و از وی کمک بخواهید. اکثر آدم‌ها هرگز درخواست نمی‌کنند، فقط جنجال به راه می‌اندازند: «اگر خدا کمک نکند چه؟» کمتر جنجال کنید، دعای بیشترنمایید و آنگاه قدرت خدا را تجربه خواهید کرد، حتی زمانی که پاسخهای خدا به دعاهایتان دور از انتظاری باشد که از او دارید.

بیست و چهارم فوریه

«پس، برادران عزیزم، ثابت و استوار باشید» (اول قرنتیان ۱۵:۵۸).

شبان سموئل لمب

خداوند آدم‌های گوناگون را به شیوه‌های گوناگون برکت می‌دهد. بعضی‌ها به طریق جسمانی یا بیماری رنج می‌کشند، تنها چیزی که اهمیت دارد این است که ما چه واکنشی از خود نشان می‌دهیم؟ برخی از لحاظ روحانی رنج می‌برند، آن هم به خاطر ایمانشان به عیسی مسیح. باز تنها چیزی که مهم است چگونگی واکنش ماست؟

لازم نیست به دنبال معجزات باشیم، بلکه اگر به معجزه نیازی باشد: خدا در انجام معجزات تخصص دارد. بزرگترین معجزه‌ای که خدا می‌تواند در زندگی ما انجام دهد این است که در هر شرایطی آرامش عطا فرماید. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «در بحران است که شخصیت ما آشکار می‌گردد.» در هنگامه بحران ما چه واکنشی از خودمان نشان می‌دهیم؟ آیا دستپاچه، یا عصبانی یا ناامید، از خدا و مردم، می‌شویم؟ یا به خدا، که هنوز کنترل اوضاع را در دست دارد، توکل می‌کنیم؟ شخصیت روحانی ما باید پیش از آنکه وارد بحران گردیم، ساخته شود تا در بحبوحه زحمات بتوانیم از دانش و تجربه روحانی خودمان بهره ببریم.

بیست و پنجم فوریه

«کلام مسیح به دولت‌مندی در شما ساکن شود» (کولسیان ۱۶:۳).
«کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم» (مزمور ۱۱۹:۱۱).

شبان سموئل لمب

پیشتر اشاره کردم که به مدت بیش از بیست سال، بدون کتاب مقدس، در زندان بوده‌ام. با این حال من یک کتاب مقدس با خودم داشتم... در قلبم. این به طور خودکار یا به آسانی عملی نشد. برایش تلاش و زحمت بسیار کشیدم و ساعات زیادی را صرف مطالعه کردم. از وقتی که خیلی جوان بودم شروع کردم. ما در کلبه‌ای کوچک زندگی می‌کردیم نه حتی در یک خانه، اما والدینم شکایتی نداشتند. زیبایی نه در خود خانه، بلکه در کسانی بود که در آن سکونت داشتند. پدرم کلبه حقیرمان را «کلبه هلولیاه» نامیده بود. شاید نامی عجیب به نظر برسد، اما این واژه‌ای بود که بیش از هر کلمه دیگری و در بیشتر اوقات از آن به گوش می‌رسید.

دورتا دور کلبه را آیاتی گوناگون از کلام خدا آویخته بودیم - که البته برای مردم غریبه منظره‌ای غریب بود، اما برای من بسیار مفید واقع شد، چرا که شروع به ازبر کردن آیات نمودم. در طول سالیانی که کتاب مقدس در اختیار داشتم، آیات کلام را ازبر می‌کردم و زمانی که به زندان افکنده شدم، از رساله رومیان تا عبرانیان و همچنین شمار زیادی از مزامیر و دیگر بخشهای کتاب مقدس را حفظ بودم. از من نپرسید که چرا آن آیات را حفظ کردم تنها خدا می‌داند، اما وقتی به زندان افتادم، کلام خدا را در دلم داشتم و هیچ کس نمی‌توانست آن را از من بدزد یا بگیرد. فقط چند سالی را صرف آموختن آنها کردم، اما بیست سال از وجودشان برکت حاصل نمودم. و هنوز هم برکت می‌گیرم.

بیست و ششم فوریه

«ای شمعون، ای شمعون، شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند، اما من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود» (لوقا ۳۲-۲۲:۳۱).

شبان سموئل لمب

در سال شانزدهم زندان اتفاق چشمگیری افتاد. همه زندانیان، اعم از مسیحی و غیر مسیحی، گرد هم فراخوانده شدند تا در یک دوره جلسات به اصطلاح خودسنجی (یا نقادی خویشتن) شرکت نمایند. از برخی بودایی‌ها خواستند بودیسم را نقد کنند از دیگران خواستند کنفوسیوس را به نقد بکشند.

از من هم خواسته شد که مسیح را مورد نقد قرار دهم. من فوراً به حضور خدا دعا کردم. «من نمی‌توانم خدایم را مورد انتقاد قرار دهم یا انکار کنم، قربان. او راه و راستی و حیات است.» مرد فریاد زد: «نقد کن. این به نفع توست.» با خود اندیشیدم: آیا در ازای بیست سال حبس، پس از شانزده سال آزاد خواهم شد؟ این یعنی خلاصی از چهار سال کار سخت، اما بعد فکر کردم: اگر برای چهار سال زودتر آزاد شدن مسیح را نقد کنم، آن شانزده سال حبس بیهوده تلف خواهد شد. داشتم می‌لرزیدم، در آستانه آزادی بودم و سوسه خیلی ملموس بود. آنگاه آیاتی که در بالا آوردم، به یادم

آمد: «خوشتندار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد. پس در ایمان راسخ باشید...» (اول پطرس ۵: ۸ و ۹).

به پطرس اندیشیدم که چقدر به خودش می‌بالید... و سقوط کرد. فریاد زد: «خداوند، ایمان مرا حفظ کن.» اگر پطرس سه بار او را انکار کرد، ممکن بود من به راحتی سی بار یا سیصد بار انکارش نمایم. خدا را شکر که او دعایم را شنید. در خلال آن بیست سالی که در زندان بودم، حتی یک بار هم خداوند را انکار نکردم، نه چون خیلی قوی بودم، بلکه چون خداوند از من حفاظت کرد. ستایش تنها و تنها مخصوص اوست. «من برای تو دعا کردم.» سپاسگزارم، عیسی.

بیست و هفتم فوریه

«او زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود» (عبرانیان ۱۱: ۲۶).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

او در چین زندگی می‌کند. زن جوانی که تنها سی سال دارد. خانواده‌اش به کانادا مهاجرت کرده‌اند. به دلیل مشکلات بسیاری که در چین با آن روبرو بودند، به ایشان اجازه مهاجرت داده شد. دینگ-دینگ، نام اوست که حاضر نشد با خانواده‌اش برود، بلکه ترجیح داد در چین بماند. گرفتن چنین تصمیمی بسیار دشوار بود، چرا که شرایط زندگی در چین برای دینگ دینگ با سختی و رنج همراه بود. با این وجود او ماند. او یک شبه تصمیم به ماندن نگرفت. او گفت: «در اینجا خیلی کارها هست که باید انجام داد. کشتزارها آماده درو می‌باشند. خدا مرا فراخوانده تا انجیل را به چینی‌ها برسانم.

از آینده کسی خبر ندارد، اما خداوند با من است و بازگشتش حتمی و قریب‌الوقوع. به همین دلیل است که نمی‌توانم چین را ترک کنم. ملت من به مسیح نیاز دارد.» درباره موسی چنین نوشته شده که او رسوایی به خاطر مسیح را بارزشت از گنج‌های مصر شمرد. درمورد دینگ دینگ هم می‌توان همین حرف را زد و نظیر وی بسیاری را. آیا شما یکی از آنها نیستید؟

بیست و هشتم فوریه

این مزمور یک مرثیه است، مویه‌ای خطاب به خدا. دلیلی برای آن ذکر نشده است. جنگ بوده است، یا شاید هم توقیف؟ آنانی که بی‌گناه و ضعیفند، نخستین کسانی هستند که آسیب می‌بینند. بی‌خدایان می‌گویند: «خدایی نیست.» داوود ایماندار نزد خدا فریاد شفاعت سر می‌دهد. نه فقط برای نجات بی‌گناهان، بلکه برای حرمت نام او و پادشاهی او.

داوود

«ای خداوند چرا دور ایستاده‌ای و خود را در وقت‌های تنگی پنهان می‌کنی؟ از تکبر شیران، فقیر سوخته می‌شود؛ در مشورت‌هایی که اندیشیده‌اند، گرفتار می‌شوند، زیرا که شریر به شهوات نفس خود فخر می‌کند و آنکه می‌رباید شکر می‌گوید و خداوند را اهانت می‌کند. شریر در غرور خود می‌گوید: «بازخواست نخواهد کرد.» همه فکرهای او اینست که خدایی نیست. راه‌های او همیشه استوار است. احکام تو از او بلند و بعید است. همه دشمنان خود را به هیچ می‌شمارد. خداوند پادشاه است تا ابدالابد. امت‌ها از زمین او هلاک خواهند شد. ای خداوند مسکینان را اجابت کرده‌ای، دل ایشان را استوار نموده‌ای و گوش خود را فراگرفته‌ای تا یتیمان و کوفته‌شدگان را دادرسی کنی. انسانی که از زمین است، دیگر نترساند» (مزمور ۵-۱۰: ۱ و ۱۸-۱۶).

بیست و نهم فوریه

نکته‌های جالب توجه

توکل و اعتماد

• یک مسیحی پاکستانی:

«من سفر کردن با خدا را در شب، به مسافرت تنها در روز ترجیح می‌دهم.»

• کوری تن بوم- هلند:

«هرگاه می‌کوشم، شکست می‌خورم؛ هرگاه توکل می‌کنم، پیروزم می‌سازد.»

• ناشناس:

«بردباری؛ یعنی توکل کردن به خدا برای حل مشکلاتتان، بدون تعیین ضرب‌الاجل برای او.»

• رالف والدو امرسون:

«هرآنچه دیده‌ام به من این را آموخته که برای هرآنچه ندیده‌ام به آفریننده توکل نمایم.»

• فرانسیس ریدلی هاورگال:

«بگذارید با این اندیشه آرامی بگیریم که آنچه از دید ما پنهان است، از نگاه او مخفی نیست.»

• ارل راینی:

«ستارگان همیشه می‌درخشند، اما اغلب تا زمانی که تاریک نشود ما قادر به دیدنشان نیستیم.»

«ای خداوند مرا آزموده و شناخته‌ای. تو نشستن و برخاستن مرا می‌دانی و فکرهای مرا از دور فهمیده‌ای. راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده‌ای و همه طریق‌های مرا دانسته‌ای» (مزمور ۳-۱۳۹: ۱).

نویسندگان این ماه

لوسین آکاد (Lucien Accad) از لبنان. او مدیر انجمن کتاب مقدس در بیروت است. خانه او در خلال جنگ داخلی در لبنان بارها ویران شده است.

ناجی ابی هاشم (Naji Abi- Hashem) از لبنان. او اکنون در غرب آزاد زندگی می‌کند.

اول مارس

«شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید» (پیدایش ۵۰: ۲۰).

یوسف

داستان یوسف را هم جوانان دوست دارند و هم پیران. یوسفی که از ته چاه به کاخ پادشاهی رسید. یوسفی که وجدان خویش را پاک نگه داشت و شخصیتش را حفظ نمود. که در سخت‌ترین شرایط وفادار ماند. مردی که در برابر وسوسه مقاومت کرد. کسی که ثروت و رفاه ناگهانی نتوانست فاسدش سازد. یوسفی که ثابت کرد که «این دیوارهای زندان نیستند که زندان را می‌سازند». کسی که از حضور خدا لذت می‌برد و در انتظار رهایی‌اش از سوی خدا بود.

مردی که ستم را با محبت و انزجار را با خیرخواهی پاسخ داد. یوسف، نمونه کاملی از مسیح بود. جوانی برجسته. در حالی که این روزها را صرف یادگیری مطالبی از او می‌کنیم، اعتراف می‌نماییم که شاید همه عطایای وی را نداشته باشیم، اما این را می‌دانیم که می‌توانیم همه اصولش را به کار گیریم. شاید هرگز به عظمت او نرسیم، اما می‌توانیم نیکویی‌اش را نسبت به دوست و دشمن به نمایش بگذاریم. در نتیجه این کار می‌توانیم جان بسیاری را نجات دهیم. یک چالش کامل.

دوم مارس

«و یوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود باز گفت. پس بر کینه او افزودند» (پیدایش ۳۷: ۵). فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند و درباره تو شنیدم که خواب می‌شنوی تا تعبیرش کنی.» یوسف فرعون را پاسخ گفت: «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد» (پیدایش ۴۱: ۱۵ و ۱۶).

یوسف

در زندگی یوسف چنین به نظر می‌رسید که همه آن رویاها پوچ و باد هوا بوده‌اند. نه تنها برادرانش آن گونه که وی در رویا دیده بود، در برابرش تعظیم نکرده بودند، بلکه خودش مجبور شده بود خاضعانه در مقابلشان به خاک بیفتد. به جای عزت و احترام، ذلت و طرد شدگی نصیبش شده بود و به جای تخت سلطنت، گوشه زندان. دنیای رویاهای او از هم پاشید. سیزده سال پر مشقت را در زندان سپری نمود. از سن هفده تا سی سالگی. سال‌هایی که می‌توانست بهترین سال‌های عمر یک جوان باشد، در عمل به زجرآورترین سال‌های زندگی‌اش تبدیل شد.

می‌توانست پیرسد (و شاید هم پرسیده باشد!) که «پس رویاهایم چه شدند؟» او به رغم همه این «روایهای تعبیر نشده» به خدا وفادار ماند. به جای افسوس خوردن، فقط خدمت کرد. به جای شکایت، عظمت خدا را اعلان نمود. به جای خیال پردازی درباره گذشته‌اش، رویاهای دیگران را در ارتباط با آینده تعبیر نمود. سال‌های طولانی زندان او را در وفاداری، خلوص و بندگی برجسته ساخته بود. در نتیجه با وجود شرایط نامطلوب، او پیروز بود. «... خداوند با وی می‌بود و آنچه را که او می‌کرد، خداوند راست می‌آورد» (پیدایش ۳۹: ۲۳). زندگی پیروزمند همیشه پاداش کسانی است که مطابق با معیارهای خدا زندگی می‌کنند. چرا شما نباید آن کس باشید؟

سوم مارس

«از بدی برکنار شو و نیکویی بکن. پس ساکن خواهی بود تا ابدالابد، زیرا خداوند انصاف را دوست دارد و مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود» (مزمور ۳۷: ۲۷ و ۲۸).

یوسف

همواره اصول برانگیزاننده یوسف بودند، نه مقتضیات. او از دست دادن آزادی‌اش را به از دست رفتن آرامشش ترجیح می‌داد. او از جامه خود چشم پوشی می‌کرد، اما از شخصیتش هرگز. او در رویارویی‌اش با زن فوتیفار، آگاهانه چشمانش را به روی گناه و لذات دنیوی بست. جلب رضایت زن فوتیفار می‌توانست برای یوسف مهم باشد. خوشنود ساختن وی می‌توانست موقعیت و عزت او را تضمین نماید. رو در رو شدن با او هم می‌توانست به تباه شدن امیدهایش برای آینده‌ای بهتر بینجامد، اما یوسف چشمانش را به روی امتیازات دنیوی بست و به اصول اخلاقی پایبند

ماند. نگاه یوسف به آن سوی زمان حال بود. او به اصول ابدی و قوانین جاودانی چشم دوخته بود. او خدا را می‌دید. اگر یوسف تن به خواسته زن فوتیفار داده بود، شاید از موهبت‌های زودگذر زندگی بهره‌مند می‌شد، اما این موهبت‌ها دیری نمی‌پاییدند و او نخست وزیر مصر نمی‌شد. راز: یوسف در مشارکتی پیوسته و ناگسستنی با خدا راه می‌رفت. او با خدا در تماس مستقیم بود و در نتیجه خدا هم وی را محافظت نمود. «از بدی برکنار شو و نیکویی بکن. پس ساکن خواهی بود تا ابدالابد.»

چهارم ماری

«خوشابه حال کسی که به مشورت شریران نرود... پس مثل درختی نشانده نزد نهرهای آب خواهد بود... هر آنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود» (مزمور ۱: ۳۱).

یوسف

شاید چنین نتیجه بگیریم که خدا پاداش پیروزی بزرگ اخلاقی یوسف را داد. اما در پی پارسایی که یوسف از خود نشان داد، تازه بلاهای بیشتری بر سرش نازل شدند. او حق داشت پرسد: «آیا بهای خداشناسی و دینداری واقعا این است؟» پرسش بزرگ مزمور ۷۳ نیز همین است. آساف، سراینده این مزمور از آسایش و رفاه شریران و مشکلات ایمانداران در حیرت است. «چون تفکر کردم که این را بفهمم، در نظر من دشوار آمد تا به قدسهای خدا داخل شدم. آنگاه در آخرت ایشان تأمل کردم» (مزمور ۷۳: ۱۶ و ۱۷).

دینداری بهایی دارد که باید آن را پرداخت. مسیحیانی که به خاطر ایمانشان در رنج و زحمتند، تقریباً هر روز این مسئله را تجربه می‌کنند. یقیناً برای شاگردی بهایی وجود دارد: طرد شدن، از دست دادن دوستان، کار، خانواده و امتیازات. و با این وجود... در سرتاسر این کتاب شهادت پیروزی کسانی را می‌خوانید که آزار و جفا را تجربه کرده‌اند. خود آنها به پیروزی، برکات و مشارکت نزدیک و صمیمی با خدا شهادت می‌دهند. آنان دست به گزینشی زده‌اند. بهترین گزینش، مانند یوسف، ممکن که به حیات وافر منتهی می‌گردد.

پنجم ماری

«... اما یک کار می‌کنم، و آن اینکه آنچه در عقب است به فراموشی می‌سپارم و به سوی آنچه در پیش است خود را به جلو می‌کشم» (فیلیپیان ۳: ۱۳).

یوسف

یوسف دو پسر داشت، منسی و افرایم. منسی؛ یعنی خدا کاری کرد که من همه مشکلاتم را فراموش کنم. افرایم؛ یعنی خدا مرا در سرزمین رنجهایم بارور گردانید. یوسف می‌خواست گذشته را فراموش نماید. او می‌خواست به رغم شرایط سخت پرثمر باشد. او با نهادن چنین نام‌هایی بر دو پسرش می‌خواست این را بگوید که خدا از دل بدی، نیکویی و از میان درد، موقعیت عالی و از اندوه، پیروزی. از نومیدی، امید بیرون بیاورد. آیا می‌خواهید که به رغم همه مصیبت‌هایی که ممکن امروز گریبانگیرتان شده باشد، در همان جایی که هستید بارور و پرثمر باشید؟

ششم ماری

«با ایمان بود که یوسف...» (عبرانیان ۱۱: ۲۲). ای گور، پیروزی تو کجاست؟ و ای مرگ، نیش تو کجا؟... شکر خدا را که به واسطه خداوند ما عیسی مسیح به ما پیروزی می‌بخشد» (اول قرنتیان ۵: ۵۷ و ۵۸).
«و یوسف مرد... و او را... در زمین مصر در تابوت گذاشتند» (پیدایش ۵۰: ۲۶).

یوسف

برای کتابی جالب، پایانی حیرت‌انگیز است. آیا کار خدا به یک مومیایی بینوا ختم می‌گردد؟ نه، چنین نیست. شاید اینها کلمات پایانی کتاب پیدایش، کتاب آغازها، باشند، اما اگر به خواندن ادامه دهید، به خروج بزرگ خواهید رسید. یوسف می‌دانست که این روز بالاخره فرا خواهد رسید: روز رهایی از آزار و ستم و ورود به سرزمین موعود. از این روست که کلمات پایانی کتاب پیدایش نه تنها بدبینانه نیستند، بلکه سرشار از امید می‌باشند. استخوان‌های یوسف یادگاری همیشگی از یهودیان جفا دیده‌ای بود که روز رهایی‌شان سرانجام فرا می‌رسید. یوسف نمی‌دانست چگونه یا

کی او تنها یقین داشت که روزی این اتفاق خواهد افتاد. ما جسد مومیایی شده‌ای نداریم تا با آن ایمانمان را به آینده‌ای بزرگ تقویت نماییم. آنچه ما داریم یک قبر خالی است! عیسی رستاخیز فرموده است. قبر خالی به ما می‌گوید که رستاخیز امری قطعی است. او زنده است و در مواقع مشکل با ما خواهد بود... تا زمانی که باز آید. «آنگاه نخست مردگان در مسیح، زنده خواهند شد. پس از آن، ما که هنوز زنده و باقی مانده‌ایم، با آنها در ابرها رفته خواهیم شد تا خداوند را در هوا ملاقات کنیم و بدین گونه همیشه با خداوند خواهیم بود (اول تسالونیکیان ۴: ۱۶ و ۱۷). وه که چه لحظه پرچلالی خواهد بود. چه امیدی. چه آینده‌ای. چه خدایی. بهترین‌ها هنوز در راه است.

هفتم مارس

با اینکه تعیین وضعیتی که داوود تحت آن شرایط این مزمور را نوشت برای ما دشوار است، اما مضمون و محتوای آن خود گویاست. داوود در بحبوحه خطر به خداوند توکل می‌دارد. او با آه و افسوس می‌گوید: چه می‌توانم بکنم؟ مخالفتها بی‌شمار است، اما خدا همه چیز را تحت کنترل دارد. به همین دلیل است که داوود به او توکل می‌دارد.

داوود

«بر خداوند توکل می‌دارم. چرا به جانم می‌گویید: «مثل مرغ به کوه خود بگریزید، زیرا اینک شیران کمان را می‌کشند و تیر را به زه نهاده‌اند، تا بر راست‌دلان در تاریکی بیندازند، زیرا که ارکان منهدم می‌شوند و مرد عادل چه کند؟» خداوند در هیکل قدس خود است و کرسی خداوند در آسمان. چشمان او می‌نگرد، پلکهای وی بنی‌آدم را می‌آزماید، زیرا خداوند عادل است و عدالت را دوست می‌دارد و راستان روی او را خواهند دید» (مزمور ۴-۱۱: ۱ و ۷).

هشتم مارس

«آمین، به شما می‌گویم، هر که پادشاهی خدا را همچون کودکی نپذیرد، هرگز بدان راه نخواهد یافت» (مرقس ۱۰: ۱۵).

لوسین آکاد

اوایل ماه ژوئن بود و تازه جنگ در کشور من آغاز شده بود. باید برای انجام کارهایی در شهر می‌ماندم و پسر پنج ساله‌ام هم با من بود. ناگهان صدای انفجاری به گوش رسید و گلوله‌ها صفیر زنان از بیخ گوشمان می‌گذشتند. مردم، وحشتزده، به سوی پناهگاهی می‌دویدند. سعی می‌کردم آرامشم را حفظ کنم، چون نمی‌خواستم پسرم بترسد، و در دلم دعا می‌کردم که خدا از ما محافظت نماید. هنگامی که آرامش «پس از توفان» برقرار شد، خواستم مطمئن شوم که حال پسرم خوب است.

پس از او پرسیدم: «ایو، تو حالت خوب است؟ دیدی چه اتفاقی افتاد؟» او گفت: «بله، بابا. مردم سعی می‌کردند همدیگر را بکشند.» پرسیدم: «آیا تو ترسیدی؟» جوابش این بود: «البته که نه، بابا. من دست تو را گرفته بودم.» چه اعتمادی. انگار دستان من می‌توانستند در برابر گلوله‌ها از او محافظت کنند. شانزده سال از آن زمان گذشته بود و جنگ هنوز ادامه داشت، اما من هیچ وقت آن کلمات ساده پسر کوچکم را فراموش نکرده‌ام. این همیشه به من یادآوری می‌کند که اگر دستم در دست پدر باشد، دیگر لازم نیست بترسم.

نهم مارس

«با ایمان بود که نوح هنگامی که از جانب خدا درباره اموری که تا آن زمان دیده نشده بود هشدار یافت، آن را با خدا ترسی به جد گرفت و برای نجات خانواده خویش کشتی ساخت. او با ایمان خود دنیا را محکوم کرد و وارث آن پارسایی شد که بر ایمان استوار است» (عبرانیان ۱۱: ۷).

لوسین آکاد

ما پدرها و مادرها دوست داریم که فرزندانمان در امنیت باشند و برای آینده‌ای شاد بهترین پرورش را بیابند. با این حال، در غالب موارد این آرزوها بر طبق معیارهای انسانی بنا شده‌اند. نوح می‌دانست که اطاعت از خدا معیاری است که با آن می‌توانیم با آینده به گونه‌ای مثبت رویاروی شویم. او می‌توانست ملاحظه کند که از جانب اجتماع گناه‌آلود

خطری واقعی پدیدار شده که فقط به منافع مادی علاقه‌مند است و به طور آشکاری خودخواه می‌باشد. کشتی‌ای که ما باید بسازیم این است که خانواده خویش را پیرامون عیسای مسیح جمع نماییم. تنها در اوست که می‌توانیم امنیت واقعی را بیابیم. گاهی من و خانواده‌ام وسوسه می‌شویم که به خاطر جنگ از لبنان برویم، با فرض اینکه دیگر نقاط جهان برای خانواده‌ام امن‌تر است، اما کلام خدا به ما یادآوری می‌کند که امنیت، خوشبختی و آینده حقیقی ما در مسیح و اطاعت از اراده خدا متحقق می‌شود. امن‌ترین نقطه روی زمین هنوز هم بودن در مرکز اراده خداست. خطرناک‌ترین مکان هم بودن در بیرون اراده اوست.

دهم مارس

«با شادمانی و ترنم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود» (اشعیا ۲:۳۵).

لوسین آکاد

برای خدا هیچ چیز ناممکن نیست. ما هیچ وقت در بیابان درخت نمی‌کاریم، اما خداوند هر گونه گیاهی که بخواهد در هر نقطه از بیابانی که هیچ موجود زنده‌ای امکان حیات ندارد، می‌رویاند. این که چیزی نیست، اکنون شاهد هستیم که انسان در مناطق بیابانی که صدها سال بایر و لم‌یزرع بوده‌اند، انواع و اقسام درختان، گلها و بوته‌ها را می‌کارد.

اینکه بخش‌هایی از کره زمین در حال بیابان زایی هستند، اما هر جا که پول و حضور و توجه انسانی باشد، بیابان‌ها به کشتزارهای سرسبز تبدیل می‌شوند. این برای مناطقی از جهان که دچار بیابان‌زایی روحانی شده‌اند مایه امیدواری است. چنین به نظر می‌رسد که این مناطق دور از دسترس خدا و بارش کلام او می‌باشند، اما ناگهان معجزات شروع به روی دادن می‌کنند؛ به ویژه آنجایی که دعاها بر رویشان متمرکز شده‌اند. دیوارهای تاریکی فرو می‌ریزند، و از آسمان باران باریده، زمین خشک و بی‌حاصل را به باغهای پر درخت و میوه تبدیل می‌کند.

یازدهم مارس

«به پرهای خود تو را خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت. راستی او تو را مجن و سپر خواهد بود» (مزمور ۴:۹۱).

لوسین آکاد

نیمه‌های شب بود. با صدای انفجار گلوله خمپاره‌ای هراسان از خواب پریدیم و دریافتیم که دوباره در میان جنگی دیگر هستیم. شنیدم که کسی به در اتاق خوابمان می‌کوبد. دو تا از بچه‌های کوچکمان وارد شدند و گفتند: «بابا، مامان. ما در اتاق خودمان خیلی می‌ترسیم. می‌شود در اتاق شما بخوابیم؟ اگر قرار است بمیریم، بیاید همگی با هم بمیریم!» بچه آخری اصلاً از خواب بیدار نشد. با هم شروع به دعا کردن نمودیم و سرود خواندیم و بعد دراز کشیدیم تا بخوابیم، اما خوابم نمی‌برد. پرسش‌های بسیاری به سرم هجوم آورده بودند. «آیا خداوند می‌تواند یک بار دیگر جان ما را حفظ کند؟ آیا بهتر نیست ما هم به نزدیکترین پناهگاه رفته پناه بگیریم؟» لباس‌هایم را پوشیدم و از پنجره به سوی پناهگاه نگاه کردم. گلوله خمپاره سیم‌های برق را قطع کرده بود و ما در تاریکی به سر می‌بردیم. درست در مقابل پناهگاه و به فاصله اندکی از خودرو ما، چند اتومبیل در آتش شعله‌ور بودند، اما به خاطر گلوله باران کسی جرأت نداشت جلو رفته آتش را خاموش کند. دود سیاهی از سمت پناهگاه بلند بود و من به خوبی صدای جیغ مردم را که از آنجا بلند بود، به گوش خود می‌شنیدم.

در خانه‌مان به صدا در آمد. برخی از همسایه‌ها بودند که می‌خواستند اجازه دهیم داخل شوند و با ما بمانند. می‌گفتند: «خواهش می‌کنیم بگذارید اینجا بمانیم.» پرسیدم: «خب، چرا دسته جمعی به پناهگاه نرویم؟» آنها جواب دادند: «نه، خانه شما امن‌تر است، زیرا اینجا خانه دعاست؛ لطفاً برایمان از کتاب مقدس بخوانید.» قلبم از شادی لبریز شد. «شما نور جهانید... پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستانند» (متی ۵:۱۴ و ۱۶).

دوازدهم مارس

«زیرا که فرشتگان خود را دوباره تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راه‌هایت تو را حفظ نمایند» (مزمور ۹۱: ۱۱).

لوسین آکاد

ساعت ۴ بعد از ظهر بود. همکارانم به من گفتند: «امشب به خانه‌ات نرو. همینجا بمان.» برای رفتن از دفتر کار به خانه، ناگزیر بودم از این سوی شهر به آن سوی شهر بروم. «خیلی خطرناک است. گروهی از جوانان هرکسی را که می‌خواهد از دو بخش شهر عبور کند، می‌ربایند.» من می‌دانستم که باید بروم؛ امکان برقراری تماس تلفنی با خانه وجود نداشت. هنگامی که به آخرین چهارراه رسیدم، سربازی مرا متوقف کرد. «فعلاً از اینجا نمی‌توانید بگذرید. یک تک تیرانداز ماهر در جایی کمین کرده، همین الان مردی که در خودرو خود بود، هدف گلوله‌اش قرار گرفت.» پرسیدم که آیا در صدد نیستند تا راه را دوباره باز کنند و او جواب مثبت داد و گفت که می‌توانم همان‌جا که هستم، بمانم. در همین اثنا، صفی از اتومبیل پشت سر من تشکیل شده بود.

پس از ده دقیقه سرباز گفت: «حالا می‌توانید بروید.» پرسیدم: «از کجا می‌دانید که اوضاع رو به راه شده؟ من که نشنیدم کسی با شما تماس بگیرد.» راستش این اواخر هر روز اینگونه بوده. کسی باید امتحان کند...! اولین نفر بودن برای امتحان کار چندان آسانی نبود. در وضعیت‌های مشابه این، خوب است به یاد آوریم که خدا طرف ماست و فرشتگان مسؤول نگرهبانی از ما می‌باشند، اما به هر روی تجربه‌ای هولناک است. هیچ کس دنبال من نیامد. در انتهای جاده مردان جوانی که درموردشان به من هشدار داده بودند، ایستاده بودند و می‌خواستند اوراق شناسایی مرا ببینند. وقتی فهمیدند که من کشیش هستم، به جای اینکه مرا بربایند، از من نسخه‌ای از کتاب مقدس خواستند. «امانت داری تو چه عظیم است، ای خدا، پدر من.»

سیزدهم مارس

«او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خورانید که نه تو آن را می‌دانستی و نه پدرانت می‌دانستند، تا تو را بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده می‌شود» (تثنیه ۸: ۳).

لوسین آکاد

فراخوان عیسی این است که هر چیز را ترک نماییم و از پی‌اش رهسپار شویم و ما این کار را با میل و رغبت انجام می‌دهیم و اعلان می‌کنیم که برای ما هیچ چیز آنقدر ارزشمند نیست که عیسی از ما بخواهد و ما آن را از وی دریغ نماییم، اما بعد که زندگی‌مان از تب و تاب افتاد، خداوند از ما چیزهای ارزشمندمان را می‌گیرد و ما را پوچ و خالی رها می‌کند. اگر این چیزها را با طیب خاطر داده باشیم که قضیه به کل فرق خواهد کرد، اما این خارج از کنترل ماست. خودمان را حقیر، فریادزنان از درد در برابر خدا و به راستی افتاده می‌بینیم و هیچ کاری هم از دستانم بر نمی‌آید.

ما هستیم و یک پوچی و خلأ بزرگ که در آیه بالا تحت عنوان گرسنگی از آن یاد شده. خداوند چیزی را که گرفته با چیز دیگری جایگزین نمی‌کند. به ما یاد می‌دهد که بدون آن سر کنیم و وعده‌اش این است که ما را از آسمان با منا، یعنی چیزی که اصلاً فکرش را هم نکرده ایم و قادر به تصورش نیستیم، خوراک خواهد داد. اگرچه گرسنه‌ایم، ولی خواهان منا نیستیم، برایمان واقعی و ملموس نیست و می‌گوییم آیا این به راستی می‌تواند ما را سیر کند؟ ما دلمان هوای بشقاب‌های گوشت مصر چیزی که از قبل می‌شناختیم و به آن عادت داشتیم را کرده است، اما بعد می‌بینیم و درمی‌یابیم: تسلیم خداوندان می‌شویم؛ به آنچه که از سوی او سبب گرسنگی‌مان شده اعتماد می‌نماییم و مشتاقانه در انتظار منایش می‌مانیم. از برکات آسمانی او می‌چشیم نه به عنوان جایگزین آنچه که از دست داده‌ایم، بلکه به عنوان چیزی کاملاً جدید.

چهاردهم مارس

از فحواي این مزمور برمی‌آید که در کلمات چه قدرتی نهفته است: «به زبان خویش غالب می‌آییم.» از تهدید، رجزخوانی و کفرگویی برای بی اعتبار کردن خدا و داوود استفاده می‌شود. داوود برای مقابله با اینگونه سخنان کفرآمیز بی خدایان، از سلاح تقدیس‌کننده و تطهیرکننده کلام خدا بهره می‌گیرد.

داوود

«ای خداوند نجات بده زیرا که مرد مقدس نابود شده است و امنأ از میان بنی آدم نایاب گردیده‌اند! همه به یکدیگر دروغ می‌گویند؛ به لب‌های چاپلوس و دل منافق سخن می‌رانند. خداوند می‌گوید: «به سبب غارت مسکینان و ناله فقیران، الان برمی‌خیزم و او را در نجاتی که برای آن آه می‌کشد برپا خواهم داشت.» کلام خداوند طاهر است، نقره مصفای در قال زمین که هفت مرتبه پاک شده است. تو ای خداوند ایشان را محافظت خواهی نمود؛ از این طبقه و تا ابدالابد محافظت خواهی فرمود. شریران به هر جانب می‌خرامند، وقتی که خبثت در بنی آدم بلند می‌شود» (مزمور ۱۲-۱۰: ۵-۸).

پانزدهم مارس

«اگر لشگری بر من فرود آید دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت» (مزمور ۲۷: ۳).

ناجی ابی هاشم

تجربه آرامش در میان سختی و محنت به راستی عطیه‌ای آسمانی است. در خلال سال‌های دراز درگیری در بیروت، شبی آن بخش از شهر که ما در آن زندگی می‌کردیم هدف گلوله باران سنگین قرار داشت. با این حال، احساس می‌کردم که باید هرچه زودتر بیرون بروم و به یکی از خانواده‌هایی که عضو کلیسایمان بودند سر بزنم. پس از برادری که بر حسب تصادف به ساختمان کلیسا آمده بود و منتظر آرام شدن گلوله باران بود خواهش کردم مرا همراهی کند.

اول مردد بود و گفت: «اگر مردم ما را در حال راه رفتن در خیابان‌های متروکه ببینند حتما فکر می‌کنند عقل از سرمان پریده است.» اما بعد کمی با هم دعا کردیم و راهی شدیم. با خود قدری نان، آب تازه و چند شمع برای آن خانواده و یک سری لوازم اولیه زندگی که در آن روزها همیشه در دسترس نبود، برداشتیم. بمب و خمپاره بود که چپ و راست منفجر می‌شد. نزدیک به دیوار راه می‌رفتیم و تا حد ممکن از میانبر استفاده می‌کردیم. سرانجام رسیدیم. اهل خانه از دیدار غافلگیرانه ما شگفت زده شدند.

هر چند به گرمی از ما استقبال کردند، اما هراسان، نومید و بسیار مضطرب به نظر می‌رسیدند. با آنها گپی زدیم، درباره خداوند صحبت کردیم، خندیدیم و با هم غذا خوردیم و خیلی زود ترس و وحشتی را که پیرامونمان را احاطه کرده بود، فراموش نمودیم. مزمور ۲۷ را دو بار با دقت خواندیم و همگی دعا کردیم. پیش از آنکه آنجا را ترک نماییم، چهره آن خانواده شاد، درخشان و آرامش یافته به نظر می‌رسید. می‌گفتند احساسشان این است که در آن ساعات تیره و تاریک دو فرشته به دیدارشان آمده‌اند. در راه بازگشت، از قدرت کلام و روح خدا در شگفتی فرو رفته بودیم. هرچند آن شب بمباران اصلاً متوقف نشد، ولی ما این درس را آموختیم که اوج تجربه مسیحی هنگامی فرا می‌رسد که در موقع خطر و چالش جدی به دعوت خداوند لبیک گفته‌ایم و از او اطاعت کرده‌ایم.

شانزدهم مارس

«زیرا او طریقی را که می‌روم می‌داند و چون مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم» (ایوب ۲۳: ۱۰).

ناجی ابی هاشم

طبیعت ما انسان‌ها به گونه‌ای است که دلمان می‌خواهد از رنج بگریزیم و از درد دوری نماییم. مکرراً درباره سختی زندگی گلایه می‌کنیم و در رویای زندگی بدون اندوه می‌باشیم، اما آیا این واقع‌گرایانه است؟ مثلی قدیمی در میدراش تهیلیم می‌گوید: «اگر زندگی را می‌خواهی، منتظر درد هم باش.» هنگامی که ما رنج می‌کشیم، اغلب خدا ما را با برکتی خاص غافلگیر می‌کند. اگرچه برخی مواقع به خاطر بلایی که به سرمان آمده ته دلمان می‌خواهیم سرزنش نماییم، اما او آنقدر بزرگوار و فیاض است که میزان منحصر به فردی از فیض به ما عطا می‌فرماید. در نتیجه خودمان از قوتی که برای تحمل شرایط غیرقابل تحمل زندگی پیدا می‌کنیم، در شگفت می‌مانیم.

خواست خدا این است که به رنج‌های ما معنایی تازه ببخشد. جای هیچ تردید نیست که شخصیت ما با درد به بهترین

شکل ممکن آب دیده می شود. سختی ها برای ارتقا دادن ما هستند، نه برای از پا در آوردنمان. بنابراین هرچه بیشتر سختی بکشیم درخشان تر و ناب تر می شویم، همچون پرتوهای خورشید پس از بارش باران.

هفدهم مارس

«مجد و جلال به حضور وی است و قوت و جمال در قدس وی» (مزمور ۹۶:۶).

ناجی ابی هاشم

اگر در سال ۱۹۸۵ مجبور می شدید از خیابان های بیروت عبور کنید و یا در سال ۱۹۹۴ گذارتان به خیابان های شهر ووکوار (Vukovar) کروواسی میفتاد، شاهد ویرانی شدید و مرگ می بودید و غم و اندوه عمیقی احساس می کردید و آن روی تیره و پلید طبیعت انسان را می دیدید، اما اگر به قدس خدا وارد شویم، از عظمت و جلال و جبروت حضور الهی او یکه خواهیم خورد. خود فکر وارد شدن به حضور خدای قادر مطلق باعث می شود که حسی از خوف و احترام، احساس وجد بی اندازه، و اعتماد و ایمان قلبی سراپایمان را فرو بگیرد. نتیجه این مجموعه احساسات در غالب مواقع پرستش آگاهانه و اعلام سرسپردگی از سوی ماست.

بدین ترتیب روح ما به رغم همه شرایط نامطلوب، از آرامش پر می شود. استخوان هایمان با انرژی شارژ می شوند و دهانمان به رحمت خدا برای جهانی در حال احتضار گواهی می دهد.

هجدهم مارس

«او صورت خدای نادیده است و فرزند ارشد بر تمامی آفرینش، زیرا خشنودی خدا در این بود که با همه کمال خود در او ساکن شود» (کولسیان ۱:۱۹و۱۵).

ناجی ابی هاشم

عیسای مسیح مکاشفه کامل خداست. او کلام مطلق و خدای تجسم یافته می باشد. او کسی است که دیگران را تحت الشعاع خود قرار می دهد و نامش بالاتر از همه نامهاست. او پسر قدرتمند خدا و نجات دهنده محبوب بشر است. شخصیت و کارهای او چنان عمیق و تأثیر گذارند که حتی هوش یک نابغه هم از درک آنها عاجز است. به علاوه، عیسای مسیح معیار نهایی ارزش های اخلاقی و نمونه عالی بلوغ شخصی است.

او سرمشق و راهنمایی کامل، استادی مهربان و مرشدی خردمند، مشاوری همدل و شفادهنده ای درمانگر، نجات دهنده ای قابل اطمینان و فدیة کننده ای فاضل، دوستی نزدیک و همدمی وفادار برای ماست و در عین حال خداوند قدوس و رحیم ما نیز هست. این مسیح است که ما دوستش می داریم و خدمتش می کنیم و به او ایمان و اعتماد داریم. شخصیت عظیم او را تا به ابد جلال باد.

نوزدهم مارس

«آیا در اندک زمانی واقع نخواهد شد که لبنان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود؟» (اشعیا ۱۷:۲۹).

ناجی ابی هاشم

زمانی که من در آمریکا مشغول گذراندن دوره دکترا بودم و بیروت زیر حملات بمب و موشک قرار داشت، به دفعات بسیار آرزو می کردم که ای کاش اکنون در بیروت بودم. صحنه های غم انگیز، ترس ها و محنت بی پایان ملت را به یاد می آوردم. آه که چند مرتبه آرزو کردم که ای کاش می توانستم در کنار آنها باشم و همان رنجی را که ایشان تحمل می کنند، بکشم و همان درد را احساس نمایم و همان هراس را تجربه کنم. با این حال همین آرزو مرا برانگیخت تا با تمام وجود برای آنان شفاعت کنم و در دعا از ایشان حمایت نمایم. در ایالات متحده مردم اغلب می پرسیدند: «آیا از اینکه به جای لبنان در اینجا هستی خوشحال نیستی؟»

همیشه بی درنگ پاسخ می دادم: «نه، ترجیح می دهم در چنین شرایط بحرانی در کنار ملت باشم» زیرا قبلا در دسره های

جنگ را چشیده بودم. جنگ‌های شهری یعنی کمترین شانس ممکن برای زنده ماندن، هفته‌ها ماندن در زیر زمین‌ها آن هم بدون برق، آب تازه، گرما یا خط تلفن. یعنی اینکه با چشم خودتان ببینید که خانه‌تان ویران شده یا ماشین‌تان در آتش می‌سوزد و با گوش‌های‌تان بشنوید که همسایه‌ای، دوستی یا خویشاوندی کشته شده و هر بار که برای تهیه کمی نان یا سبزیجات، اگر تازه پیدا شود، بیرون می‌روید، جانتان را بر کف دست بگیرید.

بسیاری دیگر از کسانی که مثل من عاشق لبنانند و از صمیم قلب به آینده آن و نقش بالقوه‌ای که می‌تواند در خدمت به خاور میانه ایفا کند، علاقه دارند برای شفا و بهبودی اوضاع در لبنان دعا و تمامی رویدادهای مربوط به لبنان را پیگیری می‌کنند و با حرارت تحقق وعده‌های گذشته را می‌طلبند: «آیا در اندک زمانی واقع نخواهد شد که لبنان به بوستان مبدل گردد؟» می‌شود خواهش کنم که شما هم با ما دعا کنید تا این وعده هرچه زودتر تحقق پیدا کند؟

بیستم مارس

«دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می‌رسانند، دعای خیر کنید» (متی ۵: ۴۴).

ناجی ابی هاشم

درست پس از اینکه در شهر کوهستانی بامدون (Bhamdoun) زندگی‌ام را به مسیح سپردم، برادر جمیل را ملاقات کردم. زمانی که او را دیدم، در مکان برگزاری جلسه و نیز در خیابان مشغول فعالیت بود. شهادت می‌داد، دعا می‌کرد، ادبیات مسیحی پخش می‌کرد، و از روی کتاب مقدسش که هیچ وقت از خود جدایش نمی‌کرد و به بهترین شکل از آن استفاده می‌نمود، آیاتی را نقل می‌کرد. برخی ایمانداران به او لقب «مبشر باپشتکار» داده بودند، زیرا او پیوسته مترصد لحظه‌ای بود تا مسیح را معرفی نماید. سال‌ها گذشت و من در گرماگرم تنش‌های لاینحل سیاسی و نظامی شبان شدم. نه ماه اول کارم، رهبری جلسات چهارشنبه شبها را به عهده داشتم که در خلال آن جلسات به مطالعه موعظه بالای کوه نیز می‌پرداختیم.

برادر جمیل هر هفته در جلسات حاضر می‌شد. تازه به متی ۵: ۴۴ رسیده بودیم و با دقت سرگرم بررسی تعلیم خداوند در این باره بودیم. برادر جمیل هم طبق معمول در گرداندن جلسه سهیم بود. چند روز بعد، از شنیدن خبر مرگ ناگهانی برادر جمیل غافلگیر شدیم. مرگ او نه طبیعی بود و نه در اثر تصادف. یکی از گروه‌های شیعه او را گرفته، آزار و شکنجه داده و سپس کشته بود. او شهید شده بود. هم زندگی‌اش پیروزمندانه بود و هم مرگش. او نمونه‌ای زنده از خدمت دلیرانه به خاطر مسیح، بدون توجه به بهایی که باید پرداخت، بود. و سرانجام اینکه او گواه بر این حقیقت است که هنوز هم شهادت، همچون سده‌های گذشته، بخشی حیاتی از زندگی کلیسای امروزی باشد.

من هنوز صدای جمیل را در گوش‌هایم می‌شنوم که کلمات استیفان را بازگو می‌کرد: «خداوندا، این گناه را به پای ایشان مگذار! ای عیسی‌ای خداوند، روح مرا بپذیر!» هنگامی که آنها از مرگ، نفرت و ویرانی حرف می‌زدند، او از محبت، بخشایش و آرامش سخن می‌گفت. این یعنی مسیحیت اصیل در زیر آزمون دشوار.

بیست و یکم مارس

اگرچه داوود احساس می‌کند که خدا و انسان‌ها به حال خود رهايش کرده‌اند، باز می‌داند که در مواقع احتیاج این خداست که به یاری اش می‌شتابد. «اما من به رحمت تو توکل می‌دارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد کرد.»

داوود

«ای خداوند تا به کی همیشه مرا فراموش می‌کنی؟ تا به کی روی خود را از من خواهی پوشید؟ تا به کی در نفس خود مشورت بکنم و در دلم هر روزه غم خواهد بود؟ تا به کی دشمنم بر من سرافراشته شود؟ ای یهوه خدای من نظر کرده، مرا مستجاب فرما! چشمانم را روشن کن مبادا به خواب موت بخسبم. مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم و مخالفانم از پریشانی‌ام شادی نمایند و اما من به رحمت تو توکل می‌دارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد کرد. برای خداوند سرود خواهم خواند، زیرا که به من احسان نموده است» (مزمور ۱۳).

بیست و دوم مارس

«عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد در لبنان نمو خواهد کرد» (مزمور ۹۲:۱۲).

ناجی ابی هاشم

نام لبنان بیش از ۳۰۰ بار در کتاب مقدس آمده است. لبنان نماد زیبایی، غرور و فراوانی است. کلام خدا اغلب از رایحه خوش درختان لبنان و باغ‌هایی که تپه‌ها را پوشانیده‌اند، یاد می‌کند. این مزمور تشبیهی زیبا میان ایماندار راستین و سرو لبنان ارایه می‌نماید. نخست اینکه درخت سرو آزاد همیشه سبز است. هیچ وقت با تغییر فصل‌ها از تازگی و طراوتش کاسته نمی‌شود. ایماندار نیز به همین ترتیب از حیات وافر مسیح تغذیه می‌کند. ایمان و خوشی او همیشه تازه‌اند چرا که خود خداوند به او خوراک می‌دهد و از وی مراقبت می‌نماید. دوم اینکه درخت سرو آزاد در ارتفاع زیاد می‌روید و شاخه‌هایش را به سوی آسمان‌ها می‌گشاید. ایماندار هم کسی است که فرا خوانده شده تا در زمینی بلندتر زندگی کند و به هر آنچه آسمانی است بیندیشد. ایماندار هنگام پرستش و تضرع روحش را به سوی آسمان می‌گشاید. فیض و قوت را با سخاوت دریافت می‌کند و در عوض به دیگران برکت می‌دهد.

سوم اینکه درخت سرو آزاد ریشه‌ای عمیق دارد و می‌تواند هزاران سال عمر کند. ایماندار نیز کسی است که بر صخره اعصار می‌ایستد و از مسیح حیات جاویدان دریافت کرده است. چهارم اینکه درخت سرو آزاد رایحه‌ای خوش از خود متصاعد می‌سازد و چوبی بسیار گرانبها دارد. یک مسیحی هم کسی است که به بهایی بسیار گران خریداری شده و وارد خانواده خدا گردیده است. پیامدش هم این است که مأموریت دارد تا از خود عطر مسیح را بپراکند و برای همه قومهای روی زمین رساله‌ای باز از محبت، ایمان و امید باشد.

بیست و سوم مارس

«نزد نهرهای بابل آنجا نشستیم و گریه نیز کردیم، چون صهیون را به یاد آوردیم. بر بطنهای خود را آویختیم بر درختان بید که در میان آنها بود» (مزمور ۱۳۷:۱-۲).

ناجی ابی هاشم

وقتی با یک ضایعه روبرو می‌شوید این کاملاً طبیعی است که احساس غم کنید و برای مدتی این احساس در شما بماند. حزن و داغدار بودن هم مثل هر حس خدا داد دیگری جزو احساسات مشروع به شمار می‌روند. باید به خودمان اجازه ابراز و بیرون ریختن این احساسات را البته به شیوه‌ای سالم، بدهیم و هرگز در صدد انکار آن، یا گریز از آن و یا سرپوش گذاشتن بر روی آن نباشیم.

با این حال، همانگونه که نباید ضایعه‌ها، خاطرات دردآور یا رویدادهای اندوهناک را انکار کرد یا از آن گریخت و یا سرکوبش کرد، نباید هم در آن به قدری اغراق و بزرگنمایی کنیم که به کلی در ورطه غصه، نومیدی یا افسردگی فرو برویم. به طور طبیعی، نومیدی‌ها هم بخشی از زندگی هستند، اما هرگز نباید به آنها مجال دهیم تا به دلمردگی و حس ترحم بر خود تبدیل شوند. رویدادهای غم انگیز هم مانند شکست‌ها وسیله‌ای هستند برای پیشرفت ما، نه از هم فرو پاشیدنمان. فرقی نمی‌کند که چه تجربه‌هایی دارید و یا از چه موقعیت شخصی برخوردارید. در هر شرایط همه چیز تحت کنترل خداست. فقط صبور باشید و به پیش بروید! پس از سپری کردن بحران اصلی ناشی از ضایعه، درست در کوران ناامیدی، خشم و دردتان یکی هست که شروع به عمل کردن در درونتان می‌کند. کسی که می‌داند چگونه به حرف‌هایتان گوش بدهد و از احساسات شدیدتان آگاهی کامل دارد. پا پس نکشید و تسلیم نشوید و برای مابقی عمرتان سوگواری نکنید.

دوست عزیز مسیحی‌ام، برخیز و به سراغ درخت بید برو. بر بطن را از شاخه پایین بیاور و شروع به نواختن آهنگ دلخواهت کن. نغمه قدیمت را از نو ساز کن و بار دیگر سرودهای زیبا بسرا، زیرا خداوند هنوز بر تخت خود نشسته است. بگذارید یک بار دیگر تأکید نمایم، تسلیم نشوید و تنها آن زمان است که جلال خدا را خواهد دید. زیرا در مسیح هنوز بهترین‌ها در راه است.

بیست و چهارم ماریس

«ای خدای من، ای پادشاه، تو را متعال می خوانم و نام تو را متبارک می گویم، تا ابدالآباد» (مزمور ۱۴۵: ۱).

ناجی ابی هاشم

کتاب مزامیر در میان کتاب های کتاب مقدس از جمله پر خواننده ترین ها و پر طرفدارترین هاست. در حالی که اکثر کتاب های کلام خدا خطاب به ما سخن می گویند، مزامیر برای ما حرف می زند. مزامیر بیان کننده ژرف ترین احساسات ما هستند. در آنها هم موسیقی می یابید و هم حقیقت، زیبایی، آسایش، قوت و خلاصه بالاترین شکل ستایش خدا را. پرستش امری ارادی است که با به کار گرفتن افکار و احساسات میسر می گردد. در کنار اهمیت الهیاتی، پرستش از اهمیت روان شناختی نیز برخوردار می باشد. حمد و پرستش، در سطح خودآگاه فکرمان را روشن و ذهنمان را پاک می سازد. هشیاری ما را نسبت به حضور و عظمت خدا بالا می برد. به ما کمک می کند تا به جای متمرکز شدن بر چیزهای منفی، بر جنبه های مثبت متمرکز باشیم. پرستش به راستی رشد شخصیت را در ما تسهیل می نماید و ما را به سوی کمال و تعادل درونی پیش می برد.

در سطح ناخودآگاه نیز پرستش به ما کمک می کند تا با اندیشه های ناخوشایند و خاطرات دردناکی چون خشم، لطمه، ضایعه، ترس، تقصیر و اندوه که در درونمان تلنبار شده اند، رودررو گردیم. پرستش برخی از احساسات به شدت آسیب دیده ما را شفا می بخشد. کم کم و به آهستگی به ذهن ما نفوذ می کند تا جایی که آن را اشباع نماید. بدین ترتیب، به تدریج اندیشه های مقدس تازه ای جای افکار کهنه را می گیرند و به تبع آن احیا و هماهنگی و تقویت و رشد میسر می گردد.

بیست و پنجم ماریس

«استخوان هایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته می شدم» (مزمور ۱۳۹: ۱۵).

ناجی ابی هاشم

این مزمور به درستی برهه های ارزشمندی را از سه جنبه زیبای زندگی ما بیرون می کشد و توصیف می کند. نخست مرحله شکل گیری (Formation) است. «مرا در رحم مادرم نقش بستی... چشمان تو جنین مرا دیده است.» در تمام مراحل که شخصیت ما در حال شکل گیری بود، او داشت ما را نظاره می کرد. او می خواهد در شکل گیری و رشد شخصیت ما سهمی داشته باشد و ما را به آرامی به سویی سوق دهد که به شباهت وی در آییم. دوم مرحله آگاهی (Information) است. «از عقب و از پیش مرا احاطه کرده ای و دست خویش را بر من نهاده ای. اینگونه معرفت برایم زیاده عجیب است و بلند است که بدان نمی توانم رسید.» خدا از توانایی ها و نکات مثبت ما و همچنین از ضعف ها و نکات منفی ما آگاه است. یکی از چیزهایی که بسیار موجب تسلای خاطر می شود این است که خدا مرا بهتر از خودم می شناسد.

سقراط گفته: «خودت را بشناس!» من در مسیر خودشناسی ام چنین دریافته ام که نه هرگز می توانم خودم را به طور کامل بشناسم و نه حتی می توانم ذره ای از دانش بیکران خدا را به چنگ آورم، اما روزی «زمانی فرا خواهد رسید که به کمال خواهم شناخت، چنانکه به کمال نیز شناخته شده ام» (اول قرن تیان ۱۳: ۱۲ ب). سوم مرحله دگردیسی (Transformation) است. «ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان، و ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.» این فریاد مانند مرواریدی تابناک است که بر تارک تاج دعا می درخشد.

این دعوتی عجیب برای برقراری یک فرایند روان سنجی صمیمانه است. این ناشی از بی ریاستی و ژرفترین نیاز ما انسان ها به تغییر و دگردیسی است. تنها خداوند است که می تواند ریشه های عاطفی و روان شناختی ما را لمس کند و بصیرت، شفا، خرسندی و آرامش به زندگی ما بیاورد. بر او تا ابد جلال باد. آمین.

بیست و ششم ماریس

«شادی نجات خود را به من باز ده و به روح آزاد مرا تأیید فرما» (مزمور ۱۵: ۱۲).

ناجی ابی هاشم

هر بار که ارزش‌ها یا ایمانمان را زیر پا می‌گذاریم، از حس تنش درونی و حس تقصیر رنج می‌بریم. اعتقاد دینی یا گرایش ایدئولوژیک ما هر چه که باشد فرقی نمی‌کند؛ این یک اصل در هر دین و مرامی مصداق پیدا می‌کند. این جزو کارکردهای وجدان است که خدا، به عنوان پاره‌ای از صورت خودش در درون ما طراحی نموده است. هر بار که دانسته مرتکب گناهی می‌شویم یا آگاهانه تن به وسوسه‌ای می‌سپاریم، ناگزیر متحمل پیامدهای جدی آن نیز می‌شویم. برخی عوامل درونی ما می‌میرند، گویی گناه نیرویی ویرانگر برای کشتن سلول‌های سلامت روحانی ارگانیزم بدن ما دارد. بهبودی از چنین وضعیت خطرناک روحانی درست مانند بهبودی یافتن از یک عمل جراحی سنگین است.

از سوی دیگر، اگر ارزش یا معیاری را مرتباً زیر پا بگذاریم، رفته رفته وجدانمان هم دیگر معذب نمی‌شود. به تدریج حس تقصیر هم کاهش می‌یابد، نه از این رو که وجدانمان از کار افتاده، بلکه بدین خاطر که هنجارهایمان تعدیل پیدا کرده‌اند و کم‌کم با زندگی گناه‌آلود سازگاری یافته‌اند. خدا از سر رحمت خویش چنین مقرر فرموده که پس از ارتکاب یک خطا، باید برای احیای رابطه با او مورد آمرزش قرار گرفت. ما خوانده شده‌ایم تا قومی تابع اصول باشیم و پارسایی را در درون خود پرورش دهیم و ارزش‌ها و معیارهایمان را با معیارهای کتاب مقدس بسنجیم. باشد که خداوند این فضیلت را به ما ارزانی دارد.

بیست و هفتم مارس

«وقت‌های من در دست تو می‌باشد» (مزمور ۱۵:۳۱).

ناجی ابی هاشم

آیا تاکنون شده از اینکه خدا در سخت‌ترین موقعیت زندگی مداخله نمی‌کند، در حیرت فرو بروید و بعد از پشت سر گذاشتن یحران متوجه بشوید که دست او در کار بوده، اما زمانبندی وی با زمانبندی شما فرق داشته است؟ خیلی وقت‌ها هست که ما با خداوند کلنجار می‌رویم تا پاسخی فوری دریافت نماییم و بعد از او متشکر می‌شویم که همان موقع ضروری به ما پاسخ دلخواه‌مان را نداد.

این بدان معنی نیست که خدا به طور کلی از موقعیت‌های ما فاصله دارد و یا نومیدی ما برایش مهم نیست. مسأله اینجاست که او احتیاج را در چیزی دیگر می‌بیند و به همین خاطر راهبردهای ویژه‌ای هم برای حل آن طراحی می‌کند. این لزوماً به معنای حل فوری معضل یا موقعیت بحرانی نیست، بلکه خدا ما را برای تحمل و رویارویی با مشکل تجهیز و تقویت می‌کند. آر. نیبوه‌ر (R. Niebuhr) در جایی نوشته: «یک روز زندگی کردن سر وقت، یک لحظه لذت بردن سر وقت، و پذیرفتن سختی به عنوان راهی به سوی صلح».

در ایام آشفتگی و جنگ‌های خارجی با میهن عزیزم لبنان، ما ساعیانه و صادقانه در پی صلح بودیم. در کمال نومیدی خواهان پایان یافتن معضلات جدی بودیم. بعدها یکی از شبانان برجسته لبنانی چنین شهادت داد: «ما سال‌ها برای پایان یافتن جنگ و برقراری صلح در کشورمان دعا می‌کردیم و ظاهراً خدا هیچ پاسخی به ما نمی‌داد. پس ما هم دست از دعا برای پایان یافتن مشکلات برداشتیم و شروع کردیم به دعا کردن برای به دست آوردن شجاعت، تحمل و قوت. و خدا بی درنگ دعای ما را لبیک گفت!»

دوست گرامی، شاید در مواقعی به طور کامل نفهمی و حتی دست خدا را هم نتوانی ببینی، اما در هر حال در دلت به او توکل نما، زیرا خدا بسیار داناتر از آن است که مرتکب اشتباهی شود و بسیار نیکوتر از آن است که بی‌انصافی کند. او آنقدر قادر مطلق است که امکان ندارد در ناامیدی‌ها برای تسلی بخشیدن در کنارت نباشد.

بیست و هشتم مارس

«بر او که ما را محبت می‌کند و با خون خود ما را از گناهانمان رها نموده است و از ما حکومتی ساخته و کاهنانی خدمتگزار خدا و پدرش باشند، بر او جلال و قدرت باد، تا ابد. آمین» (مکاشفه ۶-۵:۱).

لوسین آکاد

اگرچه من همیشه از کارهایی که خدایم انجام می‌دهد سر در نمی‌آورم، و از دلایل پشت پرده برای انجام آن کارها هم آگاه نمی‌شوم، اما خوشحالم که او به این طریق عمل می‌کند. این به راستی عالی است. من عاشق روش‌های خداوند هستم. هرچند از ته دلم می‌پرسم: «خداوند، چرا؟» و در بهت می‌مانم که چگونه می‌توانم به تحمل شرایط ادامه دهم، اما در جان و وجودم تردید ندارم که او می‌داند و دوستم دارد و مواظب است. او به عنوان کسی توصیف شده که «ما را دوست دارد»، عیسایی که «ما را از کناهانمان رها کنید»، و آن هم به چه بهای گزافی. عیسایی که ما را مقرر فرمود تا کاهنان باشیم و خدا و پدرش را خدمت نماییم. من توقع ندارم که به همه پرسش‌هایم پاسخ داده شود، فقط از دانستن اینکه او مرا دوست دارد آرامش سراپای وجودم را فرا می‌گیرد؛ آرامش به خاطر اینکه آزادم تا دوستش بدارم.

اگر بناست خدایم را خدمت نمایم، دیگر نمی‌توانم مدعی زندگی راحت‌تر از زندگی عیسی باشم. نه، گاهی اوقات این خیلی سخت است. پاسخ دعا چندان ضرورتی ندارد. آنچه من بدان نیاز دارم این است که بدانم چگونه می‌توانم در حضور او به درستی زندگی کنم، هرچند که غم‌ها و آزمایش‌های این دنیای پر از وحشت بجای خود باقیست، اما حمد و جلال بر نام عظیم و شگفت او باد.

بیست و نهم مارس

«و خدا در رویای شب، بر ابی ملک ظاهر شد» (پیدایش ۳:۲۰).
«الان اگر فی‌الحقیقت منظور نظر تو شده‌ام، طریق خود را به من بیاموز تا تو را بشناسم» (خروج ۱۳:۳۳).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

برخی از ایمانداران صبح استراتژی دعای جدیدی را آغاز کرده‌اند. از زمانی که قانون، رسیدگی و خدمت به مسلمانان را منع کرده، آنها از خداوند خواسته‌اند تا خودش مسلمانان را، از طریق آیات و عجایب به نزد ایشان بفرستد. و خداوند هم دعایشان را مستجاب فرموده است. در یکی از موارد، مردی وارد یک کتاب فروشی مسیحی شد و درخواست یک جلد کتاب مقدس نمود. داستان زیر را او نقل کرده است:

«چند وقت پیش خوابی دیدم. در خواب در پی یافتن آرامش به چندین مکان برده شدم، اما در هیچ جا نمی‌توانستم آن را بیابم. در خواب صدایی شنیدم که به من گفت به فلان کتاب‌فروشی که در فلان خیابان قرار دارد برو و یک کتاب مقدس بخر. آن خواب را باور کردم و به همان نشانی که در خواب به من داده شده بود آمدم تا کتاب مقدسی تهیه نمایم.» از آن زمان به بعد از طریق خواندن کلام خدا او آرامش را در کنار خدا یافت. خدا یقیناً به شیوه‌های رمزآمیزی کار می‌کند. شاید ما امروز رویایی نداشته باشیم، اما کلام خدا را که داریم که برای راه‌هایمان نور و برای پای‌هایمان چراغ است. کسی که این کلام را می‌خواند و از آن اطاعت می‌نماید، هرگز در تاریکی سالک نخواهد شد. حتی در تاریکترین شب‌ها.

سی‌ام مارس

داوود بر سیر قهقریایی و گناه قومش گواهی می‌دهد. آنان مدعی بودند که دیگر به خدا نیازی ندارند. «خدایی نیست.» داوود چنین افرادی را «احمق» می‌خواند. او برای قومش دعا می‌کند و از خدا برای رهایی از این موقعیت خطرناک یاری می‌طلبد.

داوود

«احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست. کارهای خود را فاسد و مکروه ساخته‌اند و نیکوکاری نیست. خداوند از آسمان بر بنی‌آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهیم و طالب خدایی هست؟ همه رو گردانیده، با هم فاسد شده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. آیا همه گناهکاران بی معرفت هستند که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند؟ و خداوند را نمی‌خوانند؟ آنگاه ترس بر ایشان مستولی شد، زیرا خدا در طبقه عادلان است. مشورت مسکین را خجل می‌سازید، چونکه خداوند ملجای اوست» (مزمور ۶-۱۴:۱).

دعا

- شبان‌ها از ویتنام:
«الهیات ساده من این است:
اگر مشکل داری، دعا کن.
اگر خیلی مشکل داری، بیشتر دعا کن.»
- ناشناس:
«خدا بر دشمنان بار نمی‌گذارد تا گردنمان را بشکند، بلکه تا زانوهایمان را خم نماید.»
- جان بانیان (از زندان):
«اگر کاری مشروع بود، دعا می‌کردم تا مصیبتی بزرگتر بر من نازل شود، تا آرامی بیشتری بیابم.»
- فیلیپ بروکس:
«من برای پشتمی نیرومندتر دعا می‌کنم،
نه برای باری سبکتر.»
- یک نفر:
«اگر مشکلاتتان کوچکتر از آنی هستند که برایشان دعا کنید،
پس کوچکتر از آنی هم هستند که نگرانتان کنند.»
- ویلیام کوپر (William Cowper):
«شیطان وقتی می‌بیند که ضعیف‌ترین مقدسین زانو می‌زنند، بر خود می‌لرزد.»
«ای سرور ما، دعا کردن را به ما بیاموز...» (لوقا ۱۱:۱).

نویسندگان این ماه

هوراشیو هررا (Hovacio Herrera) از کوبا. وی به خاطر نقش رهبری ای که در کلیسای کوبا دارد، از نام مستعار استفاده کرده است.

آندرس نوریه‌گا (Andres Noriega) از کوبا. این شبان و توزیع کننده کتاب مقدس، وظیفه خطیر پخش انجیل در کوبا را بر عهده دارد. او نیز از نام مستعار استفاده کرده است.

گوستاوا فیگوئه‌روا (Gustava Figueroa) از کوبا. یک مبشر و نویسنده دوره گرد که با نام مستعار وی را می‌شناسیم.

اول آوریل

«و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد و خدا ناله ایشان را شنید و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب به یاد آورد و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست» (خروج ۲۵-۲۳:۲۳).

موسی

خدا از نیازهای ما آگاه است. از کشمکش‌ها، سختی‌ها و اشک‌های ما خبر دارد. او می‌بیند که قومش در زیر آزار و جفا هستند. او استغاثه‌های روحانی شما برای فرزندانان، سلامتتان و برای تنهایی‌هایتان را مشاهده می‌کند. «و خدا عهد خود را به یاد آورد.» وعده‌های خدا «بلی» و «آمین» هستند. او به رغم همه شرایط نامساعد، به ما اطمینان می‌دهد که: «من با شما هستم.» شاید خطاب به او که مدد کار و نجات‌دهنده ماست، ناله و فغان سر بدهیم.

«و خدا بر آنها نظر کرد.» امروز هم بر قوم خود نظر می‌کند. او هنوز هم نگران آن دسته از فرزندان است که در رنج و عذابند. شرایط هر چه می‌خواهد باشد: «اعانت تو از جانب خداوند است... او نخواهد گذاشت که پایت لغزش خورد... خداوند حافظ تو می‌باشد... خداوند تو را از هر بدی نگاه می‌دارد...» (مزمور ۱۲۱). «و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه گریزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید (اول قرن‌تین ۱۰:۱۳).

دوم آوریل

«با ایمان بود که او بی‌آنکه از خشم پادشاه بهراسد مصر را ترک گفت، زیرا آن نادیدنی را همواره در برابر چشمان خود داشت» (عبرانیان ۱۱:۲۷).

موسی

موسی خودش را در قول و فعل با قومش یکی می‌دانست. رویارویی وی با آن فرد ستمکار مصری، خود نمونه‌ای از این همذات‌پنداری است. تا جایی که موسی به خاطر این حس یگانگی با قوم اسرائیل مرتکب اشتباهی فاحش شد. انگیزه وی (برای کمک به برده اسرائیلی) خوب بود، اما روشی که برای کمک به او انتخاب کرد (کشتن برده مصری) اشتباه بود.

این حادثه نقطه عطفی در زندگی وی شد. موسی از کاخ به بیابان گریخت و در آنجا چهل سال از گوسفندان پدر زنش، یثرون نگهداری کرد. تنها پس از آن بود که خدا توانست از وجود او برای هدایت «گوسفندان اسرائیل» از مصر به سوی سرزمین موعود استفاده کند. موسی باید این واقعیت را می‌آموخت که با توانایی خویش نمی‌تواند قوم اسرائیل را برهاند، بلکه برای این کار تنها به قوت خدا نیاز است.

چه تحولی! شاهزاده قاتل تبدیل شد به «مردی بسیار حلیم، بیشتر از جمیع مردمانی که در روی زمینند» (اعداد ۱۲:۳). «با ایمان بود که موسی... نخواست پسر دختر فرعون خوانده شود. او آزار دیدن با قوم خدا را بر لذت زودگذر گناه ترجیح داد» (عبرانیان ۱۱:۲۴ و ۲۵). «مصر را ترک گفت، زیرا آن نادیدنی را همواره در برابر چشمان خود داشت.» هر کس آن نادیدنی را ببیند، می‌تواند دست به اعمال ناممکن بزند. برای این کار شاید لازم باشد به همان جایی بازگردد که مشکلات از آنجا آغاز شده... و به جای گرفتن انتقام در صدد نجات دادن باشد.

سوم آوریل

«او که شما را فرامی‌خواند، امین است و این را خواهد کرد» (اول تسالونیکیان ۵:۲۴).

موسی

خدا موسی را برای بیرون آوردن قومش از مصر آماده کرده بود، اما آیا خود موسی هم مایل به پذیرش این تکلیف بود؟ نه، او مایل نبود. موسی پنج بار با خدا جر و بحث کرد. هر پنج بار هم خدا به او وعده‌ای داد. چهل سال پیش، موسی آنقدر به خودش اطمینان داشت که با یقین کامل تصور می‌کرد می‌تواند با قوت خویش قوم اسرائیل را برهاند.

اکنون او احساس حقارت و عدم کفایت می‌کرد. به خدا گفت که فاقد وجهه و نفوذ لازم است: «من کیستم؟»؛ که فاقد پیام است: «بدیشان چه گویم؟» او کاملاً متقاعد شده بود که مردم باورش نخواهند کرد: «خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است.» او فهرستی بلند بالا از ناتوانایی‌ها به خدا تقدیم کرد، اما به جای اینکه خدا از تصمیمش منصرف شود، از دست موسی خشمگین شد. این عادت همیشگی خداست؛ هرگاه فرزندان او را صرفاً بدین بهانه که صلاحیت و کفایت لازم را ندارند، محدود سازند، خشمگین می‌شود. «نه آنکه خود کفایت داشته باشیم... بلکه کفایت ما از خداست» (دوم قرنثیان ۵:۳). هنگامی که او را فرامی‌خواند، تواناییش را هم می‌بخشد. دیگر جایی برای گلایه کردن نیست، تنها باید توکل نمود. هرگاه خودم تلاش می‌کنم، شکست می‌خورم. هرگاه توکل می‌کنم، او پیروزی می‌بخشد.

چهارم آوریل

«پس به ماره رسیدند و از آب ماره نتوانستند نوشید، زیرا که تلخ بود» (خروج ۱۵:۲۳).
«پس به ایلیم آمدند و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود و در آنجا نزد آب خیمه زدند» (خروج ۱۵:۲۷).

موسی

اگر قرار بود وضعیت کلیسای تحت جفا را خلاصه وار بیان کنم، از دو آیه بالا بهره می‌گرفتم. سختی، شکست، آزار و تلخی از یک سو و تدارک، پیروزی و نهرهای آب زنده از سوی دیگر. آیا این تصویری از سلوک خود ما با خدا نیست؟ در کنار هر برکه ماره درختی رویده است. وقتی آن درخت را به درون برکه بیندازیم، تلخی به شیرینی مبدل می‌شود. تصویری زیبا از صلیب عیسی، نماد فدی و نجات. خدا را شکر که تعداد ایلیم‌های زندگی از ماره‌ها بیشتر است. اگر همین نخل‌ها و چشمه‌ها هم نباشند، پیاده‌روی در بیابان چندان دیری نمی‌پاید.

می‌توانیم لختی در ایلیم توقف نماییم. خدا اجازه می‌دهد که اول نومی‌های (ماره) بر ما حمله ور شوند، اما بعد می‌گذارد با شگفتی‌های فراوان (ایلیم) نفسی تازه کنیم و تجدید قوا نماییم. امروز شما کجا هستید؟ به خاطر داشته باشید که حتی در ماره هم درخت حیات هست و میان ماره و ایلیم این کلمات عجیب را می‌یابیم: «... هر آینه اگر قول یهوه، خدای خود را بشنوی و آنچه را در نظر او راست است بجا آوری و احکام او را بشنوی و تمامی فرایض او را نگاه داری، همانا هیچ یک از همه مرض‌هایی را که بر مصریان آورده‌ام بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه، شفا دهنده تو هستم» (خروج ۱۵:۲۶).

پنجم آوریل

«و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند و بنی‌اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم، زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آورد تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید» (خروج ۱۶:۳۲).

موسی

شاید بتوانیم برای مدتی در ایلیم بیتوته نماییم، اما ایلیم جایی نیست که برای همیشه بتوان در آن رحل اقامت افکند. باید به راه خودمان به سوی سرزمین موعود ادامه دهیم. «پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از ایلیم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلیم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند» (خروج ۱۶:۱).

درس‌های روحانی خاصی وجود دارند که نمی‌توان آنها را در ایلیم آموخت، بلکه برای آموختن آنها باید پا به بیابان زندگی بگذاریم: اینکه هر جا که باشیم و به هر چیز که نیاز داشته باشیم، خدا قادر به رفع احتیاجات ما هست. زمانی که بنی‌اسرائیل دیگر چیزی برای خوردن نداشتند، خطاب به موسی و هارون و البته خدا لب به شکایت و غرغر گشودند. آنها چیزهایی گفتند که هرگز نمی‌بایست از دهانشان بیرون می‌آمد. بدبختانه، ما هم به هنگام غرغر کردن اغلب مثل آنها رفتار می‌کنیم.

بی‌ایمانی حافظه‌ای کوتاه مدت دارد. آنان غذاهای مصر را هنوز به یاد داشتند، اما تازیانه‌های مصر را پاک از یاد برده بودند. فراموش کرده بودند که چگونه به سوی خدا فریاد استغاثه و استمداد سر داده بودند. معجزات خدا، خروج بزرگ، پیاده روی اعجاز‌آمیز از میان دریای سرخ، و حتی اقامت برای تجدید قوا در ایلیم را که چند روز بیشتر از آن نگذشته بود، همه را به باد فراموشی سپرده بودند. افسوس، بی‌ایمانی حافظه‌ای کوتاه مدت دارد.

خدا را سپاس که صبرش بی پایان است. او خوراکی اعجاز گونه برایشان تدارک دید: منا. خوراکی که کفایت هر روز را می‌کرد. هر وقت در موقعیت غرغر قرار گرفتید، گذشته را مرور کنید و دفعاتی را که خدا در طی سال‌های گذشته شما را رها نیده بر شمارید. آیا در گذشته تدارک احتیاج‌هایتان را ندید؟ برای آینده نیز چنین خواهد کرد، زیرا او «من هستم» است.

ششم آوریل

«پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت: «آه، این قوم گناهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساخته‌اند. الان هر گاه گناه ایشان را می‌آمیزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته‌ای، محو ساز» (خروج ۳۲-۳۳: ۳۱).

موسی

این یکی از تکان‌دهنده‌ترین و تأثرآورترین آیات عهد عتیق است. شفاعت موسی برای قوم اسرائیل درسی چشمگیر از محبت و توجه می‌باشد. او خیلی روشن و صریح به خدا گفت که اگر قرار است قومش بمیرند، وی ترجیح می‌دهد با ایشان بمیرد. او بزرگترین قربانی که می‌شناخت را تقدیم نمود: رابطه خودش با خدا و امیدش به نجات ابدی را. البته موسی نمی‌توانست کفاره گناهان قومش را بپردازد؛ به همین دلیل بود که عیسی آمد، اما موسی خویشتن را مسیح وار تقدیم نمود.

ما هرگز نمی‌توانیم مانند مسیح گناه کسی را کفاره نماییم، اما می‌توانیم مسیح وار نقش قربانی را ایفا کنیم. وقتی برای دیگران، فرزندانمان، خانواده‌مان، کشورمان، برادران و خواهرانمان که در رنج و عذابند شفاعت می‌کنیم، آنان مورد حفاظت قرار خواهند گرفت. من دوست دارم با این کار وظیفه‌ام را به نحو احسن انجام دهم. میان دعا و شفاعت تفاوت بزرگی وجود دارد. دعا را شما برای خودتان می‌کنید: برای برکت، سلامت، حفاظت و... دعا می‌کنید. اما شفاعت زمانی است که برای دیگران در شکاف می‌ایستید. ابراهیم چنین شفיעی بود: او برای سدوم و غموره دعا کرد. موسی برای دیگران شفاعت کرد.

شما چطور؟

هفتم آوریل

مشارکت صمیمی با خدا برای هرکسی امکان‌پذیر است، اما نباید آن را حق مسلم خود پنداشت. خدمت کردن به خدا در حالی که در گناه زندگی می‌کنیم غیر ممکن است. باید با گفتار و کردارمان نشان دهیم که از خداوند پیروی می‌کنیم و فرمانبردارش هستیم.

داوود

«ای خداوند کیست که در خیمه تو فرود آید؟ و کیست که در کوه مقدس تو ساکن گردد؟ آنکه بی‌عیب سالک باشد و عدالت را به جا آورد، و در دل خویش راستگو باشد که به زبان خود غیبت ننماید و به همسایه خود بدی نکند و درباره اقارب خویش مذمت را قبول ننماید که در نظر خود حقیر و خوار است و آنانی را که از خداوند می‌ترسند مکرم می‌دارد و قسم به ضرر خود می‌خورد و تغییر نمی‌دهد. نقره خود را به سود نمی‌دهد و رشوه بر بی گناه نمی‌گیرد. آنکه این را بجا آورد تا ابدالاباد جنبش نخواهد خورد» (مزمور ۱۵).

هشتم آوریل

«به حضور تو کمال خوشی است» (مزمور ۱۶: ۱۱ ب). قسمت اول

هوراشیو هورا

یکی از اعضای کلیسایم بیش از پانزده سالی بود که به خاطر ایمانش در زندان به سر می برد. از زمانی که آزاد شده بود، وی را ندیده بودم. اما روزی همدیگر را ملاقات کردیم، او به من گفت: «شبان، تنها حضور مسیح بود که مرا زنده نگه داشت؛ در شب های تیره و ترسناک او در کنارم بود.» می دانستم که راست می گوید، چون زمانی که خودم هم در زندان بسر می بردم سلول هایمان به هم نزدیک بود. «در حضور او» صرفاً حقیقتی الهیاتی و نظری نیست. نه، می توان آن را تجربه کرد. یا شاید بهتر باشد که بگوییم: «من از آنچه خود تجربه کرده ام سخن می گویم.» هنگامی که حضور خدا فرامی رسد و ما را از خوشی و آرامش پر می سازد، آن تجربیات دردناک، هراس، تلخی، شکها (بله، شکها هم!) همه فراموش می شوند؛ حتی اگر در زیر سخت ترین شرایط باشیم.

برای تجربه کردن حضور او آیا حتماً باید در زندان باشیم؟ نه، ما به واسطه خون عیسی این امتیاز را یافته ایم که آزادانه به مکان اقدس داخل شویم... بیایید... به حضور خدا نزدیک شویم (عبرانیان ۲۲-۱۹:۱۰). هر چه مکان (زندان) تاریکتر، حضور او پر فروغ تر و درخشان تر. بیایید همواره در مواقع سختی و در ایام رفاه، در زمان شادی و در هنگامه اندوه به حضور خدا نزدیک شویم. «به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت ها تا ابدالابد.»

نهم آوریل

«به حضور تو کمال خوشی است» (مزمور ۱۶:۱۱ ب). قسمت دوم

هوراشیو هورا

سی سال زحمت برای خدا، آن هم در کشوری بی خدا، به من رازی را آموخته است. تنها یک لحظه بودن در حضور او جبران همه ساعات بد، شب های تاریک، روزهای تیره، مواقع وسوسه، ساعات دادگاه و سال های آزار و جفا... را می کند. حضور خدا ما را به این نکته آگاه می سازد که هر چیز دنیوی بی اهمیت و گذراست. همیشه پس از «ماره» (مکان آب های تلخ) «ایلیم» (یک واهه) خواهد بود؛ جایی که تلخی و مرارت سختی جای خود را به شیرینی حضور او می دهد. بعد از بیابان آزمایش های سخت کنعان، زمینی که در آن شیر و شهد جاری است، خواهد بود.

این مرا به یاد سرودی میندازد که اغلب در کلیسایمان می خواندیم. در تمام این سال ها سرود مزبور در جان و قلبم حضور داشته و امیدوارم تا زمانی که زنده هستم، در من زنده بماند. «به آن که با خونش ما را خرید وفا داریم. ما از پی مسیح روانه ایم، حتی اگر هزار صدا پیرامونمان فریاد کنند. اگر راه پر از خار و صلیب سنگین باشد، یک لحظه حضور وی جبران همه آنها را خواهد نمود.»

دهم آوریل

«آن که در ستر حضرت اعلی نشسته است، زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود» (مزمور ۹۱:۱).

هوراشیو هورا

زمانی که در خلال دوره بحران به ایمانداران کوبا خدمت می کردم، ناگاه به یوشع ۲۰ برخوردم. این فصل درباره «شهرهای ملجا» (پناهگاه) صحبت می کند و ما آنها را با خدایمان که پناهگاه ابدی ماست مقایسه کردیم. شهرهای ملجای مندرج در فصل ۲۰ کتاب یوشع برای کسانی در نظر گرفته شده بودند که کسی را بر حسب تصادف و یا به طور غیر عمدی کشته بودند. این قبیل قاتلان می توانستند به یکی از شهرهای ملجا بگریزند و در امان بمانند تا اینکه جهت محاکمه در دادگاه حاضر شوند (یوشع ۲۰:۶). مزمور ۹۱ درباره خدا ملجای ابدی ما سخن می گوید.

در مواقع مشکلات ما می توانیم به او پناهنده شویم. دیگر لازم نیست در محکمه ای حاضر شویم، چون آن محاکمه قبلاً تشکیل شده است: «او همه گناهان ما را آمرزید و آن سند قرض ها را که به موجب قوانین بر ضد ما نوشته شده و علیه ما قد علم کرده بود، باطل کرد و بر صلیب میخکوبش کرده» (کولسیان ۲:۱۴).

از این رو ما می توانیم در روزهای مشکلات خداوند را بخوانیم و بگوییم: «تو ملجا و قلعه من هستی و خدای من که بر او توکل دارم» (مزمور ۹۱:۲) و حال وعده را بشنوید: «او تو را از دام صیاد خواهد رهانید... به پره های خود تو را خواهد

پوشانید و زیر بال‌هایش پناه خواهی گرفت. از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز می‌پرد... من در تنگی با او خواهم بود و او را نجات داده، معزز خواهم ساخت. به طول ایام او را سیر می‌گردانم و نجات خویش را بدو نشان خواهم داد» (مزمور ۹۱).

آیا مشکلی شما را در خود پیچیده است؟ به سوی او بگریزید و در او، ملجای ابدیتان، پناه بگیرید و در زیر ستر حضرت اعلی، ابا و پدرتان، استراحت نمایید.

یازدهم آوریل

«من یوحنا، برادر شما، که در رنج‌ها و در پادشاهی و در استقامتی که در عیسی از آن ماست، با شما شریکم، به خاطر کلام خدا و شهادت عیسی، در جزیره پاتموس بودم» (مکاشفه ۹:۱).

هوراشیو هرا

زندگی کردن در یک جزیره خیلی جالب و چالش برانگیز است. من که خودم در یک جزیره (کوبا) به دنیا آمده‌ام، تأمل بر دوره‌ای که یوحنا در جزیره پاتموس به سر برد برایم بسیار جالب بوده است. آن جزیره بی‌گمان برای یوحنا جای جالبی نبوده است. او را تنها، مطرود و به صورت یک زندانی به آنجا فرستاده بودند. بدون اینکه با کشورهای دیگر ارتباطی داشته باشد و یا از سوی دوستان و خویشان مورد حمایت و پشتیبانی قرار بگیرد.

حتما برای مردی ۹۰ ساله اینگونه زندگی کردن بسیار بسیار دشوار بوده است. با این حال، نه تنها یوحنا زنده ماند، بلکه چنان مکاشفه‌ای دریافت کرد که هیچ کس تا آن زمان از خدا نگرفته بود. خدای ما محدود نیست. بعد مسافت برای او مشکلی ایجاد نمی‌کند. او گاهی اجازه می‌دهد که روانه زندان شویم تا چیزی بسیار ویژه را بر ما مکشوف سازد. شاید عجیب به نظر برسد، اما حقیقت دارد. آیا خدا نمی‌توانست این همه چیزهای عجیب را هنگامی که یوحنا در آزادی کامل به کار موعظه و تعلیم اشتغال داشت، بر وی مکشوف سازد؟

آیا به این خاطر نبود که وی آنقدر سرگرم کار خداوند بود که دیگر مجالی برای آرام گرفتن در حضور خداوند و شنیدن از او برایش باقی نمانده بود؟ نمی‌دانم که آیا درک درستی از طرز نگرش یوحنا دارم یا نه. او می‌بایست وقت زیادی را با خدا سپری کرده باشد، اما خدا اجازه داد تا وی را به گوشه‌ای خلوت بفرستند تا آینده را بر وی مکشوف نماید. یوحنا از جزیره مکانی مقدس ساخت. تنهایی او به محفلی متشکل از خیل میلیونی فرشتگان، و تبعیدگاهش به دروازه آسمان بدل گشت. آری، خدا می‌تواند مشکلات ما را به نقشه‌های خودش مبدل سازد.

دوازدهم آوریل

«در روز خداوند، در روح شدم و صدایی بلند چون بانگ شیپور از پشت سر شنیدم که می‌گفت: «آنچه را که می‌بینی بر توماری بنویس...» (مکاشفه ۱۰:۱).

هوراشیو هرا

یوحنا در روز خداوند در روح شد. وی می‌بایست مشغول دعا، پرستش خدا و شفاعت برای فرزندان روحانی‌اش در آسیای صغیر بوده باشد. او حتما با خدا هماهنگ بوده است. خدا تنها زمانی می‌تواند حقایق ابدی را بر ما آشکار نماید که ما با او در تماس و هماهنگی کامل باشیم. حضور خدا جای غرر و شکایت نیست؛ خداوند مرا از این زندان خلاص کن، خداوند مرا از این جزیره متروکه نجات بده، خداوند من در اینجا عاقل و بی‌استفاده افتاده‌ام، خواهش می‌کنم مرا از اینجا رهایی ببخش.

اگر طرز نگرش یوحنا بدین گونه بود، حتما خدا چیزهایی دیگری بر وی آشکار می‌نمود: حضور و آرامش خودش را اما یوحنا با خدا در تماس نزدیک بود. او «در روح» شده بود. یوحنا به رغم شرایط نامطلوب، رنج‌ها و تنهایی‌ها با خداوند و روح او هماهنگ بود. ما هم باید نگاهمان را از شرایط و اوضاع برگرفته به خدا بنگریم. «و چشمان خود را بر... عیسی بدوزیم» (عبرانیان ۲:۱۲).

نه بر مشکلات و نه بر شکست‌ها، بلکه بر او که چشمانش «در تمام جهان تردد می‌کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است، نمایان سازد» (دوم تواریخ ۹:۱۶). شاید شما هم غالب اوقات تنها، دلسرد و در تاریکی باشید. از دیدن موقعیت و طرز نگرش یوحنا قوت قلب بیابید. در روح شوید و پاتموس دهشتناک خویش را به مکانی زیبا برای پرستش تبدیل نمایید. آنگاه آواز خداوند را خواهید شنید. دیگر چه آرزویی از این بالاتر می‌توانیم داشته باشیم؟

سیزدهم آوریل

«اما چون روح‌القدس بر شما آید، قدرت خواهید یافت و... شاهدان من خواهید بود» (اعمال رسولان ۸:۱).
«اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم» (متی ۲۸:۲۰).

هوراشیو هورا

دلایل زیادی وجود دارند که ما به واسطه آنها اغلب احساس تنهایی می‌کنیم. هرگاه عزیزی را از دست می‌دهیم، احساس تنهایی می‌کنیم. یا زمانی که دوره پر رنج و عذاب جسمانی و روحانی را طی می‌کنیم. وقتی از یاد می‌رویم و احساس رانده شدگی، نادیده گرفته شدن یا تحقیر بهمان دست می‌دهد، حس می‌نماییم که تنها هستیم.

خداوند ما را ترغیب می‌نماید تا محکم به او بچسبیم؛ او نیز به ما می‌چسبد و رهایمان نمی‌کند. هنگامی که عیسی به آسمان بازگشت، شاگردان اندوهگین شدند. احساس تنهایی می‌کردند، اما فرشته خداوند بدیشان وعده‌ای شگفت و عالی داد که البته با تکلیفی بزرگ همراه بود: «همین عیسی... باز خواهد آمد». روزی، خداوند در جلال باز خواهد گشت. ما نیز به شباهت او در خواهیم آمد و مثل او خواهیم شد. چه روزی خواهد بود آن روز روزی بی‌پایان. مسیحیان سرانجامی نومید کننده ندارند، بلکه امیدی بی‌پایان در انتظارشان است. در خلال این مدت، او با روح خود، که در ما زیست می‌کند و با ما خواهد بود، ما را راهنمایی خواهد کرد تا روزی که نجات‌دهنده‌مان را ملاقات نماییم. ما یقیناً می‌توانیم با این وعده‌ها با آینده رو به رو شویم، اما این پایان کار نیست.

او کاری نیز به ما محول می‌کند تا انجام دهیم. وعده‌های خدا همه در گرو انجام وظیفه‌ای هستند؛ همیشه اینگونه است. «و... شاهدان من خواهید بود.» زمان آن نیست که گوشه‌ای بنشینیم و مویه و گلایه کنیم. کارها برای انجام دادن داریم. کار کنید تا زمانی که او باز آید. وقتی چنین می‌کنیم، این حقیقت بزرگ را تجربه خواهیم نمود: «اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم.»

چهاردهم آوریل

زندگی داوود در خطر است. ما نمی‌دانیم که او از چه خطری سخن می‌گوید. وی لزومی نمی‌بیند که در این باره اشاره‌ای بکند. آنچه برای او اهمیت دارد این است که ایماندار تحت هر شرایطی، همواره در دستان خداوند از امنیت برخوردار می‌باشد.

داوود

«ای خدا مرا محافظت فرما، زیرا بر تو توکل می‌دارم. خداوند را گفتم: تو خداوند من هستی. نیکویی من نیست غیر از تو. خداوند را که مرا نصیحت نمود، متبارک می‌خوانم. شبانگاه نیز قلبم مرا تنبیه می‌کند. خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم. چونکه به دست راست من است، جنبش نخواهم خورد. طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست لذت‌ها تا ابدالابد» (مزمور ۱۶: ۱ و ۲ و ۷ و ۸ و ۱۱).

پانزدهم آوریل

«اگر در سختی هستیم، به خاطر دلگرمی و نجات شماس» (دوم قرنتیان ۶:۱).

هوراشیو هورا

میان این آیات یک هماهنگی بی‌اندازه و باشکوه وجود دارد که برای بدن مسیح، در سراسر جهان حاوی واقعیتی است. اگر کسی در سختی است، این به خاطر دلگرمی و نجات دیگری است. منظور پولس از این حرف چیست؟ پاسخ

را باید در آیات پیشین (دوم قرن تیان - ۴۳:۱) یافت. خدا پولس را در سختی‌هایش دلگرم می‌سازد تا او هم بتواند آنانی را که در سختی هستند با دلگرمی‌ای که از خداوند یافته، دلگرم سازد. اگر هرگز طعم فقر را نچشیده باشیم، چگونه می‌توانیم موقعیت آنانی را که در فقر بسر می‌برند به طور کامل درک نماییم؟

اگر هیچ وقت درد نکشیده باشیم، چطور می‌توانیم حال دردمندان را بفهمیم؟ اگر خودمان قبلاً آن را تجربه کرده باشیم، امروز می‌توانیم حال دیگران را در سختی و تنگی و درد احساس نماییم. وه که چه یگانگی شگفتی در بدن وجود دارد. حتی اگر در سرتاسر جهان پراکنده شود، باز از یک وحدت هماهنگ برخوردار است. اگر کسی در سختی باشد، دیگری در آرامش و دلگرمی است. این به واقع یک راز است.

دوره‌های رنج و جفای کنونی ما موجب تشویق و دلیری شما می‌شود. از آنجایی که آن را حتی از طریق این کتاب با شما در میان می‌گذاریم، خدا هم ما را در مواقع سختی تقویت می‌بخشد تا مطمئن شوید خدا ما را فراموش نکرده است و شما را هم اگر مجبور به تحمل سختی گردید رها نخواهد کرد. «اینک من هر روزه با شما هستم» (متی ۲۸:۲۰).

شانزدهم آوریل

«اگر یک عضو دردمند گردد، همه اعضا با او همدرد باشند» (اول قرن تیان ۱۲:۲۶).

هوراشیو هررا

لوقا در فصل ۱۲ کتاب اعمال به ما خبر می‌دهد که پطرس زندانی شد، اما کلیسا با یکدلی و صمیمانه برای او دعا می‌کرد. کلیسا احساس می‌کرد که پطرس عضوی جدایی ناپذیر از آنهاست و گویی خود آنها هم با وی در زندان اسیرند. ما بدن جهانی مسیح هستیم. ما نیز با دیگر اعضای این بدن، هر جا که می‌خواهند باشند، خوش یا ناخوش، شاد یا غمگین، آزاد یا زندانی می‌شویم. درد و رنج برادران ما در اروپای شرقی، درد و رنج ماست. گرفتاری‌های مسیحیان در کشورهای اسلامی، گرفتاری ما نیز هست. پیروزی مسیحیان در گوشه‌ای از جهان، پیروزی ما هم محسوب می‌شود.

«آنان را که در زندانند به یاد داشته باشید، چنانکه گویی خود نیز با ایشان در بندید؛ همچنین به یاد کسانی باشید که آزار می‌بینند، چنانکه گویی خود نیز جسماً رنج می‌کشید.» در ترجمه‌ای دیگر می‌گوید: «از آنجا که شما هم در بدن هستید.» بیایید همین امروز آنها را در دعاهايمان به یاد آوریم و دست‌های مشارکتمان را به سوی ایشان دراز نماییم. با این کار می‌توانیم آنانی را که به خاطر ایمانشان به عیسای مسیح هنوز در زندان به سر می‌برند، برکت دهیم. در حین دعا، بار ایشان، رنج‌ها و سختی‌ها و درد ایشان را احساس خواهیم نمود. «بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید که اینگونه شریعت مسیح را بجا خواهید آورد» (غلاطیان ۲:۶).

هفدهم آوریل

«نزد نهرهای بابل آنجا نشستیم و گریه کردیم، چون صهیون را به یاد آوردیم» (مزمور ۱۳۷:۱). «نزدیک نیمه شب، پولس و سیلاس مشغول دعا بودند و سرود خوانان خدا را ستایش می‌کردند» (اعمال رسولان ۲۵:۱۶).

هوراشیو هررا

آزادی موهبتی بسیار گرانبها برای انسان است و تنها زمانی به بهترین شکل قدر آن را می‌داند که آن را از دست داده باشد. برای پیروان مسیح، بدون در نظر گرفتن شرایط، همیشه آزادی، خوشی و پیروزی هست. ارمیا نمونه‌ای است از زمانی که آزادی انسان از دست رفته است. وقتی آزادی نباشد به جایش ماتم و شیون و پریشانی و اسارت خواهد بود (ارمیا ۳۳). اسیران بابل هنگامی که به یاد صهیون می‌افتند همین احساسات را از خود بروز می‌دهند و برای میهن و زادگاه خویش دلتنگی می‌کنند. «چگونه سرود خداوند را در زمین بیگانه بخوانیم؟» (مزمور ۱۳۷:۴). «آنجا نشستیم و گریه کردیم» (مزمور ۱۳۷:۱). اما اشعیا هنگامی که پایان دوره اسارت را اعلام می‌کند، چه تصویری باشکوه، شادمانه و پرامید ارائه می‌نماید (اشعیا ۱۲).

با خوشحالی سرود بسرایید و جشن بگیرید، زیرا دوران اسارت به پایان رسیده است. دیگر از اسارت خبری نخواهد بود. منظور اشعیا این است که ما باید بندهای اسارت را در پشت سر رها کرده، با خوشبینی زندگی کنیم، حتی اگر اوضاع و شرایط بر ضدمان باشد. این همان کاری است که پولس و سیلاس انجام دادند. آنها از زندان فیلیپی شب را به روز تبدیل نمودند. آنان از زندان خود یک کلیسا و از فریادهای خویش سرود شادمانی ساختند. بگذارید به شرایط درد آور خود اقرار نماییم، باشد، اما در عین حال بیاید در همان جا که هستیم، بناییم. هر چه بیشتر بر غصه‌های خود متمرکز شویم، فریادمان بلندتر می‌شود. بیاید چشمانمان را به سوی خداوند بدوزیم. او ماتم ما را به رقص مبدل خواهد ساخت و پلاس را از ما بیرون کرده و کمر ما را به شادی خواهد بست (مزمور ۱۳۰: ۱۱). خداوند چشمان ما را بگشا تا بتوانیم ببینیم.

هجدهم آوریل

«با مسیح بر صلیب شده‌ام و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند» (غلاطیان ۲: ۲۰).

هورشو هورا

در خلال دورانی که شورشیان کلمبیا مسیحیان و کلیساها را مورد حمله قرار داده بودند، اتفاقی که می‌خواهم تعریف کنم روی داد: گروهی از مسیحیان در کلیسایشان که روی تپه‌ای قرار داشت، گرد هم آمده بودند که ناگهان مردی دوان دوان وارد کلیسا شده فریاد زد: «عده‌ای کشتارگر در راهند تا به این کلیسا بیایند.» برای لحظه‌ای موجی از ترس کلیسا را فرا گرفت. آیا باید می‌گریختند و در جایی پنهان می‌شدند؟ در این لحظه نومیدی، برادری برخاست و گفت: «نترسید، شما در کلمبیا نیستید، در مسیح هستید.»

این حرف مانند تیری بر دل ایمانداران اصابت کرد، به طوری که در دم آرامش به جماعت بازگشت. یا به قول یکی از رهبران مسیحی آمریکای لاتین: «در اینجا برای اینکه یک مسیحی باشید، باید این حقیقت را بپذیرید که از این به بعد هر روزی که زنده‌اید، این یک وقت اضافی اهدایی است.» آری، ما پیشتر مرده‌ایم. دیگر مرگ در انتظار ما نیست. ما قبلاً آن را در مسیح تجربه کرده و برای زندگی جاویدان رستخیز نموده‌ایم. بنابراین مرگی که به سراغ بدن ما می‌آید، تنها یک گذرگاه است. بیاید از این وقت اضافی برای زیستن به خاطر او استفاده نماییم.

«او به خاطر همه مرد تا زندگان دیگر نه برای خود، بلکه برای آن کس زیست کنند که به خاطرشان مرد و برخاست» (دوم قرن‌تیا ۱۵: ۵). به هر جهت، شرایط آب و هوایی موسوم به PS (گونه‌ای توفان استوایی) نگذاشت آن عده شورشی کشتارگر خود را به بالای تپه‌ها برسانند. «... و باران خود را بر پارسایان و بدکاران می‌باراند» (متی ۴۵: ۵). هلولیاه.

نوزدهم آوریل

«اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید» (یوحنا ۲۰: ۳۱).

هورشو هورا

انجیل یوحنا نه فقط در مواقع رفاه، بلکه در مواقع سختی و آزمایش به ما دلگرمی بسیاری می‌دهد. او به زن آشفته حال و تشنه سامری آبی را پیشنهاد می‌کند که تشنگی‌اش را برای همیشه فرو بنشانند (یوحنا ۴). به گرسنگان روحانی نان حیات را عرضه می‌دارد (یوحنا ۶). برای کسانی که در تاریکی و بدون هدف راه می‌روند، او نور جهان را تدارک می‌بیند (یوحنا ۸). به آدم‌های بی دفاعی که از حمله گرگ و شیر در رنجند اطمینان خاطر می‌دهد که او شبان نیکوست (یوحنا ۱۰).

برای آنانی که هیچ راهی برای خروج از مشکل نمی‌یابند، او دری به سوی آزادی است (یوحنا ۱۰). به کسانی که معنای زندگی را گم کرده‌اند، می‌گوید: «من راه و راستی و حیات هستم» (یوحنا ۱۴). به آنانی که از مرگ می‌هراسند، می‌گوید: «قیامت و حیات منم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، باز زنده خواهد شد» (یوحنا ۱۱). امروز این

«من هستم» به سوی ما می‌آید، تا درست همین کارها را برای ما انجام دهد.

بیستم آوریل

«تا به نام عیسی هر زانویی خم شود... و هر زبانی اقرار کند که عیسیای مسیح «خداوند» است» (فیلیپیان ۲: ۱۰-۱۱).

هوراشیو هورا

هنگامی که پولس خطاب به مسیحیان روم نامه می‌نوشت، از وضعیتشان کاملاً آگاه بود. آنان دلیلی نمی‌دیدند تا با خیال راحت زندگی تازه‌شان در مسیح عیسی را جشن بگیرند. اتفاقاً برعکس، جدایی دردناک از اعضای خانواده را به هنگامی که برای فرایض دینی جمع می‌شدند، تجربه می‌کردند. آنها خوب می‌دانستند که چاه شیران چه معنایی دارد، چون در شهر خودشان چند تایی از آن را داشتند، اما پولس برای ایشان پیامی امید بخش دارد (رومیان ۸: ۲۸-۳۹).

حتی مرگ قادر نیست آنها را از مسیح جدا سازد. فرشتگان سقوط کرده و دیوها هیچ قدرت و تسلطی بر آنان ندارند. قدرت‌های این جهان همه تحت کنترل خدا هستند. امروز در گذر است. آینده در دستان مسیح است. عظمت‌ها همچنان زیر پاهای شاه شاهان قرار دارند. عمق‌ها نمی‌توانند آنانی را که در مسیح مرده‌اند، در خود نگه دارند. هر چیز دیگری در آفرینش، نمی‌تواند به کسانی که به خانواده ایمانداران تعلق دارند، آسیبی برساند. ما و آنها روزی در برابر شاه شاهان خم خواهیم شد و اقرار خواهیم کرد که عیسیای مسیح، خداوند است. آنان مجبور خواهند بود، اما ما با تمام دل خود اقرار خواهیم کرد: تویی مسیح، نجات‌دهنده و خداوند ما.

بیست و یکم آوریل

مردم در پی داوود هستند تا جان‌ش را بگیرند. او قبلاً بارها این شرایط را تجربه کرده است. سه بار داوود اظهار بی‌گناهی می‌کند. سه بار از خدا می‌خواهد که به دعایش گوش دهد. او با علم به اینکه خدا احتیاجاتش را می‌داند و مایل به شنیدن دعایش هست، این کار را انجام می‌دهد. ای خدا تو را خوانده‌ام، زیرا که مرا اجابت خواهی نمود.

داوود

«ای خداوند، عدالت را بشنو و به فریاد من توجه فرما! و دعای مرا که از لب بی‌ریا می‌آید، گوش بگیر! داد من از حضور تو صادر شود؛ چشمان تو راستی را ببیند. ای خدا تو را خوانده‌ام، زیرا که مرا اجابت خواهی نمود. گوش خود را به من فراگیر و سخن مرا بشنو. رحمت‌های خود را امتیاز ده، ای که متوکلان خویش را به دست راست خود از مخالفان ایشان می‌رهانی. مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛ مرا زیر سایه بال خود پنهان کن، از روی شیرانی که مرا خراب می‌سازند، از دشمنان جانم که مرا احاطه می‌کنند» (مزمور ۱۷: ۱-۹).

بیست و دوم آوریل

«اینان ارباب‌ها را و آنان اسب‌ها را اما ما نام یهوه خدای خود را ذکر خواهیم نمود. ایشان خم شده، افتاده‌اند و اما ما برخاسته، ایستاده‌ایم» (مزمور ۷۲: ۸).

آندرس نوریه‌گا

ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که مادی‌گرایی مورد دفاع است، بی‌خدا بودن کاملاً طبیعی است و البته مسیحی بودن غیر طبیعی. خیلی‌ها با گفتن اینکه مسیحیت بازمانده دوران گذشته، استعمار و استثمار است، ایمان ما را مورد انتقاد قرار می‌دهند. نتیجه گیری آنها این است که کلیسا برای آدم‌های ضعیف و پناهگاهی برای شکست خورده‌هاست. بنابر فلسفه ایشان، ایمان ما یک خطاست و نسل مسیحیان به زودی منقرض و جا برای جامعه‌ای نوین و کامل باز خواهد شد.

با این وجود، کمونیزم دیگر جاذبه‌اش را از دست داده است. کمونیست‌ها بازندگانی بیش نیستند. جامعه نوین و کامل تبدیل به یک آرمان شهر شده است. از سوی دیگر، کلیسا رشد کرده. مسیحیان ضعیف به چنان ایمانداران قوی‌ای

مبدل شده‌اند که تعالیم بی‌خدایان نمی‌تواند ایمانشان را نابود نماید. مسیحیان به اصطلاح ترسو به آدم‌هایی لبریز از امید، خوشی و قدرت تغییر ماهیت داده‌اند. جامعه امروز ترکیبی بد به خود گرفته است، در صورتی که کلیسای عیسای مسیح منتظر بازگشت شاه شاهان عیسی، خداوند ما است. «ایشان خم شده، افتاده‌اند و اما ما برخاسته، ایستاده‌ایم.» بر نام خداوند خدای مان توکل کنید و برخاسته با ما بایستید.

بیست و سوم آوریل

«خوب نیست که آدم تنها باشد» (پیدایش ۱۸:۲).

گوستاوا فیگوئه روا

درباره آدم‌هایی که برای اداره زندگی خود در تنهایی رنجها و مصایب بسیار کشیده‌اند، داستان‌های زیادی نوشته شده است. به کنت مونت کریستو فکر کنید که رنجهای مردی را به تصویر می‌کشد که در سلولی در یک دژ نفوذ ناپذیر زندانی شد و سال‌های بسیاری از عمر خود را در تنهایی و انزوای کامل گذراند یا راینسون کروزوئه را در خاطر بیاورید که داستان تلاش‌های مردی برای زنده ماندن در یک جزیره است و یا جزیره گنج را که داستان مردی را بازگو می‌کند که در جزیره‌ای عاری از سکنه رها شد. ما از خواندن این کتاب‌ها لذت می‌بریم و شخصیت‌های داستانی را که برای بقای خود تلاش کردند و به رغم شرایط نامطلوب و مشکلات عدیده در حالی که احساس فراموش شدگی و تنهایی می‌کردند موفق شدند را می‌ستاییم. با این وجود، احساس تنهایی کردن بدین معنا نیست که شما هیچ همراه و هم صحبتی ندارید. انسان می‌تواند در میان جماعتی بزرگ زندگی کند و باز به شدت احساس تنهایی نماید. کلام خدا برای امروز به ما می‌گوید: «خوب نیست که آدم تنها باشد.» خداوند از ما می‌خواهد که نسبت به کسانی که تنها، فراموش شده و بی‌کس هستند، توجه نشان دهیم.

بیاید امروز برای ایشان دعا کنیم، به ویژه برای آنانی که به خاطر ایمانشان به عیسای مسیح در زندان به سر می‌برند. بیاید برای ایمانداری که تک و تنها در روستایی مسلمان نشین استوار مانده است، دعا نماییم. بیاید برای شخصی که در همسایگی‌مان زندگی می‌کند و هیچ دوستی ندارد یا برای کسی که اندوه یا درد بزرگی را تحمل می‌کند، هر کاری که از دستمان بر می‌آید انجام دهیم. در هنگامه نیاز ما می‌توانیم برای آنها منشأ برکت باشیم.

بیست و چهارم آوریل

«البته با تو خواهم بود» (خروج ۱۲:۳).

گوستاوا فیگوئه روا

بسیاری از مردان بزرگ خدا تنهایی را تجربه کرده‌اند. در روزهای آینده نگاهی دقیق‌تر به زندگی برخی از این مردان میندازیم. موسی یکی از این مردان بود. در حالی که او را در شرایطی به یاد می‌آوریم که رو در رو با خدا سخن می‌گفت، بد نیست بدانیم که در همین کتاب مقدس نشان داده شده که او مردی بسیار تنها بوده است. موسی از همان دوره نوزادی زمانی که در سبد خوابیده بود تا زمانی که برای دیدن سرزمین موعود از کوه نبو بالا می‌رفت، مردی تنها بود. هر چند در کاخ سلطنتی زندگی می‌کرد، باز تنها بود، چون دلش با قوم خودش، اسرائیل بود. زمانی که در بیابان گوسفندان را به چرا می‌برد هم تنها بود و چهل سال در تبعید به تنهایی بسر برد.

در یکی از همین ایام تنهایی، که وی مشغول چرانیدن گله گوسفندان در گوشه‌ای دوردست از بیابان بود، فرشته خداوند بر وی ظاهر گشت. حتما موسی بارها و بارها با خود اندیشیده بود که مرد تنهایی است، که خدا فراموشش کرده و... اما او هرگز تنها نبود. خداوند وی را هرجا که می‌رفت همراهی می‌کرد. تجربه موسی در پای بوته مشتعل چنان در ضمیرش حک شد که وی اقرار نمود: من هرگز به تنهایی سلوک نمی‌کنم. چه ما حضور خدا را تجربه بکنیم، و چه در تنهایی در بیابان راه برویم، کلام خدا می‌گوید: «البته با تو خواهم بود امروز و همیشه.»

بیست و پنجم آوریل

«در نخستین دفاع من، هیچ کس به پشتیبانی از من برخاست، بلکه همه مرا وانهادند... اما خداوند در کنار من ایستاد و مرا نیرو بخشید» (دوم تیموتاؤوس - ۱۶:۴-۱۷).

گوستاوا فیگوئه روا

آیا لحن نومیدانه‌ای که در پس این کلمات پولس پنهان است، می‌شنوید؟ و به راستی هم چنین بود. او اگر نگوییم هزاران، دست کم صدها نفر را به سوی خداوند هدایت کرده بود. کلیساها تأسیس و خداوندی عیسای مسیح را اعلام نموده بود و انجیل را در بسیاری از شهرها و کشورها موعظه کرده بود. اصلاً همین کارها منجر به دستگیری و زندانی و محاکمه شدنش گردیده بود. حتماً زمانی که پولس وارد تالار دادگاه می‌شده، به پیرامون خود نگاهی انداخته تا شاید یک دوست، یک مسیحی بیابد که در مکان تماشاچیان نشسته است، اما هیچ کس را ندید. باید لحظه بسیار ناامید کننده‌ای بوده باشد. در زمانی که وی بیش از هر وقت دیگر به وجودشان نیاز داشت، همه غایب بودند.

در واقع، قضیه از غیبت هم بدتر بود. نه تنها غایب بودند، بلکه به حال خود رهائش کرده بودند. انسان می‌تواند برای عدم حضورش در تالار دادگاه بهانه‌هایی بیابد. شاید ضریب خطر بالا و سایر گرفتاری‌ها دست به دست هم داده بودند تا کسی در دادگاه حاضر نشود و یا اصلاً در خانه برای پولس در دعا باشد، اما «همه مرا وانهادند» دیگر امری داوطلبانه است. آنان خودشان خواستند کاری به کار پولس نداشته باشند. ما که در کشورهایی زندگی می‌کنیم که ناگزیریم هرازگاه در دادگاه حاضر شویم، اغلب احساسی شبیه احساس پولس داریم. فراموش شده، و حتی وانهاده شده. «اما خداوند در کنار من ایستاد و مرا نیرو بخشید.» این تجربه عالی بار مسئولیت را از دوش ما بر نمی‌دارد. ما هم سهمی داریم که باید با میل و رغبت انجام دهیم. و بدین ترتیب برادر تنهایی را که در احتیاج است، تشویق و دلگرم نماییم.

بیست و ششم آوریل

«کمتر هستیم از جمیع لطف‌ها و از همه وفایی که با بنده خود کرده‌ایم» (پیدایش ۳۲: ۱۰).

گوستاوا فیگوئه روا

من زیاد به یعقوب علاقه‌ای ندارم. او همواره در نظر من آدمی دروغگو، فریبکار و کلاه بردار است. به راستی مردی بود کمتر از جمیع لطف‌ها و از همه وفایی که خدا با وی کرده بود. با این وجود، این دقیقاً کاری بود که خدا در حق یعقوب کرده بود. بیایید به جای نگرستن به لغزش‌های یعقوب، به نیکویی خدا نگاه کنیم و این نکته را دریابیم که ما که چندان هم از یعقوب بهتر نیستیم، نیز می‌توانیم همان نیکویی پدر عزیزمان را تجربه نماییم.

زمانی که یعقوب، پس از دروغ گفتن به پدر پیر و نابینایش و بعد از اغفال نمودن برادرش داشت از خانه می‌گریخت، در مکانی توقف کرد «... زیرا آفتاب غروب کرده بود...» (پیدایش ۲۸: ۱۱). «... یکی از سنگهای آنجا را گرفته، زیر سر خود نهاد و در همان جا بخسید. و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می‌کنند. در حال، خداوند بر سر آن ایستاده می‌گوید: «من هستم یهوه، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق... و اینک من با تو هستم و تو را در جایی که روی، محافظت فرمایم...»

چه تجربه‌ای. یعقوب تنها بود (و به زعم ما حش هم همین بود!) اما همچنان فرشتگان و حضور خود خدا همراهیش می‌کردند. از این روست که وی گواهی می‌دهد که: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم» (پیدایش ۲۸: ۱۶). وقتی می‌خوانم که: «و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می‌کنند...» (پیدایش ۲۸: ۱۲) تکان می‌خورم. نخست در ذهنمان فرشتگان را چنین مجسم می‌نماییم که از آسمان (از حضور خدا به نزد یعقوب) فرود می‌آیند، اما این طور نبود. آنها از پیش در کنار یعقوب دروغگوی فریبکار و کلاه‌بردار بودند. نه برای اینکه بر اعمالش مهر تأیید بزنند، بلکه چون خداوند فرمود: «تو را رها نخواهم کرد...» وفاداری او عظیم است.

بیست و هفتم آوریل

«و آقای یوسف، او را گرفته، در زندان... انداخت و آنجا در زندان ماند. اما خداوند با یوسف می‌بود» (پیدایش ۲۱-۳۹: ۲۰).

گوستاوا فیگوئه روا

اگر در جهان یک نفر بود که می‌توانست در مورد نقشه‌هایی که خدا برای زندگیش کشیده بود شک کند، او کسی نبود

جز یوسف. برادرانش وی را فروخته بودند؛ در دیار غریب به زندانش افکنده بودند؛ در یک کلام مردی بود بدون آینده، اما این مرد جوان به رغم همه اینها به خدا وفادار ماند. در زمان وسوسه استوار ایستاد و بهایش را نیز پرداخت: زندان. به زبان انسانی خدا پاداش وفاداری یوسف را اینگونه داد. فهمیدن راه‌های خدا خیلی دشوار می‌نماید. البته برای ما که پایان داستان را می‌دانیم، درک موضوع آسان است، اما یوسف از نتیجه نهایی خبر نداشت. تنها چیزی که وی تجربه می‌کرد، درد بود و غم و مجازات، اما یوسف سلول زندان خود را به مکان پرستش تبدیل نمود. «آنجا در زندان ماند، اما خداوند با یوسف می‌بود.»

این خیلی محتمل و طبیعی است که شما هم در شرایطی قرار گرفته باشید که احساس تنهایی، شکست و بی پشت و پناهی کرده باشید. لابد به این نتیجه رسیده‌اید که موقعیت شما برای هیچ کس اهمیتی ندارد. اما به یاد داشته باشید: خدایی که با یوسف بود، شرایط هرچه که باشد، امروز با شما نیز هست.

بیست و هشتم آوریل

«رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواست» (اول پادشاهان ۱۹:۴).

گوستاوا فیگوئه روا

از چکاد پیروزی، به قعر نومیدی. این تجربه ایلیا بود و غالب ما نیز چنین تجربه‌ای را در زندگی خود داشته‌ایم. «الیاس انسانی بود همچون ما» (یعقوب ۱۷:۵). او در کوه کرمل تنها شاهد قدرت خدا بود. آتش به طرزی معجزه آسا از آسمان فرود آمد. ایزابل به جای اینکه در پیشگاه خدا توبه کند، خشمگین شد. «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو (ایلیا) را مثل یکی از ایشان (کاهنان کشته شده) نسازم، ایلیا از تهدیدهای ۸۵۰ نبی بعل و اشیره نترسید، اما از تهدید یک زن وحشت کرد.

او چنان دل افسرده بود که آرزوی مرگ کرد. دست کم این چیزی است که وی بر زبان آورد، اما آیا به راستی آنچه که وی می‌خواست مرگ بود؟ اگر چنین بود، تنها کافی بود خود را به ایزابل بنمایاند. ایزابل با کمال میل حاضر بود وی را به آرزویش برساند. «الیاس انسانی بود همچون ما»، هم لذت پیروزی را می‌شناخت و هم درد شکست را تجربه می‌کرد، اما خداوند هنوز با او کارهای دیگری داشت. «روانه شده به راه خود... برگرد.» اکنون زمان غرغر و شکایت نیست. بیایید برخیزیم و آنچه را که خدا انتظار انجامش را از ما دارد، انجام دهیم.

بیست و نهم آوریل

داوود در این مزمور زیبا از خدا به خاطر رهایی‌بخش از دست دشمنانش و به ویژه شاتول پادشاه تشکر می‌کند. این خدای بزرگ همواره در گذشته مددکار بوده است. داوود برای آینده نیز به او توکل و اعتماد می‌نماید.

داوود

«ای خداوند! ای قوت من! تو را محبت می‌نمایم. خداوند صخره من است و ملجا و نجات‌دهنده من. خدایم صخره من است که در او پناه می‌برم. سپر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من. خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس، از دشمنانم رهایی خواهم یافت. رسنهای موت مرا احاطه کرده، و سیلاب‌های شرارت مرا ترسانیده بود. رسنهای گور دور مرا گرفته بود و دامهای موت پیش روی من در آمده. در تنگی خود خداوند را خواندم و نزد خدای خویش استغاثه نمودم. او آواز مرا از هیکل خود شنید و استغاثه من به حضورش به گوش وی رسید» (مزمور ۱۸: ۱-۶).

سی‌ام آوریل

نکته‌های جالب توجه

طرز برخورد مسیحیان در زیر فشار

- شبان رومانیایی: «مسیحیان به میخ می‌مانند؛ هر چه محکم‌تر بر آنها بکوبید، در عمق بیشتری فرو می‌روند.

- نیژول سودانایته (Nijole Sudanaite) مسیحی تحت فشار روس، در پاسخ به این پرسش که آیا دوست دارد مهاجرت نماید یا نه: «ابدا. مأموریت من این است که در اینجا بمانم و از قوم خدا که در احتیاج شدید هستند، مراقبت نمایم.»
- بانوی واعظ جوان چینی در پاسخ به این پرسش که اگر به خاطر موعظه کردن گرفتار شود چه خواهد کرد: «این راه صلیب است.»
- وونگ مینگ دائو از چین: «ما در نبرد روحانی، سربازان زیر پرچم عیسای مسیح هستیم. فقط می‌توانیم پیشروی کنیم و عقب‌نشینی برایمان معنایی ندارد.»
- گالینا-از سیبری: «همه رنج‌های من ارزش پیدا خواهد کرد اگر به خاطر مسیح حتی به یک نفر رسیدگی و خدمت نمایم.»
- ضرب المثل: «صلیب‌ها نردبان‌هایی هستند که سر به آسمان کشیده‌اند.»
- «هر که جان خود را به خاطر من از دست بدهد، آن را حفظ خواهد کرد،» (متی ۱۰: ۳۹).

نویسندگان این ماه

مهدی دیباج از ایران هنگامی که این کتاب در حال گردآوری بود، مهدی دیباج نه سال بود که در زندان به سر می‌برد. وی در اوایل ۱۹۹۴ آزاد شد، اما شش ماه بعد به قتل رسید. دفاعیه دادگاه او برای شکل‌گیری بخشی از این کتاب از نو ویرایش شده و مورد استفاده قرار گرفته است.

اول مه

«... خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب مرد...» (یوشع ۱:۱).
نو بعد از این امور واقع شد که یوشع بن نون، بنده خدا...، مرد» (یوشع ۲۴:۲۹).

یوشع

کتاب یوشع با عبارت «یوشع، خادم موسی» آغاز می‌شود و با عبارت «یوشع، بنده خدا» پایان می‌یابد. یوشع با میل و رغبت خدمت انسان‌ها را بر عهده گرفت و همین وی را زبده‌گی و صلاحیت بخشید تا بتواند خادم ویژه خداوند شود. خادم بودن، جنبه‌ای بسیار خاص از زندگی یوشع را تشکیل می‌داد. بسیاری از مسیحیان دوست دارند به خدا خدمت نمایند، اما نه به یکدیگر. بحث و مشاجره میان شاگردان عیسی بر سر این بود که کدام یک بزرگتر است. مسیح به درستی متوجه مشکل دنیوی آنها شده بود. آن کسی از شما نزد خدا حرمت بیشتری خواهد داشت که بخواند کوچکترین باشد. این سخن در مورد یوشع نیز مصداق دارد. وی دوره‌ای طولانی را صرف آمادگی خود نمود. خدمت انسانها را کردن برچسب قیمتی دارد که همیشه بدان ضمیمه است. اگر دوست نداریم قیمتش را بپردازیم، هیچ وقت خادم راستین خدا هم نخواهیم شد.

راز کامیابی یوشع را می‌توان در خروج ۳۳:۱۱ جست. «و خداوند با موسی روبرو سخن می‌گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو برمی‌گشت، اما خادم او یوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی‌آمد.» یوشع به ماندن در حضور خدا دلخوش بود. راه رفتن یوشع با خدا در خلوت (که در اشتیاقش به خدمت کردن به موسی آشکار بود!) وی را برای رهبری بسیار ویژه‌اش آماده کرد. یوشع بنده خدا، برده به دنیا آمده بود، برای خدمت پرورش یافت ولی برای رهبری برگزیده شد. آیا شما هم دوست دارید همین راه را طی کنید؟

دوم مه

«پس عمالیق آمده، در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند و موسی به یوشع گفت: «مردان برای ما برگزین و بیرون رفته، با عمالیق مقابله نما و بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته، بر قله کوه خواهم ایستاد» (خروج ۱۷:۸-۹).
«و واقع شد که چون موسی دست خود را برمی‌افراشت، اسرائیل غلبه می‌یافتند و چون دست خود را فرو می‌گذاشت، عمالیق چیره می‌شدند. و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته، زیرش نهادند که بر آن بنشینند. هارون و حور، یکی از این طرف و دیگری از آن طرف دست‌های او را برمی‌داشتند و دست‌هایش تا غروب آفتاب برقرار ماند و یوشع عمالیق و قوم او را به دم شمشیر منهزم ساخت» (خروج ۱۷:۱۱-۱۳).

یوشع

در این فصل است که یوشع برای نخستین بار در کتاب مقدس ظاهر می‌شود. مرد جوانی که در جنگ میان اسرائیل و عمالیق به فرماندهی سپاه گماشته شده است. یوشع یکی از جوان‌ترین سرداران بود که در سپاه اسرائیل خدمت کرده بودند. ژنرال داگلاس مک‌آرتور نام یوشع را در فهرست بزرگترین سرداران تاریخ جهان آورده است. از میان کتاب‌های کتاب مقدس، کتاب محبوب پرنسپل‌تئودور روزولت کتاب یوشع بود. پیشتر در نخستین برخوردمان با یوشع، شاهد اصلی روحانی در پادشاهی خدا بودیم: نه به قوت، نه به قدرت، بلکه به روح من. دست‌ها به سوی تخت خداوند بلند شده بود (خروج ۱۷:۱۶).

این امر از انسان رفع مسؤولیت نمی‌کند. یوشع همچنان می‌بایست در وادی با دشمن پیکار می‌کرد، اما راز موفقیت را باید در نبرد روحانی یافت. دست‌ها به سوی خدا بالا برده شد. «اعانت من از جانب خداوند است» (مزمور ۱۲۱). چنان بکوشید که گویی همه چیز به شما بستگی دارد. چنان دعا کنید که گویی همه چیز به خدا وابسته است.
Ora et Labora - دعا کنید و بکوشید.

سوم مه

«قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش، زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو، با توسل» (یوشع ۹:۱).

یوشع

«قوی و دلیر باش.» این کلمات چهار بار در فصل نخست کتاب یوشع تکرار شده‌اند. این تنها یک معنی می‌تواند داشته باشد: یوشع می‌ترسیده و نیاز به دلگرمی داشته است، اما وقتی به این فکر می‌کنیم قدری عجیب به نظر می‌آید. اگر فقط از یک نفر انتظار ترس نمی‌رفت، آن یک نفر یوشع بود. مگر نه اینکه او جوان‌ترین سردار لشکر اسرائیل بود. مگر نه اینکه او و کالیب تنها جاسوسانی بودند که پس از تجسس در سرزمین موعود، با گزارش مثبت از مأموریت بازگشتند.

در حالی که ده جاسوس دیگر از ترس داشتند قالب تهی می‌کردند، یوشع و کالیب سرشار از ایمان و دلیری بودند، اما اکنون چنین به نظر می‌رسد که ترس بر یوشع چیره شده است. با این وجود، این نه ترس از انسان بود که یوشع را می‌آزرد و نه ترس از خطر یا پا گذاردن به میدان کارزار. یوشع از مسؤولیت روحانی خطیری که بر دوش‌هایش گذاشته شده بود، می‌ترسید: هدایت قوم اسرائیل به سرزمین موعود کار کوچکی نبود. این مسؤولیت یوشع را مرعوب ساخته بود. او از چنین وظیفه‌ای می‌هراسید. از این روست که خداوند بارها با گفتن: «یهوه خدای تو، با توس» وی را دلگرم می‌سازد.

آنگاه است که دیگر هیچ دیواری آنقدر بلند و هیچ غولی آنقدر قوی هیکل نیست که وی بر آنها چیره نگردد. آیا در زندگی شما هم دیوارها یا غول‌هایی وجود دارند؟ آیا شما هم مانند یوشع احساس ضعف و کوچکی می‌کنید؟ امروز خداوند به شما می‌گوید: «قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو، با توس».

چهارم

... «آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟» گفت: «نی...» پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به وی گفت: «آقایم به بنده خود چه می‌گویدی؟» (یوشع ۵: ۱۳ و ۱۴).

یوشع

یوشع کمی پیش از نخستین رویارویی‌اش با اریحا، ملاقاتی بسیار عجیب داشت. او تازه به رهبری قوم اسرائیل فراخوانده شده بود و اکنون سردار لشکر خداوند از او می‌خواست تا رهبری‌اش را تسلیم وی کند. بلوغ روحانی یوشع از اینجا ثابت می‌شود که وی ترجیح داد در لشکر خدا معاون فرمانده باشد تا در لشکر خودش فرمانده مطلق. هنگامی که از آن مرد پرسید که آیا با اسرائیلی‌هاست یا با دشمنان، آن مرد پاسخ داد: «هیچ کدام.» در واقع منظور فرشته خداوند از بیان این حرف آن بود که: «من برای جانبداری از کسی به اینجا نیامده‌ام. آمده‌ام تا زمام امور را در دست بگیرم.»

هر کس که با میل باطنی رهبری را به خدا واگذار نماید، این را شخصا تجربه خواهد کرد که هیچ دیواری آنقدر بلند، هیچ رودی آنقدر عمیق و هیچ مشکلی آنقدر بزرگ نیست که وی از پششان برنیاید. آیا رودخانه‌ای هست که گمان می‌کنید توان عبور از آن را ندارید؟ آیا کوهستانی هست که نمی‌توانید از درونش نقب بزنید؟ خدا در انجام امور ناممکن تخصص دارد. او کارهایی می‌کند که هیچ کس را یارای انجامش نیست.

پنجم

«با ایمان بود که دیوارهای اریحا پس از اینکه قوم هفت روز دور آن گشتند، فرو ریخت» (عبرانیان ۱۱: ۳۰).

یوشع

پس از اینکه یوشع داوطلبانه رهبری سپاه خود را به سردار لشکر خداوند تسلیم نمود، چندین فرمان عجیب و غریب دریافت کرد. «دور شهر بگردید.» «هفت کاهن پیش تابوت، هفت کرنای یوبیل بردارند.» «صدا نزنید و آواز شما شنیده نشود، بلکه سخنی از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که صدا کنید.» این فرمان‌های نظامی اصلا معمولی نیستند. یک ارتش هیچ وقت خودش را در برابر دیدگان دشمن به نمایش نمی‌گذارد. شما هیچ وقت از افسران امور دینی ارتش نمی‌خواهید که در حالی که کتاب مقدس‌هایشان را تکان می‌دهند، در خط مقدم جبهه قدم

بزنند. این فرمان‌ها خیلی غیر منطقی، غیر حرفه‌ای و غیر نظامی به نظر می‌رسند. طریق خدا برای انجام امور غالباً بی‌علت می‌نمایند. یوشع باید یاد می‌گرفت که این جنگ او نیست که روش‌های خودش را در آن پیاده کند، بلکه جنگ خداست و خدا هم روش‌های خودش را دارد. واکنش او به فرمان‌های مزبور اطاعت بدون قید و شرط بود. ایمانی که در اطاعت از کلام خدا نمایان می‌گردد، همیشه کلید پیروزی است و لحظه پیروزی هم از راه رسید، چرا که یوشع و قومش کاملاً بر خدا توکل نمودند. شما هم وقتی در زندگی با «اریحا»یی رو به رو می‌شوید، می‌توانید انتظار فروریختن دیوارها را داشته باشید؛ به شرط آن که بر خدا و طریق‌هایش برای فرو نشاندن موقعیت‌های بحرانی توکل نمایید.

ششم

«پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود... اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود» (یوشع ۱۵:۲۴).
«پس الان خدایان غیر را که در میان شما هستند دور کنید و دل‌های خود را به یهوه، خدای اسرائیل، مایل سازید» (یوشع ۲۳:۲۴).

یوشع

یوشع باری دیگر قوم را مورد خطاب قرار داد. امانتداری و رهایی خدا را بدیشان یادآوری کرد، اما در خلال پیام وداع خویش بر فیض خدا تأکید ورزید. «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ... من دادم، ... من بیرون آوردم، ... من هلاک ساختم، ... من رهنیدم.» حتی یک بار هم یوشع از دستاوردهای خودش حرفی نمی‌زند، چرا که وی به سادگی بر این واقعیت معترف بود که دست خدا در همه امور دخیل بوده است. او قومش را برای پیروی از خدا به چالش گرفت. خودش را به عنوان نمونه معرفی کرد: «اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود.» هرآنچه را که موعظه می‌کرد، در عمل نیز خود به کار بست. او تصمیم خود را گرفته و سنگ‌هایش را با خود واکنده بود: ما خداوند را خدمت خواهیم کرد.

مردم پاسخ دادند: «یهوه را عبادت خواهیم نمود.» تنها این زمان بود که یوشع ایشان را به چالش گرفت تا صدق گفتار خویش را در عمل ثابت نمایند. «خدایان غیر را... دور کنید.» تنها زمانی می‌توانیم به طور کامل خدا را خدمت نماییم که خدایان غیر و بت‌ها را از خود دور کرده باشیم! بتهایی از هر نوع و شکلش را هر خدای دروغین مانعی بزرگ در سر راه برقراری ارتباط کامل با خداست. باید بهایی پرداخت. پاداشی در انتظار است: راه رفتن با خدا به سوی سرزمین موعود.

هفتم

«خدایی که در گذشته آمد و با خود رهایی به ارمغان آورد، در آینده نیز همین کار را خواهد کرد، زیرا او خدایی زنده است. خداوند زنده است و صخره من متبارک باد و خدای نجات من متعال!» (مزمور ۱۸:۴۶).

داوود

«و اما خدا، طریق او کامل است و کلام خداوند مصفا. او برای همه متوکلان خود سپر است، زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخره‌ای غیر از خدای ما؟ خدایی که کمر مرا به قوت بسته و راههای مرا کامل گردانیده است. پای‌های مرا مثل آهو ساخته و مرا به مقام‌های اعلای من بر پا داشته است. دست‌های مرا برای جنگ تعلیم داده است، که کمان برنجین به بازوی من خم شد. سپر نجات خود را به من داده‌ای. دست راستت عمود من شده و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است. قدم‌هایم را زیرم وسعت دادی که پای‌های من نلغزد،» (مزمور ۱۸:۳۰-۳۶).

هشتم

«آنان را که در زندانند به یاد داشته باشید که آزار می‌بینند، چنانکه گویی خود نیز جسماً رنج می‌کشید» (عبرانیان ۳:۱۳).

مهدی دیاج

این روزها در هر گوشه‌ای جشنی برپاست. مردم بیرون سالگرد پیروزی انقلاب را جشن می‌گیرند و تو پسر، هفدهمین سالگرد تولدت را جشن گرفته‌ای. من هم اینجا، درون سلول زندانم، چهل و سومین سالگرد مسیحی شدنم و ورودم به هشتمین سال آزمایش ایمانم به عیسای مسیح خداوند را جشن گرفته‌ام. در درون قلبم شور و شادی برپاست. خدای محبوبم را بسیار شکر می‌کنم که مرا شایسته این به حساب آورد که گذاشت به خاطر محبت و ایمانم به خداوند عیسای مسیح، بیشتر از هفت سال در زندان بمانم. از برادران و خواهران مسیحی‌ام هم سپاسگزارم که با دعاها و محبت‌هایشان مرا مورد حمایت قرار دادند، بایسته است که همه پیروزی از آن خداوند باشد. پیروزی از توست، عیسای زنده؛ فرزند خالق، مارا رهاننده.

نهم مه

«اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش را بگیرد و از پی من بیاید، زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد، اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت» (متی - ۱۶: ۲۴-۲۵).

مهدی دیاج

روزی یکی از نگهبانان زندان از من پرسید: «آیا عیسای مسیح می‌داند که اینجا، در زندان یکی را دارد که عاشقش است؟» به او گفتم: «عیسای مسیح، خداوند ما در سراسر جهان میلیون‌ها عاشق دارد. کسانی که آرزو دارند زندگی‌شان را فدای او سازند. من هم آرزو دارم یکی از آنها باشم.» چقدر شیرین است که روزی زندگی من فدای او بشود. آنگاه روحم با شادمانی و پاکی به سوی عیسی پر خواهد کشید. پسر عزیزم، نمی‌خواهم از تو مخفی کنم که همیشه به مسیحیانی که در طول تاریخ کلیسا برای خداوندان عیسای مسیح شهید شده‌اند، غبطه می‌خورم. چون برای یک مسیحی ترک گفتن این جهان با مرگ طبیعی، یک ضایعه است. برای ما چه امتیازی بزرگتر از این که برای خداوندان زندگی کنیم و برای او نیز بمیریم. و من آماده‌ام که به خاطر نام خداوندان عیسای مسیح، نه تنها در زندان بمانم، بلکه زندگی را از دست بدهم، زیرا برای من زندگی فرصتی است برای خدمت به مسیح و مرگ، موقعیتی بهتر برای بودن با مسیح.

دهم مه

«تو را هرگز و نخواهم گذاشت، و هرگز فراموش نخواهم کرد» (عبرانیان ۱۳: ۵).

مهدی دیاج

عیسی فرمود: «زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد، اما هر که به خاطر من جان خود را نجات دهد، آن را باز خواهد یافت» (متی ۱۶: ۲۵). هر مسیحی باید برای تقدیم چنین قربانی به خدا، که با آتش سختی‌ها و رنج‌ها پاک می‌شود، مشتاق باشد. «چه برای همین فراخوانده شده‌اید، زیرا مسیح برای شما رنج کشید و سرمشقی گذاشت تا بر آثار قدم‌های وی پا نهید» (اول پطرس ۲: ۲۱).
قلبم شاد است، چون با عیسی راه روم
پشت بر جهان و رویم بر صلیب
در پی عیسی هر روزه

او هرگز ما را و نخواهد گذاشت. هرگز فراموشمان نخواهد کرد. این آرزوی هر پدر و فرزندی است که با هم راه بروند. خدا هم آرزومند است که ما با وی راه برویم؛ یعنی از وی اطاعت نماییم. «من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو.» دو نفر تنها زمانی می‌توانند با هم راه بروند که با هم توافق داشته باشند. در موکب ظفر مسیح، پیش رویم با قوت خدا.

یازدهم مه

«خدا ملجا و قوت ماست و مددکاری که در تنگی‌ها فوراً یافت می‌شود. پس نخواهیم ترسید، اگرچه جهان مبدل گردد و کوه‌ها در قعر دریاها به لرزش آید» (مزمور - ۴۶: ۱-۲).

مهدی دیاج

خدا در داستان دوستان دانیال در تون آتش، به ما حقیقت روحانی مهمی را می آموزد: اگر می خواهیم با خداوندان از نزدیکتر راه برویم، باید حاضر باشیم به میان آتش برویم، چون آنجا امن ترین جا برای ماست. نه تنها جوراب هایمان نخواهند سوخت، بلکه حتی لباس هایمان هم بوی آتش نخواهند گرفت. خدا را شکر می کنم که در طی این هفت سالی که به خاطر ایمانم در زندان بوده ام، خداوند عیسی مسیح به طرزی عالی قوت من بوده است. نه تنها می توانم از نزدیک با وی در میان آتش راه بروم، بلکه به پیش هم می روم.

او در میان آب و آتش هدایت کند

ما را در راه صلیب هدایت نماید.

آری، خدا ملجا و قوت ماست و مددکاری که در تنگی ها فوراً یافت می شود.

دوازدهم مه

«مبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می شود» (مزمور ۸:۳۴).

مهدی دیاج

گذشتن از عرض جاده های شلوغ و پر رفت و آمد و همراه با وزش باد شدید، تجربه ای ترسناک است. یک کودک حتماً از آن بسیار خواهد ترسید و فریاد خواهد زد: «بابا، بغلم کن، بغلم کن.» ما نیز در سلوکمان با خدا غالباً همین توفان ها و خطرات را تجربه می کنیم. گاهی فشارها چنان شدیدند که پیش رفتن دیگر غیر ممکن به نظر می رسد. در چنین توفان هایی، طرز برخورد ما چه باید باشد؟ آیا امیدی یا کمکی از جانب خدا وجود دارد؟ خداوند می گوید: «در روز تنگی مرا بخوانید، شما را رهایی خواهم بخشید و شما مرا حمد خواهید گفت.» آری، می توانیم همه بارهایمان را بر دوش او بگذاریم، زیرا او مراقب ماست. او هر روزه متحمل بارهای ما می شود.

سیزدهم مه

«بپشید و ببینید که خداوند نیکوست. خوشا به حال شخصی که که بدو توکل می دارد» (مزمور ۸:۳۴).

مهدی دیاج

در روزهای تنگی آموخته ام که دعا کنم، گوش دهم، شکرگزاری کنم.

• دعا کردن

«مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛ مرا زیر سایه بال خود پنهان کن، از روی شیرینی که مرا خراب می سازند، از دشمنان جانم که مرا احاطه می کنند» (مزمور ۸:۱۷-۹).

• گوش دادن

«باز ایستید و بدانید که من خدا هستم» (مزمور ۱۰:۴۶). «خوب است که انسان امیدوار باشد و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد» (مراثی ۲۶:۳).

• شکرگزاری کردن

«چون خداوند را طلبیدم مرا مستجاب فرمود و مرا از جمیع ترس هایم خلاصی بخشید. به سوی او نظر کردند و منور گردیدند و روی های ایشان خجل نشد. این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را از تمامی تنگی هایش رهایی بخشید. فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان او است. اردو زده، ایشان را می رهند. بپشید و ببینید که خداوند نیکو است» (مزمور ۸۴:۳۴-الف).

چهاردهم مه

داوود خدای آفرینش را تکریم می نماید. خدا جلال خود را در آفرینشش آشکار ساخته است، اما نه فقط در آفرینش. از همه مهمتر خدا از طریق کلامش با ما سخن می گوید. مشاهده عظمت خدا در طبیعت و در کلامش، داوود را به دعایی رهنمون می شود: عظمت تو از طریق زندگی من نیز دیده شود.

داوود

«آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دستهایش خبر می‌دهد. روز سخن می‌راند تا روز و شب معرفت را اعلان می‌کند تا شب. سخن نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی‌شود. قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون. خیمه‌ای برای آفتاب در آنها قرار داد؛ شریعت خداوند کامل است و جان را برمی‌گرداند؛ شهادت خداوند امین است و جاهل را حکیم می‌گرداند. فرایض خداوند راست است و دل را شاد می‌سازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن می‌کند. ترس خداوند طاهر است و ثابت تا ابدلاباد. احکام خداوند حق و تماما عدل است. سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد، ای خداوند که صخره من و نجات‌دهنده من هستی» (مزمور ۵۱: ۱۹-۱۴ و ۹۷-۱۴).

پانزدهم مه

«همه نگرانی‌های خود را به او بسپارید زیرا او به فکر شما هست» (اول پطرس ۵: ۷)

مهدی دیباج

برای بچه‌ای کوچک چقدر شادی‌آفرین است که روی شانه‌های پهن و نیرومند پدرش بنشیند. او از آن بالا رفت و آمد و کسب و کار مردم را در خیابان تماشا می‌کند. سرش گرم است و احساس امنیت می‌کند. هر وقت هم از چیزی بترسد، حلقه دستانش را دور گردن پدرش محکم‌تر می‌کند. او می‌داند که می‌تواند به پدرش تکیه کند. آیا وضعیت ما در برابر مسیح عیسی اینگونه نیست؟ او نیز در روز تنگی ما را زیر ستر خود پنهان می‌سازد.

«آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است، زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود. در باره خداوند می‌گوییم که او ملجا و قلعه من است و خدای من که بر او توکل دارم» (مزمور ۹۱: ۱ و ۲). پدر سرمدی ملجای ماست. بازوان ابدی او از ما حمایت می‌نماید. شرایط ما هر چه می‌خواهد باشد، او همواره ملجای ماست. در خلال این نه سال گذشته که به خاطر عشقم به او در زندان بوده‌ام، بارها و بارها از تجربه بازوان نیرومند و حمایتگر وی غرق شادی شده‌ام. به خدا ایمان داشته باشید.

شانزدهم مه

«هر آینه کوه‌ها زایل خواهد شد و تل‌ها متحرک خواهد گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید. خداوند که بر تو رحمت می‌کند این را می‌گوید» (اشعیا ۵۴: ۱۰).

مهدی دیباج

خدای قادر مطلق نه تنها قدرت راه رفتن با خودش و به پیش رفتن یا بالا رفتن با خودش را به ما می‌دهد، بلکه قدرت این را هم می‌دهد تا با او پایین برویم و وارد وادی نبرد گردیم یا باید اینطور بگوییم: شاید من به سوی او به بالا بروم، اما او به سوی من پایین می‌آید. می‌توانم در جایهای آسمانی، روی «شانه‌های پهن» او بنشینم. او هم در وادی نبرد کنار من زانو می‌زند و دستان مرا نگاه می‌دارد. هرچه او را آن بالاها بیشتر ملاقات نمایم. امداد او را این پایین بیشتر تجربه خواهم نمود. کوه‌های زندگی ممکن است زایل شوند، دردهای جدایی از خانواده عزیزم شاید مرا رنج بدهد، شاید سلول زندان تاریک باشد، اما احسان او نسبت به من زایل نخواهد شد و محبت او نسبت به من هر روز شدیدتر و نیرومندتر خواهد گردید.

هفدهم مه

«چنانکه گل در دست کوزه‌گر است، همچنان شما در دست من می‌باشید» (ارمیا ۱۸: ۶).

مهدی دیباج

خدا فیض خود را به انسان فروتن عطا می‌کند.
در کوره آتش است که طلا ناب و خالص می‌گردد.
آنچه الماس را درخشان می‌سازد، برشها و مالش‌های پی در پی است.
در درجه حرارت بالاست که زنگار از ظرف زنگ زده جدا می‌شود و می‌سوزد.

برای ورود به پادشاهی آسمان باید از در تنگ بگذریم.
در مشکلات سخت است که مردان خدا ساخته می‌شوند.
خداوند، مرا چنین مردی بساز.

هجدهم مه

«از عقب و از پیش مرا احاطه کرده‌ای و دست خویش را بر من نهاده‌ای. اینگونه معرفت برایم زیاده عجیب است و بلند است که بدان نمی‌توانم رسید» (مزمور - ۱۳۹: ۵-۶).

مهدی دیاج

به راستی زیستن با خدا چه باشکوه است.
هر چه شب تاریکتر باشد، معنی‌اش آن است که به طلوع صبح نزدیکتر هستیم.
هر چه ابرها تیره‌تر باشند، باران زندگی بخشی که از آنها می‌بارد فراوان‌تر است.
هر چه راه باریکتر باشد، کمک‌های نامحدود خدا بیشتر می‌شود!
هر چه مشکلات بزرگتر باشند، آرامی‌ای که خداوند عطا می‌فرماید بیشتر خواهد بود. هر چه امواج دریا متلاطم‌تر شوند، هرگز نمی‌توانند آرامشی را که در اعماق آن حکمفرماست برهم بزنند.
توفان هر چقدر هم که سهمناک باشد، نمی‌تواند کوه را جابه‌جا نماید. آن دو نفری که به خداوند توکل نمایند، مانند کوهی هستند که هرگز جنبش نخواهند خورد.
کسی که در زیر سایه قادر مطلق زندگی می‌کند، هیچ وقت از گرما در عذاب نمی‌افتد.

نوزدهم مه

«زیرا همه وعده‌های خدا در مسیح «آری» است و به همین جهت در اوست که ما «آمین» را بر زبان می‌آوریم، تا خدا جلال یابد» (دوم قرن‌تیاں ۱: ۲۰).

مهدی دیاج

«جان من به تو چسبیده است و دست راست تو مرا تأیید کرده است» (مزمور ۸: ۶۳). «در کثرت اندیشه‌های دل من، تسلی‌های تو جانم را آسایش بخشید» (مزمور ۱۸: ۹۴). «به سلامتی می‌خسبم و به خواب هم می‌روم، زیرا که تو فقط ای خداوند مرا در اطمینان ساکن می‌سازی» (مزمور ۸: ۴). «حتی جوانان هم در مانده و خسته می‌گردند و شجاعان به کلی می‌فتنند، اما آنانی که منتظر خداوند می‌باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و در مانده نخواهند گردید» (اشعیا - ۴۰: ۳۰ - ۳۱). «ضعیفان را قوت می‌بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می‌نماید» (اشعیا ۲۹: ۴۰). خوشا به حال مسیحیان، زیرا ما فرزندان خدا هستیم. به خاطر رحمت‌هایش تا ابد ممنون او خواهیم بود. شب هنگام با قلبی شکرگزار فریاد شادی سر می‌دهم. «آنچه را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به هیچ اندیشه‌ای نرسیده، خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است. زیرا خدا آن را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته» (اول قرن‌تیاں ۲: ۹ و ۱۰).
چه خدای نیکویی! چه نجات‌دهنده باورنکردنی‌ای.

بیستم مه

«اگر زندگی می‌کنیم، برای خداوند است و اگر می‌میریم، آن نیز برای خداوند است. پس خواه زندگی کنیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم» (رومیان ۸: ۱۴).

مهدی دیاج

پسر عزیزم، آیا تاکنون برایت پیش آمده که تمام شب را گریه کنی؟ اما صبح فرا می‌رسد و شادی روان می‌شود. به زودی ثمره سختی‌هایی که در زندگی کشیدیم را خواهیم دید و سیر خواهیم شد. این امید ماست، امیدی مبارک که مسیح می‌آید و ما را به سوی چشمه‌های حیات بخش راهنمایی خواهد نمود. با تو بودن ای خداوند، همچون بهشت است. با روح تو زیستن شیرین و پرثمر است. در راه تو مردن، ای مسیح، خود حیات است. یک بار آنها پرسیدند: «در روز سختی و فشار چه خواهی کرد؟» پاسخ دادم: «با شادمانی به مشکلات خوشامد خواهم گفت، چون قوت هر چیز را

دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد.»
در موکب ظفر مسیح
پیش رویم با قدرت خدا
عطر معرفتش افشانیم
تا رسم نزد منجی ما.

بیست و یکم مه

این دعایی برای پادشاه است. ما هم می‌توانیم بگوییم: دعایی برای دولت. پولس در این باره در اول تیموتاؤوس - ۲: ۱
۳ می‌نویسد. او ما را تشویق می‌کند تا برای کسانی که در مسند قدرت نشسته‌اند و بر ما فرمان می‌رانند، دعا کنیم تا
بتوانیم زندگی آرام و آسوده‌ای را در کمال دینداری و وقار بگذرانیم.

داوود

«خداوند تو را در روز تنگی مستجاب فرماید. نام خدای یعقوب تو را سرافراز نماید. نصرت برای تو از قدس خود
بفرستد و تو را از صهیون تأیید نماید. جمیع هدایای تو را به یاد آورد و قربانی‌های سوختنی تو را قبول فرماید. موافق
دل تو به تو عطا فرماید و همه مشورت‌های تو را به انجام رساند. به نجات تو خواهیم سرایید و به نام خدای خود، علم
خود را خواهیم افراشت. خداوند تمامی مسألت تو را به انجام خواهد رسانید. الان دانسته‌ام که خداوند مسیح خود را
می‌رہاند. از فلک قدس خود او را اجابت خواهد نمود، به قوت نجات‌بخش دست راست خویش. اینان ارباب‌ها را و آنان
اسب‌ها را اما ما نام یهوه خدای خود را ذکر خواهیم نمود. ایشان خم شده، افتاده‌اند و اما ما برخاسته، ایستاده‌ایم. ای
خداوند نجات بده! پادشاه در روزی که بخوانیم، ما را مستجاب فرماید» (مزمور ۲۰).

بیست و دوم مه

«اما چون شما را تسلیم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگویید. در آن زمان آنچه باید بگویید به شما عطا خواهد
شد، زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شماست که به زبان شما سخن خواهد گفت» (متی ۱۰: ۱۹ و ۲۰).

دفاعیه مهدی دیباج - بخش نخست

از زمانی که مهدی دیباج مجبور شد در ایران مقابل قاضی حاضر شود، مدت زیادی نمی‌گذرد. دفاعیه‌ای که توسط
وی نوشته شده بود، در دادگاه قرائت شد. دفاعیه او به نمونه‌ای امروزی از دفاعیه پولس شبیه بود. در چند روز آینده
خلاصه شده این دفاعیه را بدون آنکه آن را در قالب کتاب بازنویسی نمایم، می‌آوریم. دفاعیه مزبور خود به اندازه
کافی گویاست.

«با نهایت فروتنی از داور آسمانها و زمین برای این فرصت گرانبها سپاسگزارم و با خضوع و خشوع برای او انتظار
می‌کشم تا مطابق وعده‌های خود مرا از این محاکمه رستگار فرماید. با عرض ادب، از حضور اعضاء محترم دادگاه هم
تمنا دارم به احترام نام خداوند با شکیبایی به عرایض توجه فرمایند. من ناچیز مسیحی هستم، گناهکاری که ایمان
دارم عیسای مسیح به خاطر گناهان من بر روی صلیب جان خود را فدا کرد و به وسیله رستاخیز و غلبه بر مرگ، مرا
در حضور خدای قدوس، عادل ساخت.

مسیح جرم گناهان ما را به بهای خون خود پرداخت و به ما حیات تازه بخشید... و به پاس این همه لطف، از این بنده
ناچیز خواسته نفس خود را انکار نمایم و جان بر کف پیرو او باشم و از مردم تترسم اگر جسم مرا می‌کشند. به من
تهمت ارتداد زده‌اند! در فقه اسلامی هم مرتد به کسی گفته میشود که به خدا، انبیا و معاد ایمان ندارند. ما مسیحیان
به هر سه ایمان داریم.» این نخستین بخش از دفاعیه دیباج است، پر از شجاعت و ایمان. این همان چیزی است که
خدا به همه کسانی که از نام مسیح عار ندارند، عطا خواهد کرد.

بیست و سوم مه

«بنابر خشنودی اراده خود، ما را از پیش تعیین کرد تا به واسطه عیسای مسیح از مقام پسرخواندگی او برخوردار
شویم» (افسیان ۵: ۱).

دفاعیه مهدی دیباج - بخش دوم

«می‌گویند: مسلمان بودی و مسیحی شدی. (در بسیاری از کشورهای اسلامی، فرد مسلمانی که مسیحی شود، به مجازات مرگ محکوم می‌گردد.) نه، من سال‌ها بی‌دین بودم. با مطالعه و تحقیق به دعوت خدا لبیک گفتم و به عیسای مسیح خداوند ایمان آوردم. دین را مردم اختیار می‌کنند، اما مسیحی را مسیح انتخاب می‌کند. می‌فرماید: شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم (یوحنا ۱۵:۱۶).

مردم می‌گویند: از بدو تولد مسلمان بودی. خدا می‌فرماید: از ازل مسیحی بودم. مسیحی؛ یعنی مال عیسای مسیح. دیباج در این بخش از دفاعیه خود، یک بار دیگر بر رابطه‌اش با عیسای مسیح، پسر خدای زنده، تأکید می‌ورزد. آموزه اسلام در مورد عیسی این است که وی تنها یک پیامبر بوده، نه پسر خدا. در قرآن آمده که خدا پسر ندارد. این بنیادی‌ترین اختلاف میان اسلام و مسیحیت است. دیباج به عیسای مسیح، پسر خدا شهادت می‌دهد. چنین شهادتی می‌تواند مجازات مرگ را در پی داشته باشد. او این مسأله را به خوبی می‌داند، اما از انکار مسیح خودداری می‌ورزد. مسیح درباره چنین افرادی می‌فرماید: «هر که نزد مردم مرا اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد» (متی ۱۰:۳۲).

بیست و چهارم مه

«کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟» (رومیان ۸:۳۵).

دفاعیه مهدی دیباج - بخش سوم

«من ترجیح می‌دهم تمام عالم بر ضد من باشند، اما خدای تعالی با من باشد، همه مرا مرتد و مطرود بدانند، اما مورد تأیید خدای ذوالجلال باشم. آیا کسی می‌تواند رابطه خالق را با مخلوق خود به هم بزنند؟ یا یک قلب وفادار به خداوند را شکست بدهد؟ او زیر سایه قادر مطلق در امن و امان است. پناهگاه ما تخت رحمت خدا و از ازل مرتفع است. من می‌دانم به کی ایمان دارم. او قادر است امانت مرا تا به آخر حفظ کند، تا به ملکوت خدا برسم جایی که عادلان مثل خورشید می‌درخشند، اما بدکاران در آتش جهنم به سزای خود می‌رسند.»

دیباج تا زمان این محاکمه، تقریباً نه سال را به خاطر ایمانش به عیسای مسیح در زندان سپری کرده بود. اگر او «تنها» عیسای مسیح را انکار می‌کرد، می‌توانست فردای آن روز آزاد باشد، اما دیباج ترجیح داد به جای آرامشش در مسیح، آزادی و زندگی خود را از دست بدهد. «من می‌دانم به کی ایمان دارم.» آیا شما هم می‌دانید؟ هر پیامدی هم که داشته باشد؟

بیست و پنجم مه

«سرور ما، نزد که برویم؟ سخنان حیات جاویدان نزد توست» (یوحنا ۶:۶۸).

دفاعیه مهدی دیباج - بخش چهارم

«به من می‌گویند: برگرد! از آغوش پروردگار خویش پیش کی برگردم؟ آیا می‌شود به جای اطاعت از احکام خدا، حرف مردم را پذیرفت؟ ۴۵ سال است با خدای معجزات راه می‌روم و سایه لطف خدا بر سرم است و سراپا مدیون محبت‌ها و توجهات پدرانه او هستم. عشق مسیح سراسر وجودم را تسخیر کرده و گرمی محبت او را در تمام ذرات وجود خویش احساس می‌کنم. این امتحان ایمان یک نمونه بارز است. خداوند خوب و مهربان هر که را دوست دارد اصلاح و تأدیب می‌کند و هر لحظه او را می‌آزماید تا درخور آسمان شود. خدای دانیال که رفقای او را در میان شعله های آتش زنده نگه داشت، ۹ سال مرا در زندان حفظ فرموده و تمام پیشامدهای بد را به خیر و خوبی و نفع من تمام کرده است، به طوری که شادی و شکرگزاری در دلم موج می‌زند!»

بیست و ششم مه

«ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو» (مزمور ۴:۱)

دفاعیه مهدی دیباج – بخش پنجم

«خدای ایوب ایمان و تعهد مرا در بوته آزمایش نهاده تا صبر و وفاداری مرا مزید فرماید. در این ۹ سال، تمام مسؤولیت‌ها را از من گرفته تا در پناه اسم مبارک او، وقت خود را صرف دعا، خواندن کلام خدا، تفتیش قلب و تزکیه نفس خود کنم و در فیض و معرفت خداوند رشد نمایم. برای این فرصت بی نظیر، خدا را شکر می‌کنم. در تنگی به من وسعت داده، مشقت سخت باعث سلامتی شده و مهربانی‌های او مرا احیاء نموده است. زهی عظمت احسان خدا که برای ترسندگان خود ذخیره کرده است! ایراد می‌گیرند که چرا تبلیغ می‌کنی: اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیني گناه است این تکلیف دینی ماست که بد کاران را متقاعد کنیم تا در رحمت خدا باز است، از گناه دست بکشند و به او پناه آورند تا از خشم و غضب خدای عادل و مجازات هولناک آینده نجات یابند.»

بیست و هفتم مه

«در هیچ کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی جز نام عیسی به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم» (اعمال رسولان ۱۲:۴)

دفاعیه مهدی دیباج – بخش ششم

«عیسای مسیح می‌فرماید: من در هستم، هر که داخل شود، نجات یابد. من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نمی‌تواند به خدا برسد، مگر به وسیله من. در میان انبیا خدا، فقط عیسای مسیح پس از مرگ زنده شد و تا به ابد شفیع زنده ماست. او نجات دهنده ماست، فرزند خداست و شناخت او حیات جاودانی است. من گناهکار که خاک و خاکستر، به وجود مبارک و به تمام فرمایشات و معجزات او در کتاب انجیل ایمان دارم و اختیار زندگی خود را به دست او سپرده‌ام. برای من، زندگی؛ یعنی مجالی که به مسیح خدمت کنم و مرگ؛ یعنی فرصت بهتری که با مسیح باشم.»

پس نه فقط راضی‌ام به احترام نام مقدس خدا در زندان باشم، بلکه حاضرم به خاطر عیسای مسیح خداوند جان بدهم و زودتر به ملکوت خدا برسم؛ جایی که برگزیدگان خدا به حیات جاودانی می‌روند، اما شریران به عذاب جاودانی. سایه لطف خدا و دست برکت و شفای او بر سر شما باشد و بماند تا به ابد. آمین با عرض حرمت، زندانی مسیحی شما، مهدی دیباج» «در برابر همه اینها چه می‌توانیم گفت؟ اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟» دیباج دو ماه بعد از نوشتن دفاعیه مزبور از زندان آزاد گشت، اما اندکی بعد کشته شد. با این حال، هرچند که او دیگر مرده، اما هنوز سخن می‌گوید.

بیست و هشتم مه

«از هر فرصتی بیشترین بهره را (برای بازگو کردن انجیل) بگیرید» (کولسیان ۵:۴).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

شبان جی (J) به اتفاق همسرش با خودرویی از ناحیه جنوبی مالاوی (Malawi) به بلانتیر (Blantyre) بازمی‌گشتند. ناگهان خودرو در برابر سرعت‌گیری که در مقابل یک دبیرستان اسلامی واقع شده بود، متوقف شد. شبان جی با این فرض که ماشین جوش آورده، به طرف تخته سنگ بزرگی که همان نزدیکی قرار داشت رفت و رویش نشست، تا موتور ماشین خنک شود. صحنه مزبور توجه مردم اطراف را جلب کرد، پس شبان جی از همسرش خواست تا دایره زنگی را از داخل ماشین بیاورد و سپس با هم شروع به خواندن سرود کردند. آنها دیدند که فرصتی برای در میان گذاردن انجیل پیش آمده است. یازده نفر که دو تن از ایشان از شاگردان مدرسه اسلامی بودند زندگی‌شان را به خداوند سپردند. خدا امروز و همیشه می‌تواند از مشکلات فرصت‌ها بیافریند.

بیست و نهم مه

«اما آنچه مرا سود بود، آن را به خاطر مسیح زیان شمردم، بلکه همه چیز را در قیاس با برتری شناخت خداوند مسیح عیسی، زیان می‌دانم که به خاطر او همه چیز را از کف داده‌ام. آری، اینها همه را فضل می‌شمارم تا مسیح را به دست

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

دو دانش‌آموز مسلمان که خداوند عیسیای مسیح را پذیرفته بودند، در میان دانش‌آموزان دبیرستانی اسلامی شروع به بشارت انجیل نمودند. هشت ماه بعد، یکصد و هفده نفر از دانش‌آموزان مدرسه مسیحی شده بودند. همه آنها را از مدرسه اسلامی اخراج کرده بودند. بسیاری از آنان از سوی اجتماع و والدین خود مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. برخی از والدین از پرداخت شهریه مدارس دیگر سر باز زدند. خیلی از جوانان مجبور شدند خانه پدری خود را ترک گفته و در شرایط بحرانی موجود به دنبال سرپناهی تازه بگردند. با این وجود، آنها آماده پرداخت بها بودند. بیایید ما هم برای آنان و کسان دیگری که به خاطر نام مسیح در رنج هستند، دعا کنیم. آیا ما هم می‌توانیم ابزار یا کانالی برای رساندن محبت او به محیط پیرامونمان باشیم؟

سی‌ام‌مه

مضمون محوری این مزمور تأثیرگذار نه تنها رنج، بلکه حضور خداوند است. هرچند ممکن است این دو متناقض به نظر برسند.

«ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» (آیه ۱).

«ای خدای من در روز می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنی» (آیه ۲).

«چون نزد وی فریاد برآورد، او را اجابت فرمود» (آیه ۲۴).

کسی که غایب به نظر می‌رسد، همیشه و در همه شرایط، حتی در «چراها؟»، آنجاست.

داوود

«ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟ ای خدای من در روز می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنی. در شب نیز و مرا خاموشی نیست و اما تو قدوس هستی، ای که بر تسییحات اسرائیل نشسته‌ای. پدران ما بر تو توکل داشتند. بر تو توکل داشتند و ایشان را خلاصی دادی. نزد تو فریاد برآوردند و رهایی یافتند. بر تو توکل داشتند، پس خجل نشدند، اما تو ای خداوند، دور مباش. ای قوت من برای نصرت من شتاب کن. جان مرا از شمشیر خلاص کن و یگانه مرا از دست سگان. مرا از دهان شیر خلاصی ده. ای که از میان شاخهای گاو وحشی مرا اجابت کرده‌ای» (مزمور ۱۲۲: ۵ و ۱۹-۲۱).

سی و یکم‌مه

نکته‌های جالب توجه

کلام خدا

- یوزیف تریفا - رومانی:
«مسیحی بدون کتاب مقدس، مثل سرباز بدون اسلحه است.»
یک مسیحی روس پس از گرفتن نخستین کتاب مقدسش:
«هرچه بیشتر می‌خوانم، بیشتر می‌خواهم بخوانم.»
یک مسیحی روس دیگر پس از گرفتن یک کتاب مقدس:
«حاضرم برای داشتن این کتاب به زندان بروم، اما این کتاب انسانها را هم می‌تواند آزاد سازد.»
یک مسیحی اهل سیبری که تنها یک صفحه از کتاب مقدس را داشت:
«ای کاش می‌دانستم در صفحه بعد چه نوشته شده.»

• قرآن:

«خدا منزّه و برتر از آن است که او را فرزندی باشد» (سوره نسا آیه ۱۷۱)

• کتاب مقدس:

«زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد» (یوحنا ۳: ۱۶).

• ویلیام. اچ. هاوتن (William H. Houghton)

«به کتاب مقدس بچسبید تا کتاب مقدس نیز به شما بچسبد.»

«و کلام، انسان خاکی شد و در میان ما مسکن گزید و ما بر جلال او نگرستیم، جلالی درخور آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی» (یوحنا ۱: ۱۴).

نویسندگان این ماه

خواهر ماریا از موزامبیک، او تحت شرایط بسیار سخت زندانی بوده، وی به دلیل خطرات موجود از نام مستعار استفاده نموده است.

برادر جیکاب از موزامبیک، او و Open Doors همکاری تنگاتنگ دارند.

گریس دوب (Grace Dube) از آفریقای جنوبی، شوهر او را با دشنه سوراخ سوراخ کرده، کشتند. اما وی همچنان به موعظه پیغام بخشایش وی ادامه می‌دهد.

یکم ژوئن

«لیکن بنده من کالیب چونکه روح دیگر داشت و مرا تماما اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته بود داخل خواهم ساخت و ذریت او وارث آن خواهند شد» (اعداد ۱۴: ۲۴).

کالیب

اگرچه کالیب اسرائیلی زاده نبود، اما یک اسرائیلی حقیقی بود. نام او از واژه‌ای عبری به معنای وفادار، هوشیار و مطیع گرفته شده است. نام کالیب نام یک حیوان نیز هست: «سگ» که در او جمیع صفات وفاداری، هوشیاری و اطاعت جمع شده‌اند. شاید شما هرگز نام سگ یا پسر خود را کالیب نگذارید. ما هیچ وقت نام سگ را بر فرزندان خود نمی‌گذاریم، می‌گذاریم؟ اما آیا خصوصیات نام کالیب در زندگی ما مشهود است؟ وفاداری، هوشیاری و اطاعت؟

چنین کالیبی نه تنها آینده‌ای درخشان دارد، بلکه برای رویارویی با کشمکش‌های امروزی نیز نیرومند می‌باشد. شاید بهتر است قدری روی این مسأله تأمل نماییم. هر کسی با روحیه وفاداری، هوشیاری و اطاعت با مشکلات امروز خود مواجه شود، آینده‌ای درخشان خواهد داشت. او می‌تواند روی وعده خدا حساب کند: با او و با ذریت وی خواهم بود. چه وعده‌ای برای آینده و امروز.

دوم ژوئن

«و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «فی‌الغور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم» (اعداد ۱۳: ۳۰).

کالیب

یک تنه در برابر یک قوم ایستادن دلیری می‌خواهد. همرنگ جماعت شدن خیلی آسان‌تر (و البته امن‌تر!) است. هیچ کس متوجه شما نخواهد شد. به قول معروف: «اگر می‌خواهی هدف قرار بگیری، جدا از جمعیت بایست.» بله، هر که این جرأت را داشته باشد که در برابر جماعت بایستد، خیلی زود مورد هدف قرار می‌گیرد. کالیب چنین مردی بود. در حالی که ده جاسوس دیگر می‌گفتند که تصاحب سرزمین موعود امری محال است، کالیب (و یوشع) گفت که اینکار شدنی است. آیه یأس خواندن کار آسانی است. هر کسی می‌تواند بگوید «نمی‌شود، غیر ممکن است». گفتن «می‌شود، امکان پذیر است» مستلزم شجاعت است. خدا امروز به دنبال کسانی می‌گردد که شجاعت آن را داشته باشند که حتی به رغم احتمال پیامدهای ناگوار تنها ماندن، پای ایمان و اعتقاداتشان بایستند.

به خاطر داشته باشید که آن جماعت هرگز به سرزمین موعود پا نگذاشتند. آنان هرگز به آنجا نخواهند رسید. تنها کسانی که از جماعت پیروی برای عمل بد نمی‌کنند (خروج ۲: ۲۳)، کامل‌ترین برکت خدا را دریافت خواهند نمود. کالیب یکی از اینگونه افراد بود. ویلهلمینا، ملکه سابق هلند، چنین زنی بود، او می‌گفت: «من یک تن هستم، اما هرگز تنها نیستم.» مارتین لوتر هم یکی دیگر از این اشخاص بود. او هم می‌گفت: «یک به علاوه خدا مساوی است با اکثریت.» شما هم می‌توانید از زمره این افراد باشید، چرا که همان خدا در کنارتان ایستاده است. در مدرسه، در هنگام پیاده روی، در جمع خانواده‌تان همیشه و هرجا.

سوم ژوئن

«... و از اهل زمین ترسان باشید، زیرا که ایشان خوراک ما هستند، سایه ایشان از ایشان گذشته است و خداوند با ماست، از ایشان مترسید» (اعداد ۱۴: ۹).

کالیب

فرق میان یوشع و کالیب و آن ده جاسوس دیگر در چه بود؟ هر دوازده مرد به زمین موعود رفته بودند. همگی ایشان ثمره زمین را مشاهده کرده بودند. همه از وجود آدم‌های غول‌پیکری که در آنجا زندگی می‌کردند، آگاه بودند. همین مورد آخر یعنی حضور افراد غول‌آسا وجه افتراق یوشع و کالیب با آن ده جاسوس دیگر بود. همه آنها یک چیز را دیده بودند، اما قضاوت هر گروه از وضعیت موجود با گروه دیگر تفاوت داشت. آن ده نفر قدرت خودشان را با قدرت مردان غول‌پیکر مقایسه می‌کردند و آن دو نفر دیگر قدرت غول‌ها را با قدرت خدا می‌سنجیدند. آن ده نفر

خودشان را در قیاس با مردان غول پیکر، همچون ملخ کوچک و ضعیف می دیدند. دو نفر دیگر غولها را در مقایسه با خدا چونان ملخ حقیر و ضعیف مشاهده می کردند.

آری، کالیب حتی اشاره کرد که آن غولها خوراک ایشان خواهند شد و قوم خدا آنان را خواهند بلعید. پس هرچه غولها بزرگتر باشند، خوراک آنها (قوم اسرائیل) نیز بیشتر خواهد بود. با این حال یوشع و کالیب آدمهایی ابر-روحانی نبودند. آنها هم به حضور غولها واقف و معترف بودند. آن دو هم از قدرت دشمن خبر داشتند، اما... آنها فراتر از این را هم می دیدند؛ آنان خدا را می دیدند. وقتی شما خدا را با همه بزرگی و عظمتش می بینید، حتی غولها هم در نظرتان همچون ملخ کوچک می نمایند. خوب است که به مشکلات خود اذعان نمایید، اما اشتباه و بسی خطرناک است اگر تمام توجه خود را روی آنها متمرکز کنید. واقعیتی دیگر وجود دارد. خدایی هست که کالیب از او تحت این عنوان یاد می کند: «خداوند با ماست، از ایشان مترسید!» «خداوند، چشمان ما را بگشا تا بتوانیم ببینیم. واقعا ببینیم!»

چهارم ژوئن

«اما آنانی که منتظر خداوند می باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید» (اشعیا ۴۰: ۳۱).
«طفل را در راهی که باید برود تربیت نما، و چون پیر هم شود، از آن انحراف نخواهد ورزید» (امثال ۲۲: ۶).

کالیب

زندگی کالیب نمونه ای است از آنچه در بالا خواندید. هنگامی که جوان بود، جرأت آن را داشت که یک تنه پای عقیده خود بایستد. در میان سالی، آنقدر صبور بود که به تنهایی با خدایش راه برود. در کهنسالی هم آنقدر قدرت داشت که از کوهها بالا برود. شالوده او در کودکی ریخته شده بود.

او آنقدر شجاعت داشت که به خاطر ایمانش بایستد. حتی توده عظیم بی ایمانان نتوانست او را بترساند. حتی زمانی که او را تهدید به سنگسار شدن نمودند، جا نزد. مرگ را بر ترس و مطیع خدا بودن را به محبوب انسانها بودن ترجیح داد. در سن چهل سالگی مجبور شد به خاطر بی ایمانی قوم، چهل سال دیگر را در بیابان سپری کند. شاید در طی آن سالها، اغلب کالیب با خودش می گفته که: «چهل سال از عمرم در بیابان تلف شد و این اصلا ضرورتی نداشت.»

با این وجود وی آنقدر صبور بود که منتظر وعده خدا بماند و به راه رفتن با خدا ادامه دهد. او راه فراز را برگزید، نه راه نشیب را آن هم در سن هشتاد و پنج سالگی. اکنون شما خود را در کدام مرحله از زندگی می یابید؟ در مرحله جوانی؟ پس در اطاعت ثابت قدم باشید. در میان سالی؟ پس صبور باشید و به توکل خود ادامه دهید. در کهن سالی؟ پس در ایمانتان قوی باشید. هموز هم می توانید برای پادشاهی خدا ارزش زیادی داشته باشید. کالیب در سن هشتاد و پنج سالگی قوی بود، زیرا منتظران خداوند قوت تازه خواهند یافت.

پنجم ژوئن

«پس الان این کوه را به من بده که در آن روز خداوند درباره اش گفت، زیرا تو در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند، و شهرهایش بزرگ و حصاردار است، شاید خداوند با من خواهد بود تا ایشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است» (یوشع ۱۴: ۱۲).

کالیب

کالیب با طلب نمودن میراث خود، داوطلبانه و با طیب خاطر پر دردمترین بخش از سرزمین موعود را درخواست نمود: کوهستانی که مردان غول پیکر در آن زندگی می کردند. آنها همان غولهایی بودند که مایه ترس ده جاسوس دیگر شده بودند. همان کسانی که موجبات بروز بی ایمانی در میان قوم خدا را فراهم و در نتیجه آنان را چهل سال در بیابان سرگردان نموده بودند. کالیب می توانست ناحیه ای بی دردمتر را درخواست کند. او در هشتاد و پنج سالگی؛ یعنی سن بازنشستگی با بزرگترین چالش زندگیش روبرو شد. کالیب هرگز با معیار شهرهای حصاردار به قضیه نیندیشیده بود. هرچه کوه بلندتر می بود، مبارزه برای کسب پیروزی هم بزرگتر می شد. دشمنان هر چه قوی تر می بودند، فرصت برای توکل نمودن به خدا برای در هم شکستن ایشان هم بیشتر فراهم می شد. همه اسباط

دیگر بهره‌ای بی دردسرت‌تر از سرزمین موعود را دریافت کردند، اما نتوانستند ساکنان بومی را از زمینهای خود بیرون برانند. تنها کالیب توانست از عهده این مهم برآید. او همه غولها را بیرون راند. ایمان وی قدرت فتح و ظفر را بدو بخشید. هیچ چالشی آنقدر بزرگ و هیچ مشکلی آنقدر دشوار نبود که وی با ایمانش از پس آنها برنیاید. راز او ایمان به خدا بود. نه ایمانی عظیم به خدا، بلکه ایمانی ساده به خدایی عظیم. برای «کوهستان خود» ایمان داشته باشید. شدنی است.

ششم ژوئن

«... اما من یهوه خدای خود را به تمامی دل پیروی کردم» (یوشع ۱۴:۸).
«زیرا که یهوه خدای مرا به تمامی دل پیروی نمودی» (یوشع ۱۴:۹).
«نزیرا که یهوه خدای اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود» (یوشع ۱۴:۱۴).

کالیب

دیروز آموختیم که راز موفقیت کالیب ایمان بود. امروز می‌خواهیم درباره شرایط داشتن چنین ایمانی بیاموزیم. این شرایط را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: کالیب خدای خود را به تمامی دل پیروی می‌کرد. او در این کار نه استثنائی قایل بود و نه اغمازی. تنها تابعیت محض از خدا. ما در یوشع ۱۴ سه بار با این عبارت مواجه می‌شویم. نخستین بار آن از زبان خود کالیب است. این گفته وی، نه یک جور تفاخر و غرور، بلکه بیان صرف یک واقعیت بود. آیا ما جرأت و توان بازگو کردن چنین حرفی را درمورد شیوه راه رفتن خودمان با خدا داریم؟

بعضی‌ها هرگز جرأت گفتنش را ندارند، اما برخی به آسانی آن را بر زبان می‌رانند. دومین بار موسی است که درباره کالیب چنین شهادتی می‌دهد، و درست همان کلمات را به کار می‌برد. این حتی از عباراتی که کالیب درمورد خودش به کار برد، اهمیت بیشتری دارد. مردم از مسیح چه چیزی را در من می‌بینند؟ آنان زندگی مرا چگونه در یک جمله خلاصه می‌کنند؟ اما مهم‌ترین شهادت را خود خدا درمورد کالیب می‌دهد. خدایی که خفایای پنهان دل را تشخیص می‌دهد.

«ای خداوند، مرا آزموده‌ای و شناخته‌ای... و فکرهای مرا از دور فهمیده‌ای... و همه طریق‌های مرا دانسته‌ای» (مزمور - ۱۳۹: ۳) «نسبت به این عبارت تنها یک واکنش می‌توان نشان داد. «ای خدا مرا تفتیش کن و مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان. ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما» (مزمور - ۱۳۹: ۲۴)

هفتم ژوئن

در بخش نخست این مزمور، داوود با این مسأله دست به گریبان است که چرا خدا ترکش کرده. خدا به او پاسخی نمی‌دهد و ظاهراً به دعاها و هم‌گوش نمی‌دهد. روح داوود از پی یک کشمکش بفرنج و ژرف یک بار دیگر بلند کرده می‌شود. حتی از عمق عمیق‌ترین گودال‌ها نیز خدا با وی بود، هرچند که وی متوجه حضورش نشده بود. به درستی که خدا فریادهای وی را شنیده بود (آیه ۲۴). بدین خاطر داوود اکنون از خدایش سپاسگزاری می‌نماید. یک تن، ولی نه تنها.

داوود

نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد. در میان جماعت تو را تسبیح خواهم خواند. ای ترسندگان خداوند او را حمد گویند. تمام ذریت یعقوب او را تمجید نمایند و جمیع ذریت اسرائیل از وی بترسید، زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خوار نشمرده و روی خود را از او نپوشانیده است و چون نزد وی فریاد برآورد او را اجابت فرمود. تسبیح من در جماعت بزرگ از تو است. نذرهای خود را به حضور ترسندگان ادا خواهم نمود. حلیمان غذا خورده، سیر خواهند شد و طالبان خداوند او را تسبیح خواهند خواند و دل‌های شما زیست خواهد کرد تا ابدالابد. جمیع کرانه‌های زمین متذکر شده، به سوی خداوند بازگشت خواهند نمود و همه قبایل امت‌ها به حضور تو سجده خواهند کرد، زیرا سلطنت از آن خداوند است و او بر امت‌ها مسلط است» (مزمور - ۲۲: ۲۸).

هشتم ژوئن

«این است انجیل من، که به خاطرش در رنجم، تا بدان حد که چون مجرمان به زنجیرم کشیده‌اند، اما کلام خدا در زنجیر نیست» (دوم تیموتاؤوس ۲: ۸-۹).

خواهر ماریا

در تمام مدتی که زندانی بودم، هرگز احساس تنهایی نکردم. هنگامی که تنهایی هجوم می‌آورد، شروع به صحبت کردن با خداوند می‌نمودم. در درون همان دیوارهای ستبر که مانع ارتباط من با دنیای بیرون و هر انسان دیگری شده بود، حضور خدا را عمیق‌تر و ملموس‌تر از پیش تجربه کردم و دریافتم که هیچ چیز نمی‌تواند مانع ارتباط من با خدا بشود. همچنین دریافتم که باید خدا اجازه داده باشد که من برای منظوری خاص به زندان افکنده شوم اینکه پیغام نجات عیسی مسیح را به دیگران هم که هرگز این پیغام را نشنیده‌اند، برسانم.

به جای نگاه کردن به شرایط دشوار، خدا مرا بر همه آنها سوار کرد. روح او مرا از حضورش پر ساخت و به من این توانایی را بخشید تا به دیگر زندانیان هم شهادت بدهم. در طی یک سال بیست و پنج نفر از آنان مسیح را به عنوان نجات دهنده خویش پذیرفتند. «کلام خدا در زنجیر نیست» تازه در مواقع زندان و اسارت موجب آزادی روح ما نیز می‌شود. کسی که از نگاه انسان‌ها یک جنایتکار بود، در نظر خدا فرستاده‌ای به شمار می‌رفت. «چشمانمان را بگشا، ای خداوند تا ببینیم».

نهم ژوئن

«خدایا مرا نجات ده! زیرا آنها به جان من درآمده است. در خلأب ژرف فرو رفته‌ام، جایی که نتوان ایستاد. به آب‌های عمیق درآمده‌ام و سیل مرا می‌پوشاند. از فریاد خود خسته شده‌ام و گلوی من سوخته و چشمانم از انتظار خدا تار گردیده است. آنانی که بی سبب از من نفرت دارند، از موه‌های سرم زیاده‌اند و دشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارند، زور آورند. پس آنچه نگرفته بودم، رد کردم» (مزمور ۶۹: ۱-۴).

خواهر ماریا

اینها سخنان داوود، مرد موافق دل خدا، اما پادشاه فراری اسرائیل است که در حال گریختن از دست دشمنانش به حضور خدا فریاد برمی‌آورد. او چه در مواقع آرامش و چه در هنگامه جفا خدا را می‌خواند. من زمانی که در زندان بودم، اغلب به این آیات می‌اندیشیدم. همین طور هشدارهای عیسی را به یاد می‌آوردم که می‌فرماید: «و اما درباره خودتان باید بیهوش باشید، زیرا شما را به محاکم خواهند سپرد و در کنیسه‌ها خواهند زد و به خاطر من در حضور والیان و پادشاهان خواهید ایستاد تا در برابر آنان شهادت دهید... پس هرگاه شما را گرفتار کنند و به محاکمه کشند، پیشاپیش نگران نباشید که چه بگویید، بلکه هر آنچه در آن زمان به شما داده شود، آن را بگویید، زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح‌القدس است» (مرقس ۱۳: ۹-۱۱). بسیار خوشحالم که پیش از افتادن به زندان بسیاری از آیات کتاب مقدس را از بر کرده بودم، زیرا هنگامی که نوبت من فرا رسید تا برای مسیح آزار ببینم، همین آیات بودند که به راستی در آن شرایط سخت مرا سر پا نگه داشتند. «کلام مسیح به دولتمندی در شما ساکن شود» (کولسیان ۳: ۱۶). اگر چنین است، پس آیه پیش از آن را هر روزه تجربه خواهید کرد: «صلح مسیح بر دل‌هایتان حکمفرما باشد... و شکر گزار باشید» (کولسیان ۳: ۱۵).

دهم ژوئن

«... و حضرت اعلی را مأوای خویش گردانیده‌ای. هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمه تو نخواهد رسید» (مزمور ۹۱: ۹-۱۰).

خواهر ماریا

اگر از جفا و پیامدهایش می‌ترسیم، این بدان معناست که ایمان نداریم که در زمان آزمایش قوت او برای ما کافی است. این مزمور جالب انگار به طور ویژه برای من نوشته شده است. «زیرا که او تو را از دام صیاد خواهد رهانید و از وبای خبیث» (آیه ۳). تحت آن شرایط دهشتناک زندان، در دوران بارداری (زمانی که دستگیر شدم، چهار ماهه باردار بودم) دچار بیماری بسیار سختی شدم. دو ماه پیش از زمانی که مجبور شونم بچه را به دنیا بیاورند، با خودم

فکر می‌کردم که نه من و نه فرزندم، زنده نخواهیم ماند، اما خدا حس همدردی نسبت به من را در دل دکتر القا کرد. او هم مرا به بیمارستانی فرستاد تا نوزاد را به دنیا آورم.

بعدها، هنگامی که بچه بیمار شد، او را از من جدا کردند. به شوهرم اجازه داده بودند تا هفت ماه بعد از بچه مراقبت نماید. خدا را شکر که امروز نه من و نه فرزندم دیگر از عوارض آن بیماری رنج نمی‌بریم. «از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز می‌پرد» (آیه ۵). زمانی که من مورد بازپرسی قرار داشتم، آنها سعی کردند مرا وادار به انکار خداوند نمایند. یک تفنگ پر را مقابل سینه‌ام نشانه رفته بودند و بازجو مرتباً تهدید می‌کرد که دستور شلیک خواهد داد. به شدت شوکه شده بودم، اما نمی‌توانستم خداوند را انکار کنم. ضعیف بودم، اما او نیرومند بود.

«به پره‌ای خود تو را خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت» (آیه ۴). هرگز، تحت هیچ شرایطی، لزومی ندارد از چیزی بترسیم، زیرا او با ماست. سراینده مزمور از تجربه خودش سخن می‌گوید من نیز همین طور و شاید شما هم همین تجربه را داشته باشید.

یازدهم ژوئن

«ای عزیزان، از این آتشی که برای آزمودن شما در میانان بر پاست، در شگفت م باشید که گویی چیزی غریب بر شما گذشته است. بلکه شاد باشید از اینکه در رنجهای مسیح سهیم می‌شوید» (اول پطرس ۴: ۱۲-۱۳).

خواهر ماریا

امروزه بسیاری از مسیحیان با این امید واهی زندگی می‌کنند که سرانجام روزی صلح و آرامش بر این جهان حکمفرما خواهد شد و دوران قحطی و آزار به پایان خواهد رسید. این آرمان شهر با کلام خدا مطابقتی ندارد. زمانی که دستگیر شدم، بلافاصله کلام خداوند به یادم آمد: «زمانی که همه این رویدادها آغاز شدند، ... درباره خودتان بهوش باشید» (مرقس ۱۳: ۹). به جای صلح، آنچه بر زمین شاهد هستیم گرسنگی، بیماری و جنگ است. این در کشور من نیز روی داده است. به ما وعده خوراک، بهداشت و صلح داده بودند، اما به زودی دریافتیم که در حکومتی بی‌خدا جایی برای خدا وجود ندارد. کلیساهای ما را بستند، کتاب مقدس‌هایمان را سوزاندند و شبانانمان را بازداشت کردند.

از آنجایی که من به فرزندانم درباره خداوند آموزش داده بودم، مرا هم دستگیر کردند. تنها هنگامی که در سنگین سلول پشت سرم بسته شد و خود را عریان در فضایی تاریک و سرد یافتم، سخنان عیسی برایم واقعی و ملموس گردید: «درباره خودتان بهوش باشید.» نمی‌خواهم منفی بافی کنم و شما را بترسانم. فقط می‌گویم: «... درباره خودتان بهوش باشید.» در جهان امروز حتی زمانی که همه چیز حاکی از پیشرفت به نظر می‌رسند، نباید از خلاصی از جفا و آزار مطمئن باشیم. با هشدار: «درباره خودتان بهوش باشید»، این حقیقت دیگر هم همراه است: «شاد باشید.» پطرس این را گفته، پولس در زندان در این باره نوشته. عیسی ما را ترغیب می‌کند که «شاد باشید.» من فقط می‌توانم بگویم: می‌توانید.

دوازدهم ژوئن

«خوشابه حال شما، آنگاه که مردم به خاطر من، شما را دشنام دهند و آزار رسانند و هر سخن بدی به دروغ علیه‌تان بگویند» (متی ۵: ۱۱). «بیایید، ای برکت‌یافتگان از پدر من و پادشاهی‌ای را به میراث یابید... زیرا گرسنه بودم، به من خوراک دادید...» (متی ۵: ۲۴-۳۵).

خواهر ماریا

در این آیات پیوندی ناگسستنی را مشاهده می‌کنیم. خوشابه حال آزاردیدگان و... خوشابه حال آنانی که به آزاردیدگان کمک می‌کنند. گرچه زمانی که در زندان بودم، مواقعی بود که نسبت به محبت خدا دچار تردید می‌شدم، اما فرصت‌های زیادی هم پیش می‌آمد که بارها و بارها ایمانم به واسطه حکایت دیگران تقویت می‌شد. کارهای نیک به طیب خاطر از آنها سر می‌زد، چون آنان خداوند... و مرا را دوست داشتند. این مرا به یاد سخنان پولس می‌انداخت: «اگر یک عضو دردمن گردد، همه اعضا با او همدرد باشند و اگر یک عضو سرافراز شود، همه در خوشی او شریک گردند.»

اگر زانویتان آسیب ببیند، مجبورید از چوب زیر بغل استفاده کنید. بدون آن چوب زیر بغل نمی‌توانید راه بروید. هنگام راه رفتن با خداوند نیز ممکن است کسی مورد آزار قرار بگیرد، اما دیگران از او حمایت می‌کنند و تقویتش می‌نمایند. ما به هم محتاحیم، و از این روست که قانون مسیح را اجرا می‌کنیم. با این کار همه برکت خواهیم یافت: «کسی که دیگران را تقویت می‌کند، خودش هم تقویت می‌شود.»

سیزدهم ژوئن

«بر طلوع فجر سبقت جسته، استغاثه کردم، و کلام تو را انتظار کشیدم» (مزمور ۱۱۹: ۱۴۷).
«بامدادان که هوا هنوز تاریک بود، عیسی برخاست و خانه را ترک کرده، به خلوتگاهی رفت و در آنجا به دعا مشغول شد» (مرقس ۱: ۳۵).

خواهر ماریا

با برنامه زمانی کاملی که برای خود تنظیم کرده‌ایم، دیگر زمانی برای مطالعه کلام خدا و دعا باقی نمی‌ماند یا سرمان شلوغ است که در این صورت رمقی برای دعا کردن برایمان نمی‌ماند و یا صبح روز بعد دیر از خواب برمی‌خیزیم (چون شب پیش دیر خوابیده‌ایم!). بنابراین همیشه اینگونه به نظر می‌رسد که عذر و بهانه‌ای برای دعا نکردن داریم. اگر ما اضافه کاری کنیم حتی اگر این اضافه کاری برای خدمت به خدا باشد شیطان اصلاً اهمیتی نمی‌دهد. مادامی که به هر بهانه‌ای خودمان را از دعا کردن و مطالعه کلام دور نگه می‌داریم، اوضاع از نگاه او بر وفق مراد است.

شخصی چنین گفته: «اگر نخستین دقیقه برای خدا باشد، همه روز از آن وی خواهد بود. اگر نخستین دقیقه را صرف بودن با او نکنید، باقی روز را هم نخواهید توانست به او اختصاص دهید.» هیچ وقت هیچ عذری برای دعا نکردن وجود ندارد. بیایید برنامه‌هایمان را بر اساس اولویت‌های درست طبقه‌بندی نماییم. به زودی درخواهیم یافت که زمانی که برای مشارکت با خدا صرف کرده‌ایم، این توانایی را به ما داده تا باقی روز را در آرامش و پیروزی سپری نماییم. آیا آرامش خود را از دست داده‌اید؟ می‌توانید بار دیگر آن را به دست آورید. وقتی را به دعا کردن و خواندن کلام خدا اختصاص دهید.

چهاردهم ژوئن

این مزمور در طی اعصار بیش از هر مزمور دیگری مایه تشویق و تسلی قوم بی‌شمار خدا شده است. داوود هم رفاه را می‌شناسد و هم فلاکت را. او «وادی سایه موت» را تجربه کرده است، اما در عین حال می‌داند که خدا همیشه با اوست. ایمان دارد که خدا بالاخره وی را بر رنج و درد غالب و پیروز خواهد نمود. «زیرا تو با من هستی.»

داوود

«خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در مرتع‌های سبز مرا می‌خواباند. نزد آب‌های راحت مرا رهبری می‌کند. جانم را برمی‌گرداند و به خاطر نام خود به راه‌های عدالت هدایت می‌نماید. چون در وادی سایه موت نیز راه بروم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با من هستی. عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد. سفره‌ای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام لبریز شده است. هرآینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالابد» (مزمور ۲۳).

پانزدهم ژوئن

«آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» (اشعیا ۶: ۸).

برادر جیکاب

مشکلات مسیحیان کشورم که در زیر چکمه‌های دولت کمونیست در رنج و عذاب بودند، باری سنگین بر دوش من بود. شبانان اعدام، کتاب مقدس‌ها سوزانیده و بسیاری از مسیحیان به زندان افکنده می‌شدند. تصمیم گرفتم برای ملاقات از مسیحیان نواحی دور افتاده کشور به راه بیفتم و آنها را تشویق کنم و کتاب مقدس‌های نو بدیشان برسانم. ناگزیر بودم مسافتی طولانی را با ماشین آن هم همراه با یک کاروان از ماشین‌های دیگر طی نمایم، چرا که تنها سفر کردن بسیار خطرناک بود.

در محل ایست بازرسی جاده، کاروان متوقف شد. چند سرباز مسلح داخل ماشینم شدند و مرا دستگیر کردند. همه چیز مصادره شد ماشینم، لوازم شخصی‌ام، پول‌هایم و همه کتاب مقدس‌ها. سربازان مرا سوار یک خودرو نظامی کرده روانه زندان کردند. نخستین پرسشی که به ذهنم خطور کرد این بود: «اما خداوند، چرا من؟ من که می‌خواهم به تو خدمت کنم، حالا در زندان چگونه می‌توان تو را خدمت کرد؟» آنگاه به یاد دیداری که با شبانان آن حدود از کشورم داشتم افتادم.

آنها هم قبلاً با عده زیادی از مردم به زندان افتاده بودند. ما هم تصمیم گرفته بودیم دعا کنیم و از خداوند بخواهیم کسی را که بار محبت و خدمت به زندانی‌های مزبور را دارد، به زندان بفرستد تا انجیل نجات را بدیشان بشارت دهد. در آن لحظه چیز زیادی نفهمیدم، متوجه نشدم که خودم همان کسی هستم که قرار است انجیل را به ایشان برساند. گاهی ممکن است خود ما جواب دعا‌های خودمان باشیم. آیا آمادگی این را دارید؟

شانزدهم ژوئن

«روح خداوند یهوه بر من است زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم و مرا فرستاده تا شکسته‌دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوسان را به آزادی ندا کنم» (اشعیا ۶۱: ۱).

برادر جیکاب

پس از آنکه به زندان افتادم، مجبور شدم ساعت‌ها بازجویی تند و خشن تحمل کنم. سرانجام مرا به سلول کثیفی بردند که شماری از دیگر زندانیان دور تا دورش نشسته یا ایستاده بودند. اینها گروهی از آدم‌های گرسنه و کثیف، با سر وضعی رقت‌انگیز بودند که قرار بود تا مدتی نامعلوم هم سلولی من باشند. مردی به من نگریست و گفت: «برای چی افتادی زندان؟» بله، راستی من برای چه آنجا بودم؟ هیچ دلیل دیگری جز این وجود نداشت که قرار بود انجیل مسیح را با ایشان در میان بگذارم. دریافتم که خداوند مرا از این جهت در میان آنها گذاشته، چون آنان نومید بودند. نه تنها از نظر جسمی، بلکه از لحاظ روحانی هم گرسنه بودند. شروع کردم به شهادت دادن درباره عیسی و واکنش آنها باورنکردنی بود!

دو نفر از آنان مسیحی لغزش خورده بودند. به مجردی که درباره محبت و بخشایش سخن آغاز کردم، آن دو شروع به گریستن نمودند. زانو زدند و به گناهانشان اعتراف کردند و برای توبه به تلخی گریستند. دیگران هم از آنها پیروی کردند و در طی سه ماه بعد، بسیاری عیسای مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خویش پذیرفتند. آن سلول تاریک، کثیف و بدبو به مکانی نورانی تبدیل شد. تحول در زندان آنقدر گسترده بود که دو تن از زندانبانان هم به خداوند ایمان آوردند. مکان لعنت جای خود را به مکانی مقدس، پر از سرودهای پرستشی و امید داد. همه ما می‌توانیم در همان جایی که هستیم، پرثمر باشیم. برای جلال خدا. و برای نجات دیگران.

هفدهم ژوئن

«پس پطرس را در زندان نگاه داشتند، اما کلیسا با جدیت تمام نزد خدا برای او دعا می‌کرد» (اعمال رسولان ۱۲: ۵).

برادر جیکاب

یکی از هم سلولی‌های من مردی بود که به اتهام همکاری با یک گروه شورشی در کشورمان دستگیر شده بود. گرچه هیچ وقت این اتهام ثابت نشد، اما در یک کشور مارکسیست اثبات جرم چندان اهمیتی ندارد. حتی کوچکترین سوء ظن کافی است که شما خودتان را مقابل جوخه آتش ببینید. همگی می‌دانستیم که در طی هفته آینده این مرد را اعدام خواهند کرد. تمام وجودش را ترس فرو گرفته بود و با توجه هر چه تمام‌تر به انجیل گوش می‌داد. روزی تصمیم گرفتیم دور او حلقه بزنیم و برایش دعا کنیم. از ته دل به حضور خدا مویه می‌کرد. سعی کردیم برای فراری دادن وی از زندان نقشه‌ای بکشیم. نمی‌دانستیم نقشه‌مان خواهد گرفت یا نه، ولی دعا کردیم و نقشه فرارش را کشیدیم.

هر روز صبح ما را زیر نظر مردان مسلح برای شستشو از سلول خارج می‌کردند. هنگامی که یکی از مردان مسلح در راه می‌کرد، همه ما صف کشیده در راهرو زندان به راه می‌رفتادیم و سربازی دیگر با مسلسل در آستانه در حمام

می‌ایستاد و مراقب بود. بنابر توافق قبلی، همگی مستقیماً به طرف حمام به راه افتادیم، البته به جز رفیقمان که مستقیماً به راهش ادامه داد و به سوی آزادی پیش رفت. دو نگهبان مسلح برای اینکه جلوی فرار وی را بگیرند، هیچ واکنشی از خود نشان ندادند، زیرا در آن لحظات همانگونه که دعا کرده بودیم، چشمان ایشان کور شده بود. هنگامی که شهادت این معجزه را می‌دادیم، دل‌هایمان از شادی لبریز شده بود. بله، هنوز هم امکان وقوع معجزات هست، به شرط آنکه کسانی را که اسیرند، با دعا احاطه نماییم.

هجدهم ژوئن

«ترسندگان خود را رزقی نیکو داده است» (مزمور ۱۱۱:۵).

برادر جیکاب

هنگامی که دستگیرم کردند، خیلی نگران خانواده‌ام بودم. آنها بدون من چگونه از پس اوضاع برخوانند آمد؟ با این حال دریافتم که نگرانی من نه تنها هیچ مشکلی از ایشان را حل نخواهد کرد، بلکه زندگی در زندان را هم برای من آسانتر نخواهد نمود. در عین حال باید به هم بدانم هم ثابت می‌کردم که به عنوان یک مسیحی دلیلی برای نگرانی ندارم. برای خانواده‌ام دعا کردم و از خداوند خواستم از ایشان مراقبت نماید.

چند هفته بعد از دستگیریم، زنی برایم قدری غذا به زندان آورد. این کار در کشور من رسم است. غذا به طریزی شایسته پخته شده بود: کاسه‌ای برنج که رویش گوشت گذاشته بودند. با اشتهای فراوان شروع به خوردن غذا کردم. وقتی به ته کاسه رسیدم، دیدم که در آن زیر چیزی پنهان شده است. با دقت برنج را با قاشق به کناری زدم تا اینکه بسته پلاستیکی کوچکی هویدا شد. درون بسته تنها یک تکه کاغذ بود. در حالی که کاغذ را برمی‌داشتم، دستانم می‌لرزید. یادداشتی کوتاه از بانویی بود که آن غذا را برایم آورده بود، با این مضمون که: «حال خانواده‌ات خوب است. دیگر مسیحیان از ایشان مواظبت می‌کنند. ما برایتان دعا می‌کنیم.»

آرامش و خوشی به قلبم سرازیر شد.

نگرانی ما را متلاشی می‌سازد.

توکل بنایمان می‌کند.

بر خدا توکل نمایید؛ برای خودتان، برای آنانی که دوستشان دارید و برای دیگر مسیحیان، زیرا او مراقب است.

نوزدهم ژوئن

«دعای مرد پارسا، قدرت دارد و بسیار اثربخش است» (یعقوب ۵:۱۶ ب).

برادر جیکاب

همان پیام کوتاه روی آن تکه کاغذ، که در زیر برنج‌ها مخفی شده بود، اطمینانی عظیم از وفاداری خدا نسبت به من و خانواده‌ام در وجودم بیدار کرد. در عین حال خبردار شدم که دیگران هم برای من دعا می‌کنند. آنچه بیش از هر چیز باعث تشویق و دلگرمی‌ام می‌شد، اخباری بود که از مسیحیان محلی که در زندان به ملاقاتم می‌آمدند، دریافت می‌کردم، آنها می‌گفتند که برادران و خواهران ما در سراسر جهان برای من دعا هستند.

هر وقت کسی را از سلول خارج می‌کردند، اغلب دقایقی بعد صدای گنگ شلیک گلوله در فضای زندان می‌پیچید. غالباً با خودم می‌اندیشیدم که فردا نوبت من خواهد بود. «پدر، خواهش می‌کنم به فرزندانت در سراسر جهان بگو که برای من دعا کنند.» یقین داشتم که او این کار را می‌کند. یقین داشتم که مسیحیان هم دعا می‌کنند. آه که در پناه آن دعاها چقدر آرامش و تسلی عظیمی به من دست می‌داد. دیگر به این فکر نمی‌کردم که فردا چه پیش خواهد آمد.

امیدوارم امروز من با این کلمات موجب دلگرمی شما بشوم:

دعاهایتان شنیده می‌شود.

دعاهایتان پاسخ داده می‌شود.

دعاهایی که برای ما کرده‌اید را ما شخصاً تجربه کرده‌ایم.

به راستی که چه پیوند روحانی میان مسیحیان در سرتاسر جهان وجود دارد.

بیستم ژوئن

«انتظار بسیار برای خداوند کشیده‌ام و به من مایل شده، فریاد مرا شنید» (مزمور ۴۰:۱).

یان پیت

روزی به ملاقات زندانیان غار- زندان کامپالا در اوگاندا رفتم. مکانی مخوف که عیدی امین دیکتاتور آن کشور، زندانیان بی گناه زیادی را در آن مجازات و اعدام کرده بود. یکی از مردانی که در شرف اعدام قرار داشت، جاشوا، شبان کلیسای Full Gospel در کامپالا بود. جاشوا همواره درباره پیغام محبت و بخشایش خداوند موعظه کرده بود. در کلیسایش معجزاتی به وقوع پیوسته بود و خدا در آن کلیسا کار می کرد.

پلیس مخفی عیدی امین گزارش داده بود که آن کلیسا به طرز چشمگیری رشد کرده و دیکتاتور هم دستور دستگیری شبان جاشوا را صادر کرده بود. او را به این غار- زندان انداخته بودند تا روزی که اعدام شود. او به حضور خداوند فریاد کرد: «خداوندا، من می ترسم. خداوندا کمکم کن. نه، من از مرگ نمی ترسم، از شکنجه‌ای که پیش از مرگ باید تحمل کنم می ترسم.» (آنان بسیاری از زندانیان را نه با گلوله، بلکه به وسیله پتک می کشتند.) «خداوندا، کاری کن همان ضربه اول کاری و کشنده باشد... خواهش می کنم.»

در آن سلول تاریک معجزه‌ای روی داد. خود جاشوا داستان را چنین تعریف می کند: «ناگهان نوری در درون سلول تاریکم درخشید. صدایی را شنیدم که می گفت: تو تنها نیستی، من همیشه با تو هستم. هر چه ترس داشتم یکباره محو شد و من برای ستایش خداوند زانو زدم. احتمالاً با نهایت قدرتی که در حنجره داشتم سرود خوانده بودم، چون ناگهان در سلولم باز شد و دو نفر پلیس مرا از سلولم بیرون کشیدند. با خودم اندیشیدم که لحظه مرگم فرا رسیده، پس به حمد و پرستش خداوند ادامه دادم. وقتی افسر زندان مرا دید و سرودهایم را شنید، به دو پلیسی مرا آورده بودند گفت: این مرد دیوانه شده کشتش هیچ فایده‌ای ندارد. بیندازیدش بیرون. لحظه‌ای بعد من مردی آزاد بودم.

می‌خواهید آنچه آموختم را با شما در میان بگذارم؟

۱ - ما تنها نیستیم - هرگز - هرگز.

۲ - در پرستش کردن خدا قدرت هست.

۳ - خدا همیشه بر همه چیز مسلط است.»

انسان بیش از این دیگر چه می‌خواهد؟

بیست و یکم ژوئن

برخی از مفسران و شارحان کتاب مقدس بر این پندارند که هنگامی این مزمور سروده شد که صندوق عهد به اسرائیل بازگشت. دیگران در این مزمور نمونه‌ای از مسیح را می‌بینند. در هر دو دیدگاه، خداوند در مرکز قرار دارد. صلح واقعی آن زمانی نیست که جنگی نباشد، بلکه هنگامی است که شاهزاده صلح و سلامتی، مسیح خداوند، حضور داشته باشد.

داوود

«زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن، زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد و آن را بر نهرها ثابت گردانید. کیست که به کوه خداوند بر آید؟ و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟ او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطالت ندهد و قسم دروغ نخورد. او برکت را از خداوند خواهد یافت و عدالت را از خدای نجات خود. این است طبقه طالبان او. طالبان روی تو ای خدای یعقوب. ای دروازه‌ها سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود! این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قدیر و جبار؟ خداوند که در جنگ جبار است» (مزمور ۲۴: ۱-۸).

بیست و دوم ژوئن

«در محبت ترس نیست» (اول یوحنا ۴: ۱۸).

گریس دوب

یکی از رهبران مارکسیست در جایی گفته که محبت مسیحی مانعی بر سر راه پیشرفت انقلاب کمونیستی است. وی چنین افزوده: «ما به نفرت نیاز داریم، نه محبت.» این کلمات یک بار دیگر هم به کار رفت؛ زمانی که همسر بنجامین در برابر جمعیت زیادی در سووتو (Soweto) موعظه می‌کرد. خداوند شوهرم را خوانده بود تا پیام بخشایش، محبت و امید را برای ساکنان مصیبت زده شهرمان موعظه نماید. خیلی‌ها برای شنیدن آمده بودند، اما عده‌ای هم خشمگین بودند. آنها فریاد می‌زدند: «تو خودت هم سیاه هستی. پس چرا درباره محبت کردن به سفیدپوستان حرف می‌زنی؟»

پاسخ بنجامین همواره همین بود: «ما نباید از مردم متنفر باشیم، چون عیسی همه را محبت می‌نماید هم سیاهان و هم سفیدها را.» واکنش افراد هم این بود: «اگر به موعظه کردن درباره محبت ادامه بدهی، تو را خواهیم کشت.» یک شب بنجامین از خواب پرید و همه اعضای خانواده را نیمه شبی دور هم فراخواند. او از تهدیدها سخن گفت و افزود: «یقین دارم که آنها به زودی مرا خواهند کشت.» نمی‌توانستیم آنچه را می‌شنویم، باور کنیم. می‌دانستم که او این حرف‌ها را سرسری نمی‌زند، و می‌دانستم که هرگز نخواهم توانست وی را متقاعد کنم تا دست از موعظه درباره محبت و بخشایش بردارد.

آن شب او با همه ما دعا کرد. جلسه دعایی که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد. او گفت: «به عیسی وفادار بمانید. کشندگان مرا محبت کنید، چون عیسی همه را محبت می‌کند.» همه چیز بسیار غریب و در عین حال بسیار حقیقی به نظر می‌رسید. چند روز بعد عده‌ای سیاه پوست جلوی ماشینش را گرفتند. او را از ماشین بیرون کشیدند و آنقدر کتکش زدند تا مرد. قاتلانش کتاب مقدس او را برداشتند و به خون بنجامین آغشته‌اش کردند. فریاد می‌زدند: «ما نفرت می‌خواهیم.» اما بنجامین پیام آور محبت بود. من چگونه؟ شما چگونه؟

بیست و سوم ژوئن

«ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند» (لوقا ۲۳:۳۴).

گریس دوب

بنجامین هنگامی که کشته شد، تنها نبود. یکی از پسرانم هم با او بود. بنجامین جوانیور دوازده ساله که توانست از مهلکه جان سالم به در ببرد. او از پشت بشکه‌ای نحوه کشته شدن پدرش را دید. او دوان دوان به خانه‌مان در سووتو آمد و هر آنچه اتفاق افتاده بود را تعریف کرد. با وجودی که شوهرم این رویداد را پیشگویی کرده بود، باز نمی‌توانستم باور کنم.

پسر بنیامین به اتاق خودش رفت و همه شب را گریست. سپس خداوند در قلب پسرمان کاری انجام داد. او صدایی عجیب، شبیه صدایی که پدرش شنیده بود، شنید. او اغلب از پدرش می‌شنید که می‌گفت: «بنجامین، اگر روزی برای من اتفاقی افتاد، تو باید جای مرا بگیری و برای خداوند سرود بخوانی.» صبح زود فردای آن شب، شنیدم که از اتاق خواب پسرمان صدای سرود خواندن می‌آید.

اولش صدا می‌لرزید، اما بعد رساتر و رساتر شد. به خوبی می‌شنیدم که پسرمان برای خداوند سرود می‌خواند. او داشت آیه‌ای از کلام را می‌خواند که می‌گوید: «ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» به سختی می‌توانستم جلوی خودم را بگیرم. ای خداوند، مرا هم مانند فرزندانم بساز. کمکم کن تا ببخشم. از آن به بعد، من و پسرمان بارها و بارها این سرود عالی را در جلسات بسیار، در کشورهای گوناگون و برای مردمان بسیاری که لطمه‌ای دیده‌اند و نیازمند بخشودن دیگران هستند، با هم خوانده‌ایم. ای پدر ما را ببخش، زیرا ما نیز همیشه نمی‌دانیم چه می‌کنیم.

بیست و چهارم ژوئن

«هفتاد - هفت بار» (متی ۱۸:۲۲).

گریس دوب

چند سالی پس از مرگ همسرم، من و پسر من در جلسه‌ای در شهر سووتو مشغول سرود خواندن بودیم. درباره اتفاق ناگواری که برایمان افتاد و عنایتی که خدا به ما کرد، شهادت دادیم. روحی عالی بر جلسه حاکم بود. سرود محبوبمان را یک بار دیگر خواندیم: «ای پدر، اینان را ببخش...» حاضران مفتون و مجذوب شنیدن بودند. بعد از من خواستند حرف بزنم. من کلام را از انجیل متی ۱۸: ۲۱-۲۲ خواندم: «سرور من، تا چند بار اگر برادر من به من گناه ورزد، باید او را ببخشم؟ آیا تا هفت بار؟ عیسی پاسخ داد: به تو می‌گویم نه هفت بار، بلکه هفتاد-هفت بار.»

قدری صحبت کردم و سپس از مردم خواستم پیش بیایند و فلیشان را به خداوند عیسی بسپارند و او را به عنوان نجات‌دهنده خویش بپذیرند. چند نفری جلو آمدند و از من خواستند برایشان دعا کنم. در این میان مردی تردید داشت. گویی از چیزی می‌ترسد. تشویقش کردم تا به من بگوید که چه چیزی تا این حد آزارش می‌دهد. او گفت: «من به عیسی تو نیاز دارم، محتاج بخشایشم. من... من یکی از کسانی بودم که شوهرت را کشتیم.» تنم لرزید، هول کردم و پاک گیج شدم. اکنون باید چه می‌کردم؟ خواندن سرود: ای پدر اینان را ببخش... یک چیز است و واقعا بخشیدن آنها چیزی دیگر. اکنون من نیاز داشتم تا خداوند عمیقاً لمسم کند. او هم به من قوت و دلیری بخشید تا بازوانم را دور آن مرد حلقه نمایم و وی را ببخشم همانگونه که عیسی ما را می‌بخشاید. زیر لب گفتم: «تو اکنون دیگر برادر من هستی.» او در حالی که انسان تازه‌ای شده بود، جلسه را ترک کرد. من هم همین طور.

بیست و پنجم ژوئن

«اینک من چهار مرد می‌بینم که گشاده در میان آتش می‌خرامند و ضرری به ایشان نرسیده است» (دانیال ۳: ۲۵).

گریس دوب

زندگی کردن در سووتو بدین معناست که مردم از شما توقع دارند میان روحانی بودن و سیاسی بودن یکی را برگزینید.

ما روحانی بودن را انتخاب کردیم که تلویحا سیاسی بودن هم تلقی می‌شد:

- موعظه کردن درباره مسیح به جای نظام‌ها
- موعظه کردن محبت به جای نفرت

این گزینش عده‌ای را با ما دوست کرد و بسیاری را دشمن. از این گذشته، فرزندانم یک گروه موسیقی تشکیل داده بودند و در آفریقای جنوبی از محبوبیت نسبی برخوردار بودند، ولی ما دریافته بودیم که وفادار بودن از محبوب بودن بهتر است. گروه‌های سیاسی افراطی سیاه پوست از ما می‌خواستند به نیروهایشان ملحق شویم. وقتی ما از هر گونه جانبداری خودداری کردیم، خودمان تبدیل به هدف شدیم. در جنگ روحانی همیشه وضع بدین منوال است. وقتی از جماعت پیروی می‌کنیم، هیچ خطری برای شیطان محسوب نمی‌شویم، اما به محض اینکه به خاطر ایمانمان به عیسی مسیح از جماعت مردم جدا می‌شویم، برای شریک تهدیدی به شمار می‌رویم. این ما را در وضعیتی خطرناک قرار می‌دهد. امن‌تر به نظر می‌رسد که گوشه‌ای بایستیم و از دور شاهد دعای مردم باشیم، تا اینکه خودمان پیشاپیش دیگران به نزاع پردازیم. با این حال من ترجیح دادم وارد گود شوم. در میان میدان نبرد است که برکت، پیروزی و آرامش را تجربه می‌کنید. آری، آرامش در گرما گرم نبرد. ترجیح دادم در کنار دوستان دانیال، در وسط تون آتش بایستم، تا بیرون بمانم و از گرما هلاک شوم، پای انتخاب در میان بود. وقتی چنین انتخابی می‌کنید، به هیچ وجه مقید و در بند نیستید، بلکه «گشاده در میان آتش می‌خرامید» (دانیال ۳: ۲۴). تنها حرارتی که تجربه خواهید کرد، گرمای حضور اوست. هلولیاه.

بیست و ششم ژوئن

«به سلامتی می‌خسبم و به خواب هم می‌روم، زیرا تو فقط ای خداوند مرا در اطمینان ساکن می‌سازی» (مزمور ۴: ۸)

گریس دوب

یکی از شبهای ماه ژوئن ۱۹۹۱ بود. به هیچ وجه نمی‌توانستم چشم روی هم بگذارم و با آرامش خاطر بخوابم. سووتو را آشوب و بی‌نظمی فرا گرفته بود. جنگ، غارت، کشتار، و همه اینها در یک شب. در خانه‌ام تنها بودم. بچه‌ها (که

دیگر همگی ازدواج کرده بودند)، سر شب به دیدنم آمده بودند، اما دیگر همه به خانه‌های خودشان در گوشه‌ای از سووتو برگشته بودند.

ناگهان چند سارق به در خانه‌ام آمدند. به در خانه کوبیدند و فریاد زدند: «بیا بیرون و به برای درگیری به ما ملحق شو.» از رختخوابم بیرون خزیدم و و از پنجره یواشکی به بیرون نگاهی انداختم. عده‌ای مرد جوان دیدم که هر کدام چماقی در دست گرفته بودند. دعا کردم: «خداوند، تو سپر من باش.» اعتراف می‌کنم که از ترس می‌لرزیدم، اما خداوند بر همه چیز مسلط بود. در دم شنیدم که رهبر گروه خطاب به دوستانش فریاد زد: «هی، این خانه را ولش کنید. در اینجا فقط یک پیرزن تک و تنها زندگی می‌کند. فرزندانش همگی ازدواج کرده و از اینجا رفته‌اند.»

وقتی گروه چماقدار این پا و آن پا کردند، رهبر گروه فریاد زد: «نمی‌خواهم هیچ کدام از شما بار دیگر به این خانه نزدیک شوید.» نمی‌توانستم آنچه می‌شنوم را باور نمایم. آن مرد همیشه با ما دشمن بود، و حالا خود او... «زیرا تو فقط ای خداوند مرا در اطمینان ساکن می‌سازی.» فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان او است. اردو زده، ایشان را می‌رهاند» (مزمور ۷:۳۴). اندک زمانی بعد به رختخوابم برگشتم. دیگر اصلاً عصبی نبودم، بلکه: «... به سلامتی می‌خسبم و به خواب هم می‌روم» (مزمور ۸:۴). سلامتی خداوند با شما باد.

بیست و هفتم ژوئن

«این سخنانی که من امروز به تو امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما» (تثنیه ۷:۶-۷).

گریس دوب

هم مادر و هم پدر بودن، همیشه کار آسانی نیست. پس از مرگ همسر مجبور شدم مسؤولیت‌های وی را نیز من به عهده بگیرم. کار ساده‌ای نبود، به ویژه در دوران متلاطم اوضاع به هم ریخته سیاسی و نبود امنیت مالی. یک بار از کسی شنیدم که: «ما می‌توانیم جهان را فتح کنیم، با این وجود خانواده خودمان را از کف خواهیم داد.» به راستی که این کلمات چقدر درست بودند. می‌توانیم چنان خودمان را در گیر موعظه انجیل به دیگران نماییم، که اولویت نخست خانواده‌مان از یادمان برود.

البته خداوند از ما می‌خواهد که شاهدان او باشیم، اما این از خانه خودمان شروع می‌شود. باید بگذاریم نورمان بتابد، تا به همه آنانی که در خانه هستند نور ببخشیم. بچه‌های ما از مسیح در ما چه می‌بینند؟ خدا را شکر می‌کنم که او این اولویت را به من نشان داد. با این وجود باز کار ساده‌ای نبود بدون کمک او واقعاً محال می‌بود. بعضی از بچه‌ها توجه کافی به خرج نمی‌دهند چون والدینشان حسابی سرگرم پول در آوردن هستند. آنها هم اولویت اشتباه را برمی‌گزینند.

کتاب مقدس می‌گوید: «طفل را در راهی که باید بروی تربیت نما، و چون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید» (امثال ۶:۲۲). آیا ما متوجه اولویت اصلی هستیم؟ و آیا مطابق آن عمل می‌کنیم؟ باشد که خداوند من و شما را در خدمت وفادارانه به او که از خانه خودمان آغاز می‌شود یاری نماید.

بیست و هشتم ژوئن

«خداوند حافظ تو می‌باشد. خداوند به دست راستت سایه توست» (مزمور ۵:۱۲۱).

یان پیت

یکی از کسانی که مرا عمیقاً تحت تأثیر قرار داد، جوانی از آفریقای جنوبی، مبتلا به سندرم داون بنام کوزی بود. ای کاش شما هم می‌توانستید دعا‌های او را بشنوید؛ مانند دعا‌های یک بچه، ساده و لبریز از ایمان. وقتی دعا می‌کرد احساس می‌کردم که او آنقدر به خدا نزدیک است که می‌تواند او را با دست خود لمس نماید. روزی از او پرسیدم: «کوزی، تو خدا را چگونه در ذهنت تصویر می‌کنی؟» او مستقیماً به من خیره شد. آیا پرسش من برای ذهن ساده او خیلی پیچیده و سخت بود؟ نه، چون که چشمانش شروع به برق زدن کردند. «مثل یک سایه، عمو یان. مثل یک

سایه نگاه کن اینهاش...» او به سایه خودش اشاره کرد و بعد ایستاد و پرید و دوید، درحالی که در همه این اوقات به سایه‌اش اشاره می‌کرد. «نگاه کن، عمو یان، او همیشه اینجاست!» چه حقیقت ژرفی. «خداوند به دست راستت سایه توست.» اگر در نور راه بروید، همیشه می‌توانید او را همراه خود ببینید! گاهی نمی‌شود او را دید، زیرا پیرامونمان را تاریکی یا در اثر گناه و یا شرایط فرو گرفته است، اما سایه همچنان سر جایش است. متیو هنری در تفسیر کتاب مقدس می‌گوید: «خدای اسرائیل خدایی است که گاهی خودش را پنهان می‌سازد، اما خدایی است که هیچوقت غایب نیست؛ گاهی در تاریکی مخفی می‌شود، ولی هرگز دور نمی‌شود.» در نور و در تاریکی، در توفان و آفتاب: «خداوند حافظ تو می‌باشد. خداوند به دست راستت سایه توست.»

بیست و نهم ژوئن

داوود برای آمرزش و رهایی دعا می‌کند. دشمنان او را احاطه کرده‌اند، اما وی از خداوند نمی‌خواهد که ایشان را نابود سازد. در عوض درخواست بخشایش دارد، گویی خطاهای او باعث می‌شود که دشمن به پیشروی‌اش ادامه دهد. بخشایش در نقطه مرکزی قرار دارد. تنها پس از آن است که وی درباره خلاصی حرف می‌زند.

داوود

«ای خداوند به سوی تو جان خود را برمی‌فرازم. ای خدای من بر تو توکل می‌دارم. پس مگذار که خجل بشوم و دشمنانم بر من فخر نمایند. بلی هر که انتظار تو می‌کشد خجل نخواهد شد. آنانی که بی سبب خیانت می‌کنند خجل خواهند گردید. ای خداوند طریق‌های خود را به من بیاموز و راههای خویش را به من تعلیم ده. مرا به راستی خود سالک گردان و مرا تعلیم ده زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بوده‌ام. ای خداوند احسانات و رحمت‌های خود را به یاد آور چون که آنها از ازل بوده است. خطایای جوانی و عصیانم را به یاد میاور. ای خداوند به رحمت خود و به خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن» (مزمو ۷۱: ۲۵-۲۶).

سی‌ام ژوئن نکات جالب توجه

حفاظت

- کوری تن بوم- هلند:
«هرگاه شیریر در خانه‌ام را می‌کوبد، از عیسی می‌خواهم آن را باز کند.»
- ناشناس:
«خدا اجازه بروز توفان را می‌دهد تا ثابت کند که خودش تنها پناهگاه است.»
- شبانی ویتنامی:
«توفان هرچه عنان گسیخته‌تر باشد، آنانی که در زیر بال‌های خدا به دنبال پناهگاهی می‌گردند، کوشش بیشتری به خرج می‌دهند.»
- ناشناس:
«اراده خدا هرگز ما را به سویی رهنمون نمی‌شود که فیض خدا نتواند از ما حفاظت به عمل آورد.»
- ناشناس:
«امتنرین جای روی زمین درست در مرکز اراده خداست. خطرناکترین جای زمین هم جایی است که بیرون از اراده او باشد.»
- چارلز.اچ. اسپرجن:
«یقین داشته باشید، خدایی که اجازه می‌دهد فرزندان‌ش به تون آتش وارد شوند، خودش هم با ایشان درون تون آتش

خواهد بود.»

«آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است، زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود» (مزمور ۹۱: ۱).

نویسندگان این ماه

منس عبدالنور (Menes Abdul-Noor) از مصر. یکی از رهبران مورد احترام کلیسای مسیحی در قاهره.

قسان خلف (Ghassan Khalaf) از لبنان. برادر خلف در میان بمباران و ویرانی، وفادارانه به دیدار قربانیان جنگ می‌رفت و آنها را در ایمانشان پایدار و استوار می‌ساخت.

مونا خولی (Mona Khaul) از لبنان. او به جای ترک کشورش در جستجوی آسایش، ترجیح داد در شرایط بسیار خطرناک بماند. او به معجزات خدا شهادت می‌دهد.

اول ژوئیه

«ای مرد زور آور، یهوه با توست» (داوران ۱۲:۶ ا.ب).
«زیرا وقتی ناتوانیم، آنگاه تواناییم» (دوم قرن تیان ۱۲:۱۰ ا.ب).

جدعون

جدعون، مرد زور آور؟ وقتی داوران را می‌خوانید، کاملاً برعکس این به نظر می‌رسد. جدعون یک اسرائیلی بزدل و نومید بود. با این حال، خدا او را مرد زور آور می‌خواند. آیا خدا طعنه می‌زد؟ نه، خدا هیچوقت کسی را به ریشخند نمی‌گیرد. خدا نه آنچه را که جدعون بود، بلکه آنچه را که قرار بود بشود، می‌دید. خدا ما را از منظر متفاوت از خودمان می‌بیند. خدا ضعیفان را انتخاب کرد تا قدرتمندان را شرم‌زده سازد (اول قرن تیان ۲۷:۱). او می‌تواند از جدعون ضعیف و ترسو یک قهرمان و رهبر بسازد. به خودتان به دیده منفی نگاه نکنید. نگویید: «هیچ کاری از من ساخته نیست. من هیچی نیستم. هیچ چیز برای ارائه ندارم.» وقتی خدا کسی را می‌خواند، اگر وی آنقدر جرأت داشته باشد که پاسخ مثبت بدهد، خدا مسحش خواهد نمود، زیرا ضعیفان قوی هستند، زیرا ضعیفان برای کمک به خدا به حساب می‌آیند و آن را دریافت خواهند کرد. حتی امروز.

دوم ژوئیه

«... و مذبج بعل را که از آن پدرت است منهدم کن و تمثال اشیره را که نزد آن است، قطع نما و برای یهوه، خدای خود، بر سر این قلعه مذهبی موافق رسم بنا کن و گاو دومین را گرفته، با چوب اشیره که قطع کردی برای قربانی سوختنی بگذران» (داوران ۲۵:۶-۲۶).

جدعون

خدمت کردن از خانه آغاز می‌شود. پیش از آنکه جدعون بتواند مردم را به پیروی از خدایشان بازگرداند، لازم بود نخست خانه خودش را از لوٹ بتها پاک سازد. خدمت به خدا از خانه، کلیسا و خانواده خودتان شروع می‌شود، نه از حوزه مأموریت مسیحی. اغلب اوقات این سخت‌ترین جای خدمت است. انجیل را به میان مردمان دوردست بردن، بسیار آسان‌تر است از در میان گذاشتن پیام مسیح با خانواده و دوستان، اما آنانی که در خانه از مسیح عار دارند، هرگز نخواهند توانست بیرون از خانه او را خدمت نمایند. ایمان آوردن به مسیح با چرخش ۱۸۰ درجه و آمدن به سوی او، یعنی پشت کردن به بتهای زندگی‌تان، هر چه که می‌خواهند باشند، آغاز می‌شود. مأموریت جدعون با این دستور آغاز شد. «مذبج بعل را که از آن پدرت است منهدم کن». این کار او می‌توانست واکنش منفی پدرش را در پی داشته باشد، اما جدعون مطیع خدا بود. راستش جدعون آنقدر دلیری نداشت که به شیوه‌ای افراطی عمل کند. او برای انجام مأموریت خود، شب را برگزید، اما کارش را به انجام رسانید... «و روح خداوند جدعون را ملبس ساخت» (داوران ۳۴:۶). همیشه اینطور خواهد بود. آیا در زندگی شما بت بعلی وجود دارد؟ هر چه که هست، منهدمش کنید و از شرش خلاص شوید. آنگاه خدا با روح خود، روح القدس، شما را پر خواهد کرد.

سوم ژوئیه

«اینک من در خرم‌نگاه، پوست پشمینی می‌گذارم و اگر شب‌نم فقط بر پوست باشد و بر تمامی زمین خشکی بود، خواهم دانست که اسرائیل را بر حسب قول خود به دست من نجات خواهی داد» (داوران ۳۷:۶).

جدعون

آیا درست بود که جدعون از خدا نشانه‌ای بخواهد؟ آیا او از روح القدس پر نبود؟ مگر قبلاً صدای خدا را نشنیده بود؟ دیگر چه می‌خواست؟ این واقعیت که خدا درخواست جدعون را اجابت نمود، بدین معنا نیست که با کاری که کرد موافق بوده است، اما خدا به ضعف‌های انسانی ما واقف است و با ما مطابق با صبر الهی رفتار می‌کند. این خداست که برای ملاقات ما می‌شتابد و ما را در همان جایی که هستیم، ملاقات می‌نماید. بنابراین آیا «پوست پشمین گذاشتن» و بارها و بارها طلب نشانه کردن کار درستی است؟

خدا کلام خود را به ما بخشیده تا برای راه‌های ما نور و برای پای‌های ما چراغ باشد (مزمور ۱۱۹:۱۰۵). اگر کلام خدا اراده خدا برای زندگی ماست، پس او با کلامش ما را راهنمایی خواهد کرد. این نه جادو است و نه عملی اسرارآمیز.

معنایش این است: راه رفتن با خدا. هر که از او پیروی نماید، با وی همنشینی کند و کلامش را نگاه دارد، خدا هم وی را به جمیع راستی هدایت خواهد نمود.

چهارم ژوئیه

«و خداوند به جدعون گفت: «قومی که با تو هستند، زیاده از آنند که میان را به دست ایشان تسلیم نمایم» (داوران ۲:۷).

جدعون

امکان ندارد برای کاری که خدا شما را در نظر گرفته تا انجامش دهید، زیادی کوچک باشید، اما ممکن است برای موردی زیادی بزرگ باشید. این درسی است که از داوران ۲:۷ می آموزیم. وقتی دیگر به خودمان وابسته نیستیم، او کنترل ما را در دست می گیرد و به ما می گوید که می توانیم کاملاً به او اعتماد نماییم. باید یاد بگیریم که به خدا وابسته باشیم. بدون او هیچ کاری نمی توانیم انجام دهیم. همچنین در می یابیم که او می تواند غیرممکن ها را به ممکن تبدیل سازد.

فهمیدن اینکه خدا چگونه کارش را در ما و از طریق ما انجام می دهد، جزو مسؤولیت های ما نیست. تنها از ما این را می خواهد که به او توکل کنیم و هر چه به ما می گوید انجام دهیم. این شاید مضحک و بی معنی به نظر برسد. پیروزی در جنگ آن هم با سبوهایی خالی. ۳۰۰ سرباز در برابر ۱۳۵۰۰۰ نفر. برای خدا شمار دشمنان اهمیت ندارد. او به دنبال ظرف های خالی می گردد تا آنها را با گنجهای خودش پر سازد. «اما این گنجینه را در ظروفی خاکی داریم، تا آشکار باشد که این قدرت خارق العاده از خداست نه از ما» (دوم قرنتیان ۴:۷). بدین ترتیب پیروزی از آن ما و حرمت از آن خدا خواهد شد. حرمت از آن کسی است که شایسته حرمت می باشد.

پنجم ژوئیه

«و مردان افرایم او را گفتند: «این چه کار است که به ما کرده ای که چون برای جنگ میان می رفتی ما را نخواندی» و به سختی با وی منازعت کردند» (داوران ۱:۸).

«بیا بید شادی مرا به کمال رسانید و با یکدیگر وحدت نظر و محبت متقابل داشته، یکدل و یک رأی باشید» (فیلیپیان ۲:۲).

جدعون

غم انگیز است، ولی حقیقت دارد که خیلی وقتها آزار و جفا از درون؛ یعنی از ناحیه خود ایمانداران وارد می شود. صدمه آن هم البته شدیدتر است. پس از پیروزی بزرگی که جدعون به دست آورد، از سوی قوم خودش، و نه دشمنانش، از هر طرف مورد حمله و انتقاد قرار گرفت. «چرا هنگامی که به جنگ میان می رفتی ما را نخواندی؟» وقتی جنگ به پایان رسیده، گفتن این چیزها کار آسانی است. زمانی که جدعون بدیشان نیاز داشت، قوم خودش همه پنهان شده بودند، اما حالا که جنگ را برده بود، سرو کله شان پیدا شده و تازه وی را به باد انتقاد نیز می گرفتند.

این یکی از حقه های قدیمی شیطان بوده و هست. شیطان از اینکه ما به جای او به جان یکدیگر بیفتیم، خوشحال می شود. او در تفرقه افکنی استاد است و مسیحیان همیشه برایش سوژه های خوبی حداقل در این زمینه بوده اند. امروز نیز باید هشیار بود. به شیطان گوش نکنید و به او اجازه ندهید از شما سوءاستفاده کند. اسلحه کامل خدا را بر تن کنید. آنگاه نه تنها خواهید توانست در برابر حملات تاب بیاورید، بلکه پیروز نیز خواهید شد.

ششم ژوئیه

«و جدعون از آنها ایفودی ساخت و آن را در شهر خود عفره بر پا داشت و تمامی اسرائیل به آنجا در عقب آن زنا کردند و آن برای جدعون و خاندان او دام شد» (داوران ۲۷:۸).

جدعون

داستان جدعون پایان خوشی ندارد. جدعون خودش را در موقعیت روحانی ای قرار داد که برکت یافتن از سوی

خدا را غیر ممکن می نمود. ایفود جلیقه ای ارزشمند بود که کاهنان به هنگام طلبدن اراده خدا برای قوم آن را بر تن می کردند. آن وقت جدعون چنین جلیقه ای را برای خود در نظر گرفت. او برای خود نظام پرستشی ویژه ای ترتیب داد. آن هم نه در شیلوه، که خدا تعیین کرده بود، بلکه در عفره. به جای لاویان هم جدعون شخصا وظیفه انجام پرستش را بر عهده گرفت.

جدعون با این کارش از دستور خدا سرپیچی کرد. خدا او را برای رهبری فراخوانده بود، نه برای کهانت. خدا هر کس را برای کاری تعیین و مسح می نماید. سر خود عهده دار شدن کارها و خدمات گوناگونی که خدا در کلیسایش تعیین نموده، کاری بس خطرناک است. این کار ممکن است به غرور و دیکتاتوری بینجامد. با وجودی که نیت خیری در پس آن بود، برای جدعون دام شد. با هر استعداد و موهبتی که خدا به شما عطا فرموده، کار کنید و به عطایای دیگران غبطه نخورید. خدا این طرز برخورد شما را با برکت کامل پاداش خواهد داد.

هفتم ژوئیه

این مزمور را می توان به سه بخش تقسیم نمود. داوود در هر سه بخش، برای آمرزش دعا می کند. تنها زمانی می توان با خدا مشارکت صمیمانه داشت که آمرزش حاصل شده باشد. رهایی واقعی نتیجه مشارکت با خداوند است. تنها برای چنین افرادی است که خدا عهد خویش را آشکار خواهد نمود.

داوود

«سر خداوند با ترسندگان اوست و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد. چشمان من دائما به سوی خداوند است، زیرا که او پای های مرا از دام بیرون می آورد. بر من ملتفت شده، رحمت بفرما زیرا که منفرد و مسکین هستم. تنگی های دل من زیاد شده است. مرا از مشقت های من بیرون آور. بر مسکنت و رنج من نظر افکن و جمیع خطایم را ببامرز. بر دشمنانم نظر کن زیرا که بسیارند و به کینه تلخ به من کینه می ورزند. جانم را حفظ کن و مرا رهایی ده تا خجل نشوم زیرا بر تو توکل دارم. کمال و راستی حافظ من باشند، زیرا که منتظر تو هستم» (مزمور ۱۴: ۲۵-۲۱).

هشتم ژوئیه

«هر شاخه ای در من که میوه نیاورد، آن را قطع می کند، و هر شاخه ای که میوه آورد، آن را هرس می کند تا بیشتر میوه آورد... جلال پدر من در این است که شما میوه بسیار آورید و اینگونه شاگرد من خواهید شد» (یوحنا ۱۵: ۸ و ۱۷).

منس عبدالنور

خدا در دل ایمانداران کار می کند، نه در ظاهرشان (اول سموئیل ۱۶: ۷). او هرگز تکه پارچه آب نرفته را به جامه ای کهنه وصله نمی کند (مرقس ۲: ۲۱). او از شما خلقتی تازه می سازد، به طوری که با خوشحالی فریاد بزنید: «چیزهای کهنه در گذشت، اکنون همه چیز تازه شده است!» (دوم قرنتیان ۵: ۱۷). در نتیجه این زندگی تازه است که میوه می آورید. پدر هرستان می کند تا بیشتر میوه بیاورید. همه ما به هرس شدن نیاز داریم تا هر بار اضافی و هر گناهی را که آسان به دست و پای ما می پیچد، از خود دور کنیم (عبرانیان ۱۲: ۱).

هر کدام از ما عادت هایی داشته ایم که همچون باری بر دشمنان سنگینی می کنند. همچنین شریر از هر سو به دست و پایمان پیچیده است. شرط میوه آوردن ما این است که در مسیح بمانیم، چنانکه شاخه نمی تواند از خود میوه آورد (یوحنا ۱۵: ۴). هر چه بیشتر در شناخت مسیح رشد می کنیم، میوه ما نیز باید بیشتر شود. بزرگترین میوه آن است که پیروزمندان زندگی نماییم و با شاهد موفقی برای مسیح بودن شیطان را مقهور سازیم (اعمال رسولان ۸: ۱). این پدر را جلال می دهد، زیرا توجه و محبت او و نیکویی شریعت و فراوانی فیض او را نمایان می سازد. عیسی شما را برگزیده تا رفته میوه آورید و میوه شما بماند (یوحنا ۱۵: ۱۶). او شما را برای نجات و نیز برای خدمتی برگزیده است. چه افتخاری!

نهم ژوئیه

«اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هر آنچه می خواهید، درخواست کنید که برآورده خواهد شد» (یوحنا ۱۵: ۷).

منس عبدالنور

پدري خسته غرگران به پسرش گفت: «کی دست از خواستن برمی داری؟» پسر با زیرکی پاسخ داد: «وقتی که تو دست از دادن برداری!» خدا پدري نیست که هیچوقت خسته شود و سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می کند (يعقوب ۵:۱). وقتی در مسیح می مانید، مسیح قلبتان را پاک می سازد. به شما می گوید: «شما هم اکنون به سبب کلامی که به شما گفته ام، پاک هستید» (یوحنا ۱۵:۳). خدا به شما شهادت می دهد که شما را دلخواه خویش یافته است، کسی که خواست او را به طور کامل به جا خواهد آورد (اعمال رسولان ۲۲:۱۳). اگر خواست خدا را چنان انجام دهید که گویی خواست خودتان است، او هم خواست شما را طوری انجام می دهد که انگار خواست خود اوست. «آرزوی عادلان به ایشان عطا خواهد شد» (امثال ۱۰:۲۴). وقتی در مسیح می مانیم، با شایستگی مسیح به حضور پدر راه می یابیم. می شنویم که عیسی می گوید: «و هر آنچه به نام من درخواست کنید، من آن را انجام خواهم داد، تا پدر در پسر جلال یابد. اگر چیزی به نام من از من بخواهید، آن را انجام خواهم داد» (یوحنا ۱۴:۱۳ و ۱۴).

خدا به قوم توبه کار خویش می گوید: «و مرا خواهید خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید نمود. و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت. و خداوند می گوید که مرا خواهید یافت و اسیران شما را بازخواهم آورد. و خداوند می گوید که شما را از جمیع امت ها و از همه مکان هایی که شما را در آنها رانده ام، جمع خواهم نمود و شما را از جایی که به اسیری فرستاده ام، باز خواهم آورد» (ارمیا ۲۹:۱۲-۲۴). بیایید در او بمانیم و اجابت دعاهايمان را تجربه نماییم.

دهم ژوئیه

«همانگونه که پدر مرا دوست داشته است، من نیز شما را دوست داشته ام؛ در محبت من بمانید» (یوحنا ۱۵:۹).

منس عبدالنور

به راستی که ماندن در محبت عیسی چه موهبت بزرگی است، پس ما او را محبت می کنیم، زیرا او نخست ما را محبت کرد (اول یوحنا ۴:۱۹) و برادران و خواهران خود در مسیح را محبت می نماییم، زیرا محبت خدا توسط روح القدس که به ما بخشیده شد، در دل های ما ریخته شده است (رومان ۵:۵). محبت خدا نسبت به ما، بخشیدن، بخشودن و پذیرفتن پیوسته و فداکارانه است. کتاب مقدس می گوید که ما با خدا آشتی و مصالحه نموده ایم و خدا هیچ خصومتی با ما ندارد. عیسی فرمود: «شما را دوست خود می خوانم» (یوحنا ۱۵:۱۵) زیرا هرچند ما دشمنان وی بودیم، او به سهم خود نسبت به ما لبریز از محبت است.

وقتی در مسیح می مانیم، او اراده اش را به ما می آموزد. او دیگر ما را «بنده» نمی خواند، زیرا بنده از کارهای اربابش آگاهی ندارد. بنده فقط از دستورهای اربابش آگاه است، اما از نقشه هایش خبر ندارد. «سر خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد» (مزمور ۱۴:۲۵). خدا به ابراهیم فرمود: «آیا آنچه من می کنم از ابراهیم مخفی دارم؟» (پیدایش ۱۸:۱۷). عیسی فرمود: «اگر کسی براستی بخواهد اراده او را به عمل آورد، در خواهد یافت که آیا این تعالیم از خداست یا من از خود می گویم: (یوحنا ۷:۱۷). بیایید او را به تمامی دل محبت و به او اقتدا نماییم و از او یاد بگیریم.

یازدهم ژوئیه

«اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند؛ چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته ام و در محبت او می مانم... دوستان من شما را اگر آنچه به شما حکم می کنم، انجام دهید» (یوحنا ۱۵:۱۰ و ۱۴).

منس عبدالنور

وقتی در مسیح می مانیم، برکات زیادی را بی نهایت فزونتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، دریافت می نماییم (افسیسیان ۳:۲۰). حیاتی را که مسیح به ما داده را تجربه خواهیم نمود و از آن به فراوانی بهره مند خواهیم شد (یوحنا ۱۰:۱۰). خداوند به بنی اسرائیل یادآوری کرد که چگونه آنان را از اسارت رها کنید و بدین خاطر نباید خدایان دیگری را جز او پرستند (خروج ۲۰:۲ و ۱۱:۲). ما هم همین تکلیف را احساس می کنیم و می گوئیم: «با مسیح بر صلیب شده ام، و دیگر من نیستم که زندگی می کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می کند و این زندگی که اکنون در جسم می کنم،

با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد» (غلاطیان ۲: ۲۰). هر که عیسی را می‌یابد، سروری وی را بر زندگی‌اش می‌پذیرد. او می‌داند که خدا را باید بیش از انسان اطاعت کرد (اعمال رسولان ۵: ۲۹). از عیسی می‌پرسد: «خداوند، چه می‌خواهی تا برایت بکنم؟». گاهی می‌گوییم: «حاشا از من، خداوند!» (اعمال رسولان ۱۴: ۱۰). اگر او خداوند حیات است پس نباید از ما پاسخ «نه» بشنود. چه برکتی نصیب ما شده، اگر او درخواستی از ما بنماید و ما هم اطاعتش نماییم! «راه خود را فیروز خواهی یافت و همچنین کامیاب خواهی شد» (یوشع ۸: ۱).

ژوئیه

«این سخنان را به شما گفتم تا شادی من در شما نیز باشد و شادی شما کامل شود» (یوحنا ۱۵: ۱۱).

منس عبدالنور

شادی دنیا به چیزهایی است که مردم دنیا به دست می‌آورند یا بدان نایل می‌گردند. وقتی دستاوردها و به مقصود رسیدن‌ها پایان می‌یابند، این شادی‌ها هم خاتمه می‌پذیرند. شادی تا زمانی ادامه دارد که منبع شادی پا برجا باشد، اما شادی مسیح اینگونه نیست. او در ما می‌ماند و به ما اطمینان می‌دهد که آنچه به ما می‌دهد، جهان قادر نیست به ما بدهد (یوحنا ۱۴: ۲۷). آنچه او به ما می‌دهد جاودانی، تضمین شده و کامل است.

وقتی ما در مسیح می‌مانیم، راه و راستی و حیات را می‌یابیم (یوحنا ۱۴: ۶). از پری او ما همه بهره‌مند می‌شویم، فیض از پی فیض (یوحنا ۱۶: ۱). حیات در وجود عیسی ظاهر شده است و ما آن را دیده‌ایم و بر آن شهادت می‌دهیم و اعلام می‌کنیم که عیسی حیات جاویدان است که رفاقت با پدر و با خودش را به ما عطا می‌کند تا شادی‌مان کامل گردد (اول یوحنا - ۱: ۴). وقتی در مسیح می‌مانیم او را دوست می‌داریم و کلامش را نگاه می‌داریم. پدر هم ما را دوست می‌دارد. پدر و پسر خواهند آمد و با ما ساکن خواهند شد (یوحنا ۱۴: ۲۳). چه امتیاز ویژه و چه شادی عظیمی!

وقتی در عیسی می‌مانیم، او به ما اطمینان می‌دهد که حیات جاویدان در ما هست. او می‌گوید: «دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید. در خانه پدر من منزل بسیار است، و گرنه به شما می‌گفتم. می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم و آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا هر جا که من هستم، شما نیز باشید» (یوحنا - ۱۴: ۱۳). ما بیشترین حق را برای شاد بودن داریم، چون در مسیح می‌مانیم. همه امتیازات او از آن ما نیز هست.

سیزدهم ژوئیه

«اگر دنیا از شما نفرت دارد، به یاد داشته باشید که پیش از شما از من نفرت داشته است. اگر به دنیا تعلق داشتید، دنیا شما را چون کسان خود دوست می‌داشت، اما چون به دنیا تعلق ندارید، بلکه من شما را از دنیا برگزیده‌ام، دنیا از شما نفرت دارد» (یوحنا - ۱۵: ۱۸-۱۹).

منس عبدالنور

بزرگی عیسی را می‌توان در تعالیمش به روشنی و بسیار عیان مشاهده کرد. او به ما می‌گوید که دنیا به پیروان خود امتیازاتی می‌دهد. دنیا متعلقات خود را دوست دارد، اما از ایمانداران به عیسی متنفر است، زیرا از سرور آنها نفرت دارد. دنیا از پدر نفرت دارد، چون پدر را نمی‌شناسد (یوحنا ۱۵: ۲۱ و ۲۳). جهان برای این گناه خود هیچ عذری ندارد، زیرا عیسی به صراحت درباره عواقب آن سخن گفت، اما آنها شهادت وی را رد نمودند.

آنانی که در مسیح می‌مانند، باید بدانند که کیستند. آنها از آن این دنیا نیستند. عیسی ایشان را برگزیده تا از دنیا جدایشان سازد. دنیا از صاحب اختیار خود نفرت دارد. عیسی به ما می‌آموزد که اگر جفا و آزاری برای ما هست، این کاملاً طبیعی است، زیرا ما بدو وفاداریم، نه بدین خاطر که خطایی از ما سر زده است. زمانی که رسولان مسیح را تازیانه زدند، ایشان شادی کنان از حضور اهل شورا بیرون رفتند، زیرا شایسته شمرده شده بودند که به خاطر نام عیسی اهانت ببینند (اعمال رسولان ۵: ۴۱).

عیسی در مورد بروز آزارها به ما هشدار داد (یوحنا ۱۵: ۲۰). پس نباید جا بخوریم. اگر به خاطر نام او آزار می‌بینیم،

پس آزار دیدن امری طبیعی است. نباید فکر کنیم که خداوند ما را ترک نموده یا فراموش کرده است (اشعیا ۱۴:۴۹-۱۶). «خوش باشید و شادی کنید، زیرا پادشاهان در آسمان عظیم است (متی ۱۲:۵)».

چهاردهم ژوئیه

این مزمور زیبا حاوی دو بخش است. در بخش نخست، نویسنده درباره خداوند سخن می گوید (-۲۷:۵). در بخش دوم هم خطاب به خداوند حرف می زند (-۲۷:۱۴، نک. به ۲۱ ژوئیه). داوود به خداوند خدای خود که در هر موقعیت سختی نزدیک است، توکل می کند. زیر چتر حفاظت خدا ایمن باشید. داوود

«خداوند نور من و نجات من است، از که پترسم؟ خداوند ملجای جان من است، از که هراسان شوم؟ چون شیران بر من نزدیک آمدند تا گوشت مرا بخورند؛ یعنی خصمان و دشمنانم، ایشان لغزیدند و افتادند. اگر لشکری بر من فرود آید دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت. یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید: که تمام ایام عمرم در خانه خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیكل او تفکر نمایم، زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خود نهفته، در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهد داشت و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت» (مزمور -۲۷:۵).

پانزدهم ژوئیه

در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ همان در آغاز با خدا بود. همه چیز به واسطه او پدید آمد و از هر آنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت... به ملک خویش آمد، ولی قوم خودش او را نپذیرفتند، اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند؛ یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد؛ آنان که نه با زادنی بشری، نه از خواهش تن و نه از خواسته یک مرد، بلکه از خدا زاده شدند و کلام، انسان خاکی شد و در میان ما مسکن گزید و ما بر جلال او نگرستیم، جلالی در خور آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی» (یوحنا ۱:۳۱-۱۴۱۱).

قصان خلف

بیروت یکی از تیره ترین مراحل جنگ لبنان را تجربه می کرد. این شهر بیشتر به جهنمی بی در و پیکر شبیه بود. چندین روز بود که باران گلوله و خمپاره بر بخش وسیعی از بیروت می بارید و خیلی ها کشته شده بودند. پس از خاتمه درگیری، برای دیدن بانوی جوانی که حس همدردی مرا برانگیخته بود، رفتم. او شوهرش را در آخرین زد و خورد از دست داده بود و با سه بچه کوچک تنها مانده بود. او همین طور می گریست و مویه می کرد و دوستان در حال تسلی دادن وی بودند. وقتی متوجه من شد، فریاد زد: «من به خدا ایمان ندارم. درباره او با من حرف نزن. او به ما هیچ اهمیتی نداد. گذاشت ما بمیریم. فقط نشست و تماشا کرد».

موجی از ترحم جانم را دربر گرفت. در کشورم، هزاران نفر همین کلمات را به زبان می آوردند. بعد از اینکه آرام شد، به او گفتم: «خانم عزیز، آنچه شما درباره خدا گفتید، هماش درست می بود، اگر او خود انسان خاکی نمی شد و بر صلیب نمی مرد تا ما را فدیہ کند و ثابت نماید که ما برایش مهم هستیم. خدا در مسیح خویشتن را درگیر موقعیت های ما نمود و چون او هم همین مراحل درد و رنج را پشت سر گذارده، می تواند رنج دیدگان را یاری نماید. آیا به این ایمان داری؟ با سر پاسخ مثبت داد».

شانزدهم ژوئیه

«اما عیسی در عقب قایق، سر بر بالشی نهاده و خفته بود. شاگردان او را بیدار کردند و گفتند: «استاد، تو را باکی نیست که غرق شویم؟» (مرقس ۴:۳۸).

قصان خلف

ما اغلب در زندگانی مجبوریم دوره های سختی را پشت سر بگذاریم؛ درست مانند شاگردان عیسی در دریای جلیل. پریشانی ما به حدی شدید می شود که قادر به دیدن عیسی که در کنار ماست، نیستیم؛ درست مثل شاگردان که در

قایق نگران غرق شدن در دریای توفانی بودند. آنها هم نمی‌توانستند سیمای آرام نجات‌دهنده را که بر بالشی در عقب قایق غنوده بود، ببینند. احساس می‌کنیم که خدا اهمیتی نمی‌دهد؛ پاک ما را به حال خودمان وا گذاشته است. با بلندترین صدایی که از حنجره‌مان بیرون می‌آید، فریاد می‌زنیم تا توجه آسمان را به خود جلب نماییم. حتی دلمان می‌خواهد خدا را آشفته سازیم تا توجهش را به نیاز خودمان معطوف کنیم. درست مثل شاگردان که صبر از کف بدادند و مزاحم استراحت عیسی شدند: «استاد، تو را باکی نیست که غرق شویم؟» عیسی بیدار شد و باد را نهیب زد و به دریا فرمود: «ساکت شو! آرام باش!» اما او شاگردان را هم سرزنش نمود: «چرا اینچنین ترسانید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟» پس بیایید ما هم در پریشانی‌هایمان آرام باشیم. بیایید ایمان داشته باشیم و مزاحم عیسی نشویم. او با ماست. او از آنچه تصورش را می‌کنیم، به ما نزدیکتر است.

هفدهم ژوئیه

«(بیایید) چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسی بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است» (عبرانیان ۲:۱۲).

قصان خلف

وقتی خودمان در رنجیم یا دیگران را در رنج می‌بینیم، فریادی از اعماق وجودمان بلند می‌شود که: «پس خدا کجاست؟» به ویژه زمانی که این درد و رنج‌ها سال‌ها به طول انجامد، آنوقت است که روحیه خود را می‌بازیم و دلسرد می‌شویم. شروع به زیر سؤال بردن اساسی‌ترین صفات خدا می‌کنیم: محبتش، حکمتش و وفاداری‌اش را زیر سؤال می‌بریم و از همه بدتر اینکه واقعیت وجود خدا را زیر سؤال می‌بریم. من مطمئنم که بسیاری از مردم، حتی مسیحیان، وقتی پس از سال‌ها دعا کردن هیچ جوابی نگرفته‌اند، دچار چنین تردیدها شده‌اند.

در اینگونه شرایط چگونه می‌توانیم ایمانمان را حفظ کنیم؟ عمق ایمان ما به اندازه عمق باورمان به صلیب است. گرایش مردم بیشتر بر این است که در مواقع بحرانی و در بحبوحه رنج‌ها به آسمان نگاه کنند و بگویند: خدایا پس تو کجایی؟ آنها احساس می‌کنند که خدا در آسمان بر تخت سلطنت خویش، در مکانی دوردست و کاملاً بی‌توجه، نشسته است. آنانی که صلیب را مرکز الهیات خود قرار داده‌اند، برای استمداد به آن دوردستها در آسمان خیره نمی‌شوند، بلکه به عیسای مصلوب شده بر روی زمین بر تپه جلجتا می‌نگرند و در کوران دردها و مشکلاتشان، از مشاهده رنج‌های وی دل‌هایشان شفا می‌یابد.

هجدهم ژوئیه

«با آنان که در زندان بودند، همدردی می‌کردید و تاراج اموال خود را با شادی می‌پذیرفتید، زیرا می‌دانستید از دارایی‌های بهتر که جاودانی است، برخوردارید» (عبرانیان ۱۰:۳۴).

قصان خلف

تنها راه غلبه بر اضطراب تسلیم محض است. در خلال آن روزهای تیره جنگ در بیروت، پیوسته از آسمان خمپاره و راکت می‌بارید. هیچ جایی نبود که از اصابت نارنجک در امان مانده باشد. همه در معرض خطر سوختن خانه و زندگی، از دست دادن اموال و دارایی‌ها، کتابخانه، ماشین و خلاصه خود زندگی بودند. اضطراب نزدیک بود آرامشم در مسیح را از من بگیرد. روزها همین‌طور گیج و سردرگم بودم. در تعمق روحانی هرآنچه داشتم را به حضور خداوند آوردم و از او خواستم مرا بر هر احساس اضطراب یا نگرانی از دست دادن دارایی‌هایم، پیروز سازد. در دعا گفتم: «خداوند، من تصمیم را گرفته‌ام، به فیض تو راضی‌ام، هر اتفاقی که بیفتد، با تسلیم و شادی آن را می‌پذیرم، خواه آسیب جسمانی باشد و خواه مادی.»

یک شب خواب دیدم که ماشینم را دزدیده‌اند. احساس خشم به من حمله‌ور شد. در درونم میان دو حس شکایت و رضایت جدالی برپا گردید. پس از کشمکشی سخت با خوشحالی و تسلیم کامل ضایعه مادی را پذیرفتم. آنگاه از خواب بیدار شدم. خوشحال بودم که همه اینها در خواب بوده، اما ناگهان فکری تمام ذهنم را فراگرفت: در خواب پیروز بودن قشنگ است، اما باشکوه‌تر از آن پیروزی و غلبه بر اضطراب در زندگی واقعی و بیداری است.

نوزدهم ژوئیه

«خوشا به حال آن که در آزمایشها استقامت نشان می‌دهد، زیرا چون از بوته آزمایش سربلند بیرون آید، تاج حیاتی را خواهد یافت که خدا به دوستداران خویش وعده فرموده است» (یعقوب ۱: ۱۲).

قصان خلف

همواره پس از هر جنگی طبقه‌ای از مردم پدیدار می‌شوند که به «اغنیای جنگ» معروفند؛ اینها کسانی هستند که از فرصتهای به وجود آمده استفاده می‌کنند و وضعیت مالی خودشان را بهبود می‌بخشند. دقیقاً همین در لبنان پس از جنگ نیز افتاد، اما فرزندان خدا چگونه؟ آیا ما نیز از زمانهای سختی برای اثبات صداقت و اصالت ایمانمان که از طلا گرانباتر است، استفاده می‌کنیم تا در عوضش تاج حیات را به دست آوریم؟

گذشتن از آتش جنگ برای ایمانداران لبنانی منافع زیادی در پی داشت. آنها هم به تعبیر روحانی‌اش، در زمره «اغنیای جنگ» قرار گرفتند. آنانی که خدا را دوست می‌دارند، فرصتهای روحانی را یکی یکی جمع می‌کنند و تجربه‌های عملی زیادی میندوزند. در مواقع پریشانی تندباد ما را تکان می‌دهد تا برگهای خشکیده و میوه‌های فاسد شده از شاخه‌هایمان جدا شده بر زمین بیفتند. در همین زمان، آزمایش‌ها کمک می‌کنند تا هرچه بیشتر در اعماق زمین ریشه دوانیده استوارتر از قبل شویم. پس از توفان می‌بینید که ایمانداران هنوز دستان خود را به سوی آسمان افراشته‌اند و در دستانشان گل سرخ دارند، زیرا وقتی کسی را می‌بینید که از وادی هراس گذشته و به سرزمین آرامش رسیده، در حالی که شاخه گلی را که در وادی هراس چیده هنوز در دست دارد، آنگاه در خواهید یافت که خدا با او بوده و جان او تازگی ایمان را همچنان حفظ کرده است.

بیستم ژوئیه

«ما محبت می‌کنیم، زیرا او نخست ما را محبت کرد و ما این حکم را از او یافته‌ایم که هر که خدا را محبت می‌کند، باید برادر خود را نیز محبت کند» (اول یوحنا ۴: ۱۹-۲۱).

قصان خلف

وجه تمایز مسیحیت واژه «محبت» است. تنها راه توصیف ایمان مسیحی، تطبیق دادن آن با این کلمه است. همیشه ما به محبت خدا نسبت به خودمان و محبت خودمان به دیگران میندیشیم و عاملی مهمتر را که با آن می‌توانیم خدا را هم محبت نماییم، فراموش می‌کنیم. محبت رابطه‌ای دوطرفه میان خدا و ماست. او ما را محبت می‌کند و ما هم او را محبت می‌نماییم.

اگر می‌خواهیم معنای این رابطه را کاملاً درک کنیم، باید محبت را با رحمت مقایسه نماییم. در اینجا معنای کامل این رابطه محبت‌آمیز با خدا آشکار می‌گردد. رحمت بار معنایی رابطه «بالا تر با پایین تر» را در خود دارد و نه برعکس. خدا می‌تواند بگوید: «من بر شما، ای مردم، رحمت خواهم کرد» ولی ما نمی‌توانیم بگوییم: «ای خداوند ما هم بر تو رحمت خواهیم نمود» اما خدا می‌تواند بگوید: «من شما را محبت می‌نمایم» و ما نیز می‌توانیم بگوییم: «خداوند، ما هم تو را محبت می‌نماییم». زبان رحمت، زبان میان ارباب و بردگانش است.

زبان محبت زبان میان پدر و فرزندانش می‌باشد. در جهان هیچ چیز نیست که بشود آن را با این رابطه دو طرفه میان ما و خدا به واسطه پسرش عیسی مسیح مقایسه نمود.

بیست و یکم ژوئیه

داوود در بخش دوم این مزمور، دیگر درباره خداوند حرف نمی‌زند، بلکه خطاب به خداوند سخن می‌گوید. مردم برای داوود احساس تأسف می‌کنند. او به شدت نیازمند است. ایمانش به خدای قادر مطلق مایه تسلی و امیدواری اوست.

داوود

«ای خداوند چون به آواز خود می‌خوانم مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما. دل من به تو می‌گوید (که گفته‌ای): «روی مرا بطلبید»، بلی روی تو را ای خداوند خواهم طلبید. روی خود را از من مپوشان و بنده خود را در

خشم برمگردان. تو مددکار من بوده‌ای. ای خدای نجاتم، مرا رد مکن و ترک منما. چون پدر و مادرم مرا ترک کنند، آنگاه خداوند مرا برمی‌دارد. ای خداوند طریق خود را به من بیاموز و به سبب دشمنانم مرا به راه راست هدایت فرما. مرا به خواهش خصمانم مسبار زیرا که شهود کذب و دمنندگان ظلم بر من برخاسته‌اند. اگر باور نمی‌کردم که احسان خداوند را در زمین زندگان ببینم. برای خداوند منتظر باش و قوی شو و دلت را تقویت خواهد داد. بلی منتظر خداوند باش» (مزمور ۱۴۷:۲۷).

بیست دوم ژوئیه

«... با ایمان، ممالک را فتح کردند، عدالت را برقرار نمودند و وعده‌ها را به چنگ آوردند» (عبرانیان ۱۱:۳۳).

مونا خولی

کمتر کسی پیدامی‌شود که حاضر باشد زندگی پرخطری داشته باشد. آنانی هم که چنین زندگی را برگزیدند یا بدلکار حرفه‌ای هستند و یا تروریست، که این وسیله‌ای برای گذران زندگی آنهاست. با این حال، درمورد ما زندگی کردن در خطر مداوم، تجربه‌ای است پانزده ساله. کشور زیبای ما، لبنان دارد تاوان سنگینی می‌پردازد. تروریسم، بمبگذاری‌ها و موشک باران مناطق مسکونی، هزاران قربانی را تاکنون به کام مرگ کشیده است.

اجتماع مسیحی ما بر سر یک دوراهی دشوار مانده است: گریختن از کشور و زندگی در کشورهای امن، یا ماندن و خدمت کردن به مردم و پذیرا شدن خطر و کشته شدن. ما تصمیم به ماندن و پایداری کردن برای خداوندمان گرفته‌ایم. با خدمت کردن به مردم پریشان و جا دادن به افراد بی سرپناه توانسته‌ایم راه را برایشان روشن سازیم و در آنها انگیزه پایداری و سرسختی به وجود آوریم تا برای زنده ماندن بجنگند. خطرات بسیاری را تجربه کرده‌ایم، اما حضور خدایمان را هم به طریقی بسیار عالی تجربه می‌کنیم. دیگر بیشتر از این چه می‌خواهیم؟ آیا در آنجایی که به خدا و خلق خدا خدمت می‌کنید، به دستورهایی که از او گرفته‌اید امین هستید؟ اگر چنین است پس از راهنمایی و برکات خدا هم برخوردار خواهید بود. همیشه در دسترس و شکرگزار باشید و در خداوند شادی نمایید. شرایط هرچه می‌خواهد باشد، اگر ما توانستیم، شما هم می‌توانید. برای برقراری صلح در خاور میانه دعا کنید.

بیست و سوم ژوئیه

«... خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند... و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد...» (دانیال ۱۷:۳ و ۱۸).

مونا خولی

در سراسر جنگ پانزده ساله، خدا در میان ما و از طریق ما در دیگران کار کرده است. آخرین نمونه از محافظت اعجاز‌آمیز خدا به زوجی جوان مربوط می‌شود. زمانی که ارتش سوریه حملات خود را بر ضد مناطق مسیحی نشین لبنان آغاز کرده بود، روزی آنها زیر آتش توپخانه سنگین غافلگیر شدند. پیش از آن که بتوانند خود را به پناهگاه برسانند، یک بمب فسفری سقف اتاق خوابشان را سوراخ کرد و منفجر شد و کل محوطه را به آتش کشید. هر دو به شدت مجروح شدند و سوختند. زن که چند ماهه باردار بود، به طرز اعجاز‌آمیزی نجات پیدا کرد. با این حال شوهرش را به مجرد رساندن به بیمارستان از لحاظ کلینیکی مرده اعلام کردند، زیرا از فرق سر تا نوک پا جراحات‌های شدید داشت. پدر و مادرش و برادران کلیسا در عین حال برای جلسه دعا تصمیم می‌گرفتند، از کارکنان بیمارستان خواهش کردند مراقبت‌های اورژانسی معمول را از وی به عمل آورند.

وی ماه‌ها به وسیله دستگاه‌های مختلف زنده بود، در حالی که سرپایش درون پيله‌ای از باند پیچیده شده بود، اما خدا مداخله نمود و دست به یک معجزه زد. شش ماه بعد، او را از بیمارستان مرخص کردند، در حالی که به مثابه یک معجزه متحرک راه می‌رفت و تنها یکی از چشمانش نیازمند عمل جراحی بود تا بیناییش را بازیابد. پزشکان و پرستاران او را به چشم «ایلعاز برخاسته از مردگان» می‌نگریستند. دعا کنید و توکل نمایید. ایمان داشته باشید به خدایی که معجزه می‌کند. خدا بر همه چیز مسلط است.

بیست و چهارم ژوئیه

«ایمان به تنهایی و بدون عمل، مرده است» (یعقوب ۲: ۱۷).

مونا خولی

در جهان کنونی ما، با همه دردها و رنج‌های فراوانش، لازم است که ایمان با عمل توأم باشد تا تغییری حاصل شود. این فرایند تغییر باید از زندگی و دیدگاه خودمان آغاز شود. حق نداریم برای خودمان بهانه بتراشیم که توانش را نداریم، چرا که مسیح برای انجام کارهایی که پیش روی ما نهاده، قدرت لازم را هم فراهم کرده است. هر چند در برابر نیرنگ‌های سیاسیون لبنان ما درمانده‌ایم، اما بیکار هم ننشسته‌ایم. اجتماع مسیحی ما با ایمان و بردباری، هر ساله به کودکان بی سرپرست و بی خانمان‌ها کمک‌های اورژانسی نموده است.

آنان به عنوان بانیان صلح، با محبت بر زخم‌های مجروحان جنگ مرهم می‌گذارند. با بر کف گرفتن جان خود و پذیرا شدن درصد خطر بسیار بالا، خود را به مناطق جنگی می‌رسانند تا به بی خانمان‌ها کمک‌های پزشکی بکنند. با اینکه با انواع مختلف و بی سابقه شکنجه و خشونت در سطوح مختلف روبرو هستند، از زندگی کردن در غربت امتناع می‌ورزند. ما این مسایل را با شما در میان نمی‌گذاریم تا بهتان نشان دهیم که چقدر خوب هستیم. اینها را می‌گوییم تا به شما نشان دهیم که اینها انجام شدنی است. اجتماع مسیحی ما در لبنان می‌خواهد ایمانش را با اعمال ثابت کند. شما چطور؟

بیست و پنجم ژوئیه

«... بلکه در سختیها نیز فخر می‌کنیم، زیرا می‌دانیم که سختیها بردباری به بار می‌آورد و بردباری، شخصیت را می‌سازد و شخصیت سبب امید می‌گردد و این امید به سرافکندگی ما نمی‌انجامد، زیرا محبت خدا توسط روح القدس که به ما بخشیده شد، در دل‌های ما ریخته شده است» (رومان ۵: ۳-۵).

مونا خولی

این کلمات بسیار غنی و پرمعنا هستند؛ با این حال جامه عمل پوشاندن به آنها خیلی دشوار است. جلال یافتن در مصیبت‌ها؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فخر کردن در سختی‌ها نه انسانی است و نه معقول، خصوصاً زمانی که به مردم پیرامونمان مربوط شود. به راستی منظور پولس از این سخنان چیست؟ بهترین راه تشریح کلمات بالا این است که از یکی از زنان مسیحی کشورم، لبنان، نقل قول نمایم. او در زندگی خانوادگی خود یکی پس از دیگری با سختی‌های مختلف رو به رو می‌شد. وقتی از او پرسیدند که چگونه از پس این همه سختی و مصیبت برمی‌آید، پاسخ داد: «مشکلات مرا به چالش وامی‌دارند. حتی سختی‌ای که بر سر راه من قرار می‌گیرد، منبعی همیشگی از اعجاب است. من همواره مشتاقم که ببینم خداوند چگونه مرا از آن مشکل بیرون می‌آورد.»

او راز را دریافته بود. آن هم به طور عملی و از طریق دردها و مشکلات، نه به طور نظری. «در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد» (رومان ۸: ۳۷). راز او همان راز پولس بود. تجربه پولس هم تجربه او شده بود. درباره شما چطور؟ در توانایی خدا که رازی وجود ندارد، هر آنچه که او برای دیگران انجام داده، برای شما هم می‌تواند انجام دهد.

بیست و ششم ژوئیه

«اگرچه در میان تنگی راه راه می‌روم، مرا زنده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می‌کنی و دست راستت مرا نجات خواهد داد» (مزمور ۱۳۸: ۷).

مونا خولی

پدر سراسر جنگ لبنان و به رغم وجود آن، خداوند قوت من و نجات من بوده است. با این حال، گاه در مواقع نومیدی عاطفی از خودم پرسیده‌ام: «گیرم می‌توانستی به گذشته برگردی و از نو زندگی جدیدی را شروع کنی. آیا در روال زندگی تغییری ایجاد می‌کردی؟» پاسخ منفی است. هرگز حاضر نیستم رابطه صمیمانه‌ام با خداوند را با یکدوره زندگی زمینی آرام‌تر عوض کنم. هیچ بحثی در این نیست که من هم بارها بریده‌ام. در خلال همه این دوره‌های

پریشانی، مزبور ۷:۱۳۸ همواره قوت قلبی بزرگ برایم بوده است. «دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می کنی و دست راستت مرا نجات خواهد داد.» هر دو جنبه کاملاً واقعی هستند. خطر در این است که ما همواره خدا را در حالی ببینیم که دست خود را بر خشم دشمنانمان دراز کرده است. باشد که خدا پیوسته چشمان روحانی مان را بگشاید تا حقیقت دیگر را هم ببینیم: «دست راستت مرا نجات خواهد داد.»

بیست و هفتم ژوئیه
«با ایمان...» (عبرانیان ۱۱:۳).

مونا خولی
ایمان اینست که:

- از خدا انتظار داشته باشم با پنج نان و دو ماهی ما معجزه کند. او می تواند مرا به کار گیرد.
- در هنگامی که اوضاع خارج از کنترل به نظر می رسند، احساس ترس را کنار بزنم. او بر همه چیز مسلط است.
- در دنیایی نا مطمئن، به وفاداری خدا نسبت به خودم اعتماد کنم. آینده در دستان اوست.
- به این واقعیت که خدا مرا دوست دارد پایبند باشم، نه به تواناییم برای انجام امور. به او می توان اعتماد کرد.
- خدا را به خاطر هدیه اش که سلامت عاطفی است شکر کنم، نه اینکه تصور کنم همه اینها از توانایی خودم برای غلبه بر فشارها سرچشمه می گیرد. او مهیا می کند.
- «ایمان دارم؛ یاری ام ده تا بر بی ایمانی خود غالب آییم» (مرقس ۹:۲۴).

بیست و هشتم ژوئیه
«پس حال، فرزندان، پیوسته در او بمانید تا آنگاه که او ظهور کند اطمینان داشته باشیم و هنگام آمدنش از وی شرمند نشویم» (اول یوحنا ۲:۲۸).

منس عبدالنور
یوحنا رسول نامه اش را خطاب به «فرزندان کوچکش» یعنی کسانی که به او بسیار نزدیکند، می نویسد. آنان به پدر آسمانی هم نزدیکند. آنها ضعیف و کوچکند و به فیض و توجه الهی نیاز دارند. از این رو است که بایستی در مسیح و کلامش بمانند. ایشان می توانند حالا و همیشه به او اعتماد نمایند. عیسی آمده و در آخری در بیت لحم پا به این جهان گذارده. به سراغ ما هم آمده، در قلبمان را می کوید (مکاشفه ۳:۲۰). او همانگونه که خرامان بر روی آب برای نجات شاگردانش آمد (متی - ۱۴:۲۲-۳۳)، به نزد کسانی که از وی یاری می طلبند، می آید. بار دیگر در زمان های آخر نیز خواهد آمد تا گناهکاران را داوری کند و برای همیشه با پیروانش باشد.

اگر در او بمانیم مشتاقانه منتظر آمدن دوباره اش خواهیم شد. می شنویم که می گوید: «آری، بزودی می آییم.» و ما فریاد برمی آوریم که «آمین. بیا، ای خداوند عیسی» (مکاشفه ۲۲:۲۰). هنگامی که وی ظهور نماید، می توانیم اطمینان داشته باشیم، زیرا ما را نجات داده و در ما می ماند. در برابر آن تخت نشین بر خاک افتاده وی را که جاودانه زنده است خواهیم پرستید و پیش تخت او تاج از سر فرو گذارده، خواهیم گفت: «ای خداوند خدای ما، تو سزاوار جلال و عزت و قدرتی» (مکاشفه ۴:۱۱).
ای فرزندان کوچک، بیا بید آماده باشیم!

بیست و نهم ژوئیه
«زیرا که ارکان منهدم می شوند و مرد عادل چه کند؟» (مزبور ۱۱:۳).

قصان خلف
وقتی جنگ در می گیرد، ارکان و بنیان های اخلاقی سست می شوند و مردم به بی بند و باری گرایش پیدا می کنند. ایشان هم قوانین خدا و هم قوانین کشور را زیر پا می گذارند. در لبنان هنگامی که شبه نظامیان زمام امور را در دست داشتند، دولت منحل شد. یک وضعیت بی نظمی و پریشانی کامل بر کشور حکمفرما شده بود. ارکان فرو پاشیده بودند. در شرایطی این چنینی مرد عادل چه می تواند بکند؟ از وضعیت خودمان این را آموخته ام که مرد عادل می تواند

ثابت نماید که در زمانی که همه ارکان و پایه‌های اخلاقی و روحانی فرو ریخته‌اند، خود او یک رکن و پایه است. مسیحی؛ یعنی قانون در بحبوحه نبود قانون و وجدان بیدار ملت در زمانی که اخلاقیات رو به زوال نهاده‌اند. می‌توانیم در لحظات تاریک بشریت نمونه‌ای از مسیح را از خود بازتاب نماییم. مسیح نور جهان است، و ما هم باید بگذاریم او از طریق ما به دنیا بتابد. وقتی ارکان منهدم می‌شوند، مرد عادل نباید دست روی دست بگذارد. باید آنچه ویران شده را از نو بازسازی نماید. دعوت ما این نیست که فقط آماده بایستیم و نظاره‌گر انهدام باشیم. دعوت ما این است که در بنا کردن آنچه که ویران شده، خصوصا در قلمرو اخلاقی و روحانی، مشارکت نماییم. اگر آنچه را که بازسازی کرده‌ایم از نومنهدم شود، چطور؟ مرد عادل باید مصمم باشد که دوباره و دوباره و دوباره بسازد.

سی‌ام ژوئیه

داوود به توازن میان میزان درخواستها از خدا و ابراز تشکر و سپاس از او واقف است. او خدا را برای یاری فرامی‌خواند، اما ضمنا فراموش نمی‌کند که به خاطر گرفتن جواب دعا از او تشکر نماید.

داوود

«ای خداوند، نزد تو فریاد برمی‌آورم. ای صخره من، از من خاموش مباش. مبدا اگر از من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو می‌روند. آواز تضرع مرا بشنو چون نزد تو استغاثه می‌کنم و دست خود را به محراب قدس تو برمی‌فرازم. مرا با شریران و بدکاران مکش که با همسایگان خود سخن صلح‌آمیز می‌گویند و آزار در دل ایشان است. خداوند متبارک باد زیرا که آواز تضرع مرا شنیده است. خداوند قوت من و سپر من است. دلم بر او توکل داشت و مدد یافته‌ام. پس دل من به وجد آمده است و به سرود خود او را حمد خواهم گفت. خداوند قوت ایشان است و برای مسیح خود قلعه نجات. قوم خود را نجات ده و میراث خود را مبارک فرما. ایشان را رعایت کن و برافراز تا ابدالابد» (مزمور ۳-۲۸: ۱ و ۶-۹).

سی و یکم ژوئیه نکته‌های جالب توجه

پیروز در زیر فشار

- نوشته یک مبشر چینی از زندان:
«از این نمی‌ترسم که مردم مرا به دیده تحقیر نگاه کنند، چون وقتی به بالا می‌نگرم صورت خندان خدا را می‌بینم.»
- جورج مک دانلد:
«هرگز هیچ انسانی زیر بارهای امروز کمر خم نکرده است. وقتی بارهای فردا به بارهای امروز افزوده می‌شوند، آن وقت است که سنگینی آن بیش از حد تحمل انسان می‌گردد.»
- جان ترپ (John Trapp):
«خدا پسری دارد که عاری از هر گناه است، اما نه عاری از اندوه.»
- یک شخصی:
«آزار دیدن به خاطر مسیح نشانه شکست نیست، بلکه نشانه پیروزی است.»
- وونگ مینگ دائو:
«در ایمان خود پایداری نمایید، مطابق اعتراف یک مسیحی زندگی کنید؛ خدا می‌تواند شما را هر جا که هستید به کار گیرد.»
- ویلیام آرچرد (William Orchard):
«شاید برای رساندن پیغام مسیحی مصلوب، لازم باشد کلیسایی مصلوب گردد.»

«زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعف‌های ما همدردی کند، بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است، بدون اینکه گناه کند» (عبرانیان ۴: ۱۵).

«پس بیاوید در حالی که همان ننگ را که او متحمل شد، بر خود حمل می‌کنیم، نزد او بیرون از اردوگاه برویم» (عبرانیان ۱۳: ۱۳).

نویسندگان این ماه

لونگ سینگ از لائوس. خود وی تأملات شخصی‌اش را ننوشته، بلکه یان پیت تجربیات و نکات وی را ویرایش کرده و با نام خود وی در این کتاب به چاپ رسانیده است. داستان زندگی او در کتابی با عنوان برگشت ممنوع در سال ۱۹۸۵ توسط یان پیت و انتشارات مارشال منتشر شده است. بنابر آنچه که در افواه شایع است سینگ به خاطر ایمانش به مسیح به دست برادرش کشته شد.

یانگ ژانگ از چین. مبشری آتشین و پرحرارت از چین که به خاطر حفظ امنیت جانی از نام مستعار استفاده نموده است.

لی آن از چین. آنجایی که وی به خوبی در چین شناخته شده است، درخواست کرده که نام حقیقی‌اش منتشر نشود. ما هم برای وی نام مستعار «لی آن» را به کار برده‌ایم.

(تأملات روز ۲۷ اوت ویرایشی است از جزوه نور صبحگاهان تألیف جاناتان چائو از مرکز پژوهش‌های چینی.)

اول اوت

«... درباره بقیه یهودی که از اسیری باقی مانده بودند و درباره اورشلیم سؤال نمودم» (نحمیا ۲:۱).

نحمیا

نحمیا با وجودی که در تبعید زندگی می‌کرد، اما شرایط زندگی‌اش خوشایند بود. او از یک زندگی راحت بهره‌مند بود، به عنوان ساقی پادشاه شغل خوبی داشت و از مقام و احترام بالایی در دربار برخوردار بود. او دلایل زیادی برای رضایت داشت، اما راضی نبود. نه به خاطر موقعیت و شرایط خودش، بلکه به خاطر وضعیت هم‌میهنان یهودی‌اش در اورشلیم. دل و فکرش با ایشان بود. وقتی کسی را می‌دید که تازه از اورشلیم آمده بود، با اشتیاق فراوان درباره حال و اوضاع مردم اورشلیم جویا می‌شد.

امروزه بسیاری از مسیحیان جرأت نمی‌کنند درباره موقعیت بدن زیر جفای مسیح پرس و جو کنند. زیرا اگر پرس و جو کنند، باید به خاطرش کاری انجام دهند. دانستن با خود مسؤولیت می‌آورد، مسؤولیت محبت کردن و اقدامی نمودن. درمورد نحمیا هم وضع بدین منوال بود. برای وی کافی نبود که زندگی راحت و آسوده‌ای داشته باشد، در حالی که برادرانش در وضعیتی ناراحت زندگی می‌کنند.

باشد که ما هم قومی باشیم که برای آنچه داریم از خدا سپاسگزار باشیم، اما در کنارش بخواهیم برای کسانی که از آزادی لازم برای پرستش خدا محرومند هم کاری بکنیم. نحمیا برای ما الگویی گذاشته است: دعا و عمل. اگر شما هم از نمونه‌ای که وی برجا گذارده پیروی نمایید، قوم خدا دلگرم می‌شوند. و البته خود شما نیز تشویق می‌گردید.

دوم اوت

«و چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریه کردم» (نحمیا ۴:۱).

نحمیا

وقتی نحمیا خبردار شد که قوم خدا در محاصره‌ای بزرگ گرفتار شده‌اند، چیزی در درونش اتفاق افتاد. او می‌توانست بگوید: «آه، چه بد شد، اما چه کاری از دست من ساخته است؟» ولی او اینگونه واکنش نشان نداد. چون خبرهای بد را شنید، غمگین نشست و گریه کرد. شب و روز نحمیا می‌نشست و گریه و زاری می‌کرد و روزه می‌گرفت، تا بدین وسیله در غم‌های هم‌میهنانش شریک باشد. «نزد نه‌های بابل آنجا نشستیم و گریه نیز کردیم، چون صهیون را به یاد آوردیم... اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم، آنگاه دست راست من فراموش کند» (مزمور ۱۳۷:۱-۵).

پولس در اول قرن‌تین ۲۶:۱۲ چنین می‌گوید: «اگر یک عضو دردمند گردد، همه اعضا با او همدرد باشند...» نحمیا هم از درد عضوی دیگر در عذاب بود. درد و رنج دیگران به همان اندازه برداشته می‌شود که ما در دردهایشان سهیم می‌گردیم. اگر حاضر باشیم بخشی از بار آنها را برداریم، دیگر ایشان مجبور نخواهند بود آن بار را متحمل شوند. با این کار نه تنها در مشکلاتشان سهیم می‌شویم، بلکه بخشی از راه حل مشکلاتشان نیز خواهیم شد.

سوم اوت

«به گناهان بنی‌اسرائیل که به تو ورزیده‌ایم، اعتراف می‌نمایم، زیرا که هم من و هم خاندان پدرم گناه کرده‌ایم. به درستی که به تو مخالفت عظیمی ورزیده‌ایم و... احکامی را که به بنده خود موسی فرموده بودی، نگاه نداشته‌ایم» (نحمیا ۱-۶:۷).

نحمیا

نحمیا باری بر دل داشت. بار قومش، بار خود او شده بود. در این مورد چه کاری از او ساخته بود؟ اگر تنها واکنشی وی به خبرهای بد نشان داد حزن و اشک و آه بود، این کار چیزی فراتر از ابراز احساسات نمی‌بود، اما نحمیا واکنشی دیگر ابراز نمود. واکنش وی با اندوه آغاز شد، اما بعد به سوی دعا و پس از آن به اقدام عملی منجر گردید. در دعای او چند نکته به چشم می‌خورد. در وهله نخست، او عوامل مشکلات اسرائیل را برشمرد. در وهله دوم اعتراف نمود که خودش هم در بدی دست کمی از دیگر هم‌میهنانش ندارد. وی به جای اینکه دیگران را متهم نماید، اقرار کرد که او

هم گناهکار است. اعتراف او هم جمعی بود و هم شخصی. در سومین وهله، او وعده‌های خدا را بدو یادآوری نمود. کل دعا‌های وی ریشه در این وعده‌ها داشت: ای خدا تو چنین گفتی که... زمانی که ما انگشت اتهام خود را به سوی دیگران نشانه می‌رویم، باید به یاد داشته باشیم که همیشه سه انگشت دیگر به سوی خودمان نشانه رفته است.

خودمان چندان بهتر از دیگران نیستیم. ما هم شایسته فیض خدا نیستیم. ما هم گناه کرده‌ایم. با اعتراف نمودن به گناهان خودمان و ایشان، آن وقت می‌توانیم روی وعده‌های خدا حساب کنیم. «و قوم من که به اسم من نامیده شده‌اند متواضع شوند و دعا کرده، طالب حضور من باشند و از راه‌های بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود و گناهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد» (دوم تواریخ ۷: ۱۴). برای ملت ما، برای خودمان و برای آنانی که از اسارت در رنجند، امیدی هست.

چهارم اوت

«به پادشاه گفتیم: اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده‌ات در حضورش التفات یابد، مرا به یهودا... بفرستی تا آن را تعمیر نمایم» (نحمیا ۲: ۵).

نحمیا

Ora et Labora دعا کنید و عمل نمایید.

این همان کاری بود که نحمیا انجام داد. هر کس که برای مردم نیازمند دعا می‌کند، باید در کنار دعا برایشان کاری هم انجام دهد. همواره دعا به عمل منتهی می‌شود. جایی که از عمل هیچ خبری نیست، احتمالاً آنجا از دعا هم خبری نبوده است. هر جا دعا هست، مردم به طور خودکار وارد عمل می‌شوند. آنانی که به دلیل ناتوانی جسمانی یا کهولت سن نمی‌توانند کاری انجام دهند، می‌توانند دعا کنند که خدا دیگران را برای انجام اقدامات واقعی فرا بخواند. دعا‌های ایشان هم خدا و هم انسان‌ها را به جنبش وامی‌دارد. آنهایی که هیچ محدودیتی ندارند، باید بدون ایرادگیری برای دیگران کاری انجام دهند.

نحمیا می‌توانست هزار جور ایراد و اشکال بتراشد. او در دربار از موقعیتی ممتاز و قابل اعتماد برخوردار بود جای خالی‌اش می‌توانست کاملاً احساس شود. تازه مهندس زبردست ساختمان هم نبود. او یک پیشخدمت بود، نه یک نجار و در اورشلیم به نجار نیاز بود، نه پیشخدمت سلطنتی، اما نحمیا خویشتن را در پس عدم تخصص مخفی نکرد. «او ما را کفایت بخشیده» (دوم قرنتیان ۳: ۶).

از این رو می‌تواند بگوید: «بیاید و حصار اورشلیم را تعمیر نمایم تا دیگر رسوا نباشیم. خدای آسمان‌ها ما را کامیاب خواهد ساخت. پس ما که بندگان او هستیم برخاسته، تعمیر خواهیم نمود، اما شما را در اورشلیم، نه نصیبی و نه حقی و نه ذکری می‌باشد» (نحمیا ۲: ۱۷ و ۲۰). خدا طالب چنین سازندگانی است. دعا کنید و بسازید. او شما را کامیاب خواهد ساخت.

پنجم اوت

«ای خدایم موافق هر آنچه به این قوم عمل نمودم مرا به نیکویی یاد آور» (نحمیا ۵: ۱۹).
«حصار را بنا کرده‌ام و هیچ رخنه‌ای در آن باقی نمانده است...» (نحمیا ۶: ۱).

نحمیا

نحمیا مرد دعا و البته مرد عمل بود. در کتاب نحمیا هفت دعا مذکور است. وی همواره، در هر شرایطی و برای هر چیزی که انجام می‌داد دعا می‌کرد و چون دعا می‌کرد کامیاب بود. برای نحمیا دعا رکنی اساسی بود، نه چیزی «جنبی». او نه تنها برای پیشبرد کار خود دعا می‌کرد، پیشبرد کارش هم در غنی‌تر شدن دعا‌هایش تأثیر داشت. کار با شکوه او را می‌توان بدین ترتیب خلاصه کرد:

- پس من دعا کردم.
- پس ما بنا کردیم.
- در دعا قدرت هست.

«و من در میان ایشان کسی را طلبیدم که دیوار را بنا نماید و برای زمین به حضور من در شکاف بایستد تا آن را خراب ننمایم، اما کسی را نیافتم» (حزقیال ۲۲: ۳۰). درمورد نحمیا: خدا نگاه کرد و شخص دلخواهش را یافت. درمورد شما چطور؟ امروز؟

ششم اوت

«پس (نحمیا) به ایشان گفت: بروید و خوراک‌های لطیف بخورید و شربت‌ها بنوشید و نزد هر که چیزی برای او مهیا نیست حصه‌ها بفرستید» (نحمیا ۸: ۱۰).

نحمیا

هنگامی که دیوار دور اورشلیم ساخته شد، مردم جشن گرفتند. همه مردم برای شنیدن کلام خدا دور هم جمع شدند. قرار بود پس از سال‌ها رنج و مشقت و شرمندگی، بار دیگر کلام خدا خوانده شود. قوم اسرائیل وقتی کلام خدا را شنیدند، گریستند. اشک‌های شوق، با اشک‌های اندوه به هم آمیخت. اندوه به خاطر گناهایی که مرتکب شده بودند. چقدر خوب است که انسان به خاطر گذشته گناه‌آلود خود محزون باشد، اما باید به خاطر بخشایش و محبت خدا نیز خوشحال بود.

«ساکت باشید زیرا که امروز مقدس است. پس محزون نباشید» (نحمیا ۸: ۱۱). سپس نحمیا مردم را دعوت کرد تا به دیگران نیز بیندیشند، آنانی که چیزی برای جشن گرفتن نداشتند. «نزد هر که چیزی برای او مهیا نیست حصه‌ها بفرستید». مشخصه اصلی شادی و شکرگزاری واقعی این است که همه در آن شریک باشند. مردم دستور را دریافتند و از برکاتی که داشتند قسمتی را برای آنانی که بی چیز بودند، فرستادند. هنوز هم برکاتی برای دادن موجود هست. «شخص سخی فربه می‌شود، و هر که سیراب می‌کند خود نیز سیراب خواهد گشت» (امثال ۱۱: ۲۵).

هفتم اوت

«خداوند داوود را از بسیاری جهات برکت داده است. متأسفانه موفقیت داوود را مغرور و گستاخ ساخته است. او قدر برکت خداوند را نمی‌داند. او چنان بر خود هدیه متمرکز شده که هدیه هدیه را فراموش کرده است. رفاه و برکت از جانب خدا می‌آید. هر که این حقیقت را فراموش نماید، بر قدرت و عملکرد خود تکیه می‌نماید. داوود این موضوع را درمی‌یابد و به وابستگی خویش به خدا اعتراف می‌کند.

داوود

«ای خداوند تو را تسبیح می‌خوانم زیرا که مرا بالا کشیدی و دشمنانم را بر من مفتخر نساختی. ای یهوه خدای من! نزد تو استغاثه نمودم و مرا شفا دادی. ای خداوند جانم را از حفره برآوردی. مرا زنده ساختی تا به هاویه فرو نروم. ای مقدسان خداوند او را بسرایید و به ذکر قدوسیت او حمد گوید! زیرا که غضب او لحظه‌ای است و در رضامندی او زندگانی. شامگاه گریه نزیل می‌شود. صبحگاهان شادی رخ می‌نماید. ماتم مرا برای من به رقص مبدل ساخته‌ای. پلاس را از من بیرون کرده و کمر مرا به شادی بسته‌ای. تا جلالم تو را سرود خواند و خاموش نشود. ای یهوه خدای من، تو را حمد خواهم گفت تا ابدالابد» (مزمو ۳۰: ۱ و ۵ و ۱۱ و ۱۲).

هشتم اوت

«پس اگر پسر شما را آزاد کند، براستی آزاد خواهید بود» (یوحنا ۸: ۳۶).

لونگ سینگ

او از شرق لائوس، نزدیک مرز ویتنام شمالی می‌آمد. دکتری جادوگر و معتاد به تریاک. از زمانی که وی هنوز خردسال بود به تریاک معتاد شده بود. هر وقت که گریه می‌کرده، پدرش برای آرام کردن و خوابانیدن وی، به او شیر تریاک می‌خورانده است. البته با دوز خیلی پایین، تقریباً یک یا دو قطره را روی دستمالی می‌چکانده و آن را در دسترس لونگ سینگ می‌گذاشته تا دستمال را بمکد و آرام آرام به خواب برود. در طی سالیان متمادی دوز تریاک می‌بایست افزایش می‌یافت تا کفاف نیاز وی را بکند. اکنون او به عنوان یک پناهنده از بخش کمونیستی لائوس به روستای ما در غرب لائوس آمده است. مردی فقیر و بی چیز که نه خانه داشت و نه وسیله‌ای و نه آینده‌ای. آدمی

به تمامی معنا درب و داغون، در سن چهل و پنج سالگی. چنان معتاد به تریاک که من تا آن زمان هرگز ندیده بودم. بیش از چهل و چهار سال مصرف مواد مخدر بهایی بسیار سنگین می‌طلبید.

در چنین موقعیتی بود که وی مسیح را یافت. پیش از آن هرگز درباره انجیل چیزی نشنیده بود، اما وقتی از عیسی شنید، برای نخستین بار در زندگی‌اش تصمیمی گرفت: اینکه از عیسی پیروی نماید. هیچ وقت اولین دعای او را فراموش نخواهم کرد. نمی‌دانست که چگونه یا حتی خطاب به چه کسی باید دعا کند. دعایش خیلی ساده بود، اما از اعماق قلب مردی نومید برمی‌آمد: «ای شیطان من چهل و پنج سال از تو پیروی کرده‌ام. من برده تو بوده‌ام.» سپس لونگ سینگ روی گرداند و به آسمان نگاه کرد و گفت: «خدا، من می‌خواهم از تو پیروی نمایم. لطفا مرا بپذیر. می‌خواهم برای همیشه بنده تو باشم.» خدا او را بنده خویش نساخت... او را فرزند خود کرد و به او رهایی از تریاک و ارواح شریر را هدیه داد. اگر پسر شما را آزاد نماید، به راستی آزاد خواهید بود. هیچ چیز برای او آنقدر سخت نیست که از عهده انجامش برنیاید.

نهم اوت

«آیا انسان خدا را گول زند؟ اما شما مرا گول زده‌اید و می‌گویید در چه چیز تو را گول زده‌ایم؟ در عشرها و هدایا. شما سخت ملعون شده‌اید، زیرا که شما یعنی تمامی این امت مرا گول زده‌اید. تمامی عشرها را به مخزنهای من بیاورید تا در خانه من خوراک باشد... مرا به اینطور امتحان نمایید که آیا روزنه‌های آسمان را برای شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود؟» (ملاکی ۸:۳-۱۰).

لونگ سینگ

لونگ سینگ در کلبه کوچک و از جنس خیزران خود نشسته و مشغول خواندن کتاب مقدس و زنش بونماه هم در حال پخت و پز بود. غذای بسیار ساده‌ای بود چون به ندرت چیزی برای خوردن پیدا می‌کردند. از آنجایی که پناهندگانی بینوا بودند، بونماه سعی کرد باقی مانده برنج را به هفت قسمت تقسیم کند تا برای بقیه هفته لااقل قدری غذا بماند.

ناگهان لونگ سینگ همسرش را صدا کرده، گفت: «بونماه، ما از خدا دزدی کرده‌ایم» و برای او ملاکی ۳ را خواند. «فکر می‌کنی منظور خدا از اینکه ده درصد از دارایی ما را می‌خواهد چیست؟ هر آنچه که ما داریم از سوی خدا آمده است، با این وجود چرا او می‌خواهد که یک دهم آن را بدو بازگردانیم؟» همسرش گفت: «آخر ما که برای قوت روزانه خودمان به اندازه کافی برنج نداریم. اگر قدری از آن را به خدا بدهیم که از گرسنگی خواهیم مرد.» سینگ پاسخ داد: «شاید از این جهت خیلی کم داریم، چون خیلی کم می‌دهیم.» وقتی به خانه ما آمد و این داستان را تعریف کرد، به او خیره شدم. آیا باید به آن مرد فقیر می‌گفتم که ما دیگر زیر شریعت عهد عتیق نیستیم و در زیر فیض عهد جدید زندگی می‌کنیم؟ خوشحالم که چنین چیزی به او نگفتم. سینگ حتما می‌گفت که ارزش فیض خدا بسیار بیشتر از ده یک است! عصر آن روز لونگ سینگ ده درصد برنجی که داشت را به همراه دو مرغ و یک اردک (از بیست مرغ و نه اردکی که دارایی‌اش محسوب می‌شدند) فروخت و پولش را برای یکشنبه بعد کنار گذاشت تا در سبد هدایا بیندازد. نه بدین خاطر که مجبور بود، بلکه چون دلش می‌خواست. عجیب نیست که او چنان مرد شاد و روحانی‌ای بود.

دهم اوت

«پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است» (دوم قرتیان ۱۷:۵).

لونگ سینگ

روزی که لونگ سینگ در رودخانه مکونگ (Mekong) تعمید گرفت، روز بسیار زیبایی بود. مردم بسیاری شهادت زندگی وی را، که پیش از تعمید گرفتن بازگو کرد، شنیدند. در میان تماشاگران چند راهب بودایی نیز بودند که سینگ را می‌شناختند. می‌دانستند که وی معتاد به تریاک بوده و پس از گرویدن به مسیح از مواد مخدر و ارواح شریر خلاصی پیدا کرده است. سینگ شهادت خود را با گفتن کلمات سرود محبوبش (از آنجایی که جرأت سرود خواندن نداشت، فقط کلمات آن را بر خواند) به پایان رسانید.

«تصمیم گرفتیم از پیاش روم در پی عیسی هر روزه. پشت بر جهان و رویم بر صلیب در پی عیسی هر روزه.» در حالی که سینگ کنار رودخانه ایستاده بود، جماعت شروع به خواندن آن سرود کرد. پس از اینکه از آب بیرون آمد، به آب رودخانه که با سرعت جریان داشت خیره نگریست و گفت: «زندگی کهنه من با جریان این آب رفت چیزهای کهنه در گذشت، هان همه چیز تازه شده است.»

چند روز بعد راهبان بودایی به خانه ما آمدند و خواستند بدانند چگونه لونگ سینگ تصمیم گرفته با زندگی گذشته خود وداع گوید. آنها می گفتند: «غیر ممکن است که انسان بتواند پس از چهل و پنج سال تریاک را ترک کند. او چگونه توانست چنین کاری بکند؟» لونگ سینگ به آنها نگریست و لبخند زد. «من این کار را نکردم، خدا کرد. تنها چیزی که او از من خواست میل به ترک کردن گناهان بود و وقتی پاسخ مثبت دادم، او این کار را در من انجام داد.» مسیح می تواند ما را آزاد سازد، من و شما را. از آن روز به بعد، لونگ سینگ به درخواست راهبان، در معبد بوداییان درباره ترک اعتیادش برای دیگر معتادان سخنرانی می کرد جلال از آن خداست!

یازدهم اوت

«من نور جهان هستم» (یوحنا ۸:۱۲).

«شما نور جهانید» (متی ۵:۱۴).

لونگ سینگ

بعد از ظهر هر یکشنبه به کار بشارت اختصاص یافته بود. ما همه جماعت را تشویق می کردیم تا در این کار شرکت نمایند. صبحهای یکشنبه طبق معمول جلسه پرستش خودمان را داشتیم، و عصرهای یکشنبه هم جلسه خدمت کلیسایی: یعنی بشارت دادن در روستاهای لائوس که تا کنون پیام انجیل را نشنیده اند. برخی روستاها آزاد بودند و برخی دیگر زیر نظر و کنترل سربازان کمونیست پراکنده در منطقه قرار داشتند.

وقتی به روستایی وارد می شدیم که هرگز انجیل در آن موعظه نشده بود، بعضی ها لونگ سینگ را می شناختند. آنها می پرسیدند: «آیا او همان مردی نیست که بیش از هر کس دیگری معتاد بوده؟» من هم لونگ سینگ را صدا می کردم و از او می خواستم برای مردم صحبت بکند. تا این زمان دیگر کل دهکده گرد ما جمع شده بودند. لونگ سخنان بزرگی نبود- اما نمونه خیلی خوبی بود! او بر پا می ایستاد و و به سادگی شروع به حرف زدن می کرد: «به من نگاه کنید. به من نگاه کنید. آیا من مهم و متشخص به نظر نمی رسم؟» طرز بیان او برایم چندان خوشایند نبود.

درباره تغییر نحوه بیان شهادت زندگی اش بارها به او گفته بودم: «نگو به من نگاه کنید. باید بگویی به عیسی نگاه کنید.» پیش از اینکه بتوانم چیزی بگویم، سینگ حرفش را زده و نشسته بود... و مردم شگفت زده بودند، می خواستند بدانند چه اتفاقی برای لونگ سینگ افتاده است. چند ساعت بعد که روستا را ترک می کردیم، گروهی جدید از مسیحیان در آن روستا پدید آمده بود. آنان قدرت خدا را دیده بودند. «شما نور جهانید.» آنان این نور را می دیدند و پدرشان را که در آسمان است تمجید می کردند. آیا پس از ایمان آوردنمان، جهان این تغییر را در ما مشاهده می کند؟ «پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستانند.»

دوازدهم اوت

«اگر زندگی می کنیم، برای خداوند است و اگر می میریم، آن نیز برای خداوند است. پس خواه زندگی کنیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم» (رومان ۸:۱۴).

لونگ سینگ

برادر سینگ رهبر یک گروه کمونیستی بود که در همان منطقه محل سکونت سینگ فعالیت می کرد. او از ایمان آوردن سینگ به مسیح و به ویژه از اینکه سینگ به «تبلیغات مسیحی ادامه می داد به شدت خشمگین بود. از این رو تصمیم گرفت با سینگ دیداری داشته باشد تا به وی هشدار دهد که دست از فعالیت های بشارتی خویش بردارد. او به سینگ گفته بود: «من نمی توانم جلوی اعتقاد تو را به دین بگیرم، اما به تو هشدار می دهم که درباره آن با کسی حرف نزنی. اگر به تبلیغ ادامه بدهی، عواقب بدی در انتظارت خواهد بود.»

عصر آن روز سینگ و همسرش درباره مسأله به وجود آمده به بحث پرداختند. آنها می‌دانستند که اگر به بشارت انجیل و شهادت دادن درباره مسیح ادامه بدهند، عواقب این کار دامگیرشان خواهد شد. پس آیا باید تصمیم می‌گرفتند که ایمان خود را در دل خویش مخفی نگاه دارند؟ گفتگوی آنها زیاد به درازا نکشید. ایشان تصمیم خود را گرفتند. «اگر زندگی می‌کنیم، برای خداوند است و اگر می‌میریم، آن نیز برای خداوند است.» پس از مدتی دعا کردن به بحث خاتمه دادند و در پی دعا سرود محبوبشان را خواندند: «تصمیم گرفتم در پیاش روم، در پی عیسی هر روزه.»

وقتی برادر سینگ از تصمیم آنها مبنی بر ادامه خدمت بشارتی شان آگاه شد، دوباره به خانه‌شان آمد، اما این بار تعدادی سرباز کمونیست هم همراه خود آورده بود. آنها لونگ سینگ و همسرش بونماه را دستگیر کردند و به میان جنگل بردند و دیگر هیچ وقت آن دو بازنگشتند. «خواه زندگی کنیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.» تا پای جان وفادار بمان که من تاج حیات را به تو خواهم بخشید (مکاشفه ۲: ۱۰). «آفرین، ای خادم نیکو و امین!... بیا و در شادی ارباب خود شریک شو» (متی ۲۵: ۲۱).

سیزدهم اوت

داوود در این بخش از مزمور برای دریافت کمک به حضور خدا فریاد برمی‌آورد. دشمن او را از هر طرف احاطه کرده است. از ناراحتی این موضوع حتی سلامت او نیز به مخاطره افتاده است. در میانه این بیماری و کشاکش، داوود خدا را به یاری می‌خواند. خداوند می‌داند، خداوند می‌بیند. تحت هر شرایطی می‌توانیم به چنین خدایی توکل نماییم.

داوود

«ای خداوند بر تو توکل دارم پس خجل نشوم تا به ابد. در عدالت خویش مرا نجات بده. گوش خود را به من فراگیر و مرا به زودی برهان. برایم صخره‌ای قوی و خانه‌ای حصین باش تا مرا خلاصی دهی، زیرا صخره و قلعه من تو هستی. به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما. مرا از دامی که برایم پنهان کرده‌اند، بیرون آور زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را به دست تو می‌سپارم. ای یهوه خدای حق تو مرا فدیة دادی. از آنانی که اباطیل دروغ را پیروی می‌کنند نفرت می‌کنم. و اما من بر خداوند توکل می‌دارم. به رحمت تو وجد و شادی می‌کنم، زیرا مشقت مرا دیده و جانم را در تنگی‌ها شناخته‌ای. مرا به دست دشمن اسیر نساخته‌ای. پای‌های مرا به جای وسیع قائم گردانیده‌ای» (مزمور ۸۱: ۳۱-۸).

چهارم اوت

«سر خدا با ترسندگان اوست و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد» (مزمور ۱۴: ۲۵).

لونگ سینگ

کلیسای رنج دیده کلیسایی است که پیوسته در دعاست. مسیحیان جفا دیده زیاد دعا می‌کنند. وقتی زمان دعا کردن می‌رسد، بیشتر در نقش رهبری دعا ظاهر می‌شوند، زیرا دعا‌های ایشان قدرتمندتر و متمرکزتر از دعا‌های خیل کثیری است که در جهان «آزاد» زندگی می‌کنند. بارها شده که وقتی به دعا‌های ایشان گوش می‌کنم، عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌گیرم. و شاید عجیب به نظر برسد که معمولاً وقتی آنها در حال دعا هستند، محو تماشایشان می‌شوم. هر بار احساسم این بوده که آنان آنقدر به خدا نزدیکند که می‌توانند او را با دستان خود لمس نمایند.

این دعاها بدون لفاظی و سخن پردازی، عاری از خجالت و بدون گشتن به دنبال جملات بوده است. دعا‌هایی سرشار از آگاهی ژرف نسبت به بودن در حضور خدای زنده و قدوس. مشخصه دعا‌های اینگونه افراد صداقت و سادگی و... اشکهاست. نه از سر احساسات، زیرا کلیسای زیر جفا خیلی وقت پیش آموخته که احساسات خود را کنترل و مهار نماید. این اشکها ناشی از آگاهی از ضعف و گناهکار بودن در پیشگاه خداست. آیا این دلیل قدرتمند بودن دعا‌های ایشان است؟ با این وجود این خدای قدوس را «پدر ما» می‌شناسند و طرف خطاب قرار می‌دهند. دوستی حقیقی با خدا در اثر تماس صمیمانه با او، آن قدوس... پدر ما، به وجود می‌آید. «ای سرور ما، دعا کردن را به ما بیاموز» (لوقا ۱: ۱۱).

پانزدهم اوت

«قوت شما از راحت و اعتماد می‌بود» (اشعیا ۳۰:۱۵).

لونگ سینگ

در لائوس مراسم تدفین بیشتر به جشن شبیه است تا سوگواری. بلافاصله پس از درگذشت کسی که در اثر بیماری مرده، و پایان نوحه سرایی برای وی، به ظاهر جشنی بر پا می‌شود. گاهی مقابل خانه متوفی فیلمی ترجیحا یک فیلم کمدی به نمایش می‌گذارند. در خانه، آدم‌ها به ورق یا تاس بازی می‌پردازند و می‌نوشند و گپ می‌زنند. گویی با این کارها می‌کوشند با خنده غم خویش را فراموش نمایند.

البته چنین چیزی عملی نمی‌شود. اندوهی بزرگ بر همه حاکم است و این را وقتی نشان می‌دهند که سرود نوحه سروده می‌شود، اما پس از آن باید به جهان ارواح این را ابراز کرد که روح آن مرده به ارواح نیکو پیوسته است و ارواح شریر را با وانمود اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده، گمراه کرد آن هم یا چه؟ با نمایش فیلم کمدی و نوشیدن و قماربازی.

شب پس از مرگ، «ناظران مرگ» یعنی کل خانواده گرداگرد جسد می‌نشینند، در حالی که آن بیرون فیلم پخش می‌شود و درون خانه دیگران به نوشیدن و قماربازی مشغولند. برای مسیحیان «ناظر مرگ» فرصتی است برای شهادت دادن درباره امید و حیات جاویدان از طریق عیسای مسیح، خداوند رستخیز کرده، این همان کاری است که لونگ سینگ آن شب انجام داد. بیرون از خانه باد شدیدی می‌وزید و سینگ نگران به نظر می‌رسید. سینگ مرا به گوشه خلوتی در پشت خانه کشید و پرسید: «برایم دعا می‌کنی؟ توفان مرا می‌ترساند.

ترسم به خاطر خودم نیست. نگران همسر و فرزندم هستم که زیر دیرک سست کلبه کوچکمان خوابیده‌اند. می‌خواهم اینجا بمانم و و شهادت دهم، اما نمی‌توانم حواسم را جمع کنم.» برایش دعا کردم و سینگ هم دعا کرد. پس از دعا او برخاست و گفت: «خوب، حالا می‌توانم بروم و در آرامش شهادت بدهم.» او مشکش را به خدا سپرده بود و آن بار را از شانهاش برداشته بود. اعتمادی کودکانه ایمانی بالغ و جوابی الهی. «همه نگرانی‌های خود را به او بسپارید، زیرا او به فکر شما هست» (اول پطرس ۵:۷).

شانزدهم اوت

«چنانکه آسمان از زمین بلندتر است، همچنان طریق‌های من از طریق‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد» (اشعیا ۵۵:۹).

لونگ سینگ

اجابت دعا لزوماً بدین معنا نیست که خدا همیشه آنچه از وی خواسته‌ایم را به ما عطا کند. با این حال، هرچند که ما همیشه این را درک نمی‌کنیم، انگیزه وی همواره محبت است. سینگ بعد از اینکه دعا کرد، آرام شد، اما باد از وزیدن بازنايستاد. حتی چنین به نظر می‌رسید که از قبل هم تندتر می‌وزد.

به سینگ نگاه کردم که داشت درباره ایمانش به عیسای مسیح شهادت می‌داد. بادی که سینگ را آنقدر ترسانده بود، در اطراف خانه زوزه می‌کشید. سینگ را صدا کردم و به او گفتم که باد اکنون دیگر واقعا پرزور شده و به او پیشنهاد کردم که خودش و خانواده‌اش سوار لند رور من که در ضمن خانه‌ام نیز بود، شوند تا دیگر ترس و نگرانی نداشته باشند. سینگ با شگفتی به من نگاهی کرد و گفت: «اما من دیگر ترسی ندارم. ما برای این موضوع دعا کردیم، نکردیم؟ حالا همه چیز روبه‌راه است.»

آن بیرون باد همچنان تنوره می‌کشید، اما سینگ آرام بود. در خانه، ظاهراً همسرش خوابیده و فرزندشان هم در امان بود. بر خلاف انتظارم باد فروکش نکرد. خدا با بخشیدن آرامش خود به دل‌های آنانی که بدان نیاز داشتند، جواب دعایمان را داد. و من درس دیگری آموختم. خداوند برای توفان‌های امروز راه حل‌های خودش را دارد.

لئونگ سینگ

یازده سال از ازدواج سینگ با بونماه گذشته بود که بزرگترین آرزویشان جامه عمل پوشید: آنان بچه‌دار شدند. او بچه خود آنها نبود، بلکه وی را از یتیمخانه آورده و به فرزندی پذیرفته بودند. چنین احساس می‌کردند که خوشبخت‌ترین خانواده روی زمینند. بدبختانه خوشبختی آنان بیش از نه ماه نپایید، زیرا ناگهان سروکله پدر حقیقی بچه پیدا شد. کاشف به عمل آمد که پدر بچه که سرباز بوده، آنگونه که مسؤولان یتیمخانه پنداشته بودند، در جنگ کشته نشده است. او هنوز زنده بود و می‌خواست بچه‌اش را پس بگیرد. با این وجود، از آنجایی که مادر بچه دو سال پیش در گذشته بود، هرگز خودش را برای این موضوع به دغدغه نینداخته بود.

بزرگترین بحران زندگی سینگ و بونماه در حال شکل گرفتن بود. آنها می‌پرسیدند: «چرا خداوند اجازه داد چنین اتفاقی بیفتد؟ ما برای داشتن یک فرزند مدت‌ها دعا کرده بودیم و حالا اینطور شد. چرا؟» آنان سؤال‌های بسیاری داشتند، اما برای هیچ کدام پاسخی دریافت نمی‌کردند. تا اینکه یک روز سینگ و بونماه یک بار دیگر برای فرزند «شان» به دعا نشستند: «خداوند، تو می‌دانی که اکنون او کجاست. تو با وی هستی. او را دوست داری و حتی بهتر از ما مراقب او هستی. خداوند عزیز، برکتش بده و ما را هم فراموش نکن. الان بیش از همیشه به تو احتیاج داریم. آمین.»

سینگ به همسرش نگاه کرد. هیچ حرفی نزد و به آرامی سرایید: «تصمیم گرفتم در پیمایش روم، در پی عیسی هر روزه.» لختی سکوت شد، بعد بونماه هم اول با تردید، اما بعد با یقینی فزاینده همراه وی شروع به سرود خواندن کرد. دلشان برای دختر بچه خیلی تنگ شده بود. از این دوری رنج زیادی متحمل گشتند، اما از این آزمایش سربلند بیرون آمدند. پیروزی به خاطر پذیرش اراده خدا و آرامش در نتیجه تسلیم شدن به خواست او. این نه تنها برای سینگ و بونماه، بلکه برای شما نیز صادق است.

هجدهم اوت

«پس به شما می‌گویم، نگران زندگی خود نباشید که چه بخورید یا چه بنوشید و نه نگران بدن خود که چه بپوشید. آیا زندگی از خوراک و بدن از پوشاک مهمتر نیست؟» (متی ۲۵:۶).

لئونگ سینگ

آیا خدا فقط به مشکلات بزرگ ما علاقه‌مند است یا همانند ما به کوچکترین جزئیات نگرانی‌های روزمره‌مان توجه نشان می‌دهد؟ این موضوع بررسی کتاب مقدس ما در روستای کوچکی بود که پناهندگانی از شرق لائوس در آن اسکان داده شده بودند. همه آنها مجبور شده بودند از خطر جنگ بگریزند جنگ میان ایالات متحده و ویتنام شمالی. حالا در بخش آزاد لائوس، بدون خانه و کاشانه و در زیر کلبه‌هایی از جنس خیزران زندگی می‌کردند. ایشان مشکلات بزرگی داشتند و به همین خاطر بود که ما در جلسه بررسی کتاب مقدس موضوع نگرانی‌ها و اعتماد به خدا را پیش کشیدیم، اما در این میان مشکلات کوچکی هم بود که اغلب آنها را خیلی بی‌ریا و ساده در دعاهایشان مطرح می‌کردند.

بیوه زنی که توانسته بود جان خود و یگانه پسرش را از مهلکه دربرده پناهنده شود، با توجه خاصی به بحث گوش می‌داد. او از جهات مختلف نگرانی‌های بسیاری داشت. نه از خدمات اجتماعی خبری بود و نه از کار و آنها مجبور بودند برای فراهم کردن خوراکی که زنده نگهشان دارد، جنگل را جستجو نمایند. «نان روزانه ما را امروز به ما عطا فرما» دعای هر روزه این بیوه زن بود.

در پایان جلسه او از حاضران خواست برایش دعا کنند. «می‌شود خواهش کنم برای خوکم که بیمار است دعا کنید.» این درخواست عجیب از هیچ طرف با واکنش منفی رو به رو نشد. این تنها دارایی وی بود. پس با شور و ایمان برای خوک زن بینوا دعا کردند. چرا خدا تبری را بر روی آب شناور سازد (دوم پادشاهان ۶) و خوکی را درمان نکند؟ خدا خیلی بزرگ است، با این حال مواظب مسایل کوچک نیز هست. «برای هیچ چیز نگران نباشید، بلکه در هر چیز با دعا

و استغاثه، همراه با شکرگزاری، درخواست‌های خود را به خدا ابراز کنید» (فیلیپیان ۴:۶).

نوزدهم اوت

«خداوند دعای داوود را اجابت کرده و او از این موضوع آگاه است: «اما من در حیرت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده‌ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی» (آیه ۲۲). از این رو داوود از خدای خود تشکر می‌کند. «هر اتفاقی که بیفتد: «خدای من تو هستی. وقت‌های من در دست تو می‌باشد» (آیات ۱۴ و ۱۵).

داوود

«زهی عظمت احسان تو که برای ترسندگان ذخیره کرده‌ای و برای متوکلان پیش‌بنی آدم ظاهر ساخته‌ای. ایشان را در پرده روی خود از مکاید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه‌ای از عداوت زبان‌ها مخفی خواهی داشت. متبارک باد خداوند که رحمت عجیب خود را در شهر حصین به من ظاهر کرده است. و اما من در حیرت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده‌ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی. ای جمیع مقدسان خداوند او را دوست دارید. خداوند امنا را محفوظ می‌دارد و متکبران را مجازات کثیر می‌دهد. قوی باشید و دل شما را تقویت خواهد داد. ای همگانی که برای خداوند انتظار می‌کشید» (مزمور - ۳۱: ۱۹-۲۴).

بیستم اوت

«هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و به هرچه تو را امر فرمایم تکلم خواهی نمود» (ارمیا ۷:۱).

یانگ ژانگ

خدا ارمیا را به سوی بنی اسرائیل فرستاد تا از طرف وی با ایشان سخن بگوید. قرار بود کلمات وی کلمات خدا باشند. خدا با ما از طریق کلامش کتاب مقدس سخن می‌گوید. ما در کشورمان به راستی از کمبود این کلام در رنجیم. بنابراین، برای ما در میان گذاشتن شفاهی کلام خدا خیلی اهمیت دارد. «و پیام آشتی را به ما سپرد. پس سفیران مسیح هستیم، به گونه‌ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می‌خواند» (دوم قرنتیان - ۵: ۱۹-۲۰). چه آزاد باشیم و چه در بند اسارت، همیشه این فرصت برایمان مهیاست تا این خبر را با دیگران در میان بگذاریم که مسیح برای نجات گناهکاران آمد. آیا ما از این فرصت‌ها استفاده می‌کنیم یا از عواقب آن زندان، آزار، شکنجه و حتی مرگ می‌هراسیم؟ باشد که در زمره کسانی باشیم که خدا در موردشان می‌فرماید: «آنان با خون بره و با کلام شهادت خود بر او پیروز شده‌اند، زیرا که جان خود را عزیز نشمردند، حتی تا به مرگ» (مکاشفه ۱۲: ۱۱).

بیست و یکم اوت

«کلام را موعظه کن» (دوم تیموتاؤوس ۲:۴).

یانگ ژانگ

در میان نهادن انجیل نخستین اولویت بدن مسیح است. این مسؤولیت نه فقط بر ذمه ایمانداران «بالغ» که بر گردن نوایمانان هم هست. هر ایمانداری باید در کار نشر کلام خدا سهیم باشد. هر چه بیشتر بکارید، بیشتر هم درو خواهید کرد. اگر کاشتی نباشد، درویی هم نخواهد بود. خدا می‌خواهد شاهد حصاد جانها باشد. او برای شخم زدن، کاشتن و درو کردن حصاد به کارگر نیاز دارد. ما همان کارگران هستیم. ما نه تنها قوم او، که خادمان او نیز هستیم. او می‌تواند خادم خود را هر جا که خواست، بفرستد. خادم هیچ بهانه‌ای ندارد: به من عطایی داده نشده، من قابلیت ندارم. ... استاد می‌داند که چه کسی چه دارد.

- هر که را تعیین می‌نماید، مسح نیز می‌کند.
- هر که را که فرامی‌خواند، توانایی نیز می‌بخشد.
- هر که را می‌فرستد، همراهش نیز می‌رود.
- وقتی از شما می‌خواهد سخن بگوید، کلامش را هم در دهانتان قرار خواهد داد. فقط از او اطاعت نمایید و آنگاه خدا را خواهید دید که از طریق شما عمل می‌کند.

بیست و دوم اوت
«... مردی موافق دل خود» (اول سموئیل ۱۳:۱۴).

یانگ ژانگ

هر مردی که از خدا اطاعت می‌کند، لزوماً مردی موافق دل خدا نیست. البته خدا می‌خواهد که ما از وی اطاعت نماییم، اما اطاعت همیشه هم داوطلبانه نیست. ممکن است انگیزه ما از اطاعت خدا این باشد که احساس می‌کنیم باید اطاعت نماییم. در صورتی که مردی که موافق دل خدا است، اراده خداوند را داوطلبانه و با طیب خاطر انجام می‌دهد. نخستین مسأله به خواستن مربوط است و دومین مسأله به دل ربط پیدا می‌کند. داوود چنین مردی بود. او گفت: «در بجا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت دارم» (مزمور ۸:۴۰).

نه بدین خاطر که مجبور بود، بلکه چون چنین می‌خواست. همین بود که داوود را مردی موافق دل خدا ساخت. چرا؟ زیرا داوود می‌دانست که خدا بهترین‌های ما را می‌خواهد. و اینکه اراده خدا کامل است. خیلی‌ها می‌گویند که اراده خدا یک جور یوغ یا بار است، اما نظر داوود این است: «یوغ او راحت و بار وی سبک است.» وجه افتراق او با دیگران همین است. چنین مردی می‌تواند با مشکلات رو به رو شود، بر وسوسه‌ها غلبه کند و در دوران آزار و جفا استوار بماند. چرا من نباید چنین مردی باشم؟

بیست و سوم اوت

«پسرکی اینجاست که پنج نان جو و دو ماهی دارد، اما این کجا این گروه را کفایت می‌کند؟» (یوحنا ۶:۹).

یانگ ژانگ

این معجزه بزرگ به ما می‌گوید که خدا می‌تواند با چیزهای کوچک چه کارهای بزرگی انجام دهد. اگر هر آنچه داریم را به او بدهیم، او می‌تواند با همان دست به معجزات بزند. آن پسرک می‌توانست آنچه دارد را برای خودش نگه دارد، اما او آن را به عیسی داد. این عمل اطاعت ۵۰۰۰ نفر را سیر کرد. هرگز نباید به خاطر چیزهای اندکی که در اختیار داریم شکایت کنیم. خداوند قادر است همان اندک را به کار گرفته بسیاری از کسانی که پیرامون ما هستند را خوراک دهد.

یک روز دوستی چینی به من گفت: «چشمان، بینی، گوش‌ها، زبان و قلب ما مانند همان پنج نان هستند. دو دست ما هم در حکم دو ماهی می‌باشند. با دو پایمان هم به این سو و آن سو می‌رویم و احتیاجات مردم پیرامون خود را برطرف می‌سازیم.» بیایید بدن‌ها و قلبمان را در دست‌های خداوند بگذاریم و بدین ترتیب تبدیل به ابزاری برای خدمت به او یعنی نجات مردمان گرسنه بسیاری شویم.

بیست و چهارم اوت

«کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم» (مزمور ۱۱۹:۱۱).

یانگ ژانگ

اندوختن کلام خدا در دل، کاری است که زمان زیادی می‌برد. این کار بدین معناست که ما باید کلام خدا را آنقدر بخوانیم تا جایی که آن کلام بخشی از وجودمان بشود. برخی آدم‌ها کتاب مقدس دارند، اما هیچ وقت آن را نمی‌خوانند، بلکه کلام خدا را در قفسه کتابخانه گذاشته‌اند، ولی ما باید این کلام را در دلمان مخفی کنیم (یعنی اندوخته نماییم - م). در این صورت هیچ کس نمی‌تواند آن را از ما بگیرد. هر جا که باشیم در آزادی یا در زندان آن را با خود داریم. برای همین است که ما در چین تا جایی که می‌توانیم، بارها و بارها کلام خدا را می‌خوانیم. داشتن یک نسخه از کتاب مقدس این احساس را به ما القا می‌کند که گویی از موهبت و امتیازی ویژه برخورداریم، اما خوب می‌دانیم که ممکن است روزی همین کتاب مقدس نیز از ما گرفته شود یا اینکه به مکانی فرستاده شویم که در آنجا امکان تهیه کتاب مقدس نباشد.

از این روست که تا حد ممکن کلام خدا را از بر می‌کنیم. کشیش جان سونگ یکی از معروفترین مسیحیان چین بود. او

می گفت: «وقتی من جوان بودم، به مدت ۱۹۰ روز در یک بیمارستان روانی حبس شدم. بسیار خوشنود بودم که کتاب مقدس همراهم هست و می توانم در طول شش ماهی که در آنجا محبوس بودم آن را بارها بخوانم.» زمانی که وی از بیمارستان مرخص شد، دکترهایش توقع داشتند که روانش به کلی از هم فروپاشیده باشد، اما او مسیحی ای قوی تر از قبل بیرون آمده بود. هیچ کدام از دکترها علت را نفهمیدند، اما ما خوب می دانیم! شما چطور؟

بیست و پنجم اوت

«همیشه شاد باشید؛ پیوسته دعا کنید؛ در هر وضعی شکر گزار باشید» (اول تسالونیکیان - ۵: ۱۶-۱۸).

یانگ ژانگ

زمانی که من الهیات تحصیل می کردم، کشیش چیا مدیر ما بود. مردی بسیار فروتن که خود را وقف دعا کرده بود. دعا به قدری جزئی زندگی وی شده بود که همیشه و در هر شرایطی می توانستید از او تقاضا کنید تا برای موردی که نیازمند هستید برایتان دعا کند. یادم هست که یک بار با چند دانشجوی دیگر به دیدن وی رفتیم. در خلال گفتگویمان او بی اختیار چشمانش را بست و برای ما دعا کرد. همه ما در حضور او احساس خضوع و کوچکی می کردیم. این مرد دعا کردن را به من آموخت، آن هم با روشی که دعا می کرد، نه با صحبت کردن درباره دعا.

وقتی دعا می کرد، واقعا به خدا وصل می شد، اما من این را هم آموخته ام که کشیش چیا آدم خاصی نبود. این خداست که خاص است. او برای خود سوگلی مخصوص ندارد. همه ما خوانده شده ایم تا دعا کنیم و با خدا در تماس باشیم. هرگاه به کشیش چیا فکر می کنم، این دعا بر زبانم جاری می شود: «خداوندا، دعا کردن را به من بیاموز.»

بیست و ششم اوت

«... بیایید، ای برکت یافتگان از پدر من، و پادشاهی ای را به میراث یابید که از آغاز جهان برای شما آماده شده بود. زیرا گرسنه بودم، به من خوراک دادید؛ تشنه بودم، به من آب دادید؛ غریب بودم، به من جا دادید. عریان بودم، مرا پوشانیدید؛ مریض بودم، عیادتم کردید؛ در زندان بودم، به دیدارم آمدید» (متی - ۲۵: ۳۴-۳۶).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

ملکه ویلهلمینا، ملکه سابق هلند، پس از کناره گیری از سلطنت کتابی نوشت با عنوان: یک تن اما، تنها نه. همین عنوان را می توان به کتابی داد که پیرامون کلیسای رنج کشیده نوشته شده باشد: «یک تن، اما تنها نه» چندی پیش، یکی از همکاران Open Doors با یکی از زهبران کلیسا در ویتنام دیداری داشت. او با خود چندین هدیه کوچک آورده بود، که آنها را به شبان مزبور داد. شبان با قدرشناسی فراوان آنها را پذیرفت، اما چنین توضیح داد: «بزرگترین هدیه برای ما این است که شما اینجا هستید. اکنون با یقین کامل می دانیم که فراموش نشده ایم. ما اغلب احساس تنها بودن می کنیم، اما خدا همیشه با ماست. منظور ما این است که دیدار شما برای ما ارزشمندتر از گرفتن هدایاست. از آمدنتان متشکریم.» یک دسته گل، یک کارت و دیداری کوتاه. همین ها چقدر می توانند دلگرم کننده باشند. آنانی که افراد تنها را برکت می دهند، هرگز خودشان تنها نمی مانند. ای برکت یافتگان از پدر من...

بیست و هفتم اوت

«پس ثمرات شایسته توبه بیاورید و با خود مگویید که: «پدر ما ابراهیم است» (لوقا ۳: ۸).

لی آن

برای نجات یافتن به سنت نمی شود تکیه کرد. برای مثال: «من متعلق به فلان فرقه هستم» یا «من مال فلان کلیسا هستم.» به قهرمانان روحانی نیز نمی توان تکیه کرد: «من پیرو... هستم» یا «من با... همکاری می کنم.» از ما انتظار می رود که ثمرات شایسته توبه بیاوریم. اگر چنین توبه ای نکرده باشیم، هیچ چیز دیگر نمی تواند نجاتمان دهد. این حرف را بانویی مسیحی در شانگهای به طرزی بسیار زیبا خلاصه کرد.

او گفت: «پیش از اینکه کمونیست ها با تمام قوا بیایند، من یک لوتری بودم. حالا کمونیست ها در همه کلیساها را بسته اند. تنها چیزی که می توانم بگویم این است که من مسیحی ام.» در نهایت، این تنها شهادت راستینی است که

می‌شود رویش حساب کرد. «چون شهامت پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که افرادی آموزش ندیده و عامی هستند، در شگفت شدند و دریافتند که از یاران عیسی بوده‌اند» (اعمال رسولان ۴: ۱۳). «زیرا می‌دانید از شیوه زندگی باطلی که از پدران‌تان به ارث برده بودید، باز خرید شده‌اید، نه به چیزهای فانی... بلکه به خون گران‌بهای مسیح، آن بره بی عیب و نقص... شما به واسطه او به خدا ایمان آورده‌اید... بدان سان که ایمان و امیدتان بر خداست» (اول پطرس ۱: ۱۸-۲۱).

بیست و هشتم اوت

«کلام خدا زنده و مؤثر است و برنده‌تر از هر شمشیر دودم و چنان نافذ که نفس و روح و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است» (عبرانیان ۴: ۱۲).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

یک کمونیست چینی زنی مسیحی داشت. او به شدت با انجیل مخالفت می‌کرد. نهایت تلاش خود را هم می‌کرد تا زنش ایمان خود را انکار کند. اما تلاشش بیهوده بود. یک شب، چنان از دست زنش دیوانه شد که وی را با لباس خواب از خانه بیرون انداخت. زن بیچاره نمی‌دانست به کجا برود. این واقعیت که وی زنی نابینا بود، موقعیت او را بدتر می‌کرد. همان جا روی پله‌های جلوی خانه نشسته بود و از سرما می‌لرزید و برای شوهرش دعا می‌کرد.

کمی که گذشت، مرد نسبت به همسرش احساس تأسف کرد و گذاشت که دوباره داخل خانه شود. برای فیصله دادن به دعوا از زن پرسید که آیا به چیزی احتیاج دارد یا نه. زن در جواب گفت: «به دلگرمی نیاز دارم و آن را فقط در کتاب مقدس می‌یابم. می‌شود لطفاً قدری از کتاب مقدس را برایم بخوانی؟» زن در کمال حیرت شنید که مرد خواهشش را پذیرفت و شروع به خواندن کلام خدا برای وی نمود. روح خدا در درون مرد شروع به عمل کردن نمود و دعا‌های زنش اجابت شد. مرد به خواندن کتاب مقدس ادامه داد و چند روز پس از آن واقعه زندگیش را به مسیح سپرد. امروز او در چین معلم کتاب مقدس است. از خدا نمی‌توان انتظاری بیش از این داشت.

بیست و نهم اوت

«هر که صلیب خود را برنگیرد و از پی من نیاید، شایسته من نباشد» (متی ۱۰: ۳۸). «رسولان شادی‌کنان از حضور اهل شورا بیرون رفتند، زیرا شایسته شمرده شده بودند که به خاطر آن نام اهانت ببینند» (اعمال رسولان ۵: ۴۱).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

«صلیب خود را برگیرد» شوم و بدیمن به نظر می‌آید. این حرف انگار با ایمان‌چندان هم سازگار نیست. پیروزی، برکت، آرامش اینها چیزهایی هستند که شما را خوشنود می‌سازند، اما کشمکش، رنج و این جور چیزها به انسان روحیه‌ای منفی می‌دهند. با این وجود، مسیحیانی که متحمل رنج شده‌اند، اغلب آن را افتخاری برای خود تلقی می‌نمایند، چرا که شایسته شمرده شده‌اند که در رنج‌های مسیح سهیم گردند.

یک زن بیست و یک ساله چینی از اهالی گوانگ ژو در حضور جمع برای ما تعریف می‌کرد که در چین چه فرصت‌هایی یافته تا شاهی برای مسیح باشد. از او پرسیدند: «آیا مورد آزار هم قرار گرفتی؟» پاسخ داد: «بله، اما اصلاً مهم نیست. این راه صلیب است.» از ما نخواستند که به دنبال دردسر و جفا برویم. ما را فراخوانده‌اند تا صلیب خود را بگیریم. به هر کسی که قرار است چنین صلیبی را بگیرد، قدرت کافی برای انجام آن نیز عطا خواهد شد. «بلکه شاد باشید... آری، واقعا در کلام خدا چنین نوشته شده است. «بلکه شاد باشید از اینکه در رنج‌های مسیح سهیم می‌شوید، تا به هنگام ظهور جلال او به غایت شادمان گردید» (اول پطرس ۴: ۱۳).

سی‌ام اوت

کلمات داوود از بیان تشکر و تمجید خدایش قاصرند. برای اینکه وی را به خاطر اجابت دعایش شکر گوید و وی را به سبب وفاداریش تمجید نماید. او دیگران را به چالش می‌گیرد تا همیشه بر خداوند توکل نمایند و هرگز شکرگزاری را از یاد نبرند.

داوود

«خداوند را در هر وقت متبارک خواهم گفت. تسبیح او دائما بر زبان من خواهد بود. جان من در خداوند فخر خواهد کرد. مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود. خداوند را با من تکبیر نمایید. نام او را با یکدیگر برافرازیم. چون خداوند را طلبیدم مرا مستجاب فرمود و مرا از جمیع ترس‌هایم خلاصی بخشید. به سوی او نظر کردند و منور گردیدند و رویهای ایشان خجل نشد. این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را از تمامی تنگی‌هایش رهایی بخشید. فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان او است. اردو زده، ایشان را می‌رهاند» (مزمور - ۳۴: ۱-۷).

سی و یکم اوت نکته‌های جالب توجه

تدارکات خدا - مسؤولیت‌های ما

- شبان لمب - چین:
«ابراهیم اسماعیل را با مشکی آب بیرون کرد، خدا برای او چاهی تدارک دید.»
 - ضرب‌المثلی به زبان ییدیش:
«اگر خدا بار داد، شانه‌ها را هم داد.»
 - برادر اندرو:
«وقتی من به کسانی که در محنت هستند می‌گویم: کشورت را ترک نکن، باید این را هم بیفزایم: من به تو کمک خواهم کرد.»
 - ضرب‌المثلی چینی:
«به جای نفرین کردن تاریکی، شمع روشن کن.»
 - هوراس بوشنیل:
«آنچه را که شما مانع، بازدارنده یا دلسردکننده می‌خوانید، احتمالا فرصت‌هایی هستند که خدا مهیا نموده است.»
 - کوری تن بوم - هلند:
«خدا هیچ مشکلی ندارد، فقط نقشه دارد.»
 - شخصی:
«مشکلات شما در همان لحظه‌ای که آنها را به خدا می‌سپارید، تبدیل به نقشه‌های او می‌شوند.»
- «... خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه گریزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید» (اول قرن‌تیا ۱۰: ۱۳).

نویسندگان این ماه

در ماهی که پیش رو داریم، آنتونیو گاریدو، انریکه پالاسیو، آندرس نوریه گا و گوستاوو فیگوئئروا از کوبا مطالبی را درباره زندگی‌شان با خداوند با ما در میان می‌گذارند. به رغم جنگ، تأملات ایشان بر پیروزی و ایمان گواهی می‌دهد. همه نام‌ها مستعار می‌باشند.

اول سپتامبر

«در زمین عوض، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می نمود» (ایوب ۱:۱).

ایوب

یکی از کسانی که اگر در این کتاب یادی از وی نکنیم، جایش خیلی خالی می ماند، ایوب است. در هیچ یک از کتاب های کتاب مقدس تا این اندازه با مسأله رنج و مشکلات رو به رو نمی شویم. با این حال به پرسش «چرا» پاسخ روشنی داده نمی شود. الیفاز و دوستانش پاسخی ساده در آستین داشتند: این ناشی از خطای خود ایوب است. برای آنان و امروزه برای خیلی ها، رنج پیامد گناه است. دیگران با جسارت نظر خود را چنین اعلان خواهند کرد که کسانی که از خدا پیروی می نمایند، هرگز محتاج به چیزی نخواهند شد. با این حال ایوب ۱:۱ بی درنگ بر این نظریه خط بطلان می کشد: «آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می نمود».

ایوب دقیقاً بدین خاطر رنج کشید که مردی بسیار خداترس بود. در آیه یک از فصل یک کتاب ایوب، او به عنوان مردی کامل و راست و خداترس و کسی که از بدی اجتناب می کند، توصیف شده است.

- آنانی که به راستی کاملند، راست نیز هستند.
- آنانی که به راستی خداترسند، از بدی نیز اجتناب می کنند.

ایوب آنچه را که موعظه می کرد، خود بدان عمل می نمود. او نه تنها به عنوان مردی کامل مورد پذیرش قرار گرفته بود، بلکه به عنوان کسی که در تجارت درستکار است نیز شناخته شده بود. نه تنها ادعا می کرد که خداترس است، بلکه برای اثبات ادعایش همه تلاش خود را مبذول می داشت تا از بدی دوری کند. چنین آدم هایی به طور خودکار مورد هدف شیطان قرار می گیرند، اما از سوی دیگر خدا هم بدیشان افتخار می کند. در مورد ایوب، خدا به ابلیس اجازه داد تا نهایت بدی را در حقش به عمل آورد. کاری غیر قابل درک و گاه غیر قابل پذیرش. آیا خدا به ایوب تا این اندازه اعتماد داشت؟ و ایوب نیز به خدا؟

این هفته می خواهیم در این باره صحبت کنیم. راز ایوب دستورالعمل ما برای امروز است: کامل و راست، خداترس و اجتناب کننده از بدی. پس در روزگار شرور نیز می توان استوار بود و در روزهای تاریک هم می شود نور را دید. نور.

دوم سپتامبر

«و واقع می شد که چون دوره روزهای مهمانی ایشان بسر می رفت، ایوب فرستاده، ایشان را تقدیس می نمود و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی، به شماره همه ایشان می گذرانید، زیرا ایوب می گفت: «شاید پسران من گناه کرده، خدا را در دل خود ترک نموده باشند» و ایوب همیشه چنین می کرد» (ایوب ۵:۱).

ایوب

ایوب نه تنها ایمانداری راست (بهتر از او در زمین نبود {۸:۱}) و تاجری برجسته (ثروتمندترین مرد منطقه {۳:۱}) بود، بلکه پدر خوبی هم بود. هر وقت فرزندانش برای جشن و مهمانی دور هم جمع می شدند، ایوب در خانه می نشست و دلواپس آنها بود. او با خود میندیشید که خوب است آنها مرتباً با یکدیگر در تماس و رفت و آمد باشند، چرا که این رشته پیوند خانوادگی را مستحکم تر می کند، اما از اینکه در آنجا چه می گذرد، هیچ اطلاعی نداشت، چون به مهمانی دعوت نشده بود. در مهمانی نسل جدید جایی برای نسل قدیم نبود حضور آنها مناسب مجلس نبود.

ایوب در روح با خانواده اش بود. او می دانست که رفاه و آسایش به راحتی می تواند خدا را از زندگی فرزندانش بیرون کند. «یقیناً آنها خدا را فراموش خواهند کرد.» از آنجایی که در آن برهه نمی توانست با آنان رویاروی صحبت کند، پس درباره فرزندانش با خدا حرف می زد. این کاری بود که ایوب می توانست بکند. گاهی دعا کردن تنها کاری است که از دست ما برای فرزندانمان برمی آید. نصیحت کردن در غالب اوقات به جای اینکه والدین و فرزندان را به هم نزدیک کند، سبب دوری آنها از هم می شود. بچه ها باید بتوانند راه خویش را در پیش گیرند. ایوب مجبور بود بگذارد

فرزندانش بروند ما هم مجبوریم. بهترین راه برای آنکه آنها را در همان جایی که هستند واگذاریم، این است که ایشان را در قلمرو خدا قرار دهیم. ایوب همین کار را کرد. شاید بهتر باشد که شما هم همین کار را بکنید.

سوم سپتامبر

«خداوند به شیطان گفت: «آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از گناه اجتناب می‌کند» (ایوب ۱: ۸).

ایوب

شیطان اصلاً انتظار نداشت که خدا درباره ایوب با او سخن بگوید. شیطان امیدوار بود که بتواند گزارشی از همه بدبختی‌هایی که در خلال دوره سرگردانی‌اش بر روی زمین، بر سر بشر آورده ارائه نماید. او داستان خود را درباره همه ریاکاران، دزدان و زناکاران زمین آماده کرده بود؛ همچنین درباره همه مسیحیانی که از یکدیگر نفرت دارند و به یکدیگر اعتماد ندارند. آنانی که سرودهای پارسایی می‌خوانند، اما کارهای بد انجام می‌دهند. اینها چیزهایی بودند که شیطان دوست داشت در موردشان حرف بزند. این همان چیزی بود که وی انتظارش را داشت، اما خداوند مایل بود درباره یک چیز حرف بزند این ایوب که تا این اندازه قابل اعتماد بود.

شیطان همیشه می‌خواهد درباره چیزهای منفی صحبت کند. او فرزندان خدا را هم به این کار ترغیب می‌نماید و خیلی هم موفق می‌شود. خدا ما را متوجه چیزهای مثبت می‌کند. گرچه او گناه را محکوم می‌نماید و از احتیاجات بشر و جهان هستی برانگیخته می‌شود، اما آمرزش و آرزوهای زیادی را به مردمانی که به آینده امیدی ندارند، هدیه می‌کند. او خدا و نجات‌دهنده ماست. باید که در اثر قدم‌های او راه برویم. و چنین دعا کنیم: «ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان و ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما» (مزمور ۱۳۹: ۲۳-۲۴).

چهارم سپتامبر

«شیطان در جواب خداوند گفت: «آیا ایوب مجانا از خدا می‌ترسد؟ آیا تو... اعمال دست او را برکت ندادی... لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس نما و پیش روی تو، تو را ترک خواهد نمود» (ایوب ۱: ۹-۱۱)

ایوب

این آیات اساس کتاب ایوب را شکل می‌دهند. خیلی‌ها فکر می‌کنند که موضوع محوری مسأله رنج است. اگرچه رنج ایوب از موضوعیت محوری برخوردار است، اما یقیناً مسأله اصلی این است: آیا ایمان ایوب به خدا از سر عشق و محبت است یا چون خدا او را برکت داده، اینچنین بدو مؤمن مانده است؟ شیطان ایوب را به مورد دوم متهم نمود. ایوب برای اینکه خدا را شاکر باشد، دلایل زیادی داشت. «آیا ایوب مجانا از خدا می‌ترسد؟» خدا فرمود: «آری». ابلیس گفت: «غیرممکن است».

خود ایوب از این گفتگو میان خدا و شیطان هیچ اطلاعی نداشت. اگر او می‌توانست فقط پرده را کنار بزند و پشت صحنه را ببیند، چه می‌شد! اما او نمی‌توانست. هرچند هولناک به نظر می‌رسد، اما ایوب در این منازعه نقش میدان نبرد را بازی می‌کرد. ایوب تنها کسی بود که می‌توانست نشان دهد که حق با کدام طرف است: خدا یا شیطان. و ایوب هم این کار را کرد. هرچند بهایی گزاف از نظر انسانی بسیار گزاف برای آن پرداخت، اما ایوب به خدا وفادار ماند و خدا هم به ایوب. هنگامی که هرآنچه پیرامون ایوب بود، مرد، این شهادت هنوز باقی بود: «من می‌دانم که ولی من زنده است» (ایوب ۱۹: ۲۵). ایمان ایوب بر این شهادت استوار بود. خدای زنده او را سرپا نگه داشته بود. فدیة‌کننده هنوز می‌گوید: «ببینید که من همه چیز را تازه می‌سازم.» باشد که اعتراف و تسلای شما نیز اکنون و همیشه همین باشد.

پانزدهم سپتامبر

«خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد. در این همه، ایوب گناه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد» (ایوب ۲۲-۲۱: ۱).

ایوب

بسیاری از گفته‌های خواهر بازیلیا سلینک (Basilea Slink) مشهور و زبانزد شده است. یکی از آنها را در اینجا می‌آوریم: «اعمال خدا همیشه محبت آمیزند، حتی اگر ما این را درک نکنیم.» ایوب می‌توانست این گفته را در زندگی خود به عنوان شهادتی مورد استفاده قرار دهد.

او از کارهای خدا سر در نمی‌آورد. ذهن وی پر از «چراها» بود، اما تردید نداشت که هر آنچه خدا برایش در نظر گرفته برای خیریت اوست. بعضی‌ها می‌گویند که هرگز نباید پرسید که «چرا» فلان چیز اتفاق افتاد، بلکه باید بگویید «برای چه؟» شاید این قدری پرهیزکارانه به نظر برسد، اما در اینجا جمله‌ای را از زبان زنی نقل می‌کنم که خودش مجبور شده بود با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم کند: من نمی‌پرسم که «چرا» یا «برای چه»، بلکه از خودم می‌پرسم که «چگونه می‌توانم از پس این مشکل برآیم؟» ایوب همین کار را کرد چون به خدا وفادار بود و می‌دانست که وقتی ما در رنجیم دست خدا در این رنج دخیل نیست، بلکه دستان او گرداگرد آن را احاطه کرده است. نه تنها درمورد ایوب، بلکه درمورد شما هم وضع به همین منوال است.

ششم سپتامبر

«... و خداوند به ایوب دو چندان آنچه پیش داشته بود عطا فرمود» (ایوب ۴۲: ۱۰).

ایوب

چه زمانی خدا وضعیت ایوب را از دگرگون ساخت؟ وقتی که او برای دوستانش دعا کرد. دوستان؟ آنها بیشتر به دشمن شبیه بودند تا دوست. آنها ایوب را پیش از پیش در باتلاق فرو می‌بردند. سعی می‌کردند با کلمات دیندارانه ایوب را متقاعد سازند که رنجهایش نتیجه گناهان خودش است. ایوب مجبور بود از خودش (و خدا!) دفاع نماید، اما از قرار معلوم دوستان دیندار وی بیشتر از او می‌دانستند. ایوب خشمگین شد و البته خدا هم: «خشم من بر تو و بر دو رفیقت افروخته شده، زیرا که درباره من آنچه راست است مثل بندهام ایوب نگفتید» (ایوب ۴۲: ۷).

حداقل خدا چهار بار ایوب را «بنده» (خادم-م) خود نامید. همین ایوب خدمتگزار باید برای دوستانش دعا می‌کرد، وگرنه خدا از گناهان ایشان نمی‌گذشت. آیا تا به حال شما این کار را کرده‌اید؟ دعا برای کسانی که ادعا می‌کنند دوستان هستند، اما در مواقع احتیاج شما را به انواع گناهان متهم می‌نمایند؟ آن هم شاید به خاطر گناهی که خودشان و نه شما مرتکب شده‌اند؟ ایوب هر آنچه خدا بدو فرموده بود را انجام داد.

او برای دشمنانش دعا کرد، آنگاه بود که خداوند شرایطش را به کلی دگرگون ساخت. اگر ایوب توانست به رغم همه رنج‌ها و مرارت‌هایی که کشیده بود، وفادار باقی بماند، پس برای ما هم امید هست، زیرا خدای ایوب خدای ما نیز هست. «و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه گریزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید» (اول قرنیتان ۱۰: ۱۳).

هفتم سپتامبر

سرود ستایش خداوند، خدایی که زنده است. این خدا وقتی فرزندان او را می‌خوانند، می‌شنود. گاهی بسیار دور به نظر می‌رسد، اما هیچ وقت غایب نیست. «خداوند نزدیک شکسته‌دلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد» (مزبور ۱۸: ۳۴).

داوود

«ای اطفال بیایید مرا بشنوید و ترس خداوند را به شما خواهم آموخت. کیست آن شخصی که آرزومند حیات است و طول ایام را دوست می‌دارد تا نیکویی را ببیند. زبانت را از بدی نگاه دار و لبهایت را از سخنان حيله‌آمیز. از بدی اجتناب نما و نیکویی بکن. صلح را طلب نما و در پی آن بکوش. چشمان خداوند به سوی صالحان است و گوش‌های وی به سوی فریاد ایشان. روی خداوند به سوی بدکاران است تا ذکر ایشان را از زمین منقطع سازد. چون صالحان فریاد برآوردند خداوند ایشان را شنید و ایشان را از همه تنگی‌های ایشان رهایی بخشید. خداوند نزدیک شکسته‌دلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد. زحمات مرد صالح بسیار است، اما خداوند او را از همه آنها خواهد رهانید»

هشتم سپتامبر

«مترس زیرا که من با تو هستم و مشوش مشو زیرا من خدای تو هستم. تو را تقویت خواهم نمود و البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد» (اشعیا ۴۱: ۱۰).

آنتونیو گاریدو

رویدادهایی که در دوره بیداری روحانی در کشورم به وقوع پیوست، گواهی بر قدرت خداست. دولت به مدت سی سال چنین تعلیم داده بود که خدایی وجود ندارد. ایمان مسیحی به ریشخند گرفته می‌شد، اما درست در زمانی که دولت می‌پنداشت که جنگ را برده است، خدا بیداری روحانی عظیمی فرستاد. مردم چنان از کمونیسم سرخورده شده بودند که دوباره به سراغ کلیساهایی رفتند که دولت سعی داشت ویرانشان سازد. هزاران هزار نفر از مردم درون و بیرون کلیساهای دور هم جمع می‌شدند تا انجیل را بشنوند. بیماران را با خود می‌آوردند و خدا بارها و بارها معجزات بزرگی می‌کرد.

حتی منکران خدا هم برای شنیدن می‌آمدند و بسیاری از آنها اقرار می‌کردند که خدا زنده است و کار می‌کند. هرگز لازم نیست از چیزی بترسیم و مشوش شویم. خدا همه چیز را تحت کنترل خود دارد. به رغم همه آزارها و تبلیغات دروغین، کلیسا رشد کرد. آری، می‌توانیم به خدا اعتماد نماییم. او می‌فرماید: «کلیسای خود را بنا می‌کنم» (متی ۱۶: ۱۸). پس هرگز نباید تحت هیچ شرایطی مشوش بشویم.

نهم سپتامبر

«و بنی اسرائیل از خداوند مشورت خواستند. و تابوت عهد خدا آن روزها در آنجا بود و فینحاس بن العازار بن هارون در آن روزها پیش آن ایستاده بود و گفتند: «آیا بار دیگر بیرون روم و با برادران خود بنی‌بنیامین جنگ کنم یا دست بردارم؟» خداوند گفت: «برای زیرا که فردا او را به دست تو تسلیم خواهم نمود» (داوران - ۲۷: ۲۸).

آنتونیو گاریدو

داستان داوران ۲۰ چندان داستان معروفی نیست. بنی‌بنیامین جنایتی مرتکب شده و بنی‌اسرائیل مجبور به انتقام گیری بودند. آنان سه مرتبه از خدا سؤال کردند که آیا باید بنی‌بنیامین را به کیفر اعمالشان برسانند یا خیر. هر سه بار خداوند به آنها گفت که این کار را نکنند. با این حال، دو مرتبه اول از بنی‌بنیامین شکست خوردند. پس از دعا و روزه، برای بار سوم تلاش کردند و این بار بر آنها چیره شدند.

ما مسیحیان کوبا قرار نیست از کسانی که بر ما جفا کرده‌اند و آنقدر با ما بدرفتاری نموده‌اند، انتقام بگیریم. رنج ما روحانی است، نه جسمانی، اما ما هم اغلب، به رغم وعده‌های خدا احساس شکست می‌کنیم. داستان داوران به ما درسی روحانی می‌آموزد. برای فرزندان خدا همیشه فرصتهایی وجود خواهد داشت تا دشمن، شیطان، را شکست بدهند، به شرط اینکه به خداوند توکل نماییم. ما هم غالب اوقات با شکست مواجه شده‌ایم، اما این به معنای باخت نهایی نیست. برای فرزندان خدا هرگز آنقدر دیر نیست. همیشه فرصت‌های روحانی تازه‌ای برای نابود ساختن اعمال تاریکی وجود دارد. بیاید به رغم همه عقب‌نشینی‌ها، پیروزی نهایی خدا را اعلام کنیم و آن را به دست آوریم.

دهم سپتامبر

«کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه نوشته شده است: «تمام روز، در راه تو به کام مرگ می‌رویم و همچون گوسفندان کشتاری شمرده می‌شویم.» به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد، زیرا یقین دارم که نه مرگ و نه زندگی، نه فرشتگان و نه ریاست‌ها، نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده، نه هیچ قدرتی و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ چیز دیگر در تمامی خلقت، قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد» (رومیان ۸: ۳۵-۳۹).

آنتونیو گاریدو

کلیسا در کوبا طی سه دهه اخیر آزارهای بسیاری را تجربه کرده و پشت سر گذاشته است. گاهی دشمن قوم خدا ما را رو در روی یکدیگر قرار می‌داد. گاهی جنگ روحانی خیلی موزیانه‌تر می‌شد، آن هنگام که دشمن تغییر چهره می‌داد و به صورت گرگی در لباس میش به درون کلیسا نفوذ می‌کرد، اما آنان شکست می‌خوردند. ما از نقشه‌هایشان آگاه می‌شدیم. سعی می‌کردند قوم خدا را با از دست دادن کار، محرومیت از تحصیل و سایر امتیازات دلسرد نمایند. با ماتریالیسم شیطانی می‌کوشیدند در ذهن بچه‌ها نفوذ کنند، اما در همه این موارد با شکست مواجه شدند.

کلیسای خدا به رغم همه این آزمایش‌ها و گرفتاری‌ها پا برجا ماند: زنده، بالنده و پر از قدرت. اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟ کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد.

یازدهم سپتامبر

«موسی به قوم گفت: «مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید. خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.» و خداوند به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد می‌کنی؟ بنی‌اسرائیل را بگو که کوچ کنند و اما تو عصای خود را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده، آن را منشق کن، تا بنی‌اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپر شوند» (خروج - ۱۴: ۱۳-۱۶).

آنتونیو گاریدو

بنی‌اسرائیل و در پیشاپیش آنان موسی در موقعیتی بسیار حساس قرار گرفته بودند. از پیش رو دریای سرخ، از دو طرف بیابان و از پشت سر هم لشکریان مصر ایشان را احاطه کرده بودند. صحنه‌ای بسیار هولناک بود. یک خیابان بن‌بست. قوم خدا اغلب خویشتن را در وضعیت‌هایی مشابه می‌بینند. آنان خود را در خیابانی به ظاهر بن‌بست می‌بینند، در حالی که دشمن بر دهانه ورودی آن خیابان در کمینشان نشسته است. به هر طرف که نگاه می‌کنیم خطر، اضطراب و نومیدی می‌بینیم، اما خدا اجازه می‌دهد که این موقعیت‌ها پیش بیاید تا به ما نشان دهد که هیچ وقت دلیلی برای نومیدی وجود ندارد. از خیابان‌های بن‌بست درس‌های روحانی بسیاری می‌توان فراگرفت، زیرا در اینگونه خیابان‌ها هنوز یک راه باز است و آن راهی است که به خدا ختم می‌شود. زمانی که اوضاع واقعا خراب شد، موسی به صدای خدا گردن نهاد و آب را با عصایش منشق کرد و خیابان بن‌بست به یک شاهراه تبدیل شد. همیشه اینگونه خواهد بود... اگر از خداوند اطاعت و به او اعتماد نماییم.

دوازدهم سپتامبر

و از تخت، صدای بلندی شنیدم که گفت: «اینک، مسکن خدا با آدمیان است و او با آنها ساکن خواهد شد و ایشان قوم او خواهند بود و خود خدا با ایشان خواهد بود و خدای ایشان خواهد بود. او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد و دیگر مرگ نخواهد بود و ماتم و شیون و درد وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای اول سپری شد.» سپس آن تخت‌نشین گفت: «اینک همه چیز را نو می‌سازم.» و گفت: «اینها را بنویس زیرا این سخنان درخور اعتماد است و راست است.» باز به من گفت: «به انجام رسید! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات به رایگان خواهم داد» (مکاشفه - ۲۱: ۶).

آنتونیو گاریدو

اگرچه می‌دانیم که «از آن این دنیا نیستیم»، اما هنوز از این دنیا به خیلی چیزها نیاز داریم. وقتی به خاطر مسیحی بودن از همه این ضروریات روزانه زندگی محروم می‌شوید، آنوقت زندگی برایتان سخت و دشوار می‌گردد. در کشور من چنین اتفاقی برای اغلب مسیحیان افتاده است. برای ما نه تنها پیدا کردن کار سخت بود، بلکه خرید برخی اقلام معین نیز تقریباً برایمان غیر ممکن می‌شد. این اقلام طیفی وسیع را از کالاهای لوکس نظیر اتومبیل گرفته تا ضروریات زندگی همچون خوراک و پوشاک را دربرمی‌گرفت.

هنگامی که برگزاری جلسات کلیسایی ممنوع می‌شود، باز احساس می‌کنید که به عنوان یک مسیحی مورد تبعیض قرار گرفته‌اید و باید مراقب باشید که دلسرد و نومید نگردید، اما کلماتی که مسیح در مکاشفه ۵: ۲۱ فرموده، به ما

امید می‌داد: «اینک همه چیز را نو می‌سازم!» آیا این حرف فقط در ابدیت به کار ما می‌آید؟ نه، خدا با قدرت بیکرانیش می‌تواند همین حالا همه چیز را نو سازد. چگونه این کار را می‌کند؟ با تغییر دادن شرایط؟ یا با دگرگون کردن ما تا در همه این امور برتری بر پیروزمندان را تجربه نماییم؟ در گرفتاری، در تنهایی و در زندان، زیرا هیچ چیز نمی‌تواند ما را از محبت مسیح جدا سازد. او ما را محکم نگه می‌دارد، او همه چیز را نو خواهد ساخت. هر روز و از جمله همین امروز.

سیزدهم سپتامبر

«و خدای من، همه نیازهای شما را بر حسب دولت پر جلال خود در مسیح عیسی رفع خواهد کرد» (فیلیپیان ۴: ۱۹).

آنتونیو گاریدو

خدا هر نیازی را برآورده می‌سازد. چه وعده عالی‌ای و ما در کوبا به خیلی چیزها نیاز داشتیم. بیش از سی سال بود که ما از هر نظر در کمبود به سر می‌بردیم: خوراک، دارو، پوشاک، آزادی. اما حقیقت وعده خدا را نیز تجربه کردیم. خداوند به راستی نیازهای ما را تأمین می‌کرد، به خصوص در لحظاتی که دیگر تقریباً هیچ چیز برایمان نمانده بود. غیر مسیحیان با دیدن این که مسیحیان چگونه در لحظات استیصال به داد همدیگر می‌رسند، تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. خدا گاهی به شیوه‌ای اعجاز‌آمیز، اما غالباً از طریق دیگر ایمانداران احتیاجات ما را تأمین می‌کرد. این هم به نوبه خود معجزه فیض و محبت بود. همانگونه که در غلاطیان ۶: ۱۰ نوشته شده: «پس تا فرصت داریم به همه نیکی کنیم، به ویژه به اهل بیت ایمان.» خدا می‌تواند نیازها را رفع کند آیا ما مایل هستیم کانال انتقال فیض او به ایمانداران و بی ایمانان باشیم؟

چهاردهم سپتامبر

این مزمور داوود موجب دلگرمی و تقویت مسیحیانی می‌شود که به خاطر ایمانشان به مسیح در رنجند. او در این مزمور درباره چیزهایی که شخصا تجربه کرده سخن می‌گوید: درگیری، رنج، تنهایی و درخواست‌ها. اما در کنار آنها: پیروزی، شفا، تشویق و اجابت دعاها. «خویشتن را برانگیز و برای داد من بیدار شو، ای خدای من و خداوند من برای دعوی من» (مزمور ۳۵: ۲۳).

داوود

«و اما جان من در خداوند وجد خواهد کرد و در نجات او شادی خواهد نمود. همه استخوان‌هایم می‌گویند: «ای خداوند کیست مانند تو که مسکین را از شخص قوی‌تر از او می‌رهاند و مسکین و فقیر را از تاراج‌کننده وی.» شاه‌دان کینه‌ور برخاسته‌اند. چیزهایی را که نمی‌دانستم از من پرسیدند. به عوض نیکویی بدی به من می‌کنند. جان مرا بی‌کس گردانیده‌اند، ولی چون افتادم شادی‌کنان جمع شدند. آن فرومایگان بر من جمع شدند و کسانی که نشناخته بودم مرا دریدند و ساکت نشدند. ای خداوند تو آن را دیده‌ای پس سکوت مفرما. ای خداوند از من دور مباش. خویشتن را برانگیز و برای داد من بیدار شو، ای خدای من و خداوند من برای دعوی من» (مزمور ۳۵: ۱۲ و ۱۵ و ۲۲-۲۳).

پانزدهم سپتامبر

«و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می‌شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می‌دهد» (عبرانیان ۱۱: ۶).

انریکه پالاسیو

من در سال ۱۹۴۵ در کوبا به دنیا آمدم و مژده انجیل را در اتاق نشیمن خانه مادربزرگم شنیدم. هنگامی که ۱۵ سال بیشتر نداشتم، خودم را به مسیح وقف نمودم. در همان زمان بود که گرفتاری و سختی وارد زندگی‌ام شد. زمانی که خادم انجیل شدم، این سختی‌ها افزایش یافتند، اما در خلال ۱۳ سال خدمتم، این ایمان به عیسی بود که مرا سرپا نگهداشت. هرگاه سختی‌ها، آزمایش‌ها، وسوسه‌ها و نومیدی‌ها به سراغم می‌آمدند، به یاد عزیزان ۱۱ می‌فتمادم. وقتی مجبور به ترک کوبا شدم، فکر می‌کردم که دیگر دوره سختی و محنت به پایان رسیده است، اما به زودی دریافتم که همان دشمن روحانی در کشورهای آزاد و مرفه هم حضور دارد. از مکاید شیطان نمی‌توان گریخت، اما می‌توان به خدا نزدیک شد... با ایمان. «و این است که غلبه‌ای که دنیا را مغلوب کرده است؛ یعنی ایمان ما» (اول یوحنا ۵: ۴).

شانزدهم سپتامبر

«ایمان، ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم و برهن آنچه هنوز نمی‌بینیم. به سبب ایمان بود که درباره پیشینیان به نیکویی شهادت داده شد. با ایمان است که در می‌یابیم کائنات به وسیله کلام خدا شکل گرفت، بدان گونه که آنچه دیده می‌شود از آنچه دیدنی است، پدید نیامد.

با ایمان بود که هابیل قربانی‌ای نیکوتر از قربانی قائن به خدا تقدیم کرد، و به سبب همین ایمان درباره او شهادت داده شد که پارساست، زیرا خدا درباره هدایای او به نیکویی شهادت داد. به همین سبب، هرچند چشم از جهان فرو بسته، هنوز سخن می‌گوید. با ایمان بود که خنوخ از این جهان منتقل شد تا طعم مرگ را نچشد و دیگر یافت نشد، چون خدا او را منتقل ساخت، زیرا پیش از آنکه انتقال یابد، درباره او شهادت داده شد که خدا را خشنود ساخته است و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می‌شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می‌دهد. با ایمان بود که نوح هنگامی که از جانب خدا درباره اموری که تا آن زمان دیده نشده بود هشدار یافت، آن را با خداترسی به جد گرفت و برای نجات خانواده خویش کشتی ساخت. او با ایمان خود دنیا را محکوم کرد و وارث آن پارسایی شد که بر ایمان استوار است» (عبرانیان - ۱: ۱-۷).

انریکه پالاسیو

نخستین مرد ایمانی که در عبرانیان بدو اشاره شده، هابیل است. کتاب مقدس چنین اظهار می‌دارد که این ایمان هابیل بود که سبب شد او به خدا نزدیک گردد. عبرانیان ۵: ۱۱ درباره خنوخ حرف می‌زند که با ایمان منتقل گردید، چون با خدا راه می‌رفت و عبرانیان ۷: ۱۱ درباره نوح سخن می‌گوید که با ایمان، با خدا و برای خدا کار کرد. پرستش با ایمان عالی‌ترین عملکرد روح انسان است. تنها هنگامی که در روح و راستی پرستش می‌کنیم (مانند هابیل)، می‌توانیم با خدا راه برویم (مانند خنوخ) و با خدا کار کنیم (مانند نوح). بنابراین... «بیایید با اخلاص قلبی و اطمینان کامل ایمان به حضور خدا نزدیک شویم، در حالی که دل‌هایمان را از هر احساس تقصیر زدوده و بدن‌هایمان با آب پاک شسته شده است» (عبرانیان ۱۰: ۲۲).

هفدهم سپتامبر

«با ایمان بود که خنوخ از این جهان منتقل شد تا طعم مرگ را نچشد و دیگر یافت نشد، چون خدا او را منتقل ساخت، زیرا پیش از آنکه انتقال یابد، درباره او شهادت داده شد که خدا را خشنود ساخته است و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می‌شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می‌دهد» (عبرانیان - ۱: ۵-۶).

انریکه پالاسیو

نخستین آیه فصل ۱۱ عبرانیان تعریفی از ایمان به ما ارائه می‌کند. ایمان با اعتماد و یقین داشتن مترادف است. عبرانیان ۱۱: ۶ نشان می‌دهد که ایمان از چنان اهمیتی برخوردار است که بدون آن نمی‌توان خدا را خشنود کرد. خدا ما را ترغیب می‌کند که تا پای جان وفادار بمانیم. «از رنجی که خواهی کشید، مترس. با خبر باش که ابلیس برخی از شما را به زندان خواهد افکند تا آزموده شوید و ده روز آزار خواهید دید، لیکن تا پای جان وفادار بمان که من تاج حیات را به تو خواهم بخشید» (مکاشفه ۲: ۱۰).

جاده‌ای به طول ۱۰۰۰ مایل، با گام نخست آغاز می‌شود. به همین ترتیب، نخستین گام ایمان برای نجات سر آغاز مشارکت شما با خداست، اما هر چند که گام نخست خیلی مهم است، باید هر روز، هر هفته، هر سال بردبار و استوار باشیم تا روزی که در ابدیت به مشارکت و مصاحبت همیشگی با خدا برسیم. تداوم مشارکت ما با خدا در آنجاست که به ثمر می‌نشیند و دیگر تا جاودانگی با خداوند خواهیم بود.

هجدهم سپتامبر

«با ایمان بود که نوح هنگامی که از جانب خدا درباره اموری که تا آن زمان دیده نشده بود هشدار یافت، آن را با خداترسی به جد گرفت و برای نجات خانواده خویش کشتی ساخت. او با ایمان خود دنیا را محکوم کرد و وارث آن پارسایی شد که بر ایمان استوار است» (عبرانیان ۱: ۷).

انیر که پالاسیو

ایمان راستین با اعمال است که اثبات می‌شود. به بیانی دیگر: ایمان بایستی در شیوه زندگی، عمل و رفتار ما متجلی شود. نوح هنگامی که فرمان خدا را شنید و مطابق آن عمل نمود، شهادتی از این واقعیت بر جای نهاد. نوح سالیان زیادی فقط به واسطه ایمان به ساخت کشتی ادامه داد. نه نشانه‌ای از باران در کار بود و نه اثری از ویرانی، اما او ساخت و منتظر نشست. مسیح زمان‌های آخر را با روزگار نوح مقایسه می‌کند: «زمان ظهور پسر انسان مانند روزگار نوح خواهد بود».

در روزهای پیش از توفان، قبل از اینکه نوح به کشتی درآید، مردم می‌خوردند و می‌نوشیدند و زن می‌گرفتند و شوهر می‌کردند و نمی‌دانستند چه در پیش است. تا اینکه توفان آمد و همه را با خود برد. ظهور پسر انسان نیز همین گونه خواهد بود» (متی - ۲۴: ۳۷-۳۹). نوح در دوره فیض و داوری می‌زیست. در دوره ارتداد عظیم زندگی می‌کرد. همه آدم‌های پیرامون او شرور بودند. با این حال نوح به خدا ایمان داشت و زمانی که داوری از راه رسید، در امان ماند. «دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید» (یوحنا ۱۴: ۱). «پس بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید سرور شما چه روزی خواهد آمد».

نوزدهم سپتامبر

«و خداوند دید که شرارت در زمین بسیار است و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان.» اما نوح در نظر خداوند التفات یافت» (پیدایش - ۶: ۵-۸).

انیر که پالاسیو

کار ایمان این است که آواز خدا را در میان صداهای مزاحم گوناگون بشنود و تشخیص دهد. ایمان؛ یعنی اطاعت کردن از آواز خدا حتی اگر مغایر با شرایط موجد به نظر برسد؛ یعنی اجرای اراده خدا حتی اگر در انجام آن کار تنها باشید و هیچ ایمانداری پیرامونتان نباشد. ایمان؛ یعنی پایداری بدون توجه به مخالفت‌ها و سرخوردگی‌ها. یعنی پذیرفتن داوری الهی بدون پرسیدن کلمه‌ای درباره عدالت. یعنی اعلان پیغام نجات، حتی اگر هیچ کس نخواهد بدان گوش فرا دهد. یعنی... فرمانبرداری محض به رغم شرایط موجود. آیا این انجام شدنی است؟ بله، چون ایماندار را هر چیز ممکن است.

بیستم سپتامبر

«اما یوسف را به مصر بردند و مردی مصری، فوتیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند، خرید و خداوند با یوسف می‌بود و او مردی کامیاب شد و در خانه آقای مصری خود ماند و آقایش دید که خداوند با وی می‌باشد و هر آنچه او می‌کند، خداوند در دستش راست می‌آورد. پس یوسف در نظر وی التفات یافت و او را خدمت می‌کرد و او را به خانه خود برگماشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام مایملک خود گماشته بود که خداوند خانه آن مصری را به سبب یوسف برکت داد و برکت خداوند بر همه اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود و آنچه داشت به دست یوسف واگذاشت و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که می‌خورد و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود» (پیدایش - ۳۹: ۱-۶).

انیر که پالاسیو

داستان زندگی یوسف، پیش از ده فصل از کتاب پیدایش را به خود اختصاص داده است. چنین به نظر می‌رسد که خدا از ما می‌خواهد که درباره ایمان و پایداری با همه جزئیاتش اطلاع حاصل نماییم. یوسف در برابر نفرت، بی‌عدالتی، وسوسه‌ها و شاید از همه اینها دشوارتر، در برابر موفقیت، رفاه و قدرت ایستادگی کرد.

از زندگی او این درس‌ها را یاد می‌گیریم:

- بدبختی و فلاکت نمی‌تواند ایمان را تحت تأثیر قرار دهد.
- ایمان استوار با تهمت‌های دروغین نمی‌لغزد.

- ایمان با وعده‌های تو خالی که هرگز تحقق نخواهند پذیرفت، تیره نمی‌شود.
- به زمان حال محدود نمی‌گردد، بلکه روی آینده برنامه ریزی می‌کند.

ایمان استوار:

- نادیدنی‌ها را می‌بیند.
- به ناممکن‌ها باور دارد.
- چیزهای باورنکردنی دریافت می‌کند.

بیست و یکم سپتامبر

داوود متوجه است که شیرین در رفاه و آسایش هستند در حالی که پارسایان در رنج و فلاکت. با این حال نتیجه نهایی که می‌گیرد این است که نعمت اندک مرد صالح بهتر است از اندوخته‌های شیرین کثیر (مزمور ۱۶:۳۷). زیرا قدرت و ثروت شیرین زوال می‌یابد، اما صالحان تا به ابد خواهند زیست. انتخاب میان این دو کار چندان دشواری نیست. «منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار تا تو را به وراثت زمین برافرازد» (مزمور ۳۷:۳۴).

داوود

«شیر بر مرد عادل شورا می‌کند و دندانهای خود را بر او می‌افشرد. خداوند بر او خواهد خندید، زیرا می‌بیند که روز او می‌آید. شیرین شمشیر را برهنه کرده و کمان را کشیده‌اند تا مسکین و فقیر را بیندازند و راست‌روان را مقتول سازند. شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد. نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است، از اندوخته‌های شیرین کثیر. زیرا که بازوهای شیرین، شکسته خواهد شد و اما صالحان را خداوند تأیید می‌کند. خداوند روزهای کاملان را می‌داند و میراث ایشان خواهد بود تا ابدالابد. در زمان بلا خجل نخواهند شد و در ایام قحط سیر خواهند بود» (مزمور ۳۷:۱۲-۱۹).

بیست و دوم سپتامبر

«زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می‌کنی. تو تنها خدا هستی» (مزمور ۸۶:۱۰).

آندرس نوریه‌گا

با وجودی که ما اغلب اوقات خود را از دیگر اعضای بدن مسیح در جاهای دیگر جدا احساس می‌کردیم، اما دست مهیا کننده خدا را دیده‌ایم و از آن بهره‌مند شده‌ایم. او با قوم خود، در سراسر جهان، در ارتباط است و کاری می‌کند که آنهایی که آزادند، به داد آنهایی که زیر جفا هستند برسند. رویدادی که می‌خواهم تعریف کنم، این مطلب را به زیبایی تشریح می‌نماید: از من دعوت شده بود تا در کنگره‌ای مسیحی که در کشوری دیگر برپا شده بود، شرکت کنم. به دلیل آنکه مقامات کوبایی همیشه از دادن مجوز خروج از کشور خودداری می‌کنند، از ته دل برای اینکه دولت اجازه خروج را صادر نماید، دعا کردیم.

در حال که مشغول انجام مقدمات سفر بودم، لیستی بلند بالا از لوازمی که احتیاج داشتم و باید در جهان آزاد می‌خریدم و با خود به کوبا می‌آوردیم، تهیه کردم. سه قلم از آنها بسیار ضروری بودند: کتاب مقدس، دو دایره زنگی برای گروه پرستشی و چهار میکروفن برای کلیسا. آن وقت خبر رسید که به من اجازه خروج داده نمی‌شود. چه وضعیت نومیدکننده‌ای، اما همه چیز تحت کنترل خدا بود. سه روز بعد، مرد جوانی به خانه‌ام آمد. او از کشوری می‌آمد که قرار بود کنگره مسیحی در آن برگزار شود. او برای سفری کاری (تجارت) به کوبا آمده و تازه همین دیروز رسیده بود. به من گفت: «شبان، برایتان مقداری هدایا آورده‌ام.» او مرا نمی‌شناخت و من هم او را نمی‌شناختم، از این رو شگفت زده شدم. آن برادر ادامه داد: «چند روز پیش خبردار شدم که باید برای سفر کاری به کوبا بیایم، پس به سرعت به فروشگاه رفتم تا برای سفر چیزهایی تهیه نمایم.

در فروشگاه به مشتری دیگری برخوردم که شنید درباره مسافرت خود به کوبا در آینده نزدیک صحبت می‌کنم. پیش من آمد و گفت: «من در کوبا شبانی را می‌شناسم که در کلیسایش به خیلی چیزها احتیاج دارد. می‌شود از شما خواهش کنم به دیدارش رفته، هدایایی برایش ببرید؟ آن شبان شما هستید آقا و این هم هدایایتان.» در فکر فرو

رفتم. هدایای بسیار زیادی بودند... و از جمله کتاب مقدس، چند دایره زنگی و چهار میکروفن... خدا از وضعیت ما خبر دارد. از مشکلاتمان نیز آگاه است. او به دعاهايمان گوش می‌دهد و نیازهایمان را برطرف می‌نماید. شاید راههایش با آنچه که انتظار داریم فرق داشته باشد، اما به روشی حیرت آور تا خدا را جلال دهد. «چقدر تو عظیمی.»

بیست و سوم سپتامبر

«خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابدالابد است. کارهای دست خویش را ترک منما» (مزمور ۸:۱۳۸).

آندرس نوریه‌گا

در آستانه ورود به دانشگاه برای تحصیل در رشته فلسفه بودم. گویی رویایی می‌خواست به حقیقت پیوندد. بالاخره می‌توانستم از دست والدین و وضعیت ناخوشایندی که داشتم، فرار کنم. پدرم یک شبان بود. من با کمبودها و محدودیت‌های بسیاری زندگی می‌کردم. شبانی آخرین کاری بود که من می‌خواستم بدان پردازم، چون برای من شبانی مترادف بود با فقر، حقارت، خطر و رنج. من این را خود دیده و با آن زندگی کرده بودم. زمان گریختن از آن شرایط فرا رسیده بود. رفتن به دانشگاه، آموختن، یافتن شغلی خوب و برای خود کسی شدن، اما آنچه را که من از یاد برده بودم، خدا فراموش نکرده بود.

مادرم به دلایل گوناگون بچه‌دار نمی‌شد. آنگاه به طرزی معجزه‌آسا باردار شد. از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. هنگامی که هنوز در رحم مادرم بودم، از منابع مختلف قول‌هایی رسیده بود که ثمره رحم او خادم خدا خواهد شد. اما حالا من داشتم به دانشگاه می‌رفتم. همه قول‌هایی را که به مادرم داده شده بود، فراموش کرده بودم. در واقع، به جای پیروی محض از خداوند، برای خودم زندگی می‌کردم، زندگی در دنیا با همه لذات و سرگرمی‌هایش. می‌دانستم که در گناه زندگی می‌کنم، اما هنوز از آن خیلی بیشتر از زندگی کسل کننده یک مسیحی لذت می‌بردم، اما درست پیش از ورود به دانشگاه اتفاقی افتاد.

تمام داستان زندگی‌ام مانند یک فیلم از برابر دیدگانم گذشت... و خداوند قلبم را لمس نمود. سماجت خودم و محبت او، بی تفاوتی خودم و عظمت او را دیدم. به گریه افتادم و به گناهانم اعتراف کردم. همه چیز ارزشش را برایم از دست داد، دیگر هیچ چیز برایم اهمیت نداشت که به خاطرش از دریافت آموزش خدا چشم‌پوشی نمایم. به همه چیز پشت پا زدم و زندگی‌ام را وقف خدمت به او کردم. امروز من یک شبان هستم، شاد و خوشحال و با این یقین کامل که: نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است، از اندوخته‌های شیرین.

بیست و چهارم سپتامبر

«در سختی‌ها نیز فخر می‌کنیم، زیرا می‌دانیم که سختیها بردباری به بار می‌آورد و بردباری، شخصیت را می‌سازد و شخصیت سبب امید می‌گردد و این امید به سرافکندگی ما نمی‌انجامد» (رومان - ۵:۳-۵).

آندرس نوریه‌گا

خیلی از ما مسیحیان بر این باوریم که ایمانمان در شرایط مطلوب، عاری از مقاومت و بدون هر سختی یا بدون قرار گرفتن در بوته آزمایش بهتر رشد می‌کند. اما اینگونه نیست. مسیحیان کشور من اغلب این را گفته‌اند که اگر در کشور دیگری زندگی می‌کردند که در آن آزادی مذهبی حکمفرما بود، ایمانداران بهتر و وقف شده‌تری از آب درمی‌آمدند. آنها سخت در اشتباهند. اشتباه است اگر فکر کنیم که در شرایط آسانتر، ایمانمان بیشتر رشد خواهد کرد. ایمان مثل عضله زمانی رشد می‌کند که در حال ورزش و تمرین مداوم باشد. عدم فعالیت، استراحت و نبود کشمکش می‌تواند برای ایمان ما خطرناکتر از وجود آزارها باشد. جفا حس و واقعیت هویت یک ایماندار را در ما بیدار می‌سازد. به ما کمک می‌کند یا بهتر است بگوییم وادارمان می‌کند تا به خدا تکیه نماییم.

کلیسای بدون گرفتاری، سختی یا آزار ممکن است به راحتی در خواب فرو برود، غیر فعال شود و آن وقت پیروزی را از دست بدهد، چون برای کسب پیروزی باید جنگید. شرایط مطلوب برای ایمان راستین آرامش و رفاه نیست، شرایط مطلوب (آری، مطلوب) ایمان جفا و آزمایش‌هاست. این همان پیام پولس در رومیان ۵ تجربه شخصی خودش است و

به فیض خدا تجربه من نیز می‌باشد. خوشابه حالتان اگر به خاطر مسیح رنج می‌کشید (اول پطرس ۴: ۱۳).

بیست و پنجم سپتامبر

«ای جان من چرا منحنی شده و چرا در من پریشان گشته‌ای؟» (مزمور ۴۲: ۱۱).

آندرس نوریه‌گا

زمانی که فرزند سوم‌مان به دنیا آمد، من و همسرم خیلی گیج شدیم. نوزادی که هیچ‌امیدی به زنده ماندنش نبود. هر روزی که از عمرش می‌گذشت، یک روز پر محنت و رنج بود. احساس می‌کردیم که دنیايمان واژگون شده است. به کلی گیج و متحیر، ناراحت بودیم و سرمان پر از پرسش‌های گوناگون بود. بیشتر از این بابت که من در کلیسایم بیداری روحانی بزرگی را تجربه کرده بودم. مردم نجات می‌یافتند و از انواع اعتیاد رها می‌شدند و از همه جور بیماری شفا می‌یافتند. مردم در کلیسای من خدا را جلال می‌دادند. من نیز همین‌طور... البته تا زمانی که پسر من متولد شد. فریاد می‌زدیم: «خداوندا، چرا؟ چرا؟» تا هجده روز بعد زندگی برایمان کابوسی طولانی شده بود. می‌گریستیم، دعا می‌کردیم، غش می‌کردیم، با خدا دعا می‌کردیم تا اینکه دیگر نیرویی در بدنمان باقی نماند. آن وقت بود که دریافتیم که چقدر خودخواه، مغرور و خودسر هستیم. در خیالم می‌شنیدم که استهزاکنندگان می‌گویند: «طیب، سر خودت را دوا کن.» پس گفتم: «خداوندا، اراده تو کرده شود. اگر تصمیم گرفته‌ای بچه‌ام را بگیری، این در اطاعت من از تو خللی ایجاد نخواهد کرد.» درست همان روز معجزه‌ای اتفاق افتاد... آرامش خداوند وارد دل‌هایمان شد. ما جنگ را برده بودیم.

پی‌نوشت: دیر وقت همان شب زندگی به کالبد پسرمان بازگشت و کاملاً خوب شد. چه پاداشی. این یک راز است. امید خود را به خدا ببندید و تسلیم رحمت و اقتدار او شوید حتی هنگامی که «معجزه» روی ندهد.

بیست و ششم سپتامبر

«اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش را بگیرد و از پی من بیاید» (متی ۲۴: ۱۶).

آندرس نوریه‌گا

انکار خویش عملی داوطلبانه و آگاهانه است. ما تصمیمی قطعی می‌گیریم که خویشتن را به طور محض به خدایمان تسلیم نماییم. با این کار نقشه و برنامه او را برای زندگی‌مان می‌پذیریم و کنترل آن را به دستانش می‌سپاریم. او می‌تواند به فراخور نقشه و هدفی که برای زندگی ما دارد، تغییراتی به وجود آورد. خود را انکار کردن و از پی عیسی روان شدن، بر برد یا باخت دلالت نمی‌کند. به معنی بی‌اثر کردن حضور خود نیست، بلکه راه را برای خیز برداشتن و رسیدن به استاندارد والایی که مطابق نقشه خدا برای زندگی‌مان است، می‌گشاید.

از پی عیسی رفتن عواقبی هم دارد. بر گرفتن صلیب مستلزم درگیری است. عیسی فرمود: «اگر مرا آزار رسانیدند، با شما نیز چنین خواهند کرد» (یوحنا ۱۵: ۲۰). این یعنی یکی شدن با آن مصلوب شده. اما حقیقت دیگری هم وجود دارد: «شاد باشید از اینکه در رنج‌های مسیح سهیم می‌شوید، تا به هنگام ظهور جلال او به غایت شادمان گردید.» پیامد نهایی پیروی از خداوند نه مرگ به وسیله صلیب، بلکه حیات جاودانی به واسطه رستخیز است. «قیامت و حیات منم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، باز زنده خواهد شد، و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا به ابد نخواهد مرد» (یوحنا- ۱۱: ۲۵-۲۶).

بیست و هفتم سپتامبر

«پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم و چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسی بدوزیم» (عبرانیان - ۱۲: ۱-۲).

گوستاوو فیگوئه‌روا

ما به خوبی می‌توانیم تنهایی‌ای را که میسیونر بزرگ، دیوید لیوینگستون در حین خدمت خداوند در آفریقا کشید، درک کنیم. همچنین به یاد می‌آوریم که چگونه مارتین لوتر عمر خود را صرف ترجمه کتاب مقدس به زبان آلمانی کرد. آیا اوقات تلخی کرد: «خداوند، مرا از اینجا رهایی بده تا در جایی دیگر تو را بهتر خدمت نمایم.»؟ نه، او خداوند را درست در همان جایی که بود و به رغم همه محدودیت‌ها خدمت نمود و درمورد جان بانیان چه بگوییم، که ده سال در زندان بود و در آنجا کتاب مشهورش «سیاحت مسیحی» را نوشت؟

آری، ابری عظیم از شاهدان گرداگرد خود داریم. مردانی از کتاب مقدس و تاریخ کلیسا. کسانی که با ایمان زندگی می‌کردند، نه با دیدن. در عین حال، درمی‌یابیم که گاهی ما هم ممکن است با دیدن زندگی نماییم، یعنی حضور خدا را تشخیص ندهیم. احساس می‌کنیم که شبیه دو مرد در راه عمائوس هستیم، که فکر می‌کردند در راه «تنها» هستند، در صورتی که عیسی با ایشان همراه بود. «... آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدس را برایمان تفسیر می‌کرد، دل در درون ما نمی‌تپید؟» (لوقا ۲۴:۳۲). در کتاب مقدس و تاریخ نمونه‌های بی‌شماری هستند که به ما می‌گویند یک مسیحی هرگز در جاده ایمان تنها راه نمی‌پیماید. شرایط هرچه می‌خواهد باشد، حتی اگر احساسات یا مشاهدات ما خلاف آن را نشان بدهند، خداوند با ما؛ در ما و برای ماست. هلولیاه.

بیست و هشتم سپتامبر

«پس، بسیار مراقب باشید که چگونه رفتار می‌کنید، رفتاری نه چون نادانان بلکه چون دانایان. فرصت‌ها را غنیمت شمارید، زیرا روزهای بدی است. پس نادان نباشید، بلکه دریابید که خواست خداوند چیست» (افسیان ۵:۵-۱۷)

آنتونیو گاریدو

روزی برادری به خانام آمد تا نحوه تکثیر نوارهای کاست از درس‌های کتاب مقدس را فراگیرد. ما نه تنها به او گفتیم که چگونه باید این کار را انجام داد، بلکه این نکته را افزودیم که این خدمت در میان مسیحیان و غیر مسیحیان چه برکاتی به همراه داشته است. به این نتیجه رسیده بودم که ایمان آوردن خیل بی‌ایمانان به خداوند، سخت مایه دلگرمی ایمانداران می‌شود. در حالی که مشغول در میان نهادن این برکات بودم، آن برادر شروع به گریستن نمود.

سپس به ما گفت: «من خیلی شرمندهام. پارسال من همین تجهیزات را دریافت کردم تا همین کار را انجام دهم، اما اصلاً از آنها استفاده ننموده‌ام. حالا که شما از این تجهیزات کهنه استفاده می‌کنید و چنین نتایج پرباری به دست می‌آورید، از اینکه از امکاناتی که خدا در اختیارم قرار داد و من از آنها استفاده‌ای نکردم، احساس گناه می‌کنم. این کار می‌توانست باعث نجات بسیاری شود؛ می‌توانست مایه دلگرمی خیلی از ایمانداران گردد؛ چرا از این هدیه خدا بهره نبردم؟» کنارش نشستیم و گفتیم: «تو احساس گناه می‌کنی و شاید هم حق داشته باشی اما در همین مرحله درجا نزن. از نو شروع کن و از آنچه خدا در اختیار نهاده استفاده کن.» بله، باید از وقت و عطایایی که داریم بهره‌برداری کنیم. کارهای امروز را به فردا نیفکنید. از زمان نهایت استفاده را بنمایید.

بیست و نهم سپتامبر

موضوع این مزمور، مانند بسیاری دیگر از مزامیر داوود توکل نمودن به خداوند در هنگام تنگی است. هر بار که زندگی داوود به خطر می‌افتد، به خدا توکل می‌کند و همیشه از خداوند به خاطر اینکه در گذشته بدو کمک کرده، تشکر می‌نماید. این کار به وی شهادت می‌دهد تا برای زمان حاضر نیز به خدا توکل کند. مگر نه اینکه او دیروز، امروز همان است؟

داوود

«انتظار بسیاری برای خداوند کشیده‌ام و به من مایل شده‌فریاد مرا شنید و مرا از چاه هلاکت برآورد و از گل لجن و پای‌هایم را بر صخره گذاشته، قدم‌هایم را مستحکم گردانید و سرودی تازه در دهانم گذارد؛ یعنی حمد خدای ما را. بسیاری چون این را بینند ترسان شده، بر خداوند توکل خواهند کرد و اما جمیع طالبان تو در تو وجد و شادی نمایند و آنانی که نجات تو را دوست دارند، دائماً گویند که خداوند بزرگ است و اما من مسکین و فقیر هستم و خداوند درباره

من تفکر می‌کند. تو معاون و نجات‌دهنده من هستی. ای خدای من، تأخیر مفرما» (مزمور - ۴۰: ۱ و ۱۶-۱۷).

سی‌ام سپتامبر نکته‌های جالب توجه

حضور خدا

- یک مسیحی اهل نپال:
«نه اینکه من در زندان بودم و عیسی با من بود، بلکه عیسی در زندان بود و من هم با او بودم.»
- شبان چن - از ویتنام پس از سپری کردن پنج سال در یک اردوگاه بازپروری:
«وقتی به گذشته می‌اندیشم، می‌توانم بگویم که در اردوی تمرکز محبت خدا را به شیوه‌ای خاص تجربه نمودم، به طوری که در تمام زندگی‌ام هرگز اینگونه آن را تجربه نکرده بودم.»
- کشیش مهدی دیباج - از ایران پس از آزادی‌اش از زندان:
«خدا این توفیق را به من داد تا نه سال از عمرم را به خاطر نام او در زندان بگذرانم. آن نه سال به بهترین سال‌های زندگی‌ام تبدیل شدند، چون هر آنچه را که در دوره آزادی بدان ایمان داشتم، در دوره زندان تجربه‌اش کردم: اینک من هر روزه با شما هستم.»
- «با او بودن در زندان، بهتر است از بی او بودن در قصر.»
«نزدیک بودن به عیسی، بدترین زندان‌ها را به بهشت تبدیل می‌سازد.»
- «آنان را که در زندانند به یاد داشته باشید، چنانکه گویی خود نیز با ایشان در بندید؛ همچنین به یاد کسانی باشید که آزار می‌بینند، چنانکه گویی خود نیز جسماً رنج می‌کشید» (عبرانیان ۱۳: ۳).
- «پس پطرس را در زندان نگاه داشتند، اما کلیسا با جدیت تمام نزد خدا برای او دعا می‌کرد» (اعمال رسولان ۱۲: ۵).

نویسندگان این ماه

هریستو کولیچف (Hristo Kulichef) از بلغارستان. او به خاطر ایمانش به عیسیای مسیح، چهار سال زندانی و تبعید شد. وی اکنون در کلیسای بلغارستان نقشی رهبری کننده دارد و همچنین ویراستار روزنامه بشارتی Zornittza (ستاره صبح) می باشد.

نیکلای گئورگیتا (Nikolae Gheorghita) از رومانی. وی اکنون یکی از مشهورترین شبانان بزرگترین کلیساهای باپتیست به شمار می رود. پیغام های وی، به رغم موقعیتش، از خصیصه ای ساده و عامیانه برخوردار است.

فرنک ویسکی (Ferenc Visky) از رومانی. او و همسرش درباره زندگی شان با خداوند به رغم جفای شدید، مطالبی نوشته اند که بسیار تکان دهنده و برانگیزاننده است.

اول اکتبر

«اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را از طعام پادشاه و از شرابی که او می نوشید نجس نسازد» (دانیال ۸:۱).

دانیال

یک ضرب المثل هلندی می گوید: «آنچه در کودکی می آموزی، تا آخر عمر با تو خواهد ماند.» مانند دعا کردن در هنگام خواب و شاید سرودهایی که بچه ها در کانون شادی یاد می گیرند. فصل اول کتاب دانیال هم به همین مطلب مربوط می شود. جوانان بنی اسرائیل که از اورشلیم به بابل کوچ داده شده بودند، می بایست با روح بت پرستی اشباع می شدند. باید زیر شستشوی کامل مغزی قرار می گرفتند؛ آن هم نه تحت فشار، بلکه به صورت داوطلبانه. اگر آنها را به اردوگاه بازپروری می فرستادند، تصمیم می گرفتند که به خدای خود وفادار باقی بمانند.

فاتحان بابلی ایشان که این موضوع را خوب می دانستند، راهبرد دیگری را برگزیدند. آنان همه گونه امتیازات در اختیار این جوانان قرار دادند. هدف ایشان کاملاً روشن بود تأثیر گذاردن بر روح آنان. شیوه ای هم که انتخاب کرده بودند، شیطانی بود.

۱ - آنها را از خانه پدر و مادرشان به کاخی منتقل نمودند.

۲ - بدیشان نامهایی تازه دادند، زیرا نام های خودشان یادآور خیلی چیزها بود که به خدا مربوط می شد. نام های تازه ای که به آنان دادند، ایشان را به خدایان و بت های بابل مرتبط می ساخت.

۳ - آنها برای مطالعه، ادبیات دیگری در اختیار داشتند. نه درباره خدا، بلکه راجع به دین بابلی.

۴ - حق انتخاب داشتند تا عادت غذایی خود را تغییر دهند؛ یعنی از چیزهایی بخورند که به بتها تقدیم شده بود و بدین ترتیب برای بنی اسرائیل نجس به شمار می رفت.

نوجوانان اسرائیلی چگونه واکنشی باید از خود بروز می دادند؟ آیه ۸ پاسخ مورد نظر را در اختیار ما قرار می دهد؛ آنها خودداری کردند. آنها والدین ایمانداری داشتند که بدیشان درباره خدا آموزش های لازم را داده بودند. آنان با وجودی که نوجوان بودند، به خاطر پرورش درستی که داشتند، توانستند بر موضع خود بایستند و خدا هم ایشان را به خاطر تعهدشان برکت داد. باشد که خدا در میان جوانان روزگار ما نیز از این قبیل افراد بیابد. کلید این کار در دست والدین است. «آنچه در کودکی می آموزی، تا آخر عمر با تو خواهد ماند» حتی زمانی که به نظر می رسد همه چیز رو به ویرانی می رود. به یاد داشته باشید: دست خدا هنوز هم بر فرزندان شماست.

دوم اکتبر

«و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه» (دانیال ۲۱:۱).

دانیال

سراینده مزمور ۲ می گوید: «او که بر آسمان ها نشسته است، می خندد.» احتمالاً زمانی هم که دانیال ۲۱:۱ نوشته شد، خدا خندیده. «و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه»... یعنی ۷۶ سال بعد. همه چیز برای مبدل ساختن جوانان اسرائیلی به گروهی بابلی «واقعی» برنامه ریزی شده بود تا اسرائیل به عنوان یک ملت برای همیشه محو گردد. تا ماشیح هرگز در اسرائیل ظهور نکند (و البته هدف اصلی شیطان همین بود). بنابراین مغزشویی تلاشی بود در جهت اینکه ایشان خدا را فراموش نمایند.

متعاقب آن دانیال می بایست محو گردد. این نقشه شیطان بود، اما دانیال بر طبق نقشه خدا باید، به عنوان مرد خدا، می ماند تا دلیل اثبات وفاداری خدا و امیدی برای آینده باشد و البته دانیال ماند. زمانی که او را به بابل آوردند، نوجوانی ۱۴ ساله بود و آنقدر ماند تا ۷۶ سال بعد، کورش به پادشاهی رسید. پادشاهان آمدند و رفتند، اما دانیال ماند. در جهان امپراتوری هایی ظهور و افول نمودند، اما دانیال ماند. این جزیی از تاریخ و البته تاریخ مسیحی است.

شیطان نمی تواند اسرائیل را به عنوان یک ملت از بین ببرد و به همین ترتیب قادر نیست کلیسای عیسای مسیح را نابود سازد. می تواند در کلیساها را ببندد. می تواند شبانان را زندانی نماید. کتاب مقدس ها را به آتش بکشد و ادبیات

ضد خدایی را جایگزین آنها نماید... اما «دانیال‌ها» خواهند ماند، زیرا عیسی وعده داده که کلیسایش را بنا خواهد کرد و «دروازه‌های عالم مردگان برا آن استیلا نخواهند یافت».

تا کورش آمد ... رهانده.
تا مسیح آمد ... فدیة دهنده.
بنابراین ما نیز می‌توانیم با چشمان گریان بخندیم.

سوم اکتبر

«اگر چنین است، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست تو ای پادشاه خواهد رها کند و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجدہ نخواهیم نمود» (دانیال - ۳: ۱۷-۱۸).

دانیال

در این فصل از کتاب، شیطان برای دور ساختن یهودیان از خدا دست به تاکتیک دیگری می‌زند. تاکتیکی زیرکانه که قبلاً هم بارها آن را به کار برده و تأثیرش را دیده بود تاکتیک سازشکاری.

چجور سازشکاری؟

ایمان داشتن به خدا و در کنار آن پرستیدن خدایان دیگر. بامدادان به حضور خدا دعا کن و شامگاهان در برابر بت‌ها زانو به زمین بزن. اگر به چنین سازشکاری‌ای تن در بدهید، می‌توانید موفقیت اجتماعی و مالی خود را حفظ کنید. این تصویری بود که اکثر یهودیان می‌کردند. تنها سه نفر از آنها تن به سازش ندادند. آنان می‌دانستند که سازشکاری، به هر شکلی، مساوی است با انکار ایمان به خدای واحد حقیقی. دیگر یهودیان به این نتیجه رسیده بودند که زندگی یک جور بده و بستان است و به مخاطره افکندن شغل و موقعیت خوب، کاری ابلهانه و روحانیتی افراطی می‌باشد. دیدگاه ایشان آن بود که باید بدانی که چگونه مسأله کار را از دین جدا نمایی.

برای سه دوست دانیال، سازشکاری به هر شکل و عنوانی، به معنای تسلیم شدن در برابر خود شیطان بود. از این رو، هر چند می‌دانستند که با خودداری کردن از سازش خطر مرگ در تون آتش در کمینشان است، امتناع ورزیدند. آنان ترجیح دادند برای خدا بمیرند، تا با شریر زندگی کنند. شیطان تاکتیک سازشکاری را همیشه خوب به کار می‌برد، چه در مورد کلیسای تحت جفا و چه در مورد جامعه مرفه خودمان.

آیا زانو می‌زنید یا سرپا می‌ایستید؟ «پس اسلحه کامل خدا را بر تن کنید، تا در روز شما را یارای ایستادگی باشد، و بتوانید پس از انجام همه چیز، بایستید» (افسیان ۶: ۱۳).

چهارم اکتبر

«آن مردان را دیدند که آتش به بدن‌های ایشان اثری نکرده و مویی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان نرسیده است» (دانیال ۳: ۲۷).

دانیال

آن خوش است ای جان که فرجامش خوش است. آری، این مثل در مورد دانیال فصل ۳ نیز صادق است، اما بدین معنا نیست که خدا همیشه همه مسیحیان را از رنج و اندوه محافظت می‌نماید. کتاب مقدس ما را نصیحت می‌کند تا برای رنج بیشتر آماده باشیم. تون آتش همواره مشتعل خواهد ماند. اجاق‌های سنگی مصر را به یاد آورید که چقدر مایه عذاب بنی اسرائیل بود. به مسیحیانی که جان خود را بر سر ایمان نهادند، یا در سکوت زندان‌ها و اردوگاه‌های تمرکز در روسیه و چین گرفتار آمدند، بیندیشید. مسیحیانی که در کشورهای اسلامی پیوسته با «تون آتش» اعدام و گردن زدن رو به رو هستند. کتاب مقدس به ما هشدار می‌دهد که کلیسا در آینده باز هم با تون آتش مواجه خواهد شد.

آن خوش است ای جان که فرجامش خوش است؟ ظاهراً که برعکسش اتفاق می‌فتد و با این حال... آتشی که از تون

زبان می کشید، آن مردان را نسوزانید. تنها چیزی که در این آتش سوزی از بین رفت، ریسمان هایی بود که ایشان را با آنها بسته بودند، تا اینکه آنان بتوانند آزادانه در میان آتش راه ببرند. ما هیچگاه از معرض آتش در امان نبوده ایم، اما تنها کاری که شعله های آتش می توانند انجام دهند این است که ما را از هر آنچه که زندگی ما را به خود پیچیده، رهایی می بخشند. شعله های برکت - آنها فقط چیزهایی را می سوزانند که باید نابود شوند تا ما آزاد شویم، حقیقتاً آزاد شویم.

پنجم اکتبر

«پس آن اشخاص گفتند که «در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آن را درباره خدایش در او بیابیم» (دانیال ۵:۶).

دانیال

زمانی که داریوش تصمیم گرفت دانیال را به عنوان نخست وزیر معرفی نماید، این امر موجب نارضایتی دیگر سران و رهبران ملت قرار گرفت. دانیال رئیس آنها بشود؟ این هرگز نباید اتفاق می افتاد. آنان نقشه انتقام کشیدند تا دانیال را از مقامش پایین بکشند. تاکتیک آنها خیلی ساده بود. شکایتی علیه او درمورد عملکردش پیدا کنند، اما این کار آسانی نبود. دانیال انسان بسیار منصف و شریفی بود و آنان انتظار این یکی را نداشتند. ایشان توقع داشتند که دانیال هم مانند بسیاری دیگر از ایماندارانی باشد که گفتار و کردارشان با هم یکی نیست. یکشنبه ها را در کلیسا می گذرانند، در حالی که باقی هفته همرنگ دنیا می شوند کاسبی، کاسبی است. زندگی کردن با دو معیار اندازه گیری متفاوت؟ این چیزی بود که آنها انتظارش را از دانیال داشتند.

اما همگی آنان در اشتباه بودند، چراکه در درون دانیال «روحی شگرف» زندگی می کرد. آنها بلافاصله دریافتند که «هرگز در زندگی این مرد نکته ای پیدا نخواهند کرد که وی را متهم نماید» زیرا «او مرد قابل اعتمادی بود که نه فاسد بود و نه مسامحه کار». چه شهادتی. پس تصمیم بر آن شد که دامی دیگر بر سر راه وی بگسترانند. آنچه که برای بسیاری از مسیحیان می تواند نخستین دام باشد، برای دانیال آخرین دام بود: ایمانش... «مگر اینکه آن را درباره خدایش در او بیابیم»، امروزه در فرزندان خدا نیز «روحی شگرف» ساکن است: روح القدس. آیا او تنها یکشنبه ها در زندگی شما عمل می کند، یا همیشه و در طول تمام هفته؟ آیا در محل کارتان همکاران شما این موضوع را دریافته اند؟

ششم اکتبر

«اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است، به خانه خود درآمد و... چنانکه قبل از آن عادت می داشت نزد خدای خویش دعا می کرد و تسبیح می خواند» (دانیال ۱۱:۶).

دانیال

متن در اینجا به نقطه اوج حمله شیطان به قوم خدا می رسد. این حمله با یک نیرنگ آغاز شد (فصل ۱)، سپس در پی اش سازشکاری آمد (فصل ۳) و حالا به نقطه اوج خود می رسد؛ داشتن هرگونه تماسی با خدا ممنوع است. صدای دعاها باید خاموش گردد. دست های بلند شده برای دعا همچون خاری در چشم شیطان فرو می روند. دعا را به درستی تنفس روحانی نامیده اند. اگر نفس بند بیاید، انسان به طور خودکار می میرد، این درمورد زندگی روحانی نیز مصداق پیدا می کند. دانیال قبلاً با شیرها جنگیده بود، شیرهایی که دیده نمی شدند.

پیش از اینکه به چاه شیران بیفتد، شیری غران به درون اتاقش خزیده بود. زمانی که دانیال را به درون چاه شیران افکندند، او پیشتر با شیری نادیدنی دست و پنجه نرم کرده... و نبرد را برده بود. از این رو شیرهای دیدنی درون چاه قادر نبودند به وی آسیبی وارد نمایند، زیرا دیگر «گوشتی» بر تن او نبود. آیا متوجه تاکتیک شیطان می شویم او که همچون شیری غران در گردش است و کسی را می جوید تا ببلعد؟ تماس با خدا باید پیوسته و همیشگی باشد. مسیحیان اهل دعا برای قدرت های تاریکی خطری جدی محسوب می شوند. خدا خواهان چنین دعاکنندگانی است. «خداوندا، دعا کردن را به ما بیاموز».

هفتم اکتبر

زمانی که ناتان نبی به نزد داوود می‌آید تا وی را با گناهش روبرو نماید، داوود فرو می‌ریزد. او به گناه خویش واقف است، به جرم خود اعتراف می‌کند و عمیقاً توبه می‌نماید. خدا نسبت به این گناه چگونه واکنش نشان می‌دهد؟ و البته نسبت به چنین دعایی؟ داوود به فیض خدا امیدوار است و بدو توکل می‌کند. «قربانی‌های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد» (مزمور ۵۱: ۱۷).

داوود

«ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما. به حسب کثرت رأفت خویش گناهم را محو ساز. مرا از عصیانم به کلی شست و شو ده و از گناهم مرا طاهر کن، زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است. روی خود را از گناهانم بپوشان و همه خطایای مرا محو کن. ای خدا دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز. مرا از حضور خود مینداز و روح قدوس خود را از من بگیر. شادی نجات خود را به من باز ده و به روح آزاد مرا تأیید فرما. آنگاه طریق تو را به خطاکاران تعلیم خواهم داد و گناه کاران به سوی تو بازگشت خواهند نمود» (مزمور ۵۱: ۳۱ و ۳۹-۱۳).

هشتم اکتبر

«ما می‌دانیم که از خدا هستیم و تمامی دنیا در آن شرور لمیده است» (اول یوحنا ۵: ۱۹).

هریستو کولیچف

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که کنترلش به دست دشمن خداست و چون فرزندان خدا شده‌ایم، پس ما هم دشمنان آن شرور محسوب می‌گردیم. هدف او نابود ساختن جان‌های ماست. فرقی نمی‌کند که چگونه و از چه راهی این کار را انجام می‌دهد: آزار یا فشار و ستم؛ چاپلوسی یا سازشکاری؛ پوچی یا رفاه. روشش زیاد مهم نیست، نتیجه پایانی آن است که اهمیت دارد. شیطان می‌داند که مسیحیان دست از ایمانشان به خدا بر نمی‌دارند. منظورم، مسیحیان راستین است. مسیحیان اسمی که به راحتی این کار را می‌کنند.

باید بارها و بارها از خودمان بپرسیم: آیا من زیر کنترل شیطان زندگی می‌کنم یا کنترل زندگی‌ام را خدا در دست دارد؟ می‌دانم که فرزند او هستم، اما آیا همچون فرزند خدا زندگی می‌کنم؟ من اگر فرزند خدا هستم، هرگز نباید با دنیا دوستی‌ای داشته باشم. «دوستی با دنیا دشمنی با خداست» (یعقوب ۴: ۴). دوستی با سازش آغاز می‌گردد و نهایتاً به بردگی می‌انجامد. زندگی مسیحی زندگی آمیخته به سازش و بندگی نیست، بلکه زندگی همراه با ایستادگی و آزادی است. «زیرا هر که از خدا زاده شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد و این است غلبه‌ای که دنیا را مغلوب کرده است؛ یعنی ایمان ما» (اول یوحنا ۵: ۴). «زیرا آن که در شماسست بزرگتر است از آن که در دنیا است» (اول یوحنا ۴: ۴). «به خدا ایمان داشته باشید» (مرقس ۱۱: ۲۲).

نهم اکتبر

«در ضعف‌ها، دشنام‌ها، سختی‌ها، آزارها و مشکلات، به خاطر مسیح شادمانم» (دوم قرنتیان ۱۲: ۱۰).

هریستو کولیچف

این کلمات در گوش انسان‌های جسمانی، اگر نگوئیم احمقانه، دست کم عجیب می‌آیند. مردم در جستجوی شادی و لذت هستند. کیست که بخواهد اینها را در رنج بیابد؟ آیا ممکن است که کسی بتواند در ضعف‌ها، در توبیخ‌ها، در آزارها یا دشنام‌ها شاد باشد؟ آنانی که در طلب رسیدن به زندگی سرشار از لذت هستند، همیشه ناراضی‌اند، اما وقتی معنای زندگی در خدمت کردن به مسیح خلاصه می‌شود، آن وقت هر کاری که بکنیم و یا متحمل هر چیز که بشویم، برایمان لذت بخش است. اگر مورد توبیخ یا آزار قرار بگیریم، باز شادمان خواهیم بود، چون به واسطه آن می‌توانیم محبت‌مان را به او نشان دهیم و این بالاترین لذت برای ماست. لذت خواهیم برد، اگر مردم توبیخ‌مان کنند، یا ما را متحجر و امل بخوانند، یا وقتی که دنیا را تأیید نمی‌کنیم مورد تمسخر و ریشخند مردم قرار بگیریم.

هر حمله از سوی شیر به منزله نشانه‌ای از شاگردی حقیقی است. ما در ضعف شادمانیم. این واقعیت را می‌پذیریم

که ممکن است آسیب پذیرترین مردمان به نظر برسیم، اما این وعده خدا را نیز باور داریم که: «وقتی ناتوانم، آنگاه توانایم» (دوم قرن تیان ۱۰:۱۲). زیرا «قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد» (دوم قرن تیان ۹:۱۲). هرچه ضعیف‌تر باشیم، او قدرتمندتر می‌شود. هرچه بیچاره‌تر به نظر بیاییم، او چاره‌گرتر می‌شود. واقعا که به چه خدای بزرگی خدمت می‌کنیم.

دهم اکتبر

«ما را نی، ای خداوند! ما را نی، بلکه نام خود را جلال ده» (مزمور ۱۱۵:۱).

هریستو گولیچف

گاهی ما در ایمانمان خودخواه می‌شویم. از خدا می‌خواهیم زندگی‌مان را آنگونه مرتب سازد که اگر خودمان توانایی‌اش را داشتیم در جهت شادی و آسودگی زندگی خود می‌کردیم. همیشه به آسایش خودمان فکر می‌کنیم و خدا هم مجبور است آن را برایمان فراهم نماید. از او می‌خواهیم احتیاجاتمان را (که تعدادشان کم هم نیست!) به گونه‌ای برآورده سازد که طعم لذت را در زندگی خود بچشیم، اما خدا اینگونه عمل نمی‌کند. هنگامی که یوسف در زندان بود، دلش می‌خواست تا جایی که امکان دارد زودتر از آنجا بیرون بیاید، اما خدا همان موقع دعایش را اجابت نکرد. جواب را به تأخیر انداخت تا نام خودش را جلال دهد (پیدایش ۲۸:۴۱). مارتا و مریم دلشان می‌خواست که عیسی زودتر بیاید تا برادرشان ایلعازر را شفا بخشد، اما عیسی همان موقع نیامد. آیا او از نیاز و دعاهاى آن دو خواهر آگاه نبود؟ البته که بود، اما صبر کرد تا نام خدا را جلال دهد (یوحنا ۱۱). تا زمانی که می‌خواهیم امور در جهت میل و هوس ما پیش بروند، او دست نگه می‌دارد و دعاهايمان را اجابت نمی‌کند. خدا می‌خواهد نام خود را جلال دهد. «ندارید از این جهت که سؤال نمی‌کنید و سؤال می‌کنید و نمی‌یابید، از این رو که به نیت بد سؤال می‌کنید تا در لذات خود صرف نمایید.»

آیا نیات و انگیزه‌های ما درستند؟ آیا اولویت‌های ما درستند؟ این به ما یاد می‌دهد که دعا کنیم: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید، اراده تو کرده شود.» چنین دعایی همیشه اجابت می‌شود، زیرا نامش را جلال می‌دهد و این بالاترین لذت‌ها را به ما می‌دهد.

یازدهم اکتبر

«آنچه اراده توست انجام شود» (متی ۲۶:۴۲).

هریستو گولیچف

ایمانداران زیادی هستند که خواست و میل خودشان را بر اراده خدا مقدم می‌شمارند. انتظار دارند که خدا هوس‌ها و آرزوهایشان را ارضا نماید. خدا در مورد حزقیا این کار را کرد، نکرد؟ اراده خدا برای حزقیا این بود: «تدارک خانه خود را ببین.» حزقیا به جای اینکه از خواست خدا فرمانبرداری نماید، با استغاثه از خدا درخواست کرد تا بگذارد قدری بیشتر زنده بماند. خدا دعای وی را اجابت فرمود و پانزده سال بر عمرش افزود چون حزقیا خداوند را به تمامی دل خود پیروی نموده بود، اما همین پانزده سال اضافی اصلا مبارک نبود. نه برای حزقیا، نه برای خانواده‌اش و نه برای ملتش.

در خلال همین سال‌های اضافی بود که حزقیا با نشان دادن دارایی‌ها و خزانه‌های خود به فرستادگان پادشاه بابل، مرتکب خطایی فاحش شد (دوم پادشاهان ۱۲:۲۰). این کار بی‌حرمتی به خدا بود. این کار حزقیا را بلند می‌کرد نه خدا را. بیایید پسران و دختران خدای زنده‌ای باشیم که لذت‌مان در انجام اراده پدر خلاصه شده است، نه برآوردن خواهشمان توسط خدا. بزرگترین برکت برای ما هنگامی است که از اراده او اطاعت نماییم، نه وقتی که او همه خواهش‌های ما را برآورد. آن وقت است که شادمانی واقعی و لذت کامل را در اطاعت محض از خدا می‌یابیم.

دوازدهم اکتبر

«انسان تنها به نان زنده نیست» (متی ۴:۴).

هریستو گولیچف

خدا به ما می‌آموزد که برای نان روزانه خود دعا کنیم، اما نمی‌گویند که فقط فکرمان باید به نان روزانه‌مان معطوف باشد. نام دیگر تلاش کردن برای به دست آوردن نان، «تنازع بقا» است. مردم حاضرند به هر زد و بند متوسل شوند تا نان خود را به کف آورند. زمانی که من به زندان افتاده بودم، به سختی لقمه‌ای غذا گیر می‌آمد. وقتی اونیفورم زندانیان را به ما دادند، پسری از تنگ بودن شلوارش شکایت کرد. ناظر زندان گفت: «اصلاً نگران نباش، به زودی برایت گشاد خواهد شد.»

فهمیدم که اوضاع از چه قرار است. هر روز دعا می‌کردم: «خداوند، تو پنج هزار نفر را با پنج نان و دو ماهی سیر کردی. تنها تکه‌ای نان برای من کافی است، ای خداوند، همان تکه نان را به من عطا فرما.» سپس دریافتم که خدا می‌تواند نیازهای ما را به این طریق برطرف سازد.

۱ - می‌تواند آنچه را که نیاز داریم به ما بدهد یا

۲ - می‌تواند ما را از آنچه تصور می‌کنیم نیاز ماست، آزاد سازد.

خدا به من نان بیشتری نداد، اما مرا از احساس گرسنگی آزاد کرد. همیشه احساس سیری می‌کردم. هیچ وقت گرسنه‌ام نبود و نان و نمک برایم به غذایی لذیذ مبدل شده بود. وقتی به کلامی که از دهان خدا صادر می‌شود توکل می‌نمایم، هرگز از کمبود چیزی ناراحت نمی‌شویم.

سیزدهم اکتبر

«هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد» (متی ۱۰: ۳۷).

هریستو گولیچف

پلیس بارها مرا احضار کرده بود، زیرا من اجازه نداشتم انجیل را موعظه کنم. زمانی که دستگیر شدم، مدعی‌العموم برای اعمال نفوذ روی من، هر راه ممکن را امتحان نمود. شیطان او را به کار برد تا از طرق مختلف مرا وسوسه کند. او به من کاری بهتر پیشنهاد کرد. وقتی نپذیرفتم، مشکلاتی را که باید در زندان با آنها رو به رو شوم، برایم برشمرد. وقتی فهمید که حاضرم برای خدا رنج ببرم، گفت: «از قرار معلوم تو دوست داری به خاطر ایمان زجر بکشی، اما آیا می‌دانی که این می‌تواند عواقب بسیار بدی برای فرزندان داشته باشد؟ به زندان افتادن تو روی همه اعضای خانواده‌ات تأثیر خواهد گذاشت و آنها هم به خاطر تو رنج خواهند کشید. به دخترت اجازه نخواهند داد از دانشگاه سوفیا (پایتخت بلغارستان - م) فارغ‌التحصیل شود و پسرت را هم نخواهند گذاشت درسش را در کالج فنی به پایان برساند و مسبب همه اینها تو هستی. تو آینده آنها را خراب خواهی کرد.»

در کلیسایم والدینی را می‌شناختم که از ترس اینکه مبادا فرزندان‌شان شغلشان را از دست بدهند، ترک کلیسا نموده بودند. من سرزنش‌شان نمی‌کردم. ترس بزرگترین حربه شیطان برای وسوسه ماست. ترس به خاطر خودمان، ترس به خاطر عزیزانمان. ترس، همانی که ما آن را در زیر پوشش محبت و توجه پنهان می‌کنیم. به سوی دادستان برگشتم و گفتم: «اگر من خانواده‌ام را بیش از خدا دوست داشته باشم، شایسته او نیستم. حاضرم همه چیز را برای نجات‌دهنده‌ام و خلع سلاح کردن شیطان قربانی نمایم.»

وقتی خدا را با همه دل، جان و خاطرم دوست داریم، شیطان نمی‌تواند وارد زندگی‌مان گردد. خدا وارد می‌شود و از همه چیز مراقبت می‌کند. او این کار را کرد. فرزندانم تحصیلاتشان را به پایان رسانیدند و هر دو اکنون خداوند را خدمت می‌کنند. خدا همیشه هم قربانی‌های ما را نمی‌گیرد، اما می‌خواهد که همیشه آماده باشیم همه چیز را برایش قربانی کنیم. این یعنی پیروزی کامل و ماندگار.

چهاردهم اکتبر

داوود بار دیگر از دست شائول در حال فرار است. در بیابان زیف، در غارها مخفی می‌شود، اما زیفیان به او خیانت می‌کنند. آنها محل اختفای داوود را به شائول می‌گویند.

«و شائول همه روزه او را می‌طلبید، لیکن خداوند او را به دستش تسلیم نمود» (اول سموئیل ۲۳:۱۴).
«و یوناتان، پسر شائول، به جنگل آمده، دست او را به خدا تقویت نمود» (اول سموئیل ۲۳:۱۶).

داوود

«ای خدا به نام خود مرا نجات بده و به قوت خویش بر من داوری نما. ای خدا دعا‌های مرا بشنو و سخنان زبانم را گوش بگیر، زیرا بیگانگان به ضد من برخاسته‌اند و ظالمان قصد جان من دارند و خدا را در مد نظر خود نگذاشته‌اند. اینک خدا مددکار من است. خداوند از تأیید کنندگان جان من است. بدی را بر دشمنان من خواهد برگردانید. به راستی خود ریشه ایشان را بکن. قربانی‌های تبرعی نزد تو خواهم گذرانید و نام تو را ای خداوند حمد خواهم گفت، زیرا نیکوست. چونکه از جمیع تنگی‌ها مرا خلاصی داده‌ای و چشم من بر دشمنانم نگریسته است» (مزمور ۵۴).

پانزدهم اکتبر

«با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید» (فیلیپیان ۲:۳).

نیکولای گئورگیتا

در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۹۸۲ دو تن از اعضای کلیسا بدون اینکه تعالیم الهیاتی قبلی دیده باشند، برای خدمت منصوب و دستگذاری شدند: یک روانشناس، بنام پل نگروت و یک متخصص غدد بنام نیک گئورگیتا. ایشان قرار بود در یکی از بزرگترین کلیساهای باپتیست اروپا خدمت نمایند. من، نیک، یکی از آن دو نفر بودم. در راه بازگشت از کلیسا به خانه، ناگهان صدای روح‌القدس را شنیدم که می‌گفت: «او باید ارتقا یابد، تو باید ارتقا یابی.» با وجودی که می‌دانستم این کلمات را یحیای تعمید دهنده در ارتباط با عیسیای مسیح گفت، اما در دلم می‌دانستم که به نوعی با انتصاب من و همکار جدیدم نیز مربوط است.

بنابراین از پل خواستم ماشین را نگه دارد و آنچه را که خداوند نشانم داده بود، با وی بازگو کردم: من باید معاون پل باشم. در زندگی‌ام هیچ چیز شادی آورتر از آن نبود که ببینم خدا پل را در وادی به سوی پیروزی راهبری می‌نماید، در حالی که من هم بر فراز کوه برای او شفاعت می‌کنم. قول دادم که در انجام کار خداوند از او پشتیبانی کنم. در دنیای بیرون، مردم دوست دارند خودشان اول باشند، نه دوم. دوست دارند مخدوم باشند، نه خادم، اما اگر به خدا اجازه دهیم، تا به وسیله روح‌القدس کنترل زندگی‌مان را در دست بگیرد، آن وقت همگی می‌توانیم نقش خودمان را به عنوان رهبر یا خادم بازی نماییم، تا بدن مسیح بنا شود و نامش جلال یابد. آیا این نباید هدف همه ما باشد؟ خدا از شما می‌خواهد که چه نقشی را ایفا نمایید؟

شانزدهم اکتبر

«اما چون شما را تسلیم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگویید» (متی ۱۰:۱۹).

نیکولای گئورگیتا

پس از آزمایش‌های بسیار، یک بار از من خواستند به نزد بخشدار که مردی شرور و کمونیستی قسم خورده بود، بروم. همسر من گفت: «اگر از آنجا سالم برگردی، حتماً خدا معجزه کرده است.» «رفیق» صاحب منصب حزب مرا برای ساعتی در راهرو منتظر نگه داشت و تازه بعد از آن به من گفتند که بخشدار حالا می‌خواهد مرا ببیند. (بار دیگر) دعا کردم: «خداوندا، لطفاً تو اول برو تو. من بدون تو می‌ترسم وارد شوم.»

صاحب منصب پشت میز نشسته بود. با این کلمات سر حرف را باز کرد: «می‌توانستم برای کاری که کرده‌اید شما را به زندان بفرستم، اما خواستم اول ببینم‌تان. شما در کلوج (Cluj) بوده‌اید و بدون داشتن مجوز در آنجا موعظه کرده‌اید.» فوراً فهمیدم که به چه موضوعی اشاره می‌کند. واقعاً هم در دانشگاه کلوج برای دانشجویان موعظه کرده بودم. تشویقشان کرده بودم که در هفته‌ای که در پیش دارند، به خداوند وفادار بمانند. موضوع صحبت‌م درباره شجاعت بود، چون آنها را تهدید کرده بودند که در صورتی که به خدا ایماندار بمانند، از دانشگاه اخراج خواهند شد.

به صاحب منصب حزب گفتم که موعظه کلام وظیفه من است. شروع به تهدید کرد. عجیب است که هر چه بیشتر مرا

تهدید می‌کرد، آرامش خدا بیشتر در دلم موج می‌زد. آنجا نشسته بودم، سرشار از آرامش و شادمان از فرصتی که پیش آمده بود تا به خاطر ایمانم به مسیح مورد تهدید قرار بگیرم. به ناگاه، صاحب منصب متوجه شد که با ترساندن من کاری از پیش نمی‌برد. پرسید: «آیا نمی‌ترسی؟» فقط گفتم: «نه». بعد در دنباله حرف‌هایش افزود: «آیا چیز دیگری هم برای گفتن داری؟» گفتم: «بله... و شهادت زندگیم را دادم و گفتم که خدا وی را هم دوست دارد. دیدم که در پشت میز خودش همین طور پایین‌تر می‌رود و بالاخره از من خواست برای روحش دعا کنم. آه که چه عظیمی، ای خداوند.

هفدهم اکتبر

«پسرم، امروز به تاکستان من برو و به کار مشغول شو.» پاسخ داد: «نمی‌روم.» اما بعد تغییر عقیده داد و رفت (متی - ۲۸: ۲۹).

نیکولای گئورگیتا

وقتی از ما می‌خواهند کاری را که دوست نداریم انجام دهیم، اغلب نخستین واکنشمان منفی است. در سال ۱۹۸۱ برای دیدن از کلیسایی که به تازگی شبانش را از دست داده بود، راهی آنجا شدم. دولت از ژوزف تون «خواسته» بود که از آن کلیسا برود. حالا همان یکشنبه قرار بود من در آن کلیسا موعظه کنم. آنچه در آنجا دیدم، غم و سردرگمی و نیمکت‌های خالی بسیار (از ترس) بود.

با پرسشی وعظ را آغاز کردم: «آیا ژوزف تون از اینجا رفته؟» جواب دادند: «بله.» سپس سؤالی دیگر کردم: «خدا این جماعت هم همراه ژوزف رفته؟» سؤال من مثل صاعقه بر سرشان فرود آمد. همگی جواب دادند: «نه.» چنین ادامه دادم: «پس بیایید او را جلال دهیم.» یک هفته بعد، از طرف شورای کلیسا به من زنگ زدند تا ترتیب قرار ملاقاتی با شورای مزبور را بدهند. بی‌درنگ فهمیدم که می‌خواهند از من تقاضا کنند تا شبانشان شوم. به ایشان گفتم که اگر قضیه انتصابم به شبانی است، من علاقه‌ای به این کار ندارم و از همین پشت تلفن می‌توانم بگویم که پاسخ من منفی است.

در جوابم گفتند: «اما ما باز اصرار داریم شما را ببینیم.» البته نمی‌توانستم از پذیرفتن درخواست ایشان سرباز بزنم. کل کلیسا برای جلسه ما در روزه و دعا بودند. اعضای شورا آمدند و مدتی طولانی با هم گفتگو کردیم. ناگهان خود را در حالی یافتیم که دارم به درخواست ایشان پاسخ مثبت می‌دهم وقتی دریافتم که این من نبودم که «بله» را گفتم، بلکه از طرف خدا بوده، قلبم لبریز از آرامش شد. «ای پدر، نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود» (لوقا ۲۲: ۴۲). «ای خداوند طریق خود را به من بیاموز تا در راستی تو سالک شوم» (مزمور ۸۶: ۱۱). «در به جا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت می‌دارم» (مزمور ۸: ۴۰).

هجدهم اکتبر

«خوشتندار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد» (اول پطرس ۵: ۸).

نیکولای گئورگیتا

یک روز استثنایی را به خاطر می‌آورم. با احساس طراوت و تازگی از خواب بیدار شدم و قسمتی از کلام خدا را از افسسیان ۱۱: ۶ خواندم. «اسلحه کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر حیل‌های ابلیس بایستید.» همه چیز آرام و صلح‌آمیز به نظر می‌رسید. صدای خودم را شنیدم که چنین دعا می‌کنم: «شیطان هر کاری که امروز بخواهد بر ضد من انجام دهد، موفق نخواهد شد.»

همه چیز روبه‌راه بود، تا ساعت یک که در بیمارستانی که من در آن کار می‌کردم، قرار بود جلسه ویژه‌ای صورت بگیرد. پیش از آغاز جلسه، یکی از همکارانم به تحریک نماینده حزب برخاست و مرا متهم نمود. آن همکار به من نگریست و گفت: «شما، دکتر گئورگیتا، از وقت اداری برای خواندن و ترجمه کتاب‌های مسیحی استفاده می‌کنید.» تا اندازه‌ای حق با او بود. من در بیمارستان کتاب می‌خواندم و ترجمه می‌کردم، اما نه در خلال ساعات اداری. به جای

اینکه وقت ناهار را صرف گفتگو با دیگر پزشکان نمایم، می‌نشستم و کتاب می‌خواندم یا ترجمه می‌کردم. می‌دانستم که آن شخص را برانگیخته‌اند تا بر ضد من حرف بزند. پس از وی خواستم نام یکی از کتاب‌هایی را که ترجمه کرده‌ام را بگوید. به لکنت زبان افتاد و نتوانست جوابی بدهد. آنگاه مدیر بیمارستان به آن مرد گفت که دیگر حق ندارد بدون مدرک، هیچ اتهامی را علیه من مطرح کند. آیات افسسیان ۱:۶ و ۱:۸ به خاطر آمدن بهترین راه برای مراقب بودن این است که در هر شرایطی از حضور خدا مطمئن باشیم. جنگ از آن ما نیست، بلکه از آن خداوند است، بنابراین پیروزی در آن هم تضمین شده می‌باشد.

نوزدهم اکتبر

«از این آتشی که برای آزمودن شما در میانان بر پاست، در شگفت مباحثید، که گویی چیزی غریب بر شما گذشته است» (اول پطرس ۴:۱۲).

نیگولای گئورگیتا

گاهی خدا برای اثبات درستی کتاب مقدس از وجود آدم‌های بی‌خدا استفاده می‌کند. روزی پلیس مخفی به خانه‌ام آمد و بیشتر کتاب‌های مسیحی را مصادره نمود. فردای آن روز برای ارائه پاره‌ای توضیحات و تکمیل تحقیقات، احضار شدم. یک بازپرس نظامی و چهار پلیس مخفی به مدت ده ساعت از من بازجویی می‌کردند، سپس از من خواستند که اگر چیز دیگری هست که بخواهم بدان اعتراف کنم، خواهند شنید. پس من گفتم: «آقا، من از این تحقیقات اصلاً در شگفت نشدم، چون می‌دانستم که اتفاق خواهد افتاد.

خداوند عیسیای مسیح به پیروانش گفته که بخواهند از وی پیروی نمایند، آنها نیز دستگیر خواهند شد و رنج خواهند کشید. اگر من شاگرد مسیح نبودم، آیا شما مرا دستگیر می‌کردید؟» به من نگاه کردند و گفتند: «نه.» ادامه دادم: «پس کتاب مقدس درست می‌گوید. این بازپرسی‌ها برای من درستی کلام خدا را تأیید می‌کنند و من مشتاقانه حاضرم با عواقب آن رو در رو شوم؛ می‌خواهم بهایش را بپردازم. کار شما این است که بهای آن را تعیین کنید و کار من این است که با خوشحالی بهای آن را بپردازم، چون خدایم را دوست دارم و او مرا برای تحمل این بار تقویت خواهد نمود، اما می‌خواهم شما نیز بدانید که او شما را هم دوست دارد.» بهت زده و سردرگم به من نگاه می‌کردند. از من معذرت خواهی کردند و آزاد نمودند تا به خانه بروم. آنها گفتند: «ما فقط وظیفه‌مان را انجام دادیم.» بیایید هیچ وقت از انجیل عار نداشته باشیم، زیرا که قدرت خداست برای نجات.

بیستم اکتبر

«اگر به خاطر نام مسیح شما را ناسزا گویند، خوشابه‌حالتان، زیرا روح جلال که روح خداست بر شما آرام می‌گیرد» (اول پطرس ۴:۱۴).

نیگلای گئورگیتا

مسیح ما را ترغیب می‌کند که صلیبمان را بگیریم. این کار ساده‌ای نیست. ما دوست نداریم رنج بکشیم، اما باید بدانیم که رنج کشیدن بخشی از سلوک ما با خداست. اگر فقط با فکرمان و نه با اعمال و رفتار خود به خدا ایمان داشته باشیم، رنج نخواهیم برد. تنها زمانی با سختی رو به رو می‌شویم که مطابق معیارهای خدا زندگی می‌کنیم، اما تعلیم کتاب مقدس به ما در این باره چیست؟ «اگر به خاطر نام مسیح شما را ناسزا گویند، خوشابه‌حالتان، زیرا روح جلال که روح خداست بر شما آرام می‌گیرد.» قبلاً به این نکته اشاره کردم که کتاب‌های مسیحی را از زبان انگلیسی به زبان خودمان ترجمه می‌کنم. از لحظه‌ای که این کار را شروع کردم، دریافتم که پلیس دیر یا زود مرا برای این کار دستگیر خواهد کرد. من و همسرم درباره عواقب این کار با هم صحبت کردیم.

به این نتیجه رسیدیم که ممکن است مرا به خاطر کارم به زندان بپندازند و کتک بزنند و اینکه بدین ترتیب ممکن است او برای ادامه خدمت خداوند احساس تنهایی کند. هر اتفاقی که برای ما بیفتد، خداوند مراقب است. خدا را برای وجود همسر و فرزندانم شکر می‌کنم. خدا همیشه وفادار بوده است. می‌دانید که خدا نه تنها ما را تشویق به برگرفتن صلیبمان می‌کند، بلکه خودش هم با ما زیر آن صلیب می‌رود. قسمت سنگینش را هم به دوش می‌کشد... من فقط راه می‌روم. بیایید فقط به بها و درد نگاه نکنیم. بیایید به سوی مسیح نگران باشیم. او صلیب را برداشت و همه راه را طی

کرد. چه محبتی. وقتی انسان خود را شایسته آن می‌یابد که با او رنج بکشد، چه شادی بزرگی سراپای وجودش را فرو می‌گیرد. او شایسته است.

بیست و یکم اکتبر

با وجودی که مرگ بار دیگر داوود را تهدید می‌کند، این مزمور که به دست وی و در هنگامه تهدیدات نوشته شده، سرشار از توکل به خداوند خدایش می‌باشد. هر چه داوود بیشتر با خدا حرف می‌زند، دشمن بیشتر در پس‌زمینه محو می‌گردد. کسی که بر خدا توکل نماید، می‌تواند تحت هر شرایطی استوار بماند، زیرا کنترل امور در دست خداست، نه دشمن.

داوود

«ای خدا بر من رحم فرما، زیرا که انسان مرا به شدت تعاقب می‌کند. تمامی روز جنگ کرده، مرا اذیت می‌نماید. خصمانم تمامی روز مرا به شدت تعاقب می‌کنند، زیرا که بسیاری با تکبر با من می‌جنگند. هنگامی که ترسان شوم، من بر تو توکل خواهم داشت. در خدا کلام او را خواهم ستود. بر خدا توکل کرده، نخواهم ترسید. انسان به من چه می‌تواند کرد؟ آنگاه در روزی که تو را بخوانم دشمنانم رو خواهند گردانید. این را می‌دانم، زیرا خدا با من است. در خدا کلام او را خواهم ستود. در خداوند کلام او را خواهم ستود. بر خدا توکل دارم پس نخواهم ترسید. آدمیان به من چه می‌توانند کرد؟» (مزمور - ۵۶: ۴۱ و ۱۱۹).

بیست و دوم اکتبر

«اکنون پسر خود را... بردار و... او را... برای قربانی سوختنی بگذران» (پیدایش ۲۲:۲).

فرنگ ویسکی

خدا با ابراهیم سخن می‌گوید و انجام کاری را از او می‌خواهد. ابراهیم فکر هر چیزی را می‌کند، جز این یک مورد را که خدا از او خواسته برایش انجام دهد. هیچ کس نمی‌تواند خبر داشته باشد که خدا انجام چه چیزی را از ما خواهد خواست. آدم‌ها دوست دارند درخواست‌هایی بکنند و خدا هم آنها را اجابت نماید. خدا از ابراهیم خواست پسر محبوب خودش را قربانی نماید و با این درخواست در واقع همه چیز ابراهیم را از او خواست.

زمانی که من را با هفت فرزند کوچکم تبعید کردند، بزرگترین آنها فقط هفت سال داشت و کوچکترینشان دو سال. بزرگترین نگرانی من این نبود که همه اموال و دارایی‌های خود را پشت سر رها کرده، در خانه را بسته بودیم و دیگر اجازه بازگشت نداشتیم. تنها چیزی که نگرانم کرده بود، وضعیت هفت کودک خردسالم بود. چه بر سرشان خواهد آمد؟ چه کسی به ایشان خوراک خواهد داد و مراقبشان خواهد بود؟ ابراهیم اطاعت کرد و پسرش را بر مذبح گذارد، در حالی که از مقصود خدا هیچ آگاهی نداشت. فقط خود خدا را می‌شناخت، زیرا به او ایمان و او را دوست داشت. پیش از اینکه ابراهیم اسحاق را قربانی کند، وی را برای اطاعت از فرمان خدا بر مذبح نهاد. عاملی که مانع از قربانی شدن اسحاق شد این بود که ابراهیم پیش از آن، نخست خودش را قربانی کرد.

می‌دانستم که من هم باید همین کار را بکنم. برای کودکانم گریستم، اما مجبور بودم اول خودم را بر مذبح قرار بدهم. آن وقت، در آن وضعیت سرنوشت‌ساز، معجزه‌ای غافلگیرکننده را تجربه کردم. عیسی پیش از من آنجا بوده و اراده پدرش را به انجام رسانیده بود و من هم وقتی حاضر شدم قربانی بدهم، فهمیدم که او آنجاست تا من و فرزندانم را نجات دهد. وقتی خدا شما را به پای مذبح می‌خواند، سعی نکنید برایش بهانه بیاورید، چون در آنجاست که او در پسر محبوبش منتظر تان ایستاده است.

بیست و سوم اکتبر

«من هستم خدای قادر مطلق؛ پیش روی من بخرام...» (پیدایش ۱۷:۱).

فرنگ ویسکی

خدا بی‌دلیل خودش را اینگونه به ابراهیم معرفی نکرد: «من هستم خدای قادر مطلق...» خدا همیشه مقصود خودش

به روشنی بیان می‌کند. او خود را قادر مطلق می‌خواند چون ابراهیم هنوز نمی‌دانست که او قادر مطلق است. اگر می‌دانست، هاجر را به همسری نمی‌گرفت. همچنان منتظر نقشه خدا یعنی تولد اسحاق می‌ماند و هم خود و هم دیگران را از دردسر و بدبختی نجات می‌داد. ابراهیم در مورد خدا دچار اشتباه شده بود، چون تصور کرده بود که او توان اینکه به سارای یائسه نوزادی عطا کند را ندارد و ابراهیم تنها فردی نبود که در مورد خدا دچار این اشتباه شد. این در مورد هر کسی که به قدرت مطلق و نجات خدا شک دارد، اتفاق می‌افتد و این گناه است.

من ایمان دارم که خدا انسان را از خاک زمین بسرشت و دیدنی از نادیدنی نشأت گرفت، اما زمانی این امر برایم روشن گردید که توانست هزینه زندگی خودم و خانواده‌ام را با هیچ بدهد، به طوری که از تحیر قادر به سخن گفتن نبودم. خدا به من ثابت کرد که در دوران تبعید هم قادر مطلق است. او به ابراهیم نیز گفت: «پیش روی من بخرام و کامل شو». وقتی در مورد قدرت مطلق و کمال خدا یقین داشتم، حتی می‌توانم پا به وادی غیرممکن‌ها بگذارم؛ یعنی به عبارت بهتر می‌توانم کاملاً به خدایی تکیه کنم که کامل است و آنگاه می‌توانم سراسر به سوی هدفم حرکت نمایم.

از تکیه کردن به خدایی که قدرت مطلق و کامل دارد، ترسی نداشته باشید. این به معنای منفعل بودن نیست، بلکه معنایش ادامه دادن است. کسی که با خدا راه می‌رود، پیروزی خواهد یافت و تاج نجات وی را بر سر خواهد گذارد. او با ما نیز همین کار را کرد. آیا برای شما نمی‌تواند چنین کند؟ «من هستم خدای قادر مطلق». آیا این خدا را می‌شناسید؟

بیست و چهارم اکتبر

«پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد و به سبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود» (پیدایش ۲۹:۲۰).

فرنگ ویسگی

یعقوب مجبور بود برای به همسری گرفتن راحیل، هفت سال تحت شرایط سخت به لابان خدمت کند. در واقع کل مدت خدمت او به لابان بیست سال به طول انجامید (پیدایش ۳۱:۴۱). این عشق بود که وی را از بیداد زمان رهانید. هر جا عشق هست، آنجا جاودانگی است. زمانی که واپسین بقایای یک زندگی آزاد را از محکومان به زندان می‌گیرند، ایشان دچار شدیدترین بحران می‌شوند. من هم به همراه هشت برادر دیگری که با هم زندانی بودیم، به همین بحران دچار شدیم: سرمان را تراشیده و لباس راه راه زندان بر تنمان کرده بودند. مدت محکومیت هر کدام از ما از هجده تا بیست و دو سال متغیر بود. باید تا زمان آزادی با زندگی گذشته خود وداع می‌کردیم. به همه اینها باید استهزا و بد رفتاری خشونت‌آمیز نگهبانان، در میان دیوارهای خاکستری و پنجره‌های میله دار را هم افزود.

همه ما نشانه‌های عیان آمادگی برای مرگ در سکوت را با خود حمل می‌کردیم. اما در عین حال در چنان وضعیت دلسردکننده‌ای، آرامش خداوند را نیز تجربه می‌کردیم. او این پیغام را برای ما فرستاد: «به سبب محبتی که به وی داشت...» این کلمات را در گوش برادری که کنارم ایستاده بود، زمزمه کردم و او هم به برادر پهلویی خود تکرار کرد و الی آخر. گویی یک دستگاه تقویت‌کننده مقدس، پیام را به کل ردیف می‌رسانید: «... در نظرش روزی چند نمود.»

خدا هم ما را آنقدر دوست داشت که پسر عزیزش را در کمال خوشحالی برای نجات ما قربانی نمود. یعقوب در آن مدت، سالها را نمی‌شمرد، بلکه تنها در فکر راحیل بود. او حتی در دوره‌ای که برده‌وار برای لابان کار می‌کرد، خود را آزاد احساس می‌کرد. این عشق بود که او را آزاد ساخته بود. وقتی پولس رسول درباره رنج‌هایی که به خاطر نام مسیح کشیده، صحبت می‌کند، می‌گوید که این رنج‌ها «جزیی و گذرا» هستند (دوم قرنتیان ۴:۱۷). وقتی خداوند را دوست داشته باشید، اسارت به خاطر او و رنج‌هایی که برایش می‌کشید، جزیی و چونان یک لذت می‌نماید.

بیست و پنجم اکتبر

«لہذا هر که عاقل باشد در آن زمان خاموش خواهد ماند، زیرا که زمان بد خواهد بود» (عاموس ۵:۱۳).

فرنگ ویسگی

خاموش ماندن برای پنهان کردن چیزی با خاموش ماندن برای شنیدن صدای خدا کاملاً فرق می‌کند. وقتی چیزی را مخفی می‌کنیم، به صدای خدا گوش نمی‌دهیم. «بشنو، ای اسرائیل، یهوه خدای ما، یهوه واحد است.» آیه فوق که به «شَمَع» (= بشنو - م) معروف است را بر چارچوب خانه هر اسرائیلی می‌توان دید. همچنین بر طوماری کوچک نوشته و بر مَج دست و پیشانی آنها بسته شده است. خدا با این «بشنو، ای اسرائیل» قوم خود را شکل داد و حفظ کرد، اما ممکن است همین آیه را هم به درستی نشنویم.

چند هفته‌ای می‌شد که زندانی بودیم، در شرایطی که هشت نفر را در سلولی که گنجایش دو نفر را داشت، حبس کرده بودند. همه ما را به جرم شهادت دادن درباره عیسای مسیح زندانی کرده بودند. شب‌ها از روزها بدتر بود، چون افکارمان متوجه عزیزانمان که مجبور به ترکشان شده بودیم، می‌شد. از راهروی مقابل سلول‌ها صدای نفس‌های سنگین و هرازگاه فریادی که در گلو خفه می‌شود، به گوش می‌رسید. باز داشتند کسی را می‌زدند. نگهبان سنگین و مستمان گاهی یکی از ما را بیرون می‌کشید و در راهرو به باد کتک می‌گرفت. هر لحظه ممکن بود نوبت یکی از ما فرا برسد. همگی مانند گله گوسفندی که از گرگان رمیده باشد، به هم می‌چسبیدیم و قلبمان طوری می‌زد که صدای ضربانش را می‌شد شنید...

وسوسه‌کننده می‌خواست اوضاع را از آنچه بود برایمان دشوارتر سازد. یکی از ما به نرمی می‌گفت: «اگر سکوت می‌کردیم، الان اینجا نبودیم، زیرا نوشته شده، هر که عاقل باشد در آن زمان خاموش خواهد ماند، زیرا که زمان بد خواهد شد.» کلمات همچون صدای ضربات پتک بر سرمان فرود می‌آمدند. اینکه مردم انسان را متهم سازند، قابل تحمل است، اما وقتی خدا هم محکومتان کند، دیگر همه چیز غیر قابل تحمل می‌شود. در زیر این صداها تقریباً از هم فرو می‌پاشیدیم، اما باز آرام شدید چون روح‌القدس از طریق یکی از برادرانمان معنی آیه را باز نمود: انسان عاقل در زمان بد خاموش می‌ماند، اما برای چه خاموش می‌ماند؟ برای اینکه از خدا بشنود. در همان لحظه متهم‌کننده ناپدید می‌شد و هراس از سلولمان رخت برمی‌بست. به صدای خدا گوش کنید و وسوسه‌کننده از شما خواهد گریخت.

بیست و ششم اکتبر

«اینک زمانی فرامی‌رسد و براستی که هم‌اکنون فرارسیده است که... مرا تنها خواهید گذاشت، اما من تنها نیستم، زیرا پدر با من است» (یوحنا ۱۶: ۳۲).

فرنگ ویسگی

چه در زندان و چه بیرون از آن، حس رها شدگی و تنهایی سخت‌ترین حسی است که انسان با آن مواجه می‌باشد. ما در سلولمان، هر روز صبح را با پرستش آغاز می‌کردیم. درست است که کتاب مقدس نداشتیم، اما روح‌القدس وعده مندرج در یوحنا ۱۴: ۲۶ را تحقق می‌بخشید: «او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هر آنچه من به شما گفتم، به یادتان خواهد آورد.»

یک روز صبح، آیه زیر به یادم آمد: «اینک زمانی فرامی‌رسد، که... مرا تنها خواهید گذاشت.» درمورد معنای این آیه به تعمق پرداختم. به راستی معنی این آیه چیست؟ همه عیسی را تنها می‌گذارند؟ آیا بدین معنی است که باید کاری کنم که تنها تو، خداوند با من باشی و بس؟ آیا برادرانم را از من جدا خواهند کرد و من در این سلول تنها خواهم ماند؟ نه، خداوند این نمی‌تواند درست باشد. از همه اینها که بگذریم، آنها یک بار برایم دعا کرده و مرا از مرگ حتمی به زندگی بازگردانده بودند. آنان آخرین تکه نان خود را با من قسمت کرده و از هر لحاظ مرا مورد پشتیبانی قرار داده بودند، چون در آن جمع من از همه ضعیف‌تر بودم. در ذهنم مشغول کشمکش بودم که به وضوح صدای عیسی را شنیدم: «آیا من برای تو کافی نیستم؟» نمی‌توانستم بدو پاسخ منفی بدهم. بله، خداوند، تو کافی هستی!

پس از آن احساس راحتی کردم. این آیه را با برادرانم در میان نهادم. چند دقیقه بعد، در سلول باز شد و چند افسر امنیتی وارد شدند. از روی لیستی نام کسانی را که باید از سلول ما منتقل می‌شدند، خواندند. از پیش می‌دانستم که نام مرا نخواهند خواند. حالا خودم بودم و خودم، با این وجود تنها نبودم. حضور تابناک عیسی قلبم را از شادی پر ساخته بود. حضور عیسی جای همه چیز را می‌گیرد. می‌توانی مطمئن باشی که او تنها بدین خاطر چیزی یا کسی را از تو جدا

می سازد تا خودش را با پری بیشتر به تو بدهد.

بیست و هفتم اکتبر

«آگاهید که برادران شما در دنیا با همین زحمات روبه رویند» (اول پطرس ۵:۹).

فرنگ ویسگی

خدا هیچ وقت بدون اینکه آرامش و تسلی خود را به ما بدهد، آزمایش مان نمی کند، اما این آرامش همیشه آن چیزی که ما تصور می کنیم نیست. سال ششم محکومیت خود را می گذراندم و از همسر و هفت فرزند کوچکم که در خانه کشیشی رهپیشان کرده بودم، هیچ خبری نداشتم. زمانی که ترکشان کرده بودم، بزرگترین آنها ده سال داشت.

یک شب، گروهی دیگر از زندانیان وارد زندان Szamosujvar شدند. آنها را از دلتای دانوب آورده بودن و در میانشان شبانی بود که من می شناختمش. پیشم آمد و به آرامی گفت: «نمی خواهم اذیتت کنم، اما باید چیزی را به تو بگویم. خبر موثق دارم که خانواده ات را برای کار اجباری به همراه زندانیان به محیط بسته موقت تبعید کرده اند. اولش با شنیدن این خبر عمیقاً ضربه روحی خوردم: آیا بیست و دو سال محکومیت من برای آنها کافی نبود؟ آیا باید به زور وارد حریم زندگی زن و فرزندانم می شدند؟ دل و جانم تشنه تسلی و تقویت بود.

در میانه این جدال هولناک درونی، خداوند جوابم را داد. این کلمات مانند آذرخشی ناگهانی در ذهنم درخشید: «... برادران شما در دنیا با همین زحمات روبه رویند.» شادی وصف ناشدنی ای قلبم را لبریز کرد و خداوند را شکر کردم که لطف نموده این اجازه را داده بود تا همسر و فرزندانم هم در این زحمات شریک باشند. آنان هم اکنون زخمهای مسیح را بر خود داشتند. حس قدرشناسی و آرامش دلم را پر کرد. امروز می بینم که آن چهار سال زندگی پرمشقت برای فرزندانم منشأ غنی برکات بزرگی شده است. اگر به تسلی های غیر معمولی خدا «لیک» بگویید، زندگی تان هم از برکات بی اندازه لبریز خواهد شد.

بیست و هشتم اکتبر

«... در حالی که ایشان می نگریستند، به بالا برده شد...» (اعمال رسولان ۹:۱).

«... و در جای های آسمانی با مسیح عیسی نشانید» (افسیان ۲:۶).

فرنگ ویسگی

چند سال پیش، زمانی که در موقعیت اجرایی ممتازی قرار داشتم، یک باز دیگر از سوی مقامات امنیتی احضار شدم. باز هم نسبت به دولت مرتکب «گناه» شده بودم. تصادفاً یکی از بازپرسی ها با روز صعود مسیح مصادف شده بود؛ در دوران آزمایش صلیب. شخصی که از من بازجویی می کرد، چیزی از مفهوم این روز نمی دانست. فکر می کرد که این هم یکی از مراسم و آیین های مهمل و بیخودی است.

او به طرزی غیر منتظره به حرف هایی که درباره صعود مسیح می زدم گوش داد: «مسیح به آسمان صعود فرمود تا ما را در جایگاهی فراتر از درد و رنج قرار دهد و این در همین روی زمین اتفاق می افتد و همچنین او به ما پیروزی می بخشد. او هیچگاه وعده نداد که ما را از رنج، ترس، مرض و مرگ مصون خواهد داشت، بلکه وعده داد که جایگاهی فراتر از اینها به ما عطا خواهد فرمود. هیچ کدام از اینها قادر به کنترل ما نیستند، بلکه این ما هستیم که به واسطه مسیح بر آنها تسلط داریم. من اکنون در ساختمان مخوف اطلاعات و امنیت هستم، اما عیسی هم در اینجا با من است و قدرت او از هر کس دیگری بیشتر است.

حضور او نه تنها بازجویی را قابل تحمل می سازد، بلکه حتی آن را به برکت تبدیل می نماید. من چه در اینجا و چه در هر جای دیگر از منظری آسمانی به زندگی نگاه می کنم. به قول چینی ها: وقتی از بالا به پایین نگاه کنی، کوه های هیمالیا چقدر کوچک به نظر می رسند... بازپرس به شیوه ای انسانی با من رفتار نمود و سعی کرد نجاتم دهد. ذره ای از آسمان را در اداره امنیت، در حضور عیسی تجربه کردم. مشکلات خود را انکار نکنید، به جای آن به عیسی اجازه دهید شما را بر آنها مسلط نماید. می توانید در عین حالی که بر زمین هستید، زندگی پر جلالی داشته باشید.

بیست و نهم اکتبر

«اما جان را برای خود بی‌ارزش می‌انگارم، تنها اگر بتوانم دور خود را به پایان برسانم و خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام، به کمال انجام دهم، خدمتی که همانا اعلام بشارت فیض خداست» (اعمال رسولان ۲۰:۲۴).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

جایی در میان کوه‌های ترانسیلوانیا، در روستای کوچک لیوادا، یکی از رهبران بزرگ روحانی رومانی زندگی می‌کرد: ترایان دورس (Traian Dors). او بیش از هفده سال از عمر خود را به خاطر فعالیت‌های بشارتی در زندان گذرانده بود. آخرین باری که به زندان افتاد، آنقدر به او کم آب و غذا دادند تا از گرسنگی و تشنگی بمیرد. این روش کمونیست‌ها بود. وقتی مرگ دورس را حتمی دیدند، وی را به خانه‌اش فرستادند تا در آنجا بمیرد. ضمناً برای اطمینان کامل از توقف همه فعالیت‌های مسیحی‌اش وی را به «حصر خانگی» محکوم نمودند. او شکایت کرد: «اما باید دکتر مرا ببیند.» با درخواستش موافقت کردند: «دکتر می‌تواند هفته‌ای یک بار به دیدنت بیاید.»

او در حالی که چشمک می‌زد، به ما گفت: «بدین ترتیب دکتری را انتخاب کردم که در آن سوی کشورم زندگی می‌کرد. با اینکه خیلی ضعیف بودم، هنوز می‌توانستند مرا به نزد دکتر ببرند، از این طریق در طول راه امکان دیدار با برادران برایم فراهم شد.» «نباید در راه توقف کنی؟ تو حالا دیگر پیر شده‌ای، کس دیگری نیست که این کار را انجام دهد؟» پیرمرد فقط شانه‌هایش را به نشانه مخالفت بالا انداخت. «ما دانه‌های گندم هستیم که باید بر زمین افتاده بمیریم. تنها در آن صورت است که محصول به بار می‌آید. برای زنده ماندن بدن مسیح باید مردن را آموخت.»

شاید به نقطه مورد نظرمان نرسیم، اما می‌توانیم زیستن برای مسیح و بدن او را با میل و رغبت آغاز کنیم. «زیرا هیچ یک از ما برای خود زندگی نمی‌کنیم و هیچ یک از ما برای خود نمی‌میریم. اگر زندگی می‌کنیم، برای خداوند است، و اگر می‌میریم، آن نیز برای خداوند است. پس خواه زندگی کنیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم» (رومان ۷:۱۴-۸).

سی‌ام اکتبر

داوود از دست شائول در غاری مخفی شده است. هیچ راه خروجی ندارد. شائول هنگامی که وارد غار می‌شود، از حضور داوود در آنجا بی‌اطلاع است. مردان داوود وی را به کشتن شائول ترغیب می‌نمایند. «اینک روزی است که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تو را به دستت تسلیم خواهم نمود تا هرچه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» واکنش داوود در برابر این «هدیه الهی» چیست؟ «حاشا بر من از خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم... چونکه او مسیح خداوند است» (اول سموئیل ۲۴:۱-۶).

داوود

«ای خدا بر من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه می‌برد و در سایه بال‌های تو پناه می‌برم تا این بلایا بگذرد. نزد خدای تعالی آواز خواهم داد، نزد خدایی که همه چیز را برایم تمام می‌کند. از آسمان فرستاده، مرا خواهد رهناید، زیرا تعاقب‌کننده سخت من ملامت می‌کند. خدا رحمت و راستی خود را خواهد فرستاد. جان من در میان شیران است. در میان آتش افروزان می‌خوابم؛ یعنی آدمیانی که دندان‌هایشان برنده است. ای خدا با آسمان‌ها متعال شو و جلال تو بر تمامی جهان. دامی برای پایهایم مهیا ساختند و جانم خم گردید. چاهی پیش رویم کردند و خود در میان‌شان افتادند. دل من مستحکم است خدایا دل من مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم خواهم نمود» (مزمو ۷۱:۵۷-۷). پاسخ داوود روشن است. او داوری را به خدا واگذار می‌کند. این کار در بحبوحه خطر آرامی به همراه می‌آورد: «دل من مستحکم است خدایا.»

پرداخت بها

• مبشری چینی پس از گذراندن سالهای بسیاری در زندان:
«اگر رنج به خاطر ایمان را به عنوان یک موهبت بپذیرید، دوستان خواهد شد، و شما را به خدا نزدیکتر خواهد نمود.»

• شبانی ایرانی در مراسم خاکسپاری رهبر شهید مسیحی، کشیش هایک هوسپیان مهر:
«درست مانند واقعه سنگسار کردن استیفان، با انداختن هر یک سنگ، پولس دیگری بر خواهد خاست.»

• قاضی روس خطاب به یک مسیحی در حین دادرسی:
«اینکه تو به خدا اعتقاد داری اصلاً برای ما مهم نیست، اما تا زمانی که به آسمان نرفته‌ای، دست از زندگی کردن مطابق کتاب مقدس بردار.»

جواب آن مسیحی:
«عالیجناب، اگر من روی زمین بر طبق کتاب مقدس زندگی نکنم، هرگز به آسمان نخواهم رفت.»

• مبشر چینی:
«مسیحیان بسیاری به خاطر ایمانشان کشته شده‌اند، اما بدین سبب افراد بیشتری برای خداوند برخاسته‌اند.»

• جی کی چسترتن (G K Chesterton):
«مسیحیت بارها مرده و دوباره از مردگان برخاسته است، چرا که خدایی دارد که راه بیرون آمدن از قبر را به خوبی می‌داند.»

«جنگ نیکو را جنگیده‌ام، مسابقه را به پایان رسانده و ایمان را محفوظ داشته‌ام. اکنون تاج پارسایی برایم آماده است، تاجی که خداوند آن داور عادل، در آن روز به من عطا خواهد کرد نه تنها به من، بلکه به همه آنان که مشتاق ظهور او بوده‌اند» (دوم تیموتاؤوس - ۴: ۷-۸).

نویسندگان این ماه

خواهران چن و ژو و برادر لی آن از چین ستون‌های خانه خدا در این سرزمین پهناور هستند. بنا به دلایل امنیتی، از معرفی بیشتر آنها معذوریم، اما شهادت‌های ایشان به اندازه کافی گویا می‌باشند.

ازوالدو مگدانگال (Oswaldo Magdangal) از عربستان سعودی. این برادر فیلیپینی در عربستان سعودی خدمت کرده. جایی که شهادت دادن درباره منجی حتی می‌تواند به اعدام شخص منجر گردد.

(تأملات روز ۲۰ نوامبر ویراسته‌ای است از یادداشت‌های نور صبحگاهان نوشته جان‌تاتان چائو، از مرکز تحقیقات چینی.)

اول نوامبر

«با ایمان بود که راحاب فاحشه همراه با نامطیعان کشته نشد، زیرا جاسوسان را به گرمی پذیرا گردید» (عبرانیان ۱۱:۳۱).

راحاب

عبارت به اندازه کافی ساده و گویاست راحاب فاحشه. آنوقت چنین شخصی در ردیف مجموعه قهرمانان ایمان نیز قرار گرفته است! از این جهت وی در کتاب عبرانیان اینگونه معرفی شده، که حدود هزار و اندی سال پیش از آن در کتاب یوشع وی را چنین معرفی کرده‌اند و اکنون قدری غیر مسیحی به نظر می‌رسد. با این وجود، عبرانیان وی را با نام و لقب نخوانده تا گذشته تیره‌اش را به خواننده نشان دهد. بلکه برعکس، فصل ۱۱ عبرانیان از راحابی سخن می‌گوید که به فیض خدا توانست زندگی کاملاً نوینی را آغاز نماید.

این زن گناه کار و بت پرست، به خدا ایمان آورد. کل مطلب بر سر همین نکته است. این همیشه نکته اصلی بوده است. انگار کتاب مقدس در عبرانیان ۱۱:۳۱ فریاد می‌زند که خدا می‌تواند همه چیز را تازه سازد. همان طور که پولس می‌گوید: «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است!» (دوم قرنتیان ۵:۱۷). خدا از یک فاحشه، یک قدیسه می‌سازد. بدین خاطر است که نام وی در عبرانیان ۱۱ آورده شده است. بار دیگر راحاب را در فصل یک انجیل متی و در شجره‌نامه خانوادگی خداوند عیسیای مسیح می‌یابیم. راحاب مادر شوهر جدید روت و جد مادری داوود بود که از نسلش مسیح متولد گردید.

جلال باد بر او که ما را محبت نمود،
ما را از هر لکه و زنگار شست!
جلال باد بر او که ما را خرید،
ما را شاهان نمود تا با وی سلطنت کنیم...

دوم نوامبر

«و نعومی مراجعت کرد و عرووش روت موآبیه که از بلاد موآب برگشته بود، همراه وی آمد و در ابتدای درویدن جو وارد بیت‌لحم شدند» (روت ۱:۲۲).

نعومی

کتاب روت بازگوکننده داستان سه زن است: نعومی، عُرْفه و روت. هر سه ایشان زندگی پر مشقتی را پشت سر گذاشته بودند. بدون شک رنج نعومی بیشتر از آن دو زن دیگر بود. او در دوره زندگی در کشور غریب، هم همسرش را از دست داده بود و هم دو پسرش را. عجیب نیست که وی نام خود را از نعومی (یعنی دلپذیر) به مُره (یعنی تلخ) تغییر داد. در حقیقت همه خوشی‌ها از زندگی وی رخت بر بسته بودند. وقتی همه عزیزانتان را از دست می‌دهید، تلخی خیلی آسانتر می‌تواند به قلبتان راه یابد. با این حال در غالب مواقع نتیجه این تلخی، حس ترحم بر خود است. شخص خدا را مورد سرزنش قرار می‌دهد. «قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است».

نعومی، مواظب باش. خدا را به خاطر اشتباهات خودت سرزنش نکن. او و شوهرش داوطلبانه اسرائیل را ترک گفته بودند. رفتن و رحل اقامت افکندن در موآب انتخاب خودشان بود، در حالی که موآب زیر لعنت خدا قرار داشت (تثنیه ۲۳:۳). از این گذشته، الیملک و نعومی به پسران خود اجازه دادند تا با زنان موآبی ازدواج نمایند. این کار هم بر خلاف فرمان خداوند بود (تثنیه ۷:۳-۴). او به جای سرزنش کردن خدا، باید به این حقیقت اعتراف می‌کرد که خودش زندگی‌اش را تلخ‌تر کرده است. با این حال خدا نعومی را پس نمی‌زند. نقشه‌اش را تحقق می‌بخشد و به زندگی نعومی رنگ و بویی تازه می‌بخشد. این از زمانی آغاز می‌شود که وی به بیت‌لحم باز می‌گردد. دوره قحطی به پایان رسیده و مردم مشغول درو نخستین محصولاتند. به تدریج حس ترحم بر خود و تلخی از وجودش ناپدید می‌شود. هر که به سوی خدا بازگردد، همیشه در پایان به بیت‌لحم می‌رسد: خانه نان.

سوم نوامبر

«قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود» (روت ۱: ۱۶).

روت

داستان نعومی و روت نشان می‌دهد که رابطه مادر شوهر با عروسش هم می‌تواند خیلی خوب باشد. محبت نعومی نسبت به مادر شوهرش نکته محوری این داستان است، اما نعومی هم متقابلاً می‌باید مادر شوهر بسیار دوست داشتنی و شیرینی برای روت بوده باشد، وگرنه روت بدون تردید همراه عرفه به موآب بازمی‌گشت، اما روت ترجیح داد با نعومی بماند. آیا او چیزی از خدای نعومی را در وجود وی کشف کرده بود؟ او با گفتن این جمله پرده از راز مزبور برمی‌دارد: «قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود».

روت موآبی در تاریخ اسرائیل جای می‌گیرد. حتی خدا وی را برمی‌گزیند تا جد مادری داوود، پادشاه بزرگ اسرائیل باشد که از نسل وی قرار بود روزی ماشیح زاده شود. این رویای هر زن یهودی بود. با این حال امتیاز مزبور به روت موآبی داده شد. در روت یهودی و غیر یهودی جمع گردیدند. دیوار جداکننده برداشته شد. روت در کشتزارهای افراشته با بوعلز دیدار کرد. سال‌ها بعد، در همان مزارع اجدادی، عیسیای مسیح خداوند به دنیا آمد. هرگز به یک خارجی با دیده تحقیر نگاه نکنید. یقیناً خدا چنین نمی‌کند.

لعنت خدا بر موآب به نجات برای همه انسانها بدل گردید. در این میان روت نقش مهمی ایفا نمود. آنچه را که مردم خوار می‌شمارند، ممکن است برای تحقق نقشه خدا به کار گرفته شود. خدا دست رد به سینه هیچ کس نمی‌زند. بدین ترتیب روت همانی شد که معنی نامش می‌گفت: روت؛ یعنی دوست یا همنشین. ما می‌توانیم در کنار هم به سوی نجات کامل پیش برویم، چون خدای من خدای تو هم هست.

چهارم نوامبر

«و کیست بدانند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای؟» (استر ۴: ۱۴).

استر

نام خدا در کتاب استر نیامده است. با این وجود خدا در صفحه صفحه این کتاب حضور دارد. او به ما نشان می‌دهد که وی چگونه قومش اسرائیل را نگهداری می‌کند و می‌پاید و اینکه وی از کسانی که در نگاه اول ایماندار «مخفی» هستند، استفاده می‌کند. هامان اجاجی از یهودیان متنفر است. بزرگترین آرزوی وی نابودی همه یهودیان می‌باشد (استر ۳: ۱۱-۱۶). هیتلر عهد عتیق، اما خدا مراقب قوم در تبعیدش هست. او مردان و زنانی همچون مردخای و استر را به کار می‌گیرد. یهودیان اعدام نشدند، بلکه این هامان، دشمن یهود بود که از چوبه دار آویخته شد.

در این میان، ملکه استر بدون اینکه به چشم بیاید، نقش مهمی ایفا نمود. او به همراه مردخای قوم یهود را از نابودی حتمی نجات دادند. استر؛ یعنی «ستاره»، او هنوز در تاریخ یهود می‌درخشد. اما از قرار معلوم وی برای اطرافیان خود چندان درخششی نداشته است. او هیچگاه نام خدا را ذکر نمی‌کند. نه، قوم خدا زیاد حرف نمی‌زنند، اما خدا چرا. او از طریق کارهایش حرف می‌زند. بدین ترتیب در این کتاب «بدون خدا» خدای قادر مطلق را ملاقات می‌کنیم که تا ابد وفادار است و هرگز دست از کاری که شروع کرده، برنمی‌دارد. در روزگار ما، خصوصاً در کشورهای اسلامی، مسیحیان «مخفی» بسیاری وجود دارند. اگر ایشان علناً به ایمان خود به مسیح اقرار نمایند، ممکن است با مرگ رو به رو شوند. بیایید به سادگی از کنار آنها نگذریم، بلکه دعا نماییم تا نقشه خدا در زندگی‌شان تحقق پیدا کند. با شفاعت‌هایمان با کلیسای خدا همکاری خواهیم نمود و نام خدا را هم جلال خواهیم داد.

پنجم نوامبر

«و... شمیشیری نیز در قلب تو فرو خواهد رفت» (لوقا ۲: ۳۵).

مریم

ما در کلیساهای پروتستان توجه زیادی به مریم مبذول نمی‌داریم. شاید این واکنشی متقابل به توجه بیش از اندازه

کلیسای کاتولیک رومی به مریم باشد. با این وصف، در قرائت امروز می‌خواهیم قدری در زندگی، شادی و اندوه مریم تعمق و تأمل نماییم. به راستی خلاصه کردن همه اینها در چندین کلمه کاری دشوار است. اندکی پس از تولد عیسی، هنگامی که در معبد به سر می‌برند، مریم با رنجی که قرار است در آینده متحمل گردد، مواجه می‌شود. «شمشیری نیز در قلب تو فرو خواهد رفت.» تصورش را بکنید که پس از به دنیا آمدن فرزندان، کسی پیدا شود و این حرف را به شما بزند! آری، رنج فرزندان، رنج مادر نیز هست. حدود سی سال بعد، شمشیری به قلب مریم فرو می‌رود، زیرا وی مجبور است نظاره‌گر بر صلیب کشیده شدن پسرش باشد. او هم به همراه فرزندش رنج می‌کشد. حتی با وجودی که تماشای این صحنه غیر قابل تحمل است، مریم از آنجا نمی‌گریزد. پا به پای پسرش می‌ماند و زجر می‌کشد. مشقت او را می‌بیند، صدای مسخره‌کنندگان را می‌شنود و دردش را احساس می‌کند. کدام مادری می‌تواند خود را جای مریم بگذارد؟

با این حال، این آخرین باری نیست که در کتاب مقدس به مریم برمی‌خوریم. در اعمال ۴:۱ بار دیگر از وی یاد می‌شود. او مرتباً برای دعا با دیگر شاگردان حضور می‌یابد. خداوندش (و نه دیگر پسرش) حالا به آسمان صعود کرده. وظیفه او به عنوان یک مادر دیگر به پایان رسیده است، و اکنون باید وظیفه خواهری خود را در کلیسا آغاز نماید. ما مریم را نمی‌پرستیم، اما برای وی جایگاهی را که شایسته‌اش می‌باشد، قائل هستیم. مبارکترین در میان زنان. حامل پسر خدا، نجات‌دهنده او و ما.

شم نوامبر

«و می‌بایست از سامره بگذرد» (یوحنا ۴:۴).

زن سامری

فقط چند کلمه «و می‌بایست از سامره بگذرد». ممکن است به آسانی از روی معنای عمیق این کلمات بگذریم. عیسی اصلاً مجبور نبود از سامره بگذرد. درست است که برای رفتن به جلیل، سامره راه میانبر محسوب می‌شد، اما یک یهودی هرگز از سامره نمی‌گذشت. آنان با سامره مانند یک بیماری واگیردار رفتار می‌کردند برای رفتن از یهودیه به جلیل و برعکس، از رود اردن گذشته سامره را دور می‌زدند، اما عیسی می‌بایست از سامره بگذرد؛ یعنی در آنجا کاری بود که وی می‌بایست انجامش دهد. کسی به کمک نیاز داشت، زنی تحقیر شده، بدون اخلاقیات و سرافکنده.

یقیناً، در شیوه زندگی بی‌بندوباری که در آن خدا هیچ جایی نداشت، کسی جز خودش مقصر نبود، اما قلب این زن خالی بود. او مشتاق آرامش و خوشبختی واقعی بود. عیسی حدود ظهر، بر سر چاه با این زن ملاقات نمود. در آن ساعت از روز هیچ کس سر چاه نمی‌رفت، اما او رفته بود. او می‌خواست پیش از اینکه سایر زنان نجیب شهر از راه برسند، آنجا باشد. تنهایی در گرمای نیمروزی به اندازه کافی سخت بود. دیگر نمی‌توانست حرارت نیش و کنایه‌های زنان را هم تحمل کند.

عیسی می‌بایست از سامره بگذرد تا این زن تحقیر شده را به نخستین مبشر در میان سامریان مبدل نماید، اما وی نخست می‌باید از درون دگرگون شود، اما به محض اینکه آن اتفاق افتاد، وی تبدیل به اولین شاهد مسیح در سامره گردید. سامریان همواره از سوی یهود مورد تحقیر قرار می‌گرفتند، اما خدا همیشه به دنبال طردشدگان می‌گردد. مسیح به دیدن سامریان منفور و «بیگانه» آمده بود. او می‌بایست از سامره بگذرد و از میان میلیون‌ها انسان توجه خود را به یک انسان معطوف بدارد. «اما هر که از آن آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد» (یوحنا ۴:۱۴ الف). «پس در پی شهادت آن زن که گفته بود هر آنچه تاکنون کرده بودم، به من باز گفت، بسیاری از سامریان ساکن آن شهر به عیسی ایمان آوردند» (یوحنا ۴:۳۹).

هفتم نوامبر

شائول به طور پیاپی در تعقیب داوود است. وی در هیچ جا نمی‌تواند مأوایی پیدا کند. هیچ جا امن نیست. با این حال داوود در خدا پناهگاه خود را می‌یابد. بدین خاطر می‌تواند بگوید: «جان من فقط برای خدا خاموش می‌شود، زیرا که نجات من از جانب اوست» (آیه ۱). «بر خداست نجات و جلال من. صخره قوت من و پناه من در خداست» (آیه ۷).

داوود

«ای جان من فقط برای خدا خاموش شو زیرا که امید من از وی است. او تنها صخره و نجات من است و قلعه بلند من تا جنبش نخورم. بر خداست نجات و جلال من. صخره قوت من و پناه من در خداست. ای قوم همه وقت بر او توکل کنید و دل‌های خود را به حضور وی بریزید. خدا یک بار گفته است و دو بار این را شنیده‌ام که قوت از آن خداست. ای خداوند رحمت نیز از آن تو است، زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد» (مزمور ۵: ۶۲ و ۸ و ۱۱ و ۱۲).

هشتم نوامبر

«او که بر آسمان‌ها نشسته است، می‌خندد» (مزمور ۴: ۲).

خواهر چن

پادشاهان زمین برمی‌خیزند و و سروران (بیهوده) با هم مشورت نموده‌اند، به ضد خدا و به ضد مسیح او (مزمور ۲: ۲). خداوند بر ایشان استهزا می‌کند (مزمور ۴: ۲). هنگامی که عیسی در بیت‌لحم به دنیا آمد، هیرودیس پادشاه قصد کشتن وی را نمود، اما این تفکری باطل بود. کاهنان هم خواستند وی از بکشند. هرچند زمانی که عیسی را بر صلیب کشیدند، به نظر می‌رسید که موفق هم شده‌اند، اما مسیح از مردگان برخاست. در دوره رسولان، کلیسای اورشلیم متحمل جفایی شدید شد. ایمانداران به همه جا پراکنده شدند. دشمن فکر می‌کرد که کلیسا را از جنب و جوش انداخته است، اما برعکس، «آنان که پراکنده شده بودند، هر جا که پا می‌نهادند، به کلام بشارت می‌دادند» (اعمال رسولان ۴: ۸). انجیل بدین ترتیب در میان غیر یهودیان منتشر شد.

مردم هنوز هم دارند بر ضد خدا دسیسه می‌کنند و نقشه می‌کشند. می‌خواهند از دست کلیسا خلاص شوند. ایمانداران را مورد آزار قرار می‌دهند، کتاب مقدس‌هایشان را می‌سوزانند، شبانانشان را دستگیر می‌کنند و کلیساهایشان را می‌بندند، اما همه بیهوده است. خداوند کلیسای خود را بنا (و حفظ) می‌کند و دروازه‌های دوزخ بر آن استیلا نخواهند یافت. او که بر آسمانها نشسته است، می‌خندد. بیایید ما هم در این خنده به خدای بزرگ و قادر مطلقمان ملحق شویم. با این اعتماد کامل که او که کاری نیکو را در شما آغاز نمود، به رغم شرایط موجود، تا به کمال در زندگی‌تان ادامه خواهد داد.

نهم نوامبر

«چون شما را به کنیسه‌ها و به حضور حاکمان و صاحب‌منصبان برند، نگران مباشید که چگونه از خود دفاع کنید یا چه بگویید، زیرا در آن هنگام روح‌القدس آنچه را که باید بگویید به شما خواهد آموخت» (لوقا ۱۲: ۱۱-۱۲).

خواهر چن

چند سال پیش برادر یوان دستگیر شد. او را به زندان افکندند و بعد به میدان شهر آوردندش تا در انظار مردم مورد بازجویی‌اش قرار دهند. از همه ایمانداران خواستند تا در جلسه بازپرسی شرکت کنند. هدف این بود که با کشتن وی دیگران را بترسانند. من هم یکی از کسانی بودم که به زور به آن جلسه بردند. این آن چیزی بود که من دیدم: یوان در برابر مقامات دولتی ایستاده بود. با صورتی که در آن نه غم دیده می‌شد و نه نومیدی. فقط چهره‌ای آرام که لبخند می‌زد. زندگی را می‌دیدم که به همراه آرامی و محبت از وجود او روان است.

یوان را خیلی واضح دیدم. چگونه در چنین دنیایی می‌تواند اینقدر آرام باشد؟ چشمانش به گونه‌ای می‌درخشید که تا آن زمان هرگز نمونه‌اش را ندیده بودم. آه بله، برادر یوان همیشه مسیحی وفاداری بوده. او را به یاد آوردم که همیشه مردی ساکت بود و با خدا زندگی می‌کرد، بدون اینکه بخواهد مورد توجه دیگران واقع گردد، اما حالا... نور حیات از تخت خدا به این مسیحی زندانی تابیده بود. آنگاه وی طوری شروع به حرف زدن نمود که قبلاً هیچ وقت آنگونه سخن نگفته بود: «من مسیح را دوست دارم، پیام مسیح را در هر جا منتشر می‌کنم، به مسیح اعتماد دارم، از مسیح پیروی می‌کنم و به مسیح وفادار می‌مانم. هر آنچه برایم اتفاق بیفتد، با کمال میل می‌پذیرم. امیدوارم که انسانهای بیشتری مسیح را در قلب خود بپذیرند.»

همه ما با اندوه، ضعف و درد به آنجا آمده بودیم، اما با تسلی، قوت و شادمانی بازگشتیم. دریافتیم که این برادر یوان

نبود که سخن می گفت، بلکه خود خدا بود که کنار یوان ایستاده بود و کلمات را در دهان وی می نهاد. آن خدا امروز از آن ماست. قوت او مال ماست. آیا شهادت یوان شهادت شما نیز هست؟

دهم نوامبر

«خداوند حافظ تو می باشد. خداوند به دست راستت سایه توست» (مزمور ۵:۱۲۱).

خواهر چن

مشکلات، به بلندای کوهستان، در برابر من رخ می نمایند. امواج سهمگین آن بر پاشنه قایم تازیانه می زنند. وقتی قدرت تاریکی رویم متمرکز می گردد تا ایمانم را مورد حمله قرار دهد، چشمانم را به سوی تپه ها بر می افرازم و از خداوند درخواست کمک می کنم. او با من حرف می زند: «قدرت من در ضعف انسان ها کامل می شود.» این همواره جمع اعداد جالبی بوده و هست. پس با اشکها وی را به خاطر طریق هایش می پرستم. بزرگترین شادی زندگی ام این است که زیر حفاظت روح القدس باشم و آزادانه از میان دندان های شیر داخل و خارج شوم. من در پناه دست راست قادر مطلق هستم، پس شیطان نمی تواند به من لطمه ای بزند. به فیض او می توانم بر بادهای قوی و امواج بلند غلبه نمایم و دشمن مهاجم را درهم شکنم.

خداوند به دست راستمان سایه ماست. زمانی سایه را می بینید که در نور راه بروید. وقتی ابرها از راه می رسند، شاید نتوانید سایه را آشکارا ببینید... اما سایه همچنان آنجاست. زیرا او از زندگی ما مراقبت می کند. او بر آمدن و رفتن ما نظارت کامل دارد، چه الان و چه همیشه.

یازدهم نوامبر

«زن نازاد را خانه نشین می سازد و مادر فرحناک فرزندان. هلولیاه» (مزمور ۹:۱۱۳).

خواهر چن

بانوی ۹۰ ساله ای را به خاطر می آورم که خداوند را به شیوه ای بسیار روحانی خدمت می کرد. خداوند او را خوانده بود که مجرد بماند. از نظر مردم دنیا او زنی نازا (بی ثمره) محسوب می شد، اما ثمرات روحانی ای که او آورده بود، از هر کس دیگری بیشتر بود. او تا همین حالا که ۹۰ سال دارد، مشغول خدمت شفاعت است. او فرزندان روحانی بسیاری را به دنیا آورده است. کودکان شیرخواره روحانی بسیاری را خوراک داده و ایشان را در محبت مسیح بزرگ کرده است.

آیا چنین زنی نازا است؟ نه، او بیش از هر مادر دیگری که تاکنون فرزند آورده، فرزندان روحانی دارد. کلیسای چین به این زن که مادر خوشبخت فرزندان زیادی است، احترام مخصوص می گذارد و خیلی دوستش دارد. «عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد در لبنان نمو خواهد کرد. آنانی که در خانه خداوند غرس شده اند، در صحن های خدای ما خواهند شکفت. در وقت پیری نیز میوه خواهند آورد و ترو تازه و سبز خواهند بود» (مزمور ۹۲:۱۲-۱۴).

دوازدهم نوامبر

«آنان با خون بره و با کلام شهادت خود بر او پیروز شده اند. زیرا که جان خود را عزیز نشمردند، حتی تا به مرگ» (مکاشفه ۱۱:۱۲).

خواهر چن

آیا ما حاضریم برای خداوند بمیریم؟ سؤالی سخت است. با این حال سؤال دیگری هست که می توان بدان پاسخ داد: آیا حاضریم برای خداوند زندگی کنیم؟ خواهر سوک وَن چنین ایمانداری بود. او برای خداوند زندگی می کرد، وفادارانه و شجاعانه. او را به خاطر ایمانش گرفتند و به زندان انداختند و در آنجا وی را زدند و مورد شکنجه قرار دادند. به طرز وخیمی مریض شد و درخواست کرد تا وی را به میدان شهر ببرند تا برای مردم صحبت کند. (اغلب مردم را به زور به آنجا می آوردند تا در ملأ عام ایمان خود را انکار کنند یا در معرض دادگاه های خود انتقادی قرار

بگیرند.) ترتیب‌دهندگان برنامه متقاعد شده بودند که او می‌خواهد پیش از مرگ، ایمانش را انکار نماید. دو پلیس کمکش کردند تا بتواند روی سکو قرار بگیرد. به سختی سر پا ایستاده بود. همه صورتش سیاه و کبود بود. آخرین رمقی را که در تن داشت، جمع کرد و گفت: «جلال از آن خداست. عیسی خداوند من است.» سپس افتاد و جان سپرد. او می‌توانست برای خداوند بمیرد، چونکه برای خداوند زندگی کرده بود. «جنگ نیکو را جنگیده‌ام، مسابقه را به پایان رسانده و ایمان را محفوظ داشته‌ام. اکنون تاج پارسایی برایم آماده است، تاجی که خداوند، آن داور عادل، در آن روز به من عطا خواهد کرد نه تنها به من، بلکه به همه آنان که مشتاق ظهور او بوده‌اند» (دوم تیموتاؤوس - ۴: ۷-۸).

سیزدهم نوامبر

«عیسی فرمود: «آمین، به شما می‌گویم، کسی نیست که به خاطر من و به خاطر انجیل، خانه یا برادران یا خواهران یا مادر یا پدر یا فرزندان یا املاک خود را ترک کرده باشد، و در این عصر صد برابر بیشتر خانه‌ها و برادران و خواهران و مادران و پدران و فرزندان و املاک و همراه آن، آزارها به دست نیاورد و در عصر آینده نیز از حیات جاویدان بهره‌مند نگردد» (مرقس - ۱۰: ۲۹-۳۰).

خواهر چن

والدین خواهر سوک ون، زمانی که یگانه دخترشان بدرود حیات گفت، هشتاد و چند سال از عمرشان می‌گذشت. وقتی خبر مرگ دخترشان به بدن مسیح در شهرشان رسید، مسیحیان عمیقاً متأثر شدند و مراقبت از آن زوج سالمند را به عهده گرفتند. آنها پس از مدتی گفتند: «ما دخترمان را از دست دادیم، اما خدا در عوض او پسران و دختران روحانی بسیاری نصیبمان کرد.» محبت برادرانه آنان نسبت به همدیگر بی‌ایمانان زیادی را تحت تأثیر قرار داد. رنج کشیدن هیچگاه بیهوده نیست. خون شهید سوک ون بذر کلیسا شد رشد کرد و تنومند گردید، چه در عمق و چه در تعداد. «حکمی تازه به شما می‌دهم و آن این که یکدیگر را محبت کنید. همانگونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید. از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید» (یوحنا - ۱۳: ۳۴-۳۵).

چهاردهم نوامبر

داوود احساس سرخوردگی می‌کند. مانند کسی که درون مرداب افتاده باشد، جانش به خطر افتاده است. تنها می‌تواند سرش را به زور بیرون از آب نگه دارد. در چنین شرایط نومید کننده‌ای، نزد خدا فریاد برمی‌آورد، اما ظاهراً خدا نسبت به صدای او ناشنوا شده است. داوود می‌اندیشد که پایان کارش فرا رسیده است. به دعا ادامه می‌دهد و نزد خدا فریاد برمی‌آورد. از این می‌ترسد که اگر بمیرد، دیگر ایمانداران لغزش بخورند و ایمانشان را به خدای داوود از دست بدهند. نام خدای داوود در معرض خطر قرار دارد.

داوود

«خدایا مرا نجات ده! زیرا آبها به جان من درآمده است. در خلاب ژرف فرو رفته‌ام، جایی که نتوان ایستاد. به آبهای عمیق درآمده‌ام و سیل مرا می‌پوشاند. از فریاد خود خسته شده‌ام و گلوی من سوخته و چشمانم از انتظار خدا تار گردیده است. آنانی که بی سبب از من نفرت دارند، از موی‌های سرم زیاده‌اند و دشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارند زور آورند.

پس آنچه نگرفته بودم، رد کردم و نام خدا را با سرود تسبیح خواهم خواند و او را با حمد تعظیم خواهم نمود و این پسندیده خدا خواهد بود، زیاده از گاو و گوساله‌ای که شاخ‌ها و سم‌ها دارد. حلیمان این را دیده، شادمان شوند و ای طالبان خدا دل شما زنده گردد، زیرا خداوند فقیران را مستجاب می‌کند و اسیران خود را حقیر نمی‌شمارد» (مزمور - ۶۹: ۱ و ۴ - ۳۳).

پانزدهم نوامبر

«باز به شما می‌گویم که هرگاه دو نفر از شما بر روی زمین درباره هر مسئله‌ای که در خصوص آن سؤال می‌کنند با هم موافق باشند، همانا از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان به انجام خواهد رسید» (متی ۱۸: ۱۹).

همسر شبان ژو

دعایی که هم بر طبق اراده خدا و هم با توافق با یک مسیحی دیگر باشد، قدرت بسیاری دارد. با این حال هر دو آنها سخت هستند. نخست اینکه، ناگزیریم مطابق اراده خدا دعا کنیم. من چگونه می‌توانم اراده خدا را بدانم؟ در این باره می‌توانیم بحث‌های طولانی بکنیم. در نهایت هم به جای دعا کردن، بحث کرده‌ایم، حرف زده‌ایم و به جدل پرداخته‌ایم. دوم اینکه مسیحی دیگری پیدا کنیم که با ما موافق باشد؛ این هم کار سختی است. هر کدام از ما به عنوان یک فرد، دوست داریم عقاید و نظرات خودمان را داشته باشیم. مبنای هر دعایی که بر طبق اراده خدا باشد این است که او جلال پیدا کند. آیا درخواست من خدا را جلال می‌دهد؟

من این جنگ روحانی را به شیوه‌ای کاملاً واقع‌گرایانه تجربه کرده‌ام. سه سال تمام از دخترم دور بودم. هر کدام از ما با مشکلات، جفاها و سختی‌های زیادی مواجه بودیم. یک روز متفق شدیم که وعده مزکور در متی ۱۹:۱۸ را از خدا بگیریم. در کمال صداقت دعا کردیم با این اعتقاد که خدا با بازآوردن ما دو نفر به کنار هم، جلال خواهد یافت. همه شرایط به ضد ما بود. خدا برای رساندن ما به همدیگر باید معجزه می‌کرد. مردم پیرامون ما می‌دانستند و اقرار می‌کردند که تنها خدا می‌تواند ما را دوباره به هم برساند، اما برای او هیچ چیز ناممکن نیست.

از این گذشته، خدا از دادن هدایای خوب به فرزندانش شاد می‌شود. آنچه که ناممکن به نظر می‌رسید، ممکن شد: ما دوباره به هم رسیدیم. «دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است» (امثال ۱:۲۱). خدا مقامات را هدایت کرد تا به ما اجازه بدهند با هم زندگی کنیم. بیایید به این خدای بزرگ ایمان داشته باشیم. «زیرا همه وعده‌های خدا در مسیح «آری» است و به همین جهت در اوست که ما «آمین» را بر زبان می‌آوریم، تا خدا جلال یابد» (دوم قرنتیان ۲۰:۱).

شانزدهم نوامبر

«همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت» (فیلیپیان ۵:۲).

همسر شبان ژو

اینکه مسیحیان در مورد موضوعات معین، آراء و نظرات مختلفی داشته باشند، کاملاً طبیعی است. اصلاً جای نگرانی نیست. جنبه مهم این است که چگونگی برخورد با این اختلافات است. یک بار دو برادر چینی اختلاف عقیده پیدا کردند. آنها در این باره حرف زدند، اما خیلی زود بحثشان بالا گرفت و تبدیل به دعوا شد. هر دو ایشان فکر می‌کردند که راه حلشان برای مشکل مورد نظر، بهترین است. روح‌القدس با دل‌هایشان صحبت کرد، تا به جای بحث کردن بر سر اختلافات، به خاطر چیزهایی که بر سرش با هم توافق دارند در دعا شروع به شکرگزاری نمایند: محبت خدا، آفرینش او، آمرزش و فیض خدا و از این قبیل موضوعات. وقتی دعا و شکرگزاری کردند، هر دو فروتن شدند. بحثشان پایان پذیرفت آن هم با دعا برای اتحاد و یکی شدن. طرز فکرشان مانند طرز فکر مسیح شد، طرز فکر یک خادم. شاید ما باید کمتر حرف بزنیم و بیشتر دعا کنیم و نظاره‌گر اعمال خدا باشیم.

هفدهم نوامبر

«اما چون شما را تسلیم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگویید. در آن زمان آنچه باید بگویید به شما عطا خواهد شد» (متی ۱۹:۱۰).

همسر شبان ژو

در دوران انقلاب فرهنگی مرا توقیف و چون حاضر نشدم با دشمنان خدا سازش کنم، ارتباطم را با دنیای بیرون قطع کردند. همسرم را نیز توقیف کرده بودند. ما هم با یکدیگر اجازه برقراری ارتباط نداشتیم. با بازجویی‌های فردی سعی داشتند روح ما را درهم بشکنند. یک روز به سراغم آمدند و پیروزمندانه نگاهم کردند. «شوهرت مرد خوبی است. تو حتماً باید خیلی دوستش داشته باشی. او هم تو را خیلی دوست دارد و اصلاً نمی‌خواهد که دیگر رنج ببری. بالاخره نام کسانی را که پارسال در خانه‌تان با آنها دیدار داشتید را به ما داد. باید از همکاری‌شان ممنون باشی، دوره محکومیت خودش و تو را خیلی سبکتر کرد، اما قبل از اینکه آزادتان کنیم، می‌خواهیم لیست نام‌هایی را که شوهرت داده با تو چک نماییم تا ببینیم آیا درست است یا نه!»

بعدا انسان متوجه می‌شد که این حقه‌ای ساده و کثیف بیش نبوده است، اما در آن زمان نه تنها اصلا ساده نبود، بلکه زیرکانه هم بود. جسم و روحتان ضعیفند می‌خواهید هرچه زودتر از آن زندان کثیف خلاص شوید. هر پیشنهادی به نظرتان فرصتی برای آزادی می‌رسد. چقدر فیض و محافظت الهی عجیب است. وقتی ضعیفیم، او قوی است. او کلماتی را در دهانمان می‌گذارد تا بگوییم و در مواقعی که باید ساکت بمانیم، قدرت لازم را هم به ما می‌دهد. چطور این کار را می‌کند؟ از طریق روح القدس که در درون ما ساکن است. اگر کلام خدا ما را تشویق می‌کند که در زمان دستگیری نگران چیزی نباشیم، پس چقدر کمتر باید در مورد مسایل کوچک و روزمره زندگی باید دلوپس بود. «همه نگرانی‌های خود را به او بسپارید، زیرا او به فکر شما هست» (اول پطرس ۵:۷).

هجدهم نوامبر

«آنکه در میان شما از همه بزرگتر است، خدمتگزار شما خواهد بود» (متی ۲۳:۱۱).

همسر شبان ژو

این فرمان آسانی نبود. به طور طبیعی، آدم‌ها دوست دارند مخدوم باشند نه خدمتگزار. خود عیسی الگویی از خویشتن ارایه داد: «چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کنند، بلکه تا خدمت کند» (متی ۲۰:۲۸). شاگردان هم موظف بودند در اثر قدم‌های وی رفتار نمایند. در دهه ۱۹۵۰ من در دانشگاه پکن مشغول به تحصیل بودم. دلم می‌خواست در جلسات انجمن دانشجویان مسیحی شرکت کنم. این انجمن اعضای تمام وقت نداشت کسانی که به دانشجویان مسیحی خدمت می‌کردند، خود مسیحیان بودند. نه از این رو که می‌خواستند بزرگ یا مهم باشند، بلکه چون بزرگ و مهم بودند، از این رو که دیگران را خدمت می‌نمودند.

هنگامی که دولت کلیساها را مورد فشار قرار داد، بسیاری از این «خواهران و برادران» دستگیر شدند. دیگر نمی‌توانستیم آزادانه همدیگر را ببینیم. مجبور بودیم در خفا یعنی در خانه‌ها جلسه برگزار نماییم. اما از «خواهران و برادران» خود درسی مهم آموخته بودیم: اینکه چگونه به یکدیگر خدمت نماییم. آیا می‌خواهید برای دیگران منشأ برکت باشید؟ پس در همان اندازه کوچک، به کوچکی یک لبخند، یک نامه، یک ملاقات... بدیشان خدمت نمایید. «پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستانند» (متی ۵:۱۶).

نوزدهم نوامبر

«اصلا وجود چنین مرافعه‌هایی بین شما، خود شکستی بزرگ برای شماست. چرا ترجیح نمی‌دهید مظلوم واقع شوید؟ چرا حاضر نیستید زیان ببینید؟» (اول قرنتیان ۷:۶).

همسر شبان ژو

مرافعه میان ایمانداران اصلا کار خوبی نیست. طرح دعوی در دادگاه دیگر از آن هم بدتر است. وقتی میان ایمانداران دعوایی بروز می‌کند، ایشان باید در محبت خداوند با قلبی فروتن و بخشاینده بنشینند و با هم صحبت کنند. همین جور نشینید و بر ضد همدیگر حرف بزنید. این کار تنها به شریر فرصتی برای مداخله می‌دهد. «شکست بزرگ» یعنی: درماندگی. عیسی به ما می‌آموزد که پیروزی تنها این نیست که بر بی‌گناهی و انصاف شخصی تأکید نماییم، بلکه پیروزی آن است که در میان بدن مسیح صلح‌جو و فروتن باشیم (متی ۵:۳۹ و ۴۰). ما مسیحیان در چین اغلب خود را در موقعیتی می‌یابیم که باید در دادگاه حاضر شویم. با ما بد رفتاری می‌کنند و بدون دلیل روانه زندانمان می‌کنند؛ هیچ کس از حقوق ما دفاع نمی‌کند. برای هر موضوعی «حق داریم» شکایت کنیم، اما این اصلا به نفعمان نیست. فقط رنجمان بیشتر می‌شود و آرامشمان در خداوند را از دست می‌دهیم.

وقتی در برخورد با غیر ایمانداران به ما یاد می‌دهند که چگونه باید از خود واکنش نشان دهیم، چقدر بیشتر در هنگام عدم توافق با مسیحیان دیگر باید بگذاریم فکر مسیح در ما ساکن شود؟ «بیا بید شادی مرا به کمال رسانید و با یکدیگر وحدت نظر و محبت متقابل داشته، یکدل و یکرأی باشید... همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت» (فیلیپیان ۲:۲-۵). «پس اگر هنگام تقدیم هدیه‌ات بر مذبح، به یاد آوردی که برادرت از تو شکایتی دارد، هدیه‌ات را بر مذبح واگذار و نخست برو و با برادر خود آشتی کن و سپس بیا و هدیه‌ات را تقدیم نما» (متی ۵:۲۳-۲۴).

بیستم نوامبر

«همچون نوزادگان، مشتاق شیر خالص روحانی باشید تا به مدد آن در نجات خود نمو کنید» (اول پطرس ۲:۲).

لی آن

کلام خدا به ما خوراک می‌دهد و نیازهای زندگی روحانی‌مان را برطرف می‌سازد. در دلمان تولید نیرو می‌کند و باعث می‌گردد که کم‌کم رشد کنیم. انسان امروزی ترجیح می‌دهد که به تعالیم نو و مد روز گوش بسپارد. این موقتا کارساز است، چراکه حرف تازه‌ای است و گوشها را نوازش می‌کند، اما ماندگار نیست. «آدمی جملگی چون علف است و جلالش یکسره به سان گل صحرا؛ علف خشک گردد و گل‌ها بریزند، اما کلام خداوند جاودان ماند» (اول پطرس ۱-۲۴:۲۵).

این شیر خالص روحانی است که سبب رشد و نجات ما می‌گردد. «در طریق شهادت تو شادمانم. چنانکه در هر قسم توانگری، در وصایای تو تفکر می‌کنم و به طریق‌های تو نگران خواهم بود. از فرایض تو لذت می‌برم، پس کلام تو را فراموش نخواهم کرد» (مزمور ۱۱۹:۱۴-۱۶). «کلام تو به مذاق من چه شیرین است و به دهانم از عسل شیرین‌تر. از وصایای تو فطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را مکروه می‌دارم. کلام تو برای پای‌های من چراغ و برای راه‌های من نور است» (مزمور ۱۱۹:۱۰۳-۱۰۵).

بیست و یکم نوامبر

داوود بسیار بسیار غمگین است. بهترین دوستانش یا وی را رها کرده‌اند، و یا حتی بدتر، بر ضدش برخاسته‌اند. داوود از این بابت جسما، روحا و احساسا رنج می‌کشد. او می‌تواند با این واقعیت کنار بیاید که دشمنان واقعی‌اش به مخالفت با وی برخیزند، اما اینکه می‌بیند دوستانش هم در ردیف دشمنان قرار گرفته‌اند، عمیقا روحش را جریحه‌دار می‌سازد.

داوود

«ای خدای تسبیح من، خاموش مباش! زیرا که دهان شرارت و دهان فریب را بر من گشوده‌اند و به زبان دروغ بر من سخن گفته‌اند. به سخنان کینه مرا احاطه کرده‌اند و بی سبب با من جنگ نموده‌اند. به عوض محبت من، با من مخالفت می‌کنند و اما من دعا و به عوض نیکویی به من بدی کرده‌اند و به عوض محبت، عداوت نموده. خداوند را به زبان خود بسیار تشکر خواهم کرد و او را در جماعت کثیر حمد خواهم گفت، زیرا که به دست راست مسکین خواهد ایستاد تا او را از آنانی که بر جان او فتوا می‌دهند برهاند» (مزمور ۱۰۹:۱ و ۳۰-۳۱).

بیست و دوم نوامبر

«اما حتی اگر در راه حق رنج دیدید، خوشابه‌حالتان!... بلکه در دل خویش مسیح را در مقام خداوند برافرازید و همواره آماده باشید تا هر کس دلیل امیدی را که در شماسست بپرسد، او را پاسخ گوید، اما به نرمی و با احترام. وجدانتان را پاک نگاه دارید» (اول پطرس ۳:۱۴-۱۶).

ازوالدو مگدانگال

هر شهادتی درمورد مبارزه و پیروزی خطری هم به هم دارد. در نهایت ممکن است شخص مورد نظر چنان در مرکز توجه قرار بگیرد که مسیح از یاد برود و آن وقت به جای خداوند یک مرد یا زن جلال یابد. در هفته آینده وقتی درباره پیروزی آدمها می‌خوانید نباید با خود فکر کنید: وای این مرد چه ایمان قوی‌ای داشته! هنگامی که درباره دردهایش می‌خوانید، نباید تصور کنید: وای چقدر او رنج کشیده است!

برادر والی (Wally) درباره خودش گفته: «شهادت من حتی شهادت خودم هم نیست. واقعا می‌گویم، بلکه داستان خداوند عیسای مسیح در زندگی‌ام می‌باشد. هر مسیحی داستانی برای بازگو کردن دارد و این داستان همیشه داستان عیسی است. این جالب‌ترین چیزی است که یک مسیحی می‌تواند تعریف نماید: همه ما داستانی مشترک برای بازگو کردن داریم و آن داستان کاری است که عیسای مسیح در زندگی‌مان انجام داده است. خدا را شکر می‌کنم که زندگی یک مسیحی بهترین زندگی قابل تصور است. هر چیز دیگری در کنار امتیاز فرزند خدا خوانده شدن، رنگ می‌بازد و

اهمیت خود را از دست می‌دهد.» پس بگذاریم زندگی و رنجمان، مباره و پیروزی‌مان، کلام و سکوتمان، همه و همه نام خدا را جلال دهند. «ما را نی، ای خداوند! ما را نی، بلکه نام خود را جلال ده!» (مزمور ۱۱۵: ۱).

بیست و سوم نوامبر

«تمام طول روز، در راه تو به کام مرگ می‌رویم و همچون گوسفندان کشتاری شمرده می‌شویم... زیرا یقین دارم که نه مرگ و نه زندگی... قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند عیسی مسیح است، جدا سازد» (رومیان ۸: ۳۶-۳۹)

ازوالدو مگدانگال

عربستان سعودی مهد اسلام است. هر شهروند سعودی که مسیحی گردد، ممکن است به خاطر این کارش به مرگ محکوم گردد. مسیحیان تنها می‌توانند در اختفای کامل دور هم جمع شوند، ساختن ساختمان کلیسا برای مسیحیان اکیدا ممنوع است. بنا به گفته علی بن حسن الشعیر، وزیر اطلاعات عربستان سعودی، در مصاحبه‌ای که در آگوست ۱۹۹۲ با روزنامه فرانسوی فیگارو داشته: «دولت سعودی نمی‌تواند در خاکش اجازه احداث کلیسا بدهد، چون این فرمان الله است.» برادر والی از فیلیپین راهی عربستان می‌شود و در آنجا به مدت ده سال مشغول به کار می‌شود تا اینکه زندانی و محکوم به مرگ می‌گردد.

در عربستان سعودی، مجازات مرگ را به دو روش می‌توان اجرا کرد: جدا نمودن سر از تن و به دار آویختن. جدا کردن سر از بدن برای جانیان، قاتلان، قاچاقچیان مواد مخدر و غیره است. به دار آویختن هم برای کفرگویی و فعالیت‌های براندازی علیه رژیم به کار می‌رود. برادر والی به مرگ با چوبه دار محکوم گردید، چون چنین شهادت داده بود که عیسی مسیح پسر خداست. اسلام این را کفر و کافر را مستحق مرگ با وحشتناکترین روش، یعنی دار زدن می‌داند. برادر والی نوشته: «اگرچه ما خود را برای رنج کشیدن، آماده بودیم و خداوند نیز ما را از لحاظ روحانی آماده کرده بود، اما وقتی قرار است برای خود شخص این اتفاق بیفتد، قضیه فرق می‌کند. در میان کشاکشی که در سلول مرگ کوچک و کثیفم داشتم خداوند مرا با این کلمات دلگرم نمود: «پسرم، من همه چیز را دیده‌ام. به تو اطمینان می‌دهم که تنهایت نخواهم گذارد و ترک نخواهم کرد.» خداوند نزدیک شکسته‌دلان است. در عمیق‌ترین تاریکی، او نور است. خدا به رنج‌دیدگان قوت می‌بخشد همیشه و در هر جا.»

بیست و چهارم نوامبر

«این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را از تمامی تنگی‌هایش رهایی بخشید. فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان اوست. اردو زده، ایشان را می‌رهاند» (مزمور ۳۴: ۷-۸).

ازوالدو مگدانگال

پلیس مذهبی عربستان سعودی، موسوم به Mutawa "برادر والی را چندین روز مورد بازجویی و بدرفتاری قرار داد. با مشت و لگد به سر و صورتش زده بودند. بر پشتش، کف دست‌ها و پاهایش که بدترین جاها هستند، تازیانه زده بودند. برادر والی چنین شهادت می‌داد که: «در میان شلاق خوردن، خداوند کنارم ایستاده بود.» شکنجه دویست و ده دقیقه، بی وقفه، ادامه داشت.

بعدها برادر والی می‌گفت: «بوکسورها حداکثر دوازده راند مبارزه می‌کنند. هر راند سه دقیقه است و پس از خاتمه هر راند، یک دقیقه استراحت داده می‌شود. ماساژشان می‌دهند، چیزی می‌دهند تا بنوشند، به زخم‌هایشان می‌رسند و هر کاری لازم باشد انجام می‌دهند تا برای سه دقیقه بعدی سرپا باشند. بدین ترتیب آنها حداکثر به مدت سی و شش دقیقه فعالیت می‌کنند و دوازده دقیقه هم استراحت داشته‌اند. مرا یکسره به مدت دویست و ده دقیقه با مشت و لگد و شلاق زدند، اما خدا را جلال باد، چون پس از دویست و ده دقیقه، از شدت خستگی، دست کشیدند. من هنوز سرپا بودم. هنوز ناک اوت نشوده بودم. خدا در تمام این مدت از من پشتیبانی می‌کرد. این یک معجزه بود. خداوند خیلی به من نزدیک بود.» این یک نظریه نیست، بلکه عملاً ثابت شده. اینها برای نشان دادن نحوه کمک خدا به فرزنداناش شاید کلمات قشنگی نباشند، اما شهادتی هستند بر تقویت به رغم رنج. خداوند اجازه رنج کشیدن و در مواردی مردن را می‌دهد، اما: «من در تنگی با او خواهم بود» (مزمور ۹۱: ۱۵).

بیست و پنجم نوامبر

«زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راههای تو را حفظ نمایند. تو را بر دستهای خود بر خواهند داشت، مبدا پای خود را به سنگ بزنی» (مزمور ۹۱: ۱۱-۱۲).

از والدو مگدانگال

در عربستان سعودی وقتی شلاقتان می‌زنند، دردناکترین تازیانه‌ها آنهایی است که به کف پاهایتان می‌زنند. آنان پس از شلاق زدن، مجبور تان می‌کنند سر پا بایستید، اما به خاطر درد شدید کف پا این کار ناممکن است. وقتی برادر والی را زیر این شکنجه قرار دادند، تحمل درد برایش فوق از طاقت شد. او می‌گفت: «برای خودم احساس تأسف کردم و از پلیس خواستم مرا سر پا بلند نکند. مقابلشان زانو زده بودم، چون نمی‌توانستم بایستم.» اما با وجودی که ایستادن برایش غیر ممکن بود، پلیس او را مجبور کرد.

برادر والی: «ناگهان، درست در میان آن همه درد، مزمور ۹۱ آیات ۱۱ و ۱۲ را به یاد آوردم. این روح‌القدس بود که آیات مزبور را به یادم می‌آورد. «زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد... تو را بر دستهای خود بر خواهند داشت، مبدا پای خود را به سنگ بزنی.» و واقعا هم انگار خداوند همین کار را برای من انجام داد. توانستم روی پاهایم بایستم، دست‌ها و پاهایم در زنجیر بودند، اما هیچ احساس دردی نداشتم. پلیس‌ها مات و مبهوت مانده بودند. چگونه ممکن است کسی که تا چند لحظه پیش به ایشان التماس می‌کرد که بگذارند همانجا روی زمین بماند، اکنون می‌تواند بی مقدمه روی پاهایش بایستد؟ فرشتگان مرا بر دستهای خود برداشته بودند. پلیس‌ها قادر به دیدن ایشان نبودند، اما من حضورشان را در آنجا احساس می‌کردم. آنها مرا بلند کرده بودند» «متبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می‌شود و خدایی که نجات ماست» (مزمور ۶۸: ۱۹).

بیست و ششم نوامبر

«اگر زندگی می‌کنیم، برای خداوند است و اگر می‌میریم، آن نیز برای خداوند است. پس خواه زندگی کنیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم» (رومان ۸: ۱۴).

از والدو مگدانگال

هفتادمین روز اسارتش بود. فردای آن روز قرار بود وی را دار بزنند. برادر والی برای همسرش نامه خداحافظی نوشت و پس از آن با هم‌بندش دعا کردند. آنان به یاد پولس و سیلاس افتادند که در زندان خداوند را سرودخوانان ستایش می‌کردند، که ناگاه خداوند دیوارهای زندان را با لرزه فرو ریخت. آنها هم از ساعت ده شب تا یازده شروع به دعا کردن نمودند، اما هیچ زمین لرزه‌ای اتفاق نیفتاد. برادر والی به میله‌های زندان نگاهی انداخت و گفت: «خداوند! اگر ما را حلق آویز کنند، با تو خواهیم بود. همیشه داستان عیسی مسیح همین است. اگر آزاد شویم، باز هم با ما خواهی بود باز هم داستان عیسی همین است.

پس دیگر نه جایی برای شیطان می‌ماند و نه جایی برای شکست. چه کشته شویم و چه آزاد گردیم، پیروزی از آن توست، ای خداوند. اگر به دار آویخته شویم، فصلی دیگر به کتاب اعمال رسولان افزوده خواهد شد دو شهید دیگر مانند استیفان. اگر هم آزاد گردیم، این نیز فصل ۲۹ اعمال رسولان خواهد بود، زیرا آنگاه انجیل بیش از پیش منتشر خواهد گشت. ساعت یازده و نیم یکی از افسران ارشد پلیس وارد سلول شد. نیم ساعت بعد ما آزاد بودیم و من سوار بر هواپیمایی به سوی مانیل در پرواز بودم. دیگر آزاد بودم! در روز ۲۵ دسامبر، روز کریسمس، سر ساعت یازده صبح ما به مانیل رسیدیم.» «اگر زندگی می‌کنیم، برای خداوند است، و اگر می‌میریم، آن نیز برای خداوند است. پس خواه زندگی کنیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.»

بیست و هفتم نوامبر

«پس سفیران مسیح هستیم، به گونه‌ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می‌خواند... با خدا آشتی کنید» (دوم قرنتیان ۵: ۲۰).

اُزوالدو مگدانگال

هر مسیحی یک سفیر محسوب می‌شود. ما با ارائه نمودن عیسی مسیح به عنوان نجات‌دهنده جهان، خدا را معرفی می‌نماییم. هر مسیحی داستانی برای گفتن دارد. بزرگترین داستانی که این دنیا تاکنون شنیده، داستان آمدن عیسی مسیح برای نجات جهان در حال احتضار است. ما سفیران مسیح برای اعلان این داستان بزرگ هستیم. دومین داستان بزرگی که به گوش این دنیا رسیده، باز داستان عیسی در زندگانی مسیحیانی چون من و شماست. بیا بید این داستان را مخفی نگه نداریم داستان عیسی را می‌گوییم. بیا بید آن را برای تمامی جهان بازگو کنیم. بزرگترین خبر را با گفتار و رفتار خود و بدون در نظر گرفتن بهایش اعلان نماییم. «آنان با خون بره و با کلام شهادت خود بر او پیروز شده‌اند، زیرا که جان خود را عزیز نشمردند، حتی تا به مرگ» (مکاشفه ۱۱:۱۲).

چه چالشی.

چه مسؤولیتی.

چه افتخاری.

بیست و هشتم نوامبر

«خداوند نور من و نجات من است، از که بترسم؟ خداوند ملجای جان من است، از که هراسان شوم؟» (مزمور ۱:۲۷).

«زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خود نهفته، در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهد داشت...» (مزمور ۵:۲۷).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

نوشته‌هایی از یک شبان‌چینی که ۲۲ سال از عمر خود را به خاطر ایمانش در زندان سپری نموده است «اگر درگیری‌ای نباشد، قوتی هم نخواهد بود. اگر صلیبی نباشد، تاجی هم نخواهد بود. برای پیروی از مسیح راه دیگری جز برگرفتن صلیب وجود ندارد. بیا بید این صلیب را گرامی بداریم و به آن بچسبیم.» اگر مردی در دنیای آزاد این حرف‌ها را بزند، ممکن است انسان به کلمات نمایشی فوق بخندد، اما اینها را برادری چینی از تجربیات خودش ۲۲ سال زندان، شکنجه و کار سخت گفته است، پس باید با دقت به آنها گوش بسپاریم.

وقتی از او پرسیدیم که در زندان چه چیزی وی را نگه داشت، پاسخ داد: مزمور ۲۷ و سرود «آن صلیب کهن». «بیا بید این صلیب را گرامی بداریم و به آن بچسبیم.» امروز و هرروز.

بیست و نهم نوامبر

سرود ستایش خداوند، خدای اسرائیل. داوود در کوران همه رنج‌ها و جفاها، می‌داند که در زیر چتر حفاظت خدا امن است. هرچه شب تیره‌تر باشد، نور بیشتر می‌درخشد. خدا قدرت تحمل صلیبمان را به ما می‌دهد.

داوود

«ای خداوند، تمام پادشاهان جهان تو را حمد خواهند گفت، چون کلام دهان تو را بشنوند و طریق‌های خداوند را خواهند سراپید، زیرا که جلال خداوند عظیم است، زیرا که خداوند متعال است، لیکن بر فروتنان نظر می‌کند. و اما متکبران را از دور می‌شناسد. اگر چه در میان تنگی راه روم، مرا زنده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می‌کنی و دست راست مرا نجات خواهد داد. خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابدالابد است. کارهای دست خویش را ترک منما» (مزمور ۸۴:۱۳۸).

سی‌ام نوامبر

نکته‌های جالب توجه

رساندن انجیل به دیگران

- آگوستین؛ از پدران کلیسا ۳۵۴ – ۴۳۰ میلادی
«بدون خدا – ما نمی‌توانیم، بدون ما – خدا نمی‌خواهد.»

• آکاد - لبنان:
«همه تلاش‌ها برای بشارت انجیل به اعراب فقط بدین خاطر با شکست مواجه شده که ما در محبت نمودن به آنها کوتاهی کرده‌ایم.»

• شخصی:
«خدا هرگز وظیفه‌ای را به ما محول نمی‌نماید، مگر آنکه قبلاً قوت انجامش را به ما داده باشد؛ وقتی فرامی‌خواند، قدرتش را هم می‌دهد؛ وقتی می‌گمارد، مسح هم می‌نماید.»

• برادر اندرو: در تفسیر اعمال ۶:۱۷
«مادامی که یک مسیحی به خاطر ایمانش به عیسای مسیح در زندان به سر می‌برد، من آزاد نیستم.»

• ویلیام تمپل:
«کلیسا تنها نهاد در دنیاست که وجودش فقط منوط به رسیدگی به غیر اعضایش می‌باشد.»
«زیرا محبت مسیح بر ما حکمفرماست، چون یقین داریم که یک تن به خاطر همه مرد... و به خاطر همه مرد تا زندگان دیگر نه برای خود، بلکه برای آن کس زیست کنند که به خاطرشان مرد و برخاست» (دوم قرن‌تیاں - ۱۴:۵-۱۵).

نویسندگان این ماه

ژوزف تن (Joseph Ton) از رومانی. ژوزف تن چند اصل روحانی در ارتباط با وفادار ماندن به خدا، به رغم رنج و سختی را توضیح می‌دهد. مطالب این قسمت با مجوز از یادداشت‌های تحت عنوان هلندی *Lessen in Lijden* ویرایش شده است.

علی سوگو (Ali Sougou) از کومور. او نخستین فرد در این جزیره مسلمان‌نشین است که به مسیح ایمان آورده و به طریقی خاص به معرفت عیسای مسیح نایل گردیده است. او از تجربیات خویش می‌نویسد. مطالب این قسمت با مجوز از کتابی تحت عنوان سایه ماه که توسط انتشارات باروک در سال ۱۹۹۰ منتشر گردیده ویرایش شده است.

هوراشیو هررا از کوبا. وی به دلیل نقش کلیدی‌ای که در رهبری کلیسا در کوبا ایفا می‌کند، از نام مستعار بهره می‌گیرد.

اول دسامبر

«شائول، شائول، چرا مرا آزار می‌رسانی؟» وی پاسخ داد: «خداوندا، تو کیستی؟» پاسخ آمد: «من آن عیسی هستم که تو بدو آزار می‌رسانی» (اعمال رسولان - ۹: ۴-۵)

پولس

اولین باری که با پولس روبرو می‌شویم، در هنگام سنگسار کردن استیفان، نخستین شهید مسیحی است. پولس از لباس‌های کسانی که می‌خواستند استیفان را سنگسار نمایند، مراقبت می‌کرد. او از استیفان، مانند دیگر مسیحیان متنفر بود. نیت وی این بود که با آزار رساندن به ایشان، به خدا خدمتی کرده باشد. بنابراین خانه‌هایی را که مسیحیان در آنها جمع می‌شدند، شناسایی می‌کرد و افرادش بر سر مسیحیان ریخته، آنان را کشان کشان به زندان می‌بردند.

پولس از هر چیزی که به مسیح مربوط می‌شد، منزجر بود تا اینکه خودش شخصا مسیح را ملاقات کرد و بدو ایمان آورد. آیا مسیحیان زمانی که در خانه‌ها کلیساها جمع شده برای رهبران زندانی خود دعا می‌کردند، برای آزار دهنده خود، پولس نیز دعا می‌کردند؟ شاید ملاقات پولس با عیسی جواب دعا‌های ایشان بوده باشد. ما هنوز نمی‌دانیم. خدا مداخله کرد و از آزار دهنده، یک واعظ ساخت. به قول یک نفر: «وقتی چنین مرد دارای عطایایی ایمان می‌آورد، کارهایی که می‌تواند برای خدا انجام دهد، حیرت آور خواهد بود».

اما موضوع بزرگتر این است: مهم نیست که چنین مردی چه کارها می‌تواند برای خداوند انجام دهد، بلکه آنچه خدا برای او می‌تواند انجام دارد مهم است. آمرزش گناهان و حیات تازه با خداوند و برای خداوند. این آن کاری بود که خدا برای پولس انجام داد. برای آزار رسانندگان به کلیسا امید باقیست. آیا برای آنها دعا می‌کنید؟ آیا برای خدا چیزی ناممکن است؟

دوم دسامبر

آرزویم همواره این بوده است که در جایی بشارت دهم که مسیح شناخته نشده، تا بر بنیادی که دیگری نهاده است، بنا نگذاشته باشم، بلکه چنانکه نوشته شده است: «آنان که از او بی خبر بودند، خواهند دید و کسانی که نشنیده بودند، درک خواهند کرد» (رومیان - ۱۵: ۲۰-۲۱).

پولس

پولس دارای دیدی جهانی بود. همه ملت‌ها باید انجیل عیسیای مسیح را بشنوند. او ترجیح می‌داد به جاهایی برود که قبلاً هیچ مسیحی‌ای انجیل را نبرده. او از مراکز استراتژیکی که از طریق آنها دسترسی به کل دنیا میسر بود، دیدن می‌کرد تا انجیل به سریع‌ترین و بهترین شیوه به مردم جهان برسد. وی از این اصل معروف تبعیت می‌کرد که می‌گوید: Urbi et Orbi (= شهر و جهان). شگفت آور است که چنین مردی توانسته بود با دستمایه‌ای اندک و در مدت زمانی اینقدر کوتاه به دستاوردهایی بزرگ نایل گردد. او برای نیل به مقصود بهای سنگینی پرداخت. همه چیز، حتی دوستی را قربانی کرد.

ما امروزه می‌توانیم ظرف مدت چند روز از ترکیه به یونان، ایتالیا و اسپانیا برویم، اما برای پولس با شرایط موجود، این کار تقریباً غیر ممکن بود، اما وی انجامش داد. وی حتی توانست در موعد مقرر بگوید: «اما اکنون که در این مناطق، دیگر جایی برای کار من باقی نمانده ...» (رومیان ۱۵: ۲۳). امروز خداوند همه مواد، دانش فنی و امکانات لازم را در اختیار ما قرار داده تا انجیل را به سرتاسر جهان برسانیم. حصاد فراوان همچنان برجا مانده است، به خصوص در سرزمین‌هایی که دهه‌ها به روی کار خدمت مسیحی بسته بوده‌اند. کارگران کسانی که اهل دید و ایمان باشند اندکند؛ کسانی که آماده‌اند هر بهایی را بپردازند؛ آنانی که جرأت نادیده گرفتن مسایل امنیتی و داشتن یک آینده نامطمئن را دارند؛ افرادی که برای جهان دیدی دارند که به جای گفتن «کلیسا دنیای من است» شجاعت گفتن «دنیا کلیسای من است» را داشته باشند. بنابراین دعا کنید که خداوند حصاد برای درو محصول کارگران بفرستد و آماده باشید که خودتان جواب دعایتان باشید.

سوم دسامبر

«نزدیک نیمه شب، پولس و سیلاس مشغول دعا بودند و سرودخوانان خدا را ستایش می کردند و دیگر زندانیان نیز بدیشان گوش فرامی دادند» (اعمال رسولان ۱۶: ۲۵).

پولس

پولس و همکارانش تازه وارد اروپا شده بودند که به زندان افتادند. آنان زن بیچاره ای را از ارواح شریر رهایی بخشیده بودند چرا که اربابانش را که از کسب درآمدی هنگفت از راه پیشگویی های آن زن محروم ساخته بودند، سخت دلخور نموده بودند. به جای قدردانی آن زن می توانست از آن پس زندگی طبیعی داشته باشد علم مخالفت برافراشتند. پولس و سیلاس را پس از عریان کردن و چوب و تازیانه زدن به زندان افکندند. آنان در حالی که پشتشان خون آلود و پاهایشان محکم در غل و زنجیر بود، گوشه ای نشسته بودند.

با این حال، پولس و سیلاس، با همه دلایلی که برای گلایه کردن داشتند، زندان را به کلیسا مبدل نمودند. انجیل را به سایر زندانیان، موعظه کردند و ایشان مجبور بودند بشنوند، چون نمی توانستند از «کلیسا» خارج شوند. پولس گروهی شنونده دربند داشت. آنها موعظه کردند، دعا نمودند و سرودهایی برای جلال خدا سراییدند. ایشان موقعیتی بد را به فرصتی خوب تبدیل نمودند.

نکته جالب توجه اینجاست که این امر حتی امروز نیز اتفاق می افتد. زندانیان مسیحی به ایمان خود شهادت می دهند. این کار محتاج شجاعت و ایمان است که از جانب خداوند می آید، درست مانند تجربه پولس و سیلاس. زندانیان ایمان آوردند. وقتی زمین لرزه شد، دیوارها شکافته شد و درها باز شدند، اما هیچ یک از زندانیان از فرصت به دست آمده برای فرار استفاده نکرد. همچنان نشسته بودند و به پیغام پولس گوش می دادند که پیام آزادی حقیقی بود و آنان را مثل صاعقه زده ها در جا خشک کرده بود. در هر شرایطی می توان به خدا وفادار ماند، چراکه او برای تاب آوردن قوت می بخشد. برای زندانیان مسیحی ای که می شناسید، به همراه شکرگزاری دعا کنید. خدا آنان را هم می تواند، در اجابت دعاها ی شما به کار ببرد.

چهارم دسامبر

«پس با شادی هرچه بیشتر به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من قرار گیرد» (دوم قرنتیان ۱۲: ۹ب).

پولس

پولس این آیات را در پایان فهرستی برانگیزاننده از سختی هایی که متحمل شده می آورد. وی چنین می گوید: «پنج بار از یهودیان، سی و نه ضربه شلاق خوردم سه بار چوبم زدند؛ یک بار سنگسار شدم؛ سه بار کشتی سفرم غرق شد؛ یک شبانه روز را در دریا سپری کردم؛ همواره در سفر بوده ام. خطر از هر سو تهدیدم کرده است: خطر گذر از رودخانه ها، خطر راهزنان، خطر از سوی قوم خودم، خطر از سوی اجنبیان؛ خطر در شهر، خطر در بیابان، خطر در دریا، خطر از سوی برادران دروغین. سخت کار کرده و محنت کشیده ام، بارها بی خوابی را بر خود هموار کرده ام؛ گرسنگی و تشنگی را تحمل کرده ام؛ بارها بی غذا مانده ام؛ سرما و گرما و عریانی به خود دیده ام... کیست که ضعیف شود و من نشوم؟» (دوم قرنتیان ۱۱: ۲۴-۲۹).

وی پس از برشمردن سختی هایش چنین می گوید: «از همین رو، در ضعف ها، دشنام ها، سختی ها، آزارها و مشکلات، به خاطر مسیح شادمانم، زیرا وقتی ناتوانم، آنگاه توانایم» (دوم قرنتیان ۱۲: ۱۰). راز او چه بود؟ کلام خداوند «فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می رسد» (دوم قرنتیان ۱۲: ۹الف). آیا دلیل دیگری برای گلایه کردن ما باقی می ماند؟ نه، چون قدرت خدا هنوز هم در ضعف است که به کمال می رسد. امروز هم چنین است.

پنجم دسامبر

«خدایی که او را با همه وجودم در کار انجیل پسرش خدمت می کنم، بر من شاهد است که چگونه پیوسته در دعاها ی شما را در همه اوقات یاد می کنم» (رومیان ۹: ۱).

پولس

دعا کردن در زندگی پولس یک رویداد اتفاقی نبود. شالوده خدمت وی را دعا کردن تشکیل می داد. او پیوسته و در هر زمان برای سایر ایمانداران دعا می کرد. در هیچ جا نمی خوانیم که پولس با مشکلی مواجه شده و ساکت مانده باشد. او هیچ لزومی نمی بیند که اعتراف نماید که ناچار از دعا کردن است. منبع قدرت و مشارکت صمیمانه وی با خدا، دعا بود. حتی در زندان، با پشت کوفته و پاهای زنجیرشده، باز دعا می کند و خدا را می ستاید. تمام خدمت او بر بنیان زندگی توأم با دعایش قرار داشت. به قول یکی: شما در واقع آن چیزی هستید که بر روی زانوانتان هستید، و نه بیشتر! همین بود که پولس را قوی ساخته بود. تقریباً همه نامه های او با این عبارت آغاز می شوند: «برایتان دعا می کنم...» و البته از انجام تکلیف دعا کردن برای خودش نیز غافل نمی شد: «برای خودم نیز دعا می کنم.»

دستان پولس قوی بودند، چون همواره برای دعا کردن برافراشته بودند. دعا کردن نه تنها تنفس روح است، بلکه وسیله ای برای به حرکت درآوردن دست خدا نیز می باشد. خدا از طریق دعا اسرار خویش را بر وی آشکار می کرد و وی نیز در جنگ روحانی در جای های آسمانی و سلوک پیوسته اش از قوت به قوت، در دعا بصیرت پیدا می کرد. پولس اولویت های خود را به خوبی می شناخت و بر طبق آنها عمل می کرد. نه بیهوده و بی هدف. خدا دعا های شما را می شنود و نگاه می دارد. در ابدیت است که معلوم می شود چقدر از این دعاها جواب داده شده اند. «پیوسته دعا کنید؛ در هر وضعی شکر گزار باشید، زیرا این است خواست خدا برای شما در مسیح عیسی» (اول تسالونیکیان ۵: ۱۷-۱۸).

ششم دسامبر

«من آماده ام به خاطر نام خداوند عیسی نه تنها به زندان روم، بلکه در اورشلیم جان بسپارم» (اعمال رسولان ۲۱: ۱۳)

پولس

یکی از تأثیرگذارترین سخنان پولس سخنرانی وداع او در فصل ۲۰ اعمال است. روح القدس از بسیاری جهات بر او مکشوف ساخته بود که قار است چگونه برای خداوند زجر بکشد. برادران سعی کردند وی را ترغیب به نرفتن به اورشلیم نمایند. از این می ترسیدند که مبادا پولس به زندان بیفتد. از نگاه آنها وجود پولس بیرون از زندان خیلی مفیدتر بود. پولس به مشکلات نگاه نمی کرد. او در جستجوی خدا بود. خداوند پولس را برای هر پیشامدی آماده ساخته بود و واکنش وی نیز معلوم بود.

«اما جان خود را برای خود بی ارزش می انگارم، تنها اگر بتوانم دور خود را به پایان رسانم و و خدمتی را که از خداوند عیسی یافته ام، به کمال انجام دهم» سپس میفزاید «مراقب خود و تمامی گله ای که روح القدس شما را به نظارت بر آن گماشته است باشید.» «کلیسای خدا را که آن را به خون پسر خود خریده است، شبانی کنید.» «اکنون شما را به خدا و کلام فیض او می سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع کسانی که تقدیس شده اند، میراث بخشد.» وقتی اینها را گفت، با همه آنان زانو زد و دعا کرد. همه می گریستند و بر گردنش آویخته وی را می بوسیدند.

خدا می بایست اعتماد بسیاری به پولس داشته باشد که از آنچه قرار بود برایش اتفاق بیفتد، آگاهش ساخته بود. متقابلاً پولس هم آنقدر به خدا اعتماد داشت که تا به آخر از وی پیروی نماید. باشد که خدا هم چنین آمادگی ای در ما بیابد، فرقی نمی کند که در آینده چه اتفاقی قرار است بیفتد، زیرا زمان های ما در دستان خداست.

هفتم دسامبر

داوود در این مزمور زیبا اعتراف می کند که خدا قادر مطلق و دانای مطلق است. داوود درمی یابد که خدا وی را پیش از تولدش می شناخته. این خدا وی را تا زمانی که در پیشگاه تخت او حاضر شود، راهنمایی خواهد نمود. شاید این راهی دراز و دشوار باشد. به این دلیل است که داوود از خداوند طلب هدایت می کند؛ اینکه وی را از راه های فساد مصون نگه دارد و به طریق جاودانی هدایتش فرماید.

داوود

«ای خداوند مرا آزموده و شناخته ای. تو نشستن و برخاستن مرا می دانی و فکرهای مرا از دور فهمیده ای. راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده ای و همه طریق های مرا دانسته ای، زیرا که سخنی بر زبان من نیست، جز اینکه تو ای خداوند آن را

تماما دانسته‌ای. از عقب و از پیش مرا احاطه کرده‌ای و دست خویش را بر من نهاده‌ای. اینگونه معرفت برایم زیاده عجیب است و بلند است که بدان نمی‌توانم رسید. از روح تو کجا بروم؟ و از حضور تو کجا بگریزم؟ اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی! و اگر در هاویه بستر بگسترانم اینک تو آنجا هستی! اگر بال‌های سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم، در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت. ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان و ببین که آیا در من راه فساد هست! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما» (مزمور - ۱۳۹: ۱ و ۱۰ و ۲۳ و ۲۴).

هشتم دسامبر

«... و آنان را که همه عمر در بندگی ترس از مرگ به سر برده‌اند، آزاد سازد» (عبرانیان ۲: ۱۵).

ژوزف تن

ترس یکی از ابداعات شریر و پیامد گناه است. شریر انواع بی‌شماری از ترس دارد: ترس از شکست، ترس از بیماری و مرگ، ترس از بیکاری، ترس از آینده، ترس از رنج، ترس از... انسان به واسطه همه این ترس‌ها، محکوم به بندگی است. شیطان ما را، نه تنها در کشورهایی که مسیحیان در آنها مورد آزار قرار می‌گیرند، بلکه در کشورهای به اصطلاح «آزاد»، از طریق ترس منفعل می‌سازد. نکته جالب اینجاست که ترس در این کشورهای آزاد اتفاقاً بیشتر است. ترس ابزار شریر برای دربند کشیدن انسانهاست، اما خداوند ما را از ترس آزاد می‌سازد. در محبت ترس نیست (اول یوحنا ۴: ۱۸). خداوند آزادمان می‌سازد تا دیگر از دشمنانمان نترسیم، بلکه ایشان را محبت نماییم.

این آزادی هیچ ربطی به زندگی در کشوری آزاد ندارد، زیرا در همین جهان «آزاد» میلیون‌ها برده وجود دارد. این آزادی عمیق روحانی است که ترس را به جرأت، ناآرامی را به آرامش، عدم یقین را به یقین، تردید را به امید و مرگ را به حیات تبدیل می‌نماید. «... آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است، دل‌ها و ذهن‌هایشان را در مسیح عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت» (فیلیپیان ۴: ۷).

نهم دسامبر

«هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا ابد نخواهد مرد» (یوحنا ۱۱: ۲۵).

ژوزف تن

خداوند عیسی‌ای مسیح ما را از ترس می‌رهاند. از قرار معلوم، او این کار را به روش‌های مختلف انجام می‌دهد. عبرانیان ۲: ۱۴ می‌گوید: «با مرگ خود»، پسر خدا مرا دوست دارد. او مرا با گناهان، خطاها و بی‌وفایی‌ام می‌بیند، و باز هم مرا دوست دارد. عیسی به زمین آمد تا گناهانم را بردارد. او به جای من مرد، به دوزخ، دوزخ من، رفت و دوباره رستاخیز فرمود. بدین خاطر است که مسیح می‌تواند بگوید: «مرده بودم، اما اینک بین که زنده جاویدم و کلیدهای مرگ و جهان مردگان در دست من است» (مکاشفه ۱: ۱۸). مسیح به جای من مرد و اکنون می‌گوید: «مرگ پیام آور من است» تا تو را به جلال آسمانی دعوت نماید. یکی از دوستان ژوزف تن در بخارست توسط پلیس دستگیر شد. یکی از افسران وی را تهدید به کشتن کرد. دوست ژوزف لبخندی زد و گفت: «اگر به من شلیک کنی، وارد زندگی جاویدان خواهم شد. تو نمی‌توانی مرا با این تهدیدها بترسانی!» او از مردن نمی‌ترسید، زیرا یک مسیحی هرگز نمی‌میرد.

«ای گور، پیروزی تو کجاست؟ و ای مرگ، نیش تو کجا؟» (اول قرن‌تین ۵: ۵۵). «زیرا یقین دارم که نه مرگ و نه زندگی... قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد» (رومیان ۸: ۳۸-۳۹).

دهم دسامبر

«چشم، چراغ بدن است. اگر چشم‌ت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود» (متی ۶: ۲۲).

ژوزف تن

ژوزف تن مایل است دومین روش مسیح برای رهانیدن ما از ترس را «بازسازی یا نوسازی چشم‌انمان» بنامد. خداوند در متی ۶ درباره نگرانی صحبت می‌کند (که همان ترس از آینده است). او بارها می‌گوید: «نگران نباشید». پیش از این

قسمت، عیسی از دو نوع چشم سخن می‌گوید، یکی سالم و دیگری فاسد. وی می‌فرماید که اگر چشم ما فاسد باشد، تمام وجودمان را تاریکی فرا خواهد گرفت، اما اگر چشمانمان سالم باشد، تمام وجودمان روشن خواهد بود.

چشم فاسد تنها دشمنان، مشکلات، تهدیدها و خطرات را می‌بیند. چشمان آن ده جاسوسی که از مأموریت کنعان برگشته بودند، از این جنس بود (اعداد ۱۳). آنها فقط غول‌ها را دیدند و گفتند: «ما در قیاس با آنها مثل ملخ هستیم. جای هیچ امیدی نیست.» چشم سالم هم البته خطرات و دشمنان را می‌بیند، چراکه اینها هم بخشی از واقعیتند، اما چشم سالم فراتر از اینها را هم می‌بیند: خدای قادر مطلق را می‌بیند و این خدای قادر مطلق، به واسطه عیسی مسیح، پدر ماست. عبرانیان ۲:۱۲ می‌گوید: «بیاید چشمان خود را بر... عیسی بدوزیم.»

دل هراسان فریاد می‌زند: «آه ای آقایم چه بکنیم؟» الیشع پیروزمند گفت: «مترس. زیرا آنانی که با ما می‌انداز آنانی که با ایشانند، بیشترند.» و الیشع چنین دعا کرد: «ای خداوند، چشمان او را بگشا تا ببیند» (دوم پادشاهان ۶:۱۵-۱۷). ای خدای ما... ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم، اما چشمان ما به سوی تو است» (دوم تواریخ ۲۰:۱۲). خداوند، خدای ما، خواهش می‌کنم این چشمان روحانی ما را بگشا!

یازدهم دسامبر

«در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می‌راند» (اول یوحنا ۴:۱۸).

ژوزف تن

سال‌ها پیش یک روز یکشنبه، ژوزف تن را دستگیر کردند. فردای آن روز، بازجویی شروع شد. حدود نیمروز، ژنرال‌ی وارد شد و به دو افسر بازجو دستور داد از اتاق خارج شوند. وقتی آنها رفتند، او شروع به زدن ژوزف نمود. او را از سر و صورت مورد ضرب و شتم قرار داد تا اینکه بیهوش شد. چند روز بعد، همان اتفاق دوباره تکرار شد. افسران مجبور به ترک اتاق شدند و ژوزف انتظار داشت تا دوباره مورد آزار و کتک قرار بگیرد. اما ژنرال نشست و گفت که می‌خواهد با او حرف بزند. ژوزف گفت: «اول می‌خواهم از شما عذرخواهی کنم، ژنرال با حیرت به او خیره شد.

آخر، او ژوزف را کتک زده بود و دلیلی برای عذرخواهی از سوی وی نمی‌دید. ژوزف گفت که در خلال کتک خوردن چه فکری به ذهنش خطور کرده: «من این هفته دریافتم که ما یاد مصائب مسیح را زنده کرده‌ایم. من خیلی متأسفم که وقتی شما داشتید مرا می‌زدید، فریاد می‌کردم، چون برای یک مسیحی چیزی بالاتر از آن نیست که مانند خداوند رنج کشیده‌اش رنج ببرد. در واقع، شما به من ارزشمندترین هدیه‌ای را که تا به حال گرفته‌ام، دادید. خیلی از شما ممنونم!» همچنین ژوزف به ژنرال گفت که شروع به دعا کردن برای او و خانواده‌اش نموده است.

ژنرال چنان تحت تأثیر قرار گرفته بود که بدون معطلی پوزش خواست. بعدها وی نقش مهمی در آزادی ژوزف ایفا نمود. او چیزی را دید که تا آن زمان هیچ وقت ندیده بود» کسی که به او گفته بود برای خودش و خانواده‌اش دعا می‌کند. در محبت ترس نیست. خداوند ما را آزاد می‌سازد و دل‌هایمان را از محبت نسبت به دشمنان پر می‌سازد. این مایه برکت خودمان و دیگران نیز می‌شود و خدا نیز جلال می‌یابد.

دوازدهم دسامبر

«زیرا این افتخار نصیب شما شده که نه تنها به مسیح ایمان آورید، بلکه در راه او رنج هم ببرید» (فیلیپیان ۱:۲۹).

ژوزف تن

رنج کشیدن چیز عجیبی نیست. راستش، این اصلاً یک تراژدی به حساب نمی‌آید. یک جور افتخار است. «برای همین خوانده شده‌اید، زیرا مسیح برای شما رنج کشید و سرمشقی گذاشت تا بر آثار قدمهای وی پا نهید» (اول پطرس ۲:۲۱). بنا به فرمایش پطرس، رنج کشیدن دعوت ماست. حتی می‌شود گفت لطفی از جانب خداست. پطرس و یوحنا را تازیانه زدند، که مجازاتی بسیار سخت می‌باشد، اما وقتی ایشان را با بدنهای خونین بیرون فرستادند، شادی می‌کردند، «زیرا شایسته شمرده بودند که به خاطر آن نام اهانت ببینند» (اعمال رسولان ۵:۴۱). پطرس و یوحنا می‌دانستند که تازیانه خوردن برای مسیح افتخاری عظیم است، گویی چیزی را دریافت نموده بودند که نصیب هر

کسی نمی‌شود. یک مسیحی بایستی شایسته رنج کشیدن برای خداوند شمرده شود. چنین رنج کشیدنی یک دعوت است، یک لطف و افتخار بزرگ.

سیزدهم دسامبر

«شما نیز چون سنگهای زنده به صورت عمارتی روحانی بنا می‌شوید» (اول پطرس ۲:۵).

ژوزف تن

رنج کشیدن بدون هدف نیست. پطرس می‌نویسد که ما سنگهای زنده‌ای هستیم که با هم پیوستنمان معبدی روحانی ساخته می‌شود. لابد زمانی که پطرس این کلمات را می‌نوشته، معبد سلیمان پادشاه را در نظر داشته است. سلیمان سنگتراشانی در خدمت خود داشت که سنگها را یکی یکی از دل کوهها بیرون می‌کشیدند و آنها را تراش و صیقل می‌دادند. سپس، همه سنگها را به محل احداث بنا، یعنی جایی که قرار بود در آنجا این سنگها به هم پیوندند، منتقل می‌کردند. کتاب مقدس می‌گوید که در محل احداث معبد هیچ صدای چکش و قلم سنگتراشی شنیده نمی‌شد؛ برش و صیقل سنگها در همان معدن انجام می‌گرفت (اول پادشاهان ۷:۶).

پطرس می‌نویسد که ما سنگهای زنده‌ای هستیم که در بنای عمارتی روحانی به کار خواهیم رفت. روزی، آخرین سنگ هم در جای خود قرار داده خواهد شد و آن وقت معبدی باشکوه نمایان خواهد گردید! خدا در آن ساکن خواهد گردید، اما معنای تلویحی این گفته آن است که ما هنوز در معدن خدا به سر می‌بریم؛ یعنی جایی که سنگها را می‌برند و صیقل می‌دهند و این البته درد دارد. موسی رسوایی به خاطر مسیح را بارزشتتر از گنجهای مصر شمرد، زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود. او پایداری به خرج داد، چون آن نادیدنی را همواره در برابر چشمان خود داشت (عبرانیان ۱۱-۲۶:۲۷). خدا از این طریق می‌تواند از ما استفاده کند به عنوان سنگی زنده برای بنای عمارتی روحانی.

چهاردهم دسامبر

صالحان در دستان شریران رنج می‌کشند. شریران به هیچ وجه کوتاه نمی‌آیند. ایشان نه از خدا می‌ترسند و نه از احکامش. صالحان به این مردان شریر برمی‌خورند. ایمان آنان مورد آزمایش قرار می‌گیرد. آیا آنها هم به شریران می‌پیوندند یا به توکلشان به خداوند و پیروی از او ادامه می‌دهند؟ ایشان انتخاب خویش را کرده‌اند.

داوود

«ای خداوند، مرا از مرد شریر رهایی ده و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما! که در دل‌های خود در شرارت تفکر می‌کنند و تمامی روز برای جنگ جمع می‌شوند. دندان‌های خود را مثل مار تیز می‌کنند و زهر افعی زیر لب ایشان است. ای خداوند مرا از دست شریر نگاه دار، از مرد ظالم مرا محافظت فرما که تدبیر می‌کنند تا پای‌های مرا بلغزانند. متکبران برای من تله و ریسمان‌ها پنهان کرده و دام به سر راه گسترده و کمندها برای من نهاده‌اند. به خداوند گفتم: «تو خدای من هستی. ای خداوند آواز تضرع مرا بشنو!» ای یهوه خداوند که قوت نجات من هستی، تو سر مرا در روز جنگ پوشانیده‌ای» (مزمور - ۱۴۰:۷).

پانزدهم دسامبر

«اگر در سختی هستیم، به خاطر دلگرمی و نجات شماس» (دوم قرن‌تیا ۱:۶).

ژوزف تن

پولس می‌خواهد بگوید: من رنج می‌کشم تا شما نجات یابید. برای روشن شدن این مسئله، باید به عقب بازگردیم، زمانی که رومانی هنوز در زیر چکمه کمونیسم در رنج و عذاب بود. در کلیسای ژوزف تن مسیحی‌ای بود که در کارخانه‌ای بزرگ سمت مدیریت داشت. در پی ایمان آوردن وی به مسیح، همه کارکنان کارخانه را حزب کمونیست فراخواند تا شاهد تنزل پست اداری وی از مقام مدیریت به پایین‌ترین شغل در کارخانه باشند. او از ژوزف پرسید: «چگونه از خودم دفاع کنم؟» ژوزف به او چنین نصیحت کرد: «اصلاً از خودت دفاع نکن. از زمانی که برای دفاع کردن از خود به تو می‌دهند به نحو احسن استفاده کن، با آنها درباره عیسی حرف بزن. بگو که عیسی کیست و برای تو چه مفهومی دارد.»

شهادت دادن وی درباره نجات دهنده‌اش، در برابر همه کارکنان کارخانه به راستی تأثیرگذار بود. پس از آن مقام وی به پایین‌ترین سطح تنزل پیدا کرد و مطابق آن از حقوقش نیز کاسته شد، اما وی پاداش ایمانش را گرفت. رنج او باعث نجات دیگران شد. وی بعدها به ژوزف تن چنین گفت: «در هر گوشه از کارخانه که می‌رفتم، کارگران دستم را می‌گرفتند و از من می‌خواستند با ایشان درباره عیسی صحبت کنم. خیلی از آنها از من کتاب مقدس می‌خواستند.»

چون این برادر حاضر شد به خاطر خداوندش رنج بکشد، دیگران هم نجات یافتند. آنانی که آماده پرداخت بها (از دست دادن موقعیت، حقوق، و تحمل توهین و رسوایی) هستند، برای دیگران منشأ برکت خواهند بود و خدا نیز بدیشان پاداش خواهد داد: حیات جاویدان.

شانزدهم دسامبر

«آیا نیکویی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟» (ایوب ۲: ۱۰).

ژوزف تن

ایوب مجبور بود به خاطر احترام خدا رنج ببیند. شیطان ادعا کرده بود که ایوب تنها تا زمانی خدا را خدمت می‌کند که پای منافع شخصی‌اش در میان باشد. پس خدا به شیطان اجازه داد همه چیز ایوب را از وی بگیرد: همه دارایی‌اش، همه فرزندان و حتی سلامتش را. همسر ایوب به وی گفت: «خدا با تو دشمن شده.» اما ایوب جواب داد: «نمی‌دانم که دلیل مخالفت او با من چیست، اما اگر مرا بکشد هم باز امیدم به او خواهد بود.» در آن هنگام حتما در آسمان یکباره همه برخاسته و برای ایوب کف زده‌اند و هورا کشیده‌اند.

خدا واقعا بر روی زمین کسانی را دارد که هیچ چیز ندارند، اما همچنان به او وفادار مانده‌اند. ایوب خدا را از این جهت که اینقدر با او خوب تا کرده، پرستش نکرد، بلکه چون خدا، خداست او را پرستید. چنین افرادی خدا را جلال می‌دهند. ایشان به خاطر خدا زندگی می‌کنند و رنج می‌کشند. خدا در جستجوی انسان‌هایی از این قبیل است.

هفدهم دسامبر

«آیا ایوب مجانا از خدا می‌ترسد؟» (ایوب ۹: ۱).

ژوزف تن

در رومانی، شاعری مسیحی بنام ترایان دورز (Traian Dorz) زندگی می‌کرد. او بیش از شانزده سال از عمرش را به خاطر ایمان به مسیح در زندان گذراند. روزی وی را به خاطر کتابی مجموعه اشعار مسیحی برای کودکان که نوشته بود، به دو سال زندان دیگر محکوم کردند. در آن زمان او هفتاد سال داشت! در زندان، شعری دیگر سرود، با این مضمون که: «خداوند، کمکم کن تا محبت نمایم، حتی اگر هیچ یک از دعاهایم شنیده نشوند. کمکم کن تا به تو توکل کنم، حتی اگر هیچ پاداشی در ابدیت نباشد.»

البته که در آسمان برای مقدسین پاداشی خواهد بود، اما او می‌خواست تصریح نماید که او خدا را نه به خاطر اجابت دعاهايش و نه به امید پاداش، بلکه بدین علت که شایسته خدمت کرده شدن است، محبت می‌نماید. او خدا را برای وجود خودش و نه برای کارهایی که انجام می‌دهد، خدمت می‌کرد. پاسخ خدا به این پرسش شیطان که: «آیا ایوب مجانا از خدا می‌ترسد؟» این بود: «آری!». خدا ایوب را باور داشت و ایوب هم به رغم همه «چراها»، به خدا یقین داشت.

هجدهم دسامبر

«آنان را که در زنداند به یاد داشته باشید، چنانکه گویی خود نیز با ایشان در بندید؛ همچنین به یاد کسانی باشید که آزار می‌بینند، چنانکه گویی خود نیز جسماً رنج می‌کشید» (عبرانیان ۱۳: ۳).

ژوزف تن

رنج کشیدن افتخاری است که کل کلیسای مسیح باید در آن سهیم باشند. وقتی دستم درد بکند، می گویم: «حالم خوب نیست.» کتاب مقدس می گوید که اگر یک عضو دردمند گردد، همه اعضا با او همدرد باشند (اول قزنتیان ۱۲). میلیون ها مسیحی در کشورهای دیگر در حال رنج کشیدن هستند. آیا شما هم احساس درد دارید؟ اگر برای مسیحیان آزار دیده کاری بکنیم، ما هم در رنج های ایشان سهیم خواهیم بود.

به طور مثال، مسیحیان تحت فشار و جفا آرزوی داشتن یک کتاب مقدس که برای خودشان باشد را دارند. هزینه چاپ کتاب مقدس در دنیای آزاد خیلی بالاست. آنانی که حاضرند مال خود را برای چاپ این کتاب مقدس ها قربانی نمایند، در رنج آنانی که کتاب مقدس ندارند، شریکند. آنها برای فرستادن خوراک روحانی برای کسانی که در رنج هستند، سخت کار می کنند. وقتی کتاب مقدس به دست کسانی که مدت های طولانی انتظارش را می کشیدند می رسد، اشک شوق از دیدگان شان فرو می ریزد. عیسی فرمود: آنچه برای یکی از کوچکترین برادران من کردید، در واقع برای من کردید» (متی ۲۵: ۴۰).

اگر یک مسیحی کتک بخورد، مسیح رنج می کشد.
اگر به یک مسیحی کمک شود، به مسیح کمک شده است.
اگر برای آنانی که در رنج هستند دعا کنیم، ایشان تسلی خواهند یافت.
خدا از این طریق عمل می کند، و ما هم با خدا همکار هستیم.

نوزدهم دسامبر

«حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد» (یوحنا ۸: ۳۲).

ژوزف تن

در اروپای شرقی به ندرت کسی پیدا می شود که به مارکسیسم اعتقاد داشته باشد. مارکسیست های واقعی در غرب زندگی می کنند. یکی از دوستان ژوزف تن در مسکو، می گفت: «مارکسیسم یک فریب خالص بود، اما چه جایگزینی برای آن وجود دارد؟» خیلی از آدم ها می دانند که به چه چیزهایی باور ندارند، اما نمی دانند که به چه اعتقاد دارند. آنچه که عملاً می گویند، این است: «ما دروغ های شیطان را آزمودیم و زندگیمان جهنم شد، حالا می دانیم که فریب خورده ایم، اما حقیقت چیست؟»

دروغ و فریب مردم را اسیر خود کرده اند، اما حقیقت همیشه شما را آزاد خواهد ساخت. دنیا به جوانان شما می گوید: «چرا نباید خوش بگذرانی؟» جوانان هم می گویند: «بله، من می خواهم آزاد باشم.» اما به زودی درمی یابند که به هیچ وجه آزاد نیستند. آنان برده همه جور عادات زشت گردیده اند. شیطان وعده آزادی می دهد، ولی مردم را به بردگی می کشاند. یگانه هدف وی نیز نابود ساختن شخصیت ماست. حقیقت خدا به راستی ما را آزاد می سازد. «پس اگر پسر شما را آزاد کند، براستی آزاد خواهید بود» (یوحنا ۸: ۳۶). این آزادی، واقعی و ماندگار است. برای همیشه و از طریق پسر یعنی عیسی مسیح نجات دهنده.

بیستم دسامبر

«جان ما مثل مرغ از دام صیادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم» (مزمور ۱۲۴: ۷).

ژوزف تن

زمانی که ژوزف تن را مجبور ساختند تا به خاطر ایمانش به عیسی مسیح، کشور زادگاهش رومانی را ترک گوید، خداوند با این مزمور زیبا با وی سخن گفت: «اگر خداوند با ما نمی بود، اسرائیل الان بگوید: اگر خداوند با ما نمی بود، وقتی که آدمیان با ما مقاومت نمودند، آنگاه هر آینه ما را زنده فرو می بردند، چون خشم ایشان بر ما افروخته بود. آنگاه آب ها ما را غرق می کرد و نهرها بر جان ما می گذشت. آنگاه آب های پر زور، از جان ما می گذشت. متبارک باد خداوند که ما را شکار برای دندان های ایشان نساخت. جان ما مثل مرغ از دام صیادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم. اعانت ما به نام یهوه است، که آسمان و زمین را آفرید» (مزمور ۱۲۴). بیایید ما هم دعا کنیم که

همه کسانی که به خاطر نام او رنج می‌کشند، حقیقت این مزمور را تجربه نمایند. خدا بدیشان، و البته به شما کمک خواهد کرد.

بیست و یکم دسامبر

داوود در دعایی تکان‌دهنده، سفره دل خود را می‌گشاید. او احساس می‌کند که همه کس و همه چیز ترکش کرده‌اند. «کسی نیست که در فکر جان من باشد» (آیه ۴). تنها خداست که می‌تواند وی را از زندان برهاند. «جان مرا از زندان درآور تا نام تو را حمد گویم. عادلان گرداگرد من خواهند آمد، زیرا که به من احسان نموده‌ای» (آیه ۷).

داوود

«به آواز خود نزد خداوند فریاد برمی‌آورم. به آواز خود نزد خداوند تضرع می‌نمایم. ناله خود را در حضور او خواهم ریخت. تنگی‌های خود را نزد او بیان خواهم کرد. وقتی که روح من در من مدهوش می‌شود. پس تو طریقت مرا دانسته‌ای. در راهی که می‌روم دام برای من پنهان کرده‌اند. به طرف راست بنگر و ببین که کسی نیست که مرا بشناسد. ملجا برای من نابود شد. کسی نیست که در فکر جان من باشد. نزد تو ای خداوند فریاد کردم و گفتم که تو ملجا و حصه من در زمین زندگان هستی. به ناله من توجه کن زیرا که بسیار ذلیلم! مرا از جفاکنندگانم برهان، زیرا که از من زور آورترند. جان مرا از زندان درآور تا نام تو را حمد گویم. عادلان گرداگرد من خواهند آمد، زیرا که به من احسان نموده‌ای» (مزمور ۱۴۲).

بیست و دوم دسامبر

«مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟» (پیدایش ۱۸:۱۴).
«از زبان کودکان و شیرخوارگان به سبب خصمانت قوت را بنا نهادی» (مزمور ۲:۸).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

اگرچه دولت روسیه دیگر مسیحیان را به خاطر ایمانشان مورد آزار قرار نمی‌دهد، اما برخی از ایمانداران هنوز به خاطر اقرار نمودن عیسای مسیح در رنجند. در آوریل ۱۹۹۲، پسر دوازده ساله به نام ولودیا (Volodya) ماجرای زیر را تجربه نمود: «درباره جلسات کلیسایی که در خیابان کارل مارکس برپا می‌شد، چیزهایی شنیده بودم. پس بدانجا رفتم چون می‌خواستم درباره خدا بیشتر بدانم. وقتی به من گفتند که بچه‌ها را دوست دارد، از او خواستم تا مرا هم دوست بدارد.

وقتی به مادرم گفتم، او سخت عصبانی و خشمگین شد. به من گفت که خدایی وجود ندارد. هر بار که به کلیسا می‌رفتم، کتک می‌خوردم، اما همچنان می‌رفتم. تا اینکه روزی مادرم تصمیم گرفت با من به کلیسا بیاید و با شبان آنجا صحبت کند و به او بگوید که دیگر اجازه ورود به کلیسا را به من ندهد، اما من او را روز یکشنبه پیش شبان بردم تا اول موعظه او را گوش کند. به مجردی که روی نیمکت نشست، اتفاقی افتاد. او بدون اینکه بر خود تسلطی داشته باشد، همین طور می‌گریست. مادرم به نیازش به خدا پی برده بود... و از شبان خواست تا برایش دعا کند. حالا دیگر ما با هم به کلیسا می‌رویم.»

باشد که امروز تشویق شده باشید تا برای اعضای خانواده خودتان دعا کنید. اگر آن پسر دوازده ساله آنقدر جرأت داشت که به خاطر مسیح پایداری کند، چرا شما امروز نتوانید؟ خدا چنین تعهدی را حرمت می‌نهد. «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟»

بیست و سوم دسامبر

«آنگاه در میان امت‌ها گفتند که «خداوند با ایشان کارهای عظیم کرده است.» خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم» (مزمور ۱۲۶:۳و۲).

یکی از افراد در ارتباط با Open Doors

چندی پیش، در حین سفر به مرکز کوبا، خواستیم با شبانی دیدار داشته باشیم که هرگز قبلاً او را ندیده بودیم. تنها

نام و آدرسی از او داشتیم. اصلاً نمی‌دانستیم که شبان مزبور چند ساله است یا به چه کلیسایی تعلق دارد. همین جور آدرس در دست پیش رفتیم تا به نزدیک خانه‌اش رسیدیم. وقتی به خانه رسیدیم، زنی سالمند در را به رویمان گشود. تا نام شبان را بر زبان آوردیم، زن ما را به درون خانه‌اش دعوت کرد. عکسی را که به دیوار زده بود، به ما نشان داد و گفت: «این همان مردی است که شما به دنبالش می‌گردید. او شوهرم بود، اما سال‌هاست که در گذشته.»

احساس شرمساری بسیار کردیم. نمی‌دانستیم چه بگوییم. پیش از آنکه خانه را ترک کنیم، چیزی را که برای شوهرش آورده بودیم، به وی دادیم: یک کتاب مقدس توضیحی (Study Bible). وقتی چشمش به آن افتاد، تعریف کرد که: «تاکنون هیچ میسیونر خارجی‌ای ندیده بودم، اما بیست سال می‌شد که برای یک کتاب مقدس توضیحی دعا می‌کردم. امروز خدا دعایم را اجابت کرد و مرا از زندان تنها رها کرد. او شما را فرستاد و شما هم بزرگترین هدیه‌ای که تا به حال برایش دعا کرده بودم را به من دادید. ممنون از اینکه آمدید.» ما آن زن را با شادمانی‌اش تنها گذاشتیم. خیلی دیر به آنجا رسیده بودیم و با این وجود، به موقع. امروز از فرصتی که برایتان پیش آمده استفاده نمایید و خداوند را برای آنچه که برایتان انجام داده، شکر کنید.

بیست و چهارم دسامبر

«آن نور حقیقی که بر هر انسانی روشنایی می‌فکند، براستی به جهان می‌آمد» (یوحنا ۱:۹).

هوراشیو هررا

قرن ما را اغلب قرن نور خوانده‌اند. اکتشافات جدید بسیار، بینش‌های نوین بسیار به راستی قرن نور است. با این وجود، پیرامون خودمان بیش از پیش شاهد تاریکی هستیم. چرا؟ چون مردم نور را نمی‌بینند، بنابراین از نورهای مخرب دیگر طالع نماها، پیشگویان و منطقه بروج دوازده گانه پیروی می‌کنند. آنان فکر می‌کنند که این ستارگان قابل اعتمادند: «در ستارگان نوشته شده است.» به خاطر دارید که شیطان خودش را به صورت فرشته نور درمی‌آورد (دوم قرتیان ۱۱:۱۴). عیسی نور جهان است، نوری که انسانها را به سوی نجات رهنمون می‌شود. شیطان خود را به صورت فرشته نور می‌نمایاند، نوری که به اسارت و ویرانی منتهی می‌گردد. ما از کدام ستاره پیروی می‌کنیم؟ در مزمور ۹:۳۶ آمده: «زیرا که نزد تو چشمه حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید.» او این نور را به واسطه کلامش بر ما آشکار نموده است، زیرا کلام او برای راههای من نور است (مزمور ۱۱۹:۵۱). در کشور من، کوبا، کریسمس را رسماً جشن نمی‌گیرند. تنها مسیحیان کریسمس را جشن می‌گیرند، و با وجودی که ما استطاعت مالی چراغانی کردن را نداریم، نور یعنی عیسی را داریم که هرروزه ما را روشن می‌سازد. ستاره بیت لحم تا جاودانه، به کسانی که در جستجویش هستند، نور و شادی می‌بخشد. همانگونه که بر روی سپر ماشین‌ها نوشته شده: مرد حکیم خدا را می‌جوید.

بیست و پنجم دسامبر

«... و او را عمانوئیل خواهند نامید، که به معنی «خدا با ما» است» (متی ۱:۲۳).

یان پیت

اگر می‌خواهید بدانید خدا کیست، نگاهی دقیق به مسیح بیندازید. «و کلام، انسان خاکی شد و در میان ما مسکن گزید. و ما بر جلال او نگریم، جلالی در خور آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی» (یوحنا ۱:۱۴). فیلیپس گفت: «سرور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است.» عیسی در جوابش فرمود: «فیلیپس، دیری است که با شما هستم و هنوز مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می‌گویی «پدر را به ما بنما؟» آیا باور نداری که من در پدرم و پدر در من است؟» (یوحنا ۱۴:۱۰-۸).

خدا آمد تا در میان ما ساکن گردد. او در وجود مسیح، انسان خاکی گشت. او، خدای قادر مطلق و آفریننده، انسان شد. از این روست که می‌تواند در روزهای خوب و بد زندگی؛ در توفان‌ها یا اوضاع آرام؛ در هنگامه شادی و در اوقات غم و تنهایی شدید، با ما همذات پنداری کند. بدین خاطر است که عمانوئیل: «خدا با ما» نامیده می‌شود.

او یک خدای انتزاعی بالای سر ما نیست، بلکه انسانی خاکی از گوشت و خون، به مانند ماست و الگویی برای چگونه زیستن به ما می‌دهد. می‌توانیم خودمان را با اطمینان به چنین نجات‌دهنده‌ای بسپاریم و از طریق او می‌توانیم خدا را

«آبا- پدر» بخوانیم.

چه امتیازی. چه خدایی. چه نجات‌دهنده‌ای.

هر کریسمس می‌توانید تولد مبارک او را جشن بگیرید.

می‌توانید در برابر آخور زانو بزنید، چراکه قبلا در برابر صلیب زانو زده‌اید.

آیا تاکنون این کار را انجام داده‌اید؟ چرا امروز این کار را نمی‌کنید؟

بیست و ششم دسامبر

«چون او را دیدم همچون مرده پیش پاهایش افتادم، اما او دست راستش را بر من نهاد و گفت: «بیم مدار، من اولم و من آخر و من آن که زنده اوست. مرده بودم، اما اینک بین که زنده جاویدم» (مکاشفه ۱: ۱۷ و ۱۸).

علی سوگو

علی سوگو نخستین مسیحی بومی جزایر کومور، مجمع‌الجزایری زیبا در اقیانوس هند و شرق قاره آفریقا، بود. علی که در خانواده‌ای مسلمان زاده و بزرگ شده بود، مسیح را به طرزی مافوق طبیعی ملاقات نمود. نخستین برخورد او با مسیح به واسطه یک مسیحی بود که به جزیره‌شان آمده بود. حرفه‌ایی که از آن مرد شنیده بود، علی را کاملاً گیج ساخته بود. «عیسی مرا دوست دارد و به خاطر گناهان من مرده؟ این عیسی کیست؟» جرأت نکرده بود از آن مسیحی بپرسد. به هر صورت، اگر جرأت هم می‌کرد، نمی‌توانست از کسی چیزی بپرسد، چون آن مسیحی جزیره‌شان را ترک کرده بود و فرد مسیحی دیگری هم در آنجا وجود نداشت.

علی، پریشان و مبهوت به خانه رفت. تنها چیزی که در آن لحظه احتیاج داشت، یک گوشه دنج و آرام بود تا قدری استراحت کند و خوب بخوابد. آن شب اتفاقی افتاد. علی متوجه شد که دیگر در اتاقش تنها نیست. درست در برابر چشمانش مردی در اتاق ایستاده بود. زیبایی سیمای او غیرقابل توصیف بود. از ردای سفیدش اتاق روشن شده بود. چشمانی به زیبایی یاقوت آبی داشت. علی می‌گوید: «او دستانش را دراز کرد و آنها را روی پیشانی من گذاشت. اکنون می‌دانستم که در حضور خداوند عیسای مسیح هستم.»

این نخستین معارفه علی با مسیحیت یا بهتر است بگوییم خود مسیح بود. «از رختخوابم بلند شدم و در اتاق شروع به جستجو کردم: پنجره‌ها بسته بودند.» عیسی در شبی فراموش ناشدنی بر وی ظاهر شده بود. آن شب برای علی روز تازه‌ای آغاز شد. ملاقاتی مافوق طبیعی با نجات‌دهنده‌ای ناشناس. کسی نبود که با علی درباره مسیح حرف بزند پس خود مسیح آمده، خویشتن را بر علی آشکار ساخته بود. اگر خدا توانست علی را بدان شیوه عجیب ملاقات نماید، آیا همین امروز نمی‌تواند با شما ملاقاتی داشته باشد؟

بیست و هفتم دسامبر

«جان را برای خود بی‌ارزش می‌انگارم، تنها اگر بتوانم دور خود را به پایان رسانم و خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام، به کمال انجام دهم، خدمتی که همانا اعلام بشارت فیض خداست» (اعمال رسولان ۲۰: ۱۴).

علی سوگو

علی سوگو به خصوص از وقتی که کتاب مقدسی به دست آورد، در ایمان مسیحی خود رشد کرد، اما در این هنگام بحرانی دیگر پیش آمد: پلیس علی را دستگیر کرد و به زندان انداخت. سه ماه بعد، وی را در برابر دادگاه ویژه حاضر کردند. اداره کنندگان دادگاه، همه از رهبران مسلمان، افسران ارتش، ریش سفیدان دهکده و دیگر مقامات بودند. محاکمه در فضای باز انجام شد و جمعیت زیادی برای تماشا جمع شده بود.

رأی دادگاه غیر عادی بود. علی مجبور بود از میان سه گزینه، نوع مجازات خود را انتخاب نماید:

۱ - حبس ابد.

۲ - مرگ توسط جوخه آتش.

۳ - تبعید از کشور.

علی که تا آن زمان متحیر ایستاده بود و نمی‌دانست چه باید بگوید، زانو زد و شروع به دعا نمودن کرد. با صدای بلند دعا می‌کرد تا مردم هم دعایش را بشنوند. «خداوند عیسی، من اینجا هستم و می‌دانم که تو هم با منی. کمک کن تا آن چیزی را انتخاب نمایم که تو دوست داری انتخاب کنم.» قضات مات و مبهوت مانده بودند. آنان انتظار داشتند علی تبعید را انتخاب نماید، اما چنین به نظر می‌رسید که وی ایستادن در برابر جوخه آتش را ترجیح می‌دهد. مردم فریاد می‌زدند: «او احمق است، دیوانه است، عقل از سرش پریده. شما نمی‌توانید یک دیوانه را محکوم نمایید بگذارید به خانه‌اش برود.» او اصلاً مجبور نشد انتخابی بکند، مردم به جای او فریاد می‌زدند. قضات هم نظر مردم را پذیرفتند، چون از جمعیت می‌ترسیدند. علی توانست به خانه برود! او راز پیروزی روحانی را آموخت: اگر بخواهیم جانمان را بر مذهب بگذاریم و تصمیم‌گیری را به خدا واگذار نماییم، او هم بهترین‌ها را برای ما انتخاب خواهد کرد، جلال دادن خودش.

بیست و هشتم دسامبر

«ایمان به تنهایی و بدون عمل، مرده است» (یعقوب ۱۷:۲).

علی سوگو

یکی از شهود دادگاه علی، بازرس پلیسی بود که وظیفه‌اش پاییدن همه حرکات علی بود: اینکه علی با چه کسی رفت و آمد می‌کند؟ چه کسی به دیدارش می‌آید و چه چیزها به هم می‌گویند؟ هنگامی که علی از دست رهبران مسلمان خلاص شد، قضات کمیسر پلیس را احضار کردند و از او خواستند تا یک کامیون و راننده‌اش را در اختیار وی بگذارد تا وی را به خانه‌اش برساند و خود افسر هم تا منزل وی را همراهی کند. به مجردی که به خانه علی رسیدند، راننده کامیون از آنها جدا شد، اما بازرس پلیس پیشش ماند. وی از علی پرسید: «می‌توانم با تو خصوصی صحبت کنم؟» آنها به اتاق دیگری رفتند. بازرس گفت: «من وقتی دیدم تو نوع مجازات خودت را انتخاب نکردی، حیرت کردم. تو خطاب به عیسیای مسیح دعا کردی. دوست دارم بیشتر درباره او بدانم. خدای تو خیلی هوایت را داشت.»

چند روز بعد پس از ساعت‌ها بحث و گفتگو افسر پلیس خداوند عیسیای مسیح را به عنوان نجات‌دهنده و خداوند شخص خود پذیرفت. اکنون دیگر در جزیره به جای یک مسیحی، دو مسیحی وجود داشت. استقامت علی با مردم حرف زد. اشتیاق علی برای مردن به نجات افسر پلیس منجر شد. جهان روزی بر اعمال، و نه گفتار، ما داوری خواهد کرد. «پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستانند» (متی ۱۶:۵). کارهای نیک شما هیچ تضمینی برای نجاتتان نیستند، اما ممکن است وسیله‌ای برای نجات دیگران شوند.

بیست و نهم دسامبر

«در همه راه‌های خود او را بشناس و او طریق‌هایت را راست خواهد گردانید» (امثال ۶:۳).

علی سوگو

مردم بیشتری به انجیل عیسیای مسیح علاقه‌مند شدند و خداوند را پذیرفتند. آنها نه تنها متحمل آزمایش‌ها و سختی‌های بسیار گردیدند، بلکه تدارکات خداوند را در موضوعات بزرگ و کوچک نیز تجربه نمودند. از جمله کسانی که تدارک الهی را تجربه کردند، زوج مسیحی پیری بودند که روزی با ماشینشان به گردش رفته بودند که ماشین به طرز خطرناکی شروع به لرزیدن و تاب خوردن کرد. لنگ لنگان ماشین را به توقفگاه کنار جاده آوردند و برادر A متوجه شد که ماشین پنچر شده است. در خودرو لاستیک زاپاس هم نداشتند در آن جزایر کمتر کسی پیدا می‌شد که زاپاس داشته باشد حال چه می‌بایست بکنند؟ آنها خود را در جاده‌ای متروک و در میان ناکجاآباد یافتند.

خواهر B گفت: «بیا برای این موضوع دعا کنیم. پدر آسمانی ما از مشکلمان خبر دارد. بیا از او کمک بخواهیم.» بله، اعانت ایشان از جانب خداوند آمد (مزمور ۱۲۱). یک مسیحی دیگر از راه رسید که با خود یک لاستیک زاپاس داشت! (معجزه اول) اما... هیچ کدام جک نداشتند. «خداوندا به خاطر لاستیک از تو ممنونیم، لطفاً کسی را که جک داشته باشد بفرست.» کمی بعد، یک کامیون پر از آدم کنارشان توقف کرد. آنها پرسیدند: «کمکی از دست ما برمی‌آید؟» «ما پنچر کرده‌ایم و یک تایر زاپاس داریم، اما جک نداریم.» مردان گفتند: «مسأله‌ای نیست. ما آن را برایتان عوض می‌کنیم.» بیش از ده مرد از کامیون پایین پریدند و ماشین کوچک را با دستانشان بلند کردند و در هوا نگه داشتند

و یکی هم تایر پنچر را عوض کرد (معجزه دوم). چند دقیقه بعد، دسته کارگران کوموری، شاد و خندان به پشت کامیون پریدند و در حالی دست تکان می دادند، از آنجا دور شدند. آیا آنها کوموری بودند... یا فرشته؟ فرشتگانی که خدا فرستاده بود؟

سی ام دسامبر

«بر اوست که ما امید بسته ایم که همچنان ما را خواهد رها کنید» (دوم قرن تیان ۱۰:۱).

یان پیت

از هتل محل اقامتمان در جزایر کومور، چشم اندازی فوق العاده از اقیانوس هند را پیش رو داشتیم، در حالی که پشت سرمان نوک تپه های مسحورکننده ای به چشم می خوردند. بر دامنه این تپه ها چندین دهکده که در میان درختان نخل و موز جا خوش کرده بودند، قابل تشخیص بود. در یکی از این دهکده ها یک مسیحی، یک تنه در میان هزاران مسلمان زندگی می کرد. ملاقات او برای ما غیر ممکن بود، زیرا جانش را به خطر می انداخت. او اینقدر نزدیک... و آن همه دور بود. برایش دعا کردیم و برایش از خداوند قوت طلبیدیم. خداوند دقیقاً می داند که او کجاست، در چه موقعیتی به سر می برد و از تنهایی اش نیز آگاه است.

خیلی دوست داشتیم برای دقیقه ای هم که شده، دستانش را در دست بفشاریم و تشویقش نماییم. به او بگوییم که به یادش هستیم. اما نمی توانستیم. لازم به گفتن نیست که انسان خود به خود برای چنین کسی دست به دعا برمی دارد و می داند که نتیجه دعایش را او به صورت قوت خداوند تجربه خواهد نمود. می توانیم در دعا او را به حضور تخت خدا بیاوریم، تا بفهمد که با وجود تنهایی، بی کس نیست. خداوند با اوست و ما هم می توانیم در روح همدیگر را ملاقات و تشویق نماییم.

آن روز عصر، من از وجود مسیحی دیگری باخبر شدم که هرچند روزگار سختی را می گذرانید، اما محکم ایستاده بود. آری، خود ما هم از شنیدن یا خواندن وفاداری این افراد به خداوند، برکات زیادی می یابیم. ما هم می توانیم با دعاهایمان باعث دلگرمی ایشان شویم. یک برکت و یک مسؤولیت. آیا شما امروز کسی را «ملاقات» کرده اید؟

سی و یکم دسامبر

«برتر از پیروزمندان» (رومیان ۸:۳۷).

برتر از پیروزمندان

در واپسین روز سال و در آخرین صفحه این کتاب، می توانیم همه چیز را در این کلمات شگفت پولس خلاصه نماییم: «در برابر همه اینها چه می توانیم گفت؟ اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟ او که از پسر خود دریغ نکرد، بلکه او را در راه همه ما فدا ساخت، آیا همراه با او همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آنها را پارسا می شمارد! کیست که محکومشان کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، او ست که برای ما شفاعت می کند! کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟

سختی یا فشار یا آزار یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟... به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانی، به واسطه او که ما را محبت کرد، زیرا یقین دارم که نه مرگ و نه زندگی، نه فرشتگان و نه ریاست ها، نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده، نه هیچ قدرتی و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ چیز دیگر در تمامی خلقت، قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد.» این برای کلیسای تحت جفا مایه تسلی است و در ضمن شهادتش نیز می باشد. باشد که این مایه تسلی و شهادت شما نیز باشد حال و همیشه.

یان پیت

یان پیت به همراه همسرش لیز (Lies) ، به عنوان میسیونر هشت سال در لائوس خدمت کرده است. آنها در سه مورد مجبور شدند از دست کمونیست‌ها بگریزند. کمونیست‌ها در طی یکی از حملات خود سعی کردند آنها را بکشند، اما لیز و پسرشان پیتتر به سختی توانستند از مرگ رهایی یابند. یان برای تشویق و پشتیبانی از کلیساهای رنج کشیده در سراسر جهان، از سال ۱۹۷۵ با Open Doors همکاری می‌کند.